توهین به مقدّسات

و نحوه رویارویی با آن

مؤلّف:

سید حسین حسینی علویجه

ماده ۵۱۳ ـ هر کس به مقدسات اسلام و یا هر یک از انبیاء عظام یا ائمه طاهرین (ع) یا حضرت صدیقه طاهره (س) اهانت نماید اگر مشمول حکم ساب النبی باشد اعدام می شود و در غیر این صورت به حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.

توهین به مقدّسات

و نحوه رویارویی با آن

مؤلّف:

سید حسین حسینی علویجه

شناسنامه کتاب

عنوان کتاب : توهین به مقدّسات و نحوه رویارویی با آن

مؤلّف:سید حسین حسینی علویجه

تاریخ نشر : بهمن ۱۴۰۱

ایمیل :hoseini.a.hosein@gmail.com

فهرست مطالب

مقدّمه و چکیده

آن طور که از قرآن برمی آید، در طول تاریخ همیشه دین و اولیای دینی کمابیش در معرض بدزبانی ها و استهزاءهای مخالفین قرار گرفته اند و دین اسلام و معصومین نیز از این قاعده مستثنی نبوده اند.

دور جدید این حرکت در دهه های اخیر در دنیای غرب، در زیر لوای «آزادی بیان» شروع شده و در قالب طنز، کاریکاتور، فیلم، داستان‌های تخیلی و ... اسلام و رهبران دینیِ مسلمین را مورد تهمت و توهین و تمسخر قرار داده‌اند، که این امر موجب شده؛

اولاً: عواطف مسلمانان جریحه دار شود.

ثانیاً: برخی مسلمانان نادان یا مسلمان نماها دست به اقدامات نسنجیده در مقابله با توهین کنندگان بزنند که این اقدامات شأن و جایگاه دین و اولیای الهی را در نزد افکار عمومی مردم پایین آورده و چهره‌ای خشن و ضد انسانی از اسلام و مسلمین به نمایش گذاشته و سِیلی از انتقادات از اسلام و پیروان این دین الهی را به همراه آورده است.

به نظر می رسد کسانی که این روش را برای مبارزه با اسلام برگزیده‌اند، کاملاً حساب شده به این روش روی آورده اند، زیرا در طول تاریخ هر وقت مخالفین دین اسلام به نقد علمی و عقلانی آموزه های دین اسلام پرداختند نه تنها نتوانستند به اسلام ضربه ای زده و جلو رشد اسلام خواهی مردم را بگیرند، بلکه این امر موجب تحرّک بیشتر عالمان دینی گردیده و از این راه، ضمن رشد عالمان دینی ،حقّانیّت و درستی مکتب اسلام هر چه بیشتر نمایان گردید، ضمن اینکه مبارزه با یک مکتب از راه نقد علمی و عقلانی کار هرکس نبوده و نیاز به توان علمی بالا دارد امّا مبارزه از راه توهین و استهزاء نیاز به توانمندی علمی ندارد و حتّی انسان های بی سواد نیز می توانند آن را انجام دهند، در این راه دشمن مسلمانان را به واکنش های ناعاقلانه تحریک نموده و به کمک متدیّنین نادان ضربات و تیرهای خود را بر پیکره اسلام وارد می‌کند، ضرباتی که هرگز دشمن به تنهایی توان زدن آنها را نداشت[1].

به همین جهت لازم است، علیرغم وجود آثاری در این زمینه، یک بار دیگر این امر مورد توجّه قرار گرفته و راه درست مبارزه با بد زبانی ها مورد کنکاش قرار گیرد، راهی که مورد قبول دین بوده و بتواند جلو ضربات به اسلام و مسلمین را بگیرد و تا حد ممکن از تکرار این بدزبانی ها جلوگیری کند.

در اینجا لازم است به دو مسأله پرداخته شده و این دو مسأله مورد بررسی قرار گیرد:

---

[1] حضرت علی(ع) در مورد متدیّنین نادان (خوارج) می فرمایند: «ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ وَ مَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَ ضَرَبَ بِهِ تِيهَهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷)

"پس شما بدترین مردم هستید وکسی که به واسطه او شیطان تیرهای خود را می زند و به وسیله‌ی او حیرت و تردید و گمراهی می‌افکند."

مسأله اول: اینکه نحوه برخورد مشروع با توهین و ناسزا گویی به مقدّسات باید چگونه باشد؟

در این زمینه دو روش پیشنهاد شده است؛

_روش اول: برخورد نرم و منطقی مانند بخشش، شکیبایی، بدی را با خوبی پاسخ دادن و...

_روش دوم: برخورد سخت و خشن مانند کشتنِ ناسزاگو

مسأله دوم: آیا ناسزاگویی به مقدّسات جایز است؟ وبا توجه به حقّ «آزادی بیان»هرکسی حق دارد به مقدّسات دیگران توهین کند؟ یا توهین به مقدّسات امری غیر اخلاق می باشد و ربطی به آزادی بیان نداشته و باید بگونه‌ای معقول و منطقی با آن مبارزه شود.

این کتاب در نظر دارد این دو مسأله را با نگاهی درون دینی مورد بررسی قرار داده، تا بتوانیم به نظر درست رسیده و آسیب های وارده به اسلام و مسلمین در این زمینه رابه حداقل برسانیم.

در فصل اول این کتاب به آزار های زبانی مخالفان انبیا و اولیای الهی، مطرح شده در قرآن، پرداخته شده و روش برخورد درست با مخالفان بد زبان، از دیدگاه قرآن، بیان گردیده است.

در فصل دوم به سنّت عملی و قولی معصومین در رابطه با نحوه برخورد با بد زبانی نسبت به مقدّسات پرداخته شده و احادیث و روایات وارده در این زمینه به طور مختصر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

همچنین اجماع و حکم عقل در زمینه نحوه مواجهه با ناسزا گویان به مقدّسات، به طور مختصر مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل سوم به این مطلب پرداخته شده که: آیا ناسزاگویی به مقدّسات دیگران جایز است؟

در این مورد ابتدا دیدگاه قرآن به عنوان کتاب دینی مسلمین مورد بررسی قرار گرفته است و نظر قران در مورد جواز یا عدم جواز توهین به اندیشه های دیگران آورده شده است و در صورت عدم جواز، بدزبانی های ظاهری قرآن مورد بررسی و توجیه قرار گرفته است.

سپس دیدگاه معصومین در مورد جواز یا عدم جواز توهین و ناسزا به مقدّسات دیگران بیان گردیده است و در صورت عدم جواز، بد زبانی‌های منسوب به معصومین مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

در خاتمه به جمع بندی و نتیجه گیری مطالب کتاب پرداخته شده است.

در پایان این مقدمه لازم می‌دانم از همه کسانی که مرا در تحقیق و نوشتن این اثر یاری کردند، به‌ویژه خانواده عزیزم، تقدیر و تشکر نمایم و برای آنها از درگاه حق اجر عظیم مسئلت دارم و از همه ی صاحب نظران تقاضا دارم بر نویسنده منّت نهاده و اشکالات و اشتباهات این دفتر را متذکّر گردند تا در تهذیب و تنقیح مجدّد این نوشتار از تذکّرات و راهنمایی های آنها کمال استفاده برده شود.

والله المعین والمستعان و منه التوفیق

سید حسین حسینی علویجه

فصل اول

توهین به مقدّسات و نحوه مواجهه با توهین کننده در قرآن

مقدمه:

مشهور این است که منابع احکام در دین اسلام عبارت از: قرآن، سنّت ، عقل و اجماع می باشد که بعداً نظر خود را در مورد این سخن مشهور بیان خواهیم کرد؛ امّا مهمترین منبع احکام در دین اسلام قرآن می‌باشد، اگر حکم مسأله ای ازقرآن قابل استخراج باشد، نوبت به سایر منابع نمی رسد، مگر اینکه بخواهیم از سایر منابع که در راستای حکم قرآن نظر داده‌اند به عنوان دلیل کمکی یا توضیح و تفسیرو فهم بیشتر از قرآن استفاده کنیم و هر حکم استخراج شده از سنّت و عقل و اجماع که بر خلاف حکم صریح قرآن باشد آن را دور می‌اندازیم[۲]، امّا از آنجا که یک‌سری احکام از قرآن قابل استخراج نیستند پس اگر حکمی را در قرآن نیافتیم به سراغ سایر منابع می‌رویم.

در این فصل به بحث «توهین به مقدّسات و نحوه مواجهه با توهین کننده» در قرآن می پردازیم تا روشن شود دیدگاه قرآن در مورد توهین به مقدسات و اولیای الهی چیست؟ و آیا می توان از قران نحوه مواجهه با توهین کننده را استخراج نمود، یا قرآن در مورد نحوه برخورد با توهین کننده سخنی نگفته است که در این صورت باید در این مورد به سایر منابع مراجعه نماییم.

بحث را از ابتدای قرآن شروع کرده و سوره هایی که در آنها این بحث مطرح گردیده را مورد بررسی قرار می دهیم.

---

[۲] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «... فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ.» (اصول کافی، ج ۱، باب الاخذُ بالسنة و شواهد الكتاب، ح ۱، ص ۱۷۴.)

بحث اصلی (به ترتیب سوره‌های قرآن)

سوره بقره

«... فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» بقره ﴿۱۹۴﴾

" پس هر کس بر شما ستم نمود، همانند ستمی که بر شما روا داشته،او را کیفر دهید و از مجازات خداوند خود را نگه دارید و بدانید که خداوند با خود نگه داران است."

اعتداء[۳] می تواند آزار و اذیّت و توهین زبانی یا فیزیکی باشد و در هر صورت حکم قرآن در این زمینه آن است که مسلمانان حق دارند مشابه ظلمی که در حق آنها روا داشته شده، در حق ظالم روا دارند ، مثلاً اگر کسی به مقدّسات آنها ناسزا گفت در همان حد و البته با حفظ خطوط قرمز دینی اسلام به مقدّسات آنها ناسزا گویند، یا اگر کسی به جنگ آنها آمد آن ها نیز به جنگ او روند و از خود دفاع کنند.

از اینجا مشخص می‌شود که جنگ و جهاد فقط با کسانی جایز است که آنها به جنگ مسلمانان آیند، یعنی جهاد اسلامی یک نوع جهاد دفاعی است[٤] و در این جهاد نیز نباید ستم و زیاده روی صورت پذیرد که خداوند انسانهای ظالم و تجاوزگر را دوست ندارد.

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»بقره ﴿۱۹۰﴾

"و در راه خدا، با کسانی که به جنگ شما آمده‌اند، نبرد کنید؛ و از حد تجاوز نکنید که خداوند ظالم و تجاوزگر را دوست ندارد."

سوره آل عمران

«لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»آل عمران ﴿۱۸۶﴾

---

[۳] اعتداء: ظلم و ستم کردن، از حد گذشتن و تجاوز نمودن.

[٤] استاد مطهری، آزادی انسان، فصل چهارم «جهاد»

" حتماً در اموال و جان‌های خود آزمایش می‌شوید و از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب داده شده و از مشرکین سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید. و اگر صبر و شکیبایی کنید و از زشتی‌ها خود را نگه دارید این صبر و تقوای شما از عزم امور است."

اینجا خطاب به همه‌ی صاحبان اندیشه در جهان است که می فرماید: ای صاحبان اندیشه از ناحیه مخالفان اذیّت های زبانی زیادی خواهید شنید و البتّه این انحصاری شما نیست، همه صاحبان اندیشه و مصلحین و آزادی خواهان جهان که سخن و حرف درستی داشتند مورد حمله و بدزبانی مخالفین قرار گرفتند.

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ»آل عمران



اما اگر صبر و استقامت و شکیبایی در مسیر درست نشان دادید و تقوا پیشه کردید، یعنی خود را از بدی‌ها حفظ نمودید و این بد زبانی‌ها شما را به بدی هایی که دشمنان شما به آن دست یازیدند ، سوق نداد این کار از عزم أمور است.

قرآن از این جمله (فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) هنگامی استفاده می کند که با کاری بسیار سخت روبرو باشیم ،کاری که نیاز به تصمیم و اراده محکم دارد اما اگر این کار اتّفاق افتد؛ نتایج بسیار مثبت و پر ارزش در پی خواهد داشت.

بسیار سخت است که انسان به خاطر اینکه تفکری دارد و در مسیر درستی حرکت می کند و خیر خود و دیگران را می‌خواهد، مورد نیش و کنایه قرار گرفته و انواع ناسزاها، توهین‌ها، تهمت‌ها، دروغ‌ها، افتراها نسبت به او و شخصیّت‌های مورد احترام او روا داشته شود اما در راه درست پایدار مانده و این آزارها او را از مسیر درست منحرف نکند و بتواند بر اعصاب خویش مسلط مانده، کار خلافی از او سر نزند و به تلافی، ناسزایی و تهمتی یا دروغی بر زبان او جاری نشود یا حرکت ناشایستی، مانند ضرب و شتم ناسزاگو انجام ندهد که اگر این کار سخت را به جان خرید به نتایج بسیار مثبت و پر ارزشی دست خواهد یافت.

نکته: صبر و شکیبایی و تقوا در مقابل توهین و ناسزا، از گذشتن از مال و جان در مسیر درست، سخت تر و البته پر ارزش تر و پرثمرتر است؛ زیرا بسیاری از انسان‌ها در آزمون جان و مال قبول شده و حاضر شدند جان و مال خویش را در راه حق در معرض خطر قرار دهند اما در آزمون صبر و تقوا رد شدند و به همین دلیل در این آیه صبر و تقوا را از«عزم امور» دانسته است.

گذشتن از جان و مال در مسیر حق، ایستادگی در مقابل دشمن بیرونی و جهاد اصغر است و صبر و تقوا در مسیر حق، ایستادگی در مقابل دشمن درونی و هوای نفس و جهاد اکبر است.

در قرآن سه بار جمله (إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) با مختصر تفاوتی تکرار شده که این سه بار عبارتند از:

۱ـ سوره آل عمران ۱۸۶، که در آن جا صبر و تقوا در مقابل بد زبانی‌ها، از عزم امور دانسته شده است.

۲_ سوره لقمان ۱۷، که در آنجا شکیبایی در مقابل آزار های زبانی و بدنی که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر گریبان آمر و ناهی را می گیرد، این صبر از عزم امور دانسته شده است.

۳_سوره شوری ۴۳، که در اینجا صبر و بخشش و غفران کسی که به انسان بدی می کند، که این بدی می تواند زبانی یا جسمی باشد، این صبر و غفران از عزم امور دانسته شده است.

نقطه مشترک این سه مورد، صبر و شکیبایی در مقابل آزار های زبانی است و نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن سخت ترین کاری که نیاز به اراده ای مستحکم و پولادین دارد، صبر در مقابل آزار های زبانی است و اینکه انسان خود را از ورود به بدی ها نگه داشته و آزاردهنده را مورد غفران قرار دهد.

سرنوشت کعب بن اشرف

یک داستان در مورد شأن نزول آیه ۱۸۶ سوره آل عمران بیان شده که خلاصه آن چنین است:

« .... و هنگامی که مسلمانان به مدینه آمدند، گرفتار بدگویی و آزار یهودیان مدینه شدند. به ویژه یکی از آنان به نام کعب بن اشرف، شاعر بدزبان و کینه‌توزی بود که پیوسته پیامبر (ص) و مسلمانان را با اشعار خود هجو می‌کرد و مشرکان را بر ضد آنها می شوراند. حتی زنان و دختران مسلمان را موضوع غزل سرایی و عشق بازی خود قرار داده بود و وقاحت را به جایی رساند که پیغمبر (ص) ناچار دستور قتل او را صادر کرده و به دست مسلمانان کشته شد.[۵] این آیه، طبق روایاتی که نقل شده، به این موضوعات اشاره دارد و مسلمانان را به ادامه مقاومت تشویق می‌کند»[۶]

نقد: دو نوع گزارش در مورد سرنوشت کعب بن اشرف در کتب تاریخی و روایات نقل شده است؛

الف: طبق برخی از گزارش‌ها کعب بن اشرف به فرمان پیامبر و به دست محمد بن مسلمه قبل یا به هنگام توطئه بنی نضیر در سال سوم یا چهارم هجرت کشته شد.[۷]

ب: طبق برخی گزارش‌های دیگر کعب بن اشرف با قبیله اش یعنی بنی نضیر در سال چهارم هجرت از مدینه اخراج شد.[۸]

---

۵ زندگانی محمد پیامبر اسلام(ص) ،ج ۲،ص ۷۳-۷۴

۶ تفسیر نمونه، ج۳، ص۲۳۳.

۷ تفسیر نمونه، ج۲۳، ص ۴۸۲ (تفسیر سوره حشر) و مغازی واقدی، ج۱، ص۱۸۷ و الطبقات الکبری (ابن سعد)، ج۲ ص۳۲و۳۳
به قرینه اینکه این آیه(۱۸۶ آل عمران) پس از آیات مربوط به جنگ احد(۷ شوال سال سوم) و حمراء الاسد آمده است پس باید آیه مزبور مربوط به حوادث اواخر سال سوم و اوایل سال چهارم باشد.
ابن هشام قتل کعب ابن اشرف را مدتی پس از جنگ بدر و به دستور پیامبر دانسته و داستان قتل او را بعد از جنگ با یهودیان بنی قینقاع آورده است، طبق نظر ابن هشام قتل کعب باید در اواخر سال دوم یا سال سوم هجرت اتفاق افتاده باشد (زندگانی محمد پیامبر اسلام(ص) ،ج ۲، صص ۱۷۱ و۷۳تا۷۷)

۸ تفسیر قمی، ج۲، صص ۳۳۹ تا ۳۴۰

در صورتی که گزارش‌های بند الف درست باشد، علت فرمان قتل کعب بن اشرف توسط پیامبر، نمی‌تواند صرفاً بد زبانی های او نسبت به نبی باشد، زیرا:

اولاً؛ این بد زبانی ها طی آن چهار سال ادامه داشت و امر تازه ای نبود، پس باید در همان سال اوّل فرمان قتل او صادر می گشت.

ثانیاً؛ کعب برخلاف پیمانی که یهودیان با پیامبر داشتند، بعد از جنگ احد به سوی سران قریش رفته و با آنها پیمان بست که با همکاری هم بر ضد پیامبر پیکار کنند.[۹]

ثالثاً؛ همان طور که گذشت، توهین‌ها و تهمت‌های کعب منحصر به نبی نبود بلکه زنان مسلمان را نیز در بر می گرفت.

رابعاً؛ آیه از مسلمانان می‌خواهد در برابر بد زبانی ها صبر و شکیبایی و تقوا و خود نگه‌داری در پیش گیرند، پس محال است پیامبر که خود باید الگوی دیگران باشد ،در مقابل بد زبانی های کعب، عنان اختیار از دست داده باشد و فرمان قتل او را صادر کرده باشد.

خامساً؛ کعب در توطئه قتل پیامبر به وسیله بنی نضیر نقش داشته است.[۱۰]

نتیجه؛ بنابراین یا باید گزارش‌های بند ب درست باشد که کعب بن اشرف علی‌رغم بدزبانی ها، اصلاً فرمانی در مورد قتل او صادر نشد و او با بقیه بنی نضیر از مدینه اخراج شد. یا اگر گزارش‌های بند الف درست است، علت قتل او بد زبانی ها نسبت به پیامبر نبوده است، بلکه علت، شکستن پیمان یهود با پیامبر و هم پیمانی با مشرکین و شرکت در توطئه قتل پیامبر و تهمت و توهین به ناموس مسلمین بوده است.

نرم خویی پیامبر(ص) ،علت اصلی گسترش اسلام

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...» آل عمران ﴿۱۵۹﴾

صاحب المیزان از توطئه کعب بن اشرف برای کشتن پیامبر(ص) سخن گفته است و اینکه پیامبر از این توطئه آگاه شد و به مدینه برگشت «و به محمد بن مسلمه انصاری فرمود: برو در قبیله بنی نضیر و به مردم آنجا بگو که خدای عزوجل توطئه شما را به من خبر داد، یا از سرزمین ما بیرون روید و یا آماده جنگ باشید. آنان گفتند از بلاد تو بیرون می رویم»(ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص۳۵۹) اما از دستور پیامبر نسبت به قتل کعب بن اشرف توسط محمد بن مسلمه سخنی به میان نیاورده و به نظر می رسد، طبق نظر علامه، کعب نیز باید با سایر افراد بنی نضیر مدینه را ترک کرده باشد.

[۹] تفسیر نمونه، ج ۲۳ ، ص ۴۸۴.

[۱۰] همان و ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص۳۵۹.

" به کمک رحمت الهی در برابر مردم نرم‌خو و مهربان شدی و اگر خشن و تند خو و سنگ دل بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند. پس مردم را ببخش و برای آنها طلب غفران نما و در کارها با آنها مشورت کن."

در آیه فوق علت اصلی جذب مردم به اسلام و در نتیجه گسترش سریع اسلام نرم‌خویی نبی معرفی شده است. بعد خداوند به نبی دستور می دهد :حال که به لطف الهی نرم خو و مهربان شدی پس آزارها و خطاهای آنها را ببخش و نه تنها آنها را ببخش که ،همان طور که خداوند غفّار و غفور است، تو نیز با تمام وجود در پی غفران خطاهای مردم باش و برای آنها طلب غفران نما.[11]

جمع بندی سوره آل عمران در آیه آخر

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»آل عمران ﴿۲۰۰﴾

"ای کسانی که ایمان آورده اید شکیبا و ثابت قدم باشید و یکدیگر را به شکیبایی و ثبات قدم سفارش کنید و با یکدیگر در ارتباط باشید (یا از خود و دیگران مواظبت و مراقبت کنید) و از مجازات الهی خود را نگه دارید شاید رستگار شوید."

در آیه فوق نیز شکیبایی و تقوا و خود نگه‌داری کلید رستگاری و نجات معرفی شده است.

نکته: در دو سوره بقره و آل عمران، بهترین راهِ رویارویی با بدزبانی ها و توهین را شکیبایی و خود نگه داری و حداکثر مقابله به مثل دانسته است .همان گونه که امام علی(ع) می فرماید:

«رُوَيْداً إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ»[12] "آهسته، ناسزا را با ناسزا یا بخشیدن از خطا، باید پاسخ گفت."

سوره نساء

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»نساء ﴿۱۴۰﴾

[11] در مورد تفاوت عفو و غفران رجوع شود به پاورقی ص ۴۴ و ۴۵ همین فصل از کتاب ذیل آیه ۸۵ سوره حجر.

[12] نهج البلاغه: حکمت ۴۲۰.

"و خداوند در کتاب بر شما (این حکم را) نازل کرد که؛ هنگامی که می‌شنوید آیات الهی انکار شده و مورد تمسخر قرار می‌گیرد، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند (وگرنه) شما مثل آن ها خواهید بود. خداوند همه منافقان و کافران را در جهنم جمع می کند."

از آیه فوق برداشت می شود که؛ انسان مؤمن وظیفه دارد ،هنگامی که آیات الهی و دین مورد تمسخر و انکار جاهلانه قرار می گیرد، آن مجلس را ترک نماید، تا اینکه آنها سخن را عوض کنند و وقتی سخن عوض شد ،اشکالی ندارد دوباره به آن مجلس برگردد؛ علت ترک مجلس نیز آن است که؛ در آن موقع آنها گرفتار ظلم شده اند و مؤمن باید خود را شریک ظلم نکند ،همان گونه که بر این مطلب در آیه ذیل تصریح شده است:

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»انعام ﴿۶۸﴾

پس یکی از راه های رویارویی با توهین و تمسخر نسبت به مقدّسات دینی، اعراض و ترک مجلس می باشد.

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿۱۴۸﴾ إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا»نساء ﴿۱۴۹﴾

"خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌های دیگران را اظهار و آشکار کند مگر آن کس که مورد ظلم واقع شده باشد. و خداوند شنوا و داناست اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی سازید و از بدی‌ها گذشت نموده آنها را ببخشید، خداوند بسیاربخشنده و عفو کننده و تواناست."

یعنی با اینکه خداوند قادر بر انتقام است امّا بسیار می‌بخشد و گذشت می کند و شما هم اگر می‌خواهید کاری الهی انجام دهید و به یکی از صفات الهی متّصف شوید و از این راه به خدا نزدیک شوید ،اهل بخشش و گذشت باشید.

از دو آیه فوق برمی‌آید که؛ انسان مومن تا می تواند و برایش ممکن است ،باید اهل گذشت و بخشش باشد ،مگر اینکه این بخشش ها موجب شوند که او مورد ظلم قرار گیرد و از این جهت که انسان حق ندارد ظلم پذیر و جاده صاف کن ظالم برای انجام ظلم گردد، پس در اینجا بخشش جایز نیست.

نتیجه؛ از آیات سوره نساء استنباط می‌شود؛ راه رویارویی با توهین نسبت به مقدّسات ،بخشش و پوشاندن آن توهین هاست ،نه اینکه با صدای بلند فریاد زنیم که فلانی به مقدّسات توهین نمود امّا از آنجا که این توهین‌ها ظلم می باشند، باید هرجا با این گونه توهین روبرو شدیم مجلس را ترک نمائیم.

سوره مائده

«... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»مائده ﴿۲﴾

"دشمنی قومی که شما را از رفتن به مسجدالحرام باز داشتند، شما را وادار نکند که (به آنها) تجاوز کنید، بر کار نیک و خود نگه‌داری همکاری کنید و بر گناه و دشمنی همکاری نکنید و از خشم خداوند بپرهیزید که خداوند مجازاتش شدید است."

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» مائده ﴿۸﴾

"ای کسانی که ایمان آورده اید، همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت، گواهی دهید. دشمنی قومی شما را وادار نکند که عدالت پیشه نکنید، عدالت در پیش گیرید که عدالت به خود نگه‌داری و تقوا نزدیکتر است و خود را از مجازات الهی دور نگه دارید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید با خبر است."

طبق دو آیه فوق حتّی با دشمن نیز نباید برخورد غیر عادلانه باشد، دشمن قبل از هجرت انواع فشارها از جمله قتل، شکنجه، توهین، تمسخر، تحقیر، محاصره و... را در مورد شما مسلمانان اعمال کرد و پس از هجرت هر روز به جنگ شما آمد و پس از ناامیدی از جنگ، در زمان صلح حدیبیه ،اجازه نداد شما به مسجد الحرام بروید امّا اینک که آنها ضعیف شده و توان مقابله با شما را ندارند، نگویید: چون آنها دشمن ما هستند و تجاوز و ظلم را آنها شروع کردند، پس ما حق داریم هر گونه ظلم و تجاوز را در حق آنها روا داریم و انتقام آن همه آزار را از آن‌ها بگیریم، البتّه شما حق داشتید از خود در مقابل دشمن دفاع کنید و عادلانه و در حدی که شرّ دشمن از سر شما کوتاه شود، به مقابله با دشمن برخیزید اما بدانید که ؛اصل نیکی و خود نگه داری و عدالت است و حتّی جهاد دفاعی به جهت اضطرار است.

«... وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» مائده﴿۱۳﴾

"و به جز عدّه کمی از آنها، پیوسته از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می شوی ولی آنها را ببخش و از آنها در گذر و صرف نظر کن که خداوند نیکوکاران را دوست دارد."

آیه فوق در مورد یهودیان می‌باشد، زمانی که پیامبر(ص) به مدینه هجرت فرمودند ،با یهودیان ساکن مدینه پیمان دوستی برقرار نمودند اما هر سه گروه یهودی ساکن مدینه پس از مدّتی پیمان خود را شکسته و دست به خیانت و توطئه و آزار و اذیت زبانی و غیر زبانی بر علیه پیامبر و مسلمانان زدند اما

در اواخر حیات نبی اکرم(ص) با توجّه به اینکه مسلمانان قدرت پیدا نموده بودند و توطئه های یهودیان دیگر نمی توانست خطر بزرگی برای اسلام ایجاد کند، خداوند به پیامبر دستور می دهد ؛آنها را ببخش و فکر خود را به توطئه ها و خیانت‌های آنها مشغول نکن که اگر آنها را مورد عفو و صفح قراردادی کار نیکویی انجام داده‌ای و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

«... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...» مائده ﴿۳۲﴾

"هرگاه کسی ،انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین، به قتل برساند گویی همه ی مردم را به قتل رسانده و اگر کسی، انسانی را از مرگ نجات دهد گویی همه انسانها را از مرگ نجات داده است."

نکته: با توجه به آیات دیگر (مثلاً آیات ۳۳ و ۳۴ مائده)[۱۳]، باید فساد در حدّی باشد که بتوان حکم قتل برای مفسد داد، پس اگر کسی فقط ناسزایی گفت، تنها می‌توانیم در همان حدّ به او ناسزایی گفته یا او را ببخشیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ﴿۵۷﴾ «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» مائده ﴿۵۸﴾

" ای کسانی که ایمان آورده‌اید، افرادی از اهل کتاب و کفّار، که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می‌گیرند، را ولی خود انتخاب نکنید و از مجازات الهی خود را دور نگه دارید اگر مومن هستید. و هنگامی که به نماز فرا می‌خوانید آن را به مسخره و بازی می‌گیرند. این به خاطر آن است که آنها گروهی هستند که نمی‌اندیشند."

نکته: اینجا بحث این است که توهین کنندگان و مسخره کنندگان دین، که اهل تفکّر و اندیشه نیستند، را نباید ولی خود قرار داد اما در مورد اینکه حق داریم آنها را مجازات کنیم، سخنی به میان نیامده است.

---

۱۳ آیات فوق در مورد حکم محارب می‌باشند، در زمینه حکم محارب رجوع شود به لمعه دمشقیّه ، ج۲، کتاب حدود، فصل ششم: محاربه، صص ۲۵۰ تا ۲۵۲ _ همین طور سایر کتب فقهی ، بحث محاربه.

جمع بندی سوره مائده

سوره مائده در ترتیب نزول، سوره ۱۱۳ قران می باشد و در اواخر زندگی پیامبر نازل شده است، زمانی که مسلمانان قدرت پیدا کرده و تقریباً همه شبه جزیره عربستان تحت سیطره یا حداقل نفوذ آنها قرار گرفته بود و مهمترین دشمنان اسلام در عربستان یعنی مشرکان و یهودیان در موضع ضعف قرار گرفته بودند.امّا همان طور که از آیات فوق استنباط می‌شود و تاریخ اسلام نیز بر این امر گواهی می دهد در سه سال آخر زندگی پیامبر ،علی‌رغم این که مسلمانان توان داشتند انتقام آن همه کشتار و شکنجه و تمسخر و توطئه را از دشمنان داخلی بگیرند و اگرچه هنوز این توطئه ها و تمسخر ها از جانب دشمنان ادامه داشت(۵۷ و ۵۸)اما همه جا سخن از نیکی و خود نگه داری(۲) و عدالت(۸) و بخشش(۱۳) از جانب مسلمانان نسبت به دشمنان در کار است و به مسلمانان هشدار می‌دهد که مواظب باشید از حدّ تجاوز نکنید که تجاوزگر را، هر که باشد، خدا دوست ندارد «ان الله لا یحب المعتدین»(مائده ۸۷) و فقط مسلمانان را از اینکه دشمنان را به سرپرستی خود برگزینند، آن هم به دلیل اینکه آنها اهل تعقّل و اندیشه نیستند نهی می‌کند. (۵۸ و ۵۷)

سوره انعام

«فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»انعام ﴿۵﴾

"آنان حق را هنگامی که به سراغ شان آمد، دروغ دانستند ولی به زودی خبر آنچه را به تمسخر می گرفتند به آنان میرسد."

«وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ »انعام﴿۷﴾

"و اگر بر تو (نبی) نوشته ای را در کاغذی نازل کنیم و آن نوشته را آنها با دستان خویش لمس کنند، کسانی که کافر شدند می گویند: این جز سحر آشکاری نیست."

«وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ »انعام﴿۱۰﴾

" جمعی از پیامبران پیش از تو را استهزا ءکردند امّا سرانجام، آن چه را مسخره می‌کردند دامن‌شان را گرفت."

در آیات قبل بیان گردید که کافران، با وجود دلایل مخالف ،تهمتِ دروغ و سحر به انبیا و سخنان آنها زدند و انبیا از ناحیه کفّار مورد تمسخر قرار گرفتند امّا سخنی از اینکه انسانی حق داشته باشد، تهمت

زنندگان و مسخره کنندگان را مجازات کند ،به میان نیامده است، بلکه سخن از این است که وقتی شخصی کاری انجام می‌دهد این کار عواقبی دارد که آن عواقب دامن انجام دهنده کار را می گیرد.

«........يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ »انعام﴿۲۵﴾

"کافران می گویند: این ها فقط افسانه های پیشینیان است."

«قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿۳۳﴾وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳۴﴾وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ »انعام﴿۳۵﴾

" ما می‌دانیم که سخنان آنها تو را محزون و اندوهگین می کند (معلوم می شود آنها به صورت بدی با نبی سخن می گفته اند که موجب ناراحتی نبی می‌شده است) اما بدان سخنان ظالمان بیش از این که توهین به تو و دروغگو دانستن تو باشد انکار آیات الهی است (یعنی اگر کسی باید ناراحت شود بیش از همه ما باید ناراحت شویم) این برخوردها مختص تو نیست، پیامبرانی قبل از تو نیز دروغگو دانسته شدند اما آنها در مقابل تهمت دروغگویی صبر کردند و اذیّت شدند تا اینکه یاری ما به سراغ آنها آمد. و هیچ چیز نمی تواند سنن الهی را تغییر دهد (پس یعنی این از سنن الهی است که انبیا و به تبع آنها مومنان ،باید در مقابل تهمت ها و ازارها شکیبایی به خرج دهند تا خداوند راه خروج از سختی ها را در مقابل آنها قرار دهد .«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»(طلاق ۲)) و اخبار پیامبران به تو رسیده است. و اگر اعراض آنها بر تو سنگین است، چنان که بتوانی نقبی در زمین بزن، یا نردبانی به سوی آسمان بگذار تا نشانه ای برای آنها بیاوری و اگر خدا می خواست آنها را بر هدایت جمع می کرد پس هرگز تو از جاهلان نمی‌باشی."

نکته ها: ۱_ آزار و اذیّت زبانی و غیر زبانی در مورد همه انبیاء وجود داشته و آنها در مقابل آزارها شکیبایی نمودند و از آنجا که آنها الگو هستند ، پس ما نیز در مقابل بد زبانی به انبیاء، باید صبر نماییم و صبر در مقابل آزار و اذیّت های دشمنانِ نبی یک سنّت الهی است که باید ما این سنّت را درک نموده و به آن پایبند باشیم در غیر این صورت نمی توانیم خود را پیرو خداوند و سنن الهی بدانیم.

۲_ این توهین ها بیش از همه انکار آیات الهی است پس اگر کسی بخواهد واکنشی نشان دهد، اوّل خداوند است که باید آنها را از بین ببرد یا آنها را به زور به راه درست هدایت کند و اگر خداوند بخواهد می‌تواند هرگونه که بخواهد با آنها برخورد کند، زیرا او قادر مطلق است امّا خداوند سنّت هایی دارد که بر خلاف آن عمل نمی‌کند، مثلاً یکی از سنن او این است که به همه فرصت می‌دهد و کمک می کند تا راه

خویش را بپیمایند (اسرا ۱۸ _ ۲۰) و دیگر اینکه نمی خواهد کسی را به زور به راهی ببرد. و ما به عنوان انسان های دیندار باید این سنن را درک کنیم وگرنه از جاهلان خواهیم بود.

«قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ .... ﴿۵۷﴾قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ....»انعام ﴿۵۸﴾

" بگو: من دلیل روشنی از پروردگارم دارم و شما آن دلیل را دروغ دانستید، آنچه شما درباره آن (از نتیجه عمل) عجله دارید، به دست من نیست، حکم و فرمان، تنها از آن خداست......بگو: اگر آنچه درباره آن عجله دارید نزد من بود کار میان من و شما پایان گرفته بود..........״

وقتی پیامبر مردم را پند می داد و نتایج بد اعمال و اندیشه های غلط آنها را برایشان توضیح می‌داد، آنان به تمسخر می گفتند: ما منتظر این نتایج هستیم، چرا زود این نتایجِ بد گریبان ما را نمی گیرد؟

خداوند به پیامبرش می‌فرماید به آنها بگو: آنچه را به استهزاء تقاضای عجله در رسیدن به آن دارید، در دست من نیست، من نه توان مجازات شما را دارم و نه وظیفه مجازات به من سپرده شده است، من فقط وظیفه راهنمایی دارم، به من از ناحیه پروردگارم دلایل روشنی داده شده که البته شما این دلایل را دروغ دانستید، من وظیفه دارم با این دلایل روشن شما را هدایت کنم و اگر مجازات به دست من بود و بلافاصله پس از انجام کار بد ، شما را مجازات می‌کردم، کار هدایت‌گری بین من و شما پایان گرفته بود.

توضیح اینکه، وجود انسان های بد نیز برای رشد و تعالی نیاز است و در واقع انسان های بد و شیاطینِ جنّ و انس میدان تمرین و مبارزه برای انسان‌ها فراهم می کنند، اگر انسان های بد بلافاصله بعد از بدی از صفحه روزگار محو شوند کار نبی پایان می یابد چون میدان تمرین از بین می رود و نبی نمی تواند انسانها را با تمرین رشد دهد.

«وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا ....»انعام ﴿۷۰﴾

״کسانی که دین را به بازی و بیهودگی گرفتند را به حال خود واگذار.״

نکته: آنها دین و به تبع دین، نبی را به بازی و تمسخر می‌گیرند اما نبی فقط وظیفه دارد آنها را رها کند و بی اعتنا از کنار آنها بگذرد. و با توجه به اینکه نبی الگو است، پس ما نیز باید بی اعتنا از کنار توهین کنندگان به مقدّسات بگذاریم و به قول مولانا:

پیرو پیغمبرانی رَه سپُر　　　طعنه ی خلقان همه بادی شُمُر [14]

[14] مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۱۹

«وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ [۱۵] غُرُورًا [۱۶] وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ »انعام ﴿۱۱۲﴾

"این چنین در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جنّ قرار دادیم، آنها به طور سرّی سخنان فریبنده و بی اساس به یکدیگر می‌گفتند و اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. بنابراین آنها و تهمت و افترا های ایشان را به حال خود واگذار."

خداوند موجودی به نام انسان خلق نموده و به او اختیار داده است تا با این اختیار مسیر رشد و تعالی را طی کند و برای اینکه این اختیار معنا پیدا کند هم راه راست و هم راه‌های غلط را در پیش پای او قرار داده است، زیرا اگر فقط یک راه را در مقابل او قرار می‌داد، اختیار بی معنا می‌شد. پس انسان هر لحظه در مقابل راه های متفاوت قرار داشته که باید با اختیار خویش بین آنها یکی را انتخاب نماید، همین طور از یک طرف، خداوند به انسان از درون عقل داد و از بیرون برایش انبیاء و اولیاء را فرستاد تا او را به راه راست رهنمون گردند و از طرف دیگر، به انسان از درون نفس امّاره داد و از بیرون شیاطین جن و انس را قرار داد تا او را به راه های کج وسوسه و جذب کنند، البته هیچ یک از انبیاء و عقل و نفس امّاره و شیاطین انسان را مجبور به رفتن به راهی نمی‌کنند، آنها فقط انسان را فرا می خوانند اما این خود انسان است که در این میان با اختیار خویش یا راه راست که عقل و انبیاء آن را در پیش پای او می‌گذارند را انتخاب می‌کند و در نتیجه راه رشد و کمال را طی می کند یا تسلیم نفس امّاره و شیاطین می گردد و مسیر تباهی و سقوط را طی می‌کند .برای رشد و کمال ، وجود نفس امّاره و شیاطین لازم می باشند ، زیرا برای رشد، انسان نیاز به تمرین و مبارزه دارد و نفس امّاره و شیاطین موجب می‌شوند که انسان برای شکست آنها دست به تمرین و خودسازی بزند و این تمرین و خودسازی موجب رشد او می‌گردد .اگر خداوند می خواست نفس امّاره به انسان نمی داد و شیاطین را از بین می‌برد، همین که این کار را نکرده، پس معلوم می‌شود اینها برای حرکت استکمالی بشر لازم بوده اند.

پس باید بدانیم هدف اصلی، رشد و تعالی انسان است و برای رسیدن به این هدف مبارزه مستمر و شکست لحظه به لحظه نفس امّاره و شیاطین در نظر گرفته شده است، پس شکست دادن نفس امّاره و شیاطین نیز یک وسیله برای رسیدن به هدف اصلی ؛یعنی رشد و تعالی است.

در اینجا لازم به ذکر است که ما وظیفه نداریم نفس امّاره یا شیاطین را از بین ببریم ،مگر اینکه شیاطین قصد نابودی ما را کرده باشند، که اگر این کار را کردیم ابزار رشد خود را از بین برده ایم، بلکه وظیفه داریم هر روز به مبارزه با آنها برخاسته و آنها را شکست دهیم.

مثال: یک انسان برای اینکه بتواند بدن خود را قوی نموده و خود را از شرّ بیماری ها و آفات نجات دهد رو به ورزشی، مثلاً کشتی، می آورد، در اینجا کشتی گیران دیگر ابزاری برای رسیدن او به هدف می باشند. اگر کشتی‌گیران دیگری نبودند شاید ایشان ابزار لازم برای حرکت در این مسیر را نداشت امّا

[۱۵] زخرف القول: سخنان به ظاهر زیبا / زخرف الکلام: سخن دروغ با ظاهر خوب
[۱۶] غروراً: از روی فریب

کشتی‌گیران دیگر سبب می‌شوند که ایشان تلاش کند و خود را تقویت نماید تا بتواند آنها را شکست دهد و همین امر موجب می‌شود او به سوی هدف اصلی حرکت کند. او کشتی‌گیران دیگر را نابود نمی‌کند که اگر این کار را انجام دهد راه رشد بر خود بسته است ، بلکه با تلاش سعی می‌کند هر روز آنها را شکست دهد و حتّی برای شکست آنها از راه های غلط استفاده نمی‌کند، مثلاً مواد سمّی در غذای آنها نمی ریزد که اگر چنین کند اگرچه ظاهراً پیروز شده ولی در واقع خود را فریب داده است، زیرا به جای اینکه خود را رشد دهد از هدف اصلی دور شده و طرف مقابل که ابزار رشد اوست را با روشی شیطانی دچار مشکل کرده است و خود تسلیم دشمن درونی یعنی نفس امّاره شده است.

مثال دیگر: هدف اصلی از امتحانات دوره‌ای برای دانش آموزان این است که انگیزه برای دانش آموز ایجاد شود که به خاطر موفقیّت در امتحان تلاش نموده و درس بخواند و این درس خواندن موجب رشد دانش آموز شود، پس هدف اصلی از امتحانات رسیدن به نمره بالا نیست، نمره بالا یک ابزار و وسیله است. حال اگر کسی برای رسیدن به نمره بالا کلاً سیستم امتحانات را از بین ببرد ،یا از یک مسیر شیطانی، یعنی تقلّب استفاده کند، ابزار رشد تحصیلی را از بین برده یا آن را بی اثر نموده است و بنابراین از هدف اصلی دور شده و زیان دیده است.

نکته: کسانی که می گویند:اگر کسی به نبی و مقدّسات توهین کرد باید او را از صفحه روزگار حذف کنیم، به این امر توجّه ندارند که اگر ما این کار را کردیم در واقع حریف تمرینی بیرونی خویش را از بین برده ایم و با این کار یکی از ابزارهای رشد و تعالی خویش را که شیاطین باشند، نابود نموده ایم و از طرف دیگر با تصمیم غیر عقلانی و ناعادلانه، تسلیم نفس امّاره شده‌ایم و در این صورت ما از دو جهت به خود ضرر زده‌ایم (نابودی ابزار رشد و تسلیم در برابر نفس امّاره).

امّا اگر تصمیم گرفتیم در مقابل کسی که توهین به مقدّسات می کند از روش انبیاء و عقل استفاده کنیم و با صبر و شکیبایی، نفس امّاره خویش را که ما را به حرکتی ناشایسته ترغیب می‌کند شکست دهیم، با این کار هم یک پله خود را رشد داده و ظرفیّت خود را افزایش داده‌ایم و هم اینکه ضمن شکست حریف موجب شده‌ایم که این حریف تمرینی ما پابرجا بماند و بتوانیم از وجود او در ادامه مسیر رشد استفاده کنیم.

نکته: کسی که به مقدّسات توهین می‌کند هدفی دارد، این هدف می‌تواند این باشد که بخواهد ما را ناراحت کند، یا ما را به کاری ناشایسته وادار نماید و از این راه بخواهد ما را با دست خود نابود کند و... اگر همان طور که قرآن می‌فرماید؛ بی تفاوت از کنار اینها بگذریم و دست به اقدام ناشایستی نزنیم ضمن اینکه در اینجا ظرفیّت خود را بالا برده ایم و خود را رشد داده‌ایم دشمن را نیز مغلوب ساخته ایم و موجب شده ایم به اهداف خود نرسد، در واقع از دشمن به عنوان ابزاری برای رشد خود استفاده نموده ایم.

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »انعام﴿۱۴۴﴾

"پس چه کسی ستمکار تر است از آن کسی که بر خدا دروغ می‌بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟ خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند."

در آیه فوق می‌فرماید: ظلم بالاتر از این وجود ندارد که ما حکمی را وضع نموده و به دروغ آن را به خدا نسبت دهیم. از سوی دیگر در سوره هایی که مورد بررسی قرار گرفت، بیان گردید که بهترین راه رویارویی با بد زبانی ها نسبت به مقدّسات، شکیبایی و خود نگه داری (آل عمران ۱۸۶ و انعام ۳۴) و ترک مجلس (نسا ۱۴۰) و رها کردن بدزبانان(انعام ۱۱۲) و اینکه بد زبانان را سرپرست خویش انتخاب نکنیم (مائده ۵۸) و حداکثر مقابله به مثل (بقره ۱۹۴) می‌باشد، پس نحوه مواجهه با بد زبانی ها نسبت به مقدّسات به صراحت در قرآن بیان گردیده است. حال ما با علم به اینکه می دانیم نحوه مواجهه با بد زبانی ها از دیدگاه قرآن چگونه باید باشد امّا حکمی از خود ساخته و بگوییم: حکم سابّ قتل است و این حکم را به خدا و دین نسبت دهیم، این کار ما بزرگترین ظلم بوده و بزرگترین ضربات از این کار ما به انسانها و به ویژه مسلمین و مکتب اسلام وارد می‌شود.

حتّی اگر حکم سابّ النّبی از دیدگاه اسلام اعدام بود امّا در شرایط اضطرار،مانند امروز که این همه به وسیله این حکم به اسلام و مسلمانان ضربه وارد می‌شود، ما می توانستیم این حکم را بیان و اجرا نکنیم، که قرآن در این زمینه می فرماید:

«فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ »انعام ﴿۱۴۵﴾

" پس کسی که ناچار و مجبور شود در حالی که عصیانگر و متجاوز نباشد پس پروردگار تو دارای غفران و رحمت است"

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ »انعام ﴿۱۴۷﴾

" ای پیامبر اگر تورا دروغگو بدانند، بگو پروردگار شما دارای رحمت واسعه است و عذاب خداوند از قوم مجرم برگردانده نمی‌شود ."

رحمت خداوند همه چیز و همه کس، حتّی منکران وجود خداوند، را به میزان ظرفیّت فرا گرفته است، خداوند این رحمت را برای خود واجب و فرض نموده است 《کتب علی نفسه الرحمه》 (انعام ۱۲) و 《کتب ربّکم علی نفسه الرحمه》 (انعام ۵۴).

امّا به انسان غیر از ظرفیّت بالفعلی که داده یک نوع ظرفیّت بالقوّه نیز داده است که انسان باید با اختیار خویش این ظرفیّت بالقوّه را به ظرفیّت بالفعل تبدیل نماید و راه تبدیل این ظرفیّت بالقوّه به ظرفیّت بالفعل را نیز با کمک عقل و وحی در اختیار او قرار داده است. حال این خود انسان است که با تلاش در مسیر تقوا ،هرچه بیشتر برای خود ظرفیت سازی نموده و بالتّبع از رحمت بیشتری نیز برخوردار می‌گردد. اما کسانی که برای خود ظرفیّت سازی نمی کنند پس به همان نسبت از رحمت کمتری برخوردار خواهند شد و به همان نسبت که ما از رحمت خداوند دور شویم گرفتار عذاب می‌شویم، عذاب الهی نیز از رحمت خداوند سرچشمه می گیرد، خداوند چون انسان را دوست دارد نظامی بر جهان حاکم نموده

که به محض اینکه از مسیر تقوا دور می شویم گرفتار عذاب می شویم تا به خاطر ترس از این عذاب هم که شده ما به سوی راه غلط نرویم. اگر سرنوشت بشر برای خداوند مهم نبود می‌گفت :می‌خواهد به راه غلط برود که برود، خودش ضرر می‌کند اما او نظامی حاکم کرده که تا انسان کار اشتباهی مرتکب می‌شود، آتشی در درون خود احساس می‌کند و این آتش موجب می‌شود از آن مسیر غلط برگردد، درست مانند مادری که چون فرزندش را دوست دارد و خواهان خوشبختی اوست وقتی می بیند فرزند کار اشتباهی مرتکب شد او را سرزنش می کند در حالی که اگر بچه های دیگری همان اشتباه را مرتکب شوند به آنها کاری ندارد.

از مطالب بالا سه نکته به دست آمد ؛

(۱) اگر انسان از راه یا کار غلط دست بردارد، رحمت خداوند شامل حال او می‌شود.

(۲) عذاب الهی از رحمت او سرچشمه می گیرد.

(۳) تهمتِ دروغگویی به پیامبر، جرم است و نظام عالم به گونه‌ای است که مجرم دچار عذاب و دوری از رحمت خداوند می گردد، نه اینکه انسان دیگری حق داشته باشد تهمت زننده را نابود نماید.

«سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿۱۴۸﴾قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» انعام ﴿۱۴۹﴾

"به زودی مشرکان می‌گویند: اگر خدا می‌خواست ما و پدرانمان مشرک نمی‌شدیم و چیزی را تحریم نمی‌کردیم، کسانی که پیش از اینها بودند همین گونه (سخن انبیا را) دروغ دانستند تا اینکه کیفر ما را چشیدند، بگو: آیا در نزد شما علمی وجود دارد؟ پس آن علم را برای ما خارج کنید (و به ما نشان دهید) شما فقط از ظن و گمان پیروی می‌کنید و تخمین می‌زنید بگو دلیل رسا تنها برای خداوند است و اگر او بخواهد همه شما را هدایت می‌کند (اما خداوند نمی‌خواهد اختیار را از شما سلب نموده و به زور شما را هدایت کند)."

مشرکان می‌گفتند: از آنجا که این جهان و نظام حاکم بر این جهان همه مخلوق خداوند است و به اراده تکوینی او اداره می‌شود؛ پس هر امری در جهان رخ دهد به اراده تکوینی خداوند رخ داده است و بنابراین، اینکه ما مشرک هستیم یا اینکه ما برخی از چیزها را از جانب خود حرام می‌دانیم، این ها همه خواست خداوند است اگر خداوند نمی خواست جلو ما را می گرفت.

قران در پاسخ ،به نبی می فرماید،به آنها بگو:آیا مشرکان برای این سخنان خود دلیلی عقلی یا نقلی دارند؟اگر این طور است آن دلیل را ارائه دهند و اگر دلیلی ندارند پس از روی ظن و گمان سخن می گویند.بله اگر خداوند می خواست می توانست با سلب اختیار و به زور همه را هدایت کند اما هدایت

زوری خواست خداوند نیست.مشرکان اراده تکوینی خداوند را با اراده تشریعی او خلط کردند،البته همه اموری که در این جهان رخ می دهد به اراده تکوینی خداوند است و هر کس کاری انجام دهد-چه درست و چه غلط-تمام نیرو و مقدّمات لازم را از خداوند دریافت می کند ،قران در این زمینه می فرماید:« كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا »اسراء﴿۲۰﴾

" هر یک از این دو گروه دنیا طلب و آخرت طلب را از عطا و بخشش پروردگارت کمک می کنیم و بخشش پروردگارت (از کسی)باز داشته و منع نشده است."

اما خداوند خواسته است موجودی به نام انسان خلق کند و به او اختیار دهد و او را با یک نظام تشریعی راهنمایی کند اما به او اجازه دهد تا خود راه خویش را انتخاب نماید و به هیچ کس حتی انبیاء اجازه نداده که بخواهند به زور انسان را به راهی ببرند.[۱۷]

حال اگر این انسان طبق نظام تشریعی و راهنمایی خداوند مسیر خود را انتخاب نمود،در راستای اراده تشریعی خداوند حرکت کرده است و خواست خداوند را انجام داده است اما اگر در راستای نظام تشریعی خداوند حرکت ننمود پس خواست خداوند را انجام نداده است. مثلا خداوند فرموده است:« أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا »انعام﴿۱۵۱﴾"اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید." هم آن کس که برای خداوند شریک قائل می شود و هم آن کس که برای خداوند شریکی قائل نیست ،هر دو به اراده تکوینی خداوند این کار را انجام می دهند و همه ی نیرو و امکانات و مقدمات کار خود را از خداوند دریافت می کنند اما فقط آن کس که برای خدا شریک قائل نیست در راستای اراده تشریعی و فرمان الهی خداوند عمل نموده است.

در دین اسلام ما وقتی می توانیم حکمی را به خداوند نسبت دهیم که بتوانیم آن را از قرآن یا سنت قطعی معصومین استخراج کنیم، در غیر این صورت آن حکم، الهی و دینی نخواهد بود ، حال اگر بدون استناد به قرآن و سنت قطعی حکمی بدهیم اما آن را به دروغ حکم دینی و الهی بدانیم همان طور که قبلاً بیان گردید، بزرگترین ظلم را مرتکب شده ایم .(انعام ۱۴۴)

در زمینه سابّ النّبی، کسانی که بدون تکیه بر آیات قرآن و سنت عملی معصومین و تنها با استناد به احادیثی که در تضاد با قرآن و سنت عملی معصومین می‌باشند، می‌گویند :حکم ساب النبی قتل است . در واقع حکم به جنایتی کرده‌اند و این جنایت را به دین و خدا نسبت داده اند و آن را امر الهی دانسته‌اند.

هر حکمی _ و لو حکمی خوب و عقلانی _ را اگر به دروغ به خدا نسبت دهیم، ظلم بزرگ است، چه برسد به اینکه جنایتی را به دروغ به خدا نسبت دهیم، غافل از اینکه خداوندِ بزرگ و عادل _ همان گونه که فرموده است _ امر به بدی و جنایت نمی‌کند. «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا

---

[۱۷] واکاوی ارتداد،ص ۳۳ و۴۱ تا ۵۲

وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ......»اعراف ﴿۲۹﴾

"هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند: ما پدران خود را بر این روش یافتیم و خدا ما را بر این روش امر فرموده است ای نبی بگو: خداوند امر به بدی نمی‌کند، آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می‌دهید؟ بگو پروردگار من امر به عدالت کرده است."

«........وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ........» انعام ﴿۱۵۱﴾

"و انسانی را که خداوند محترم شمرده و قتل او را حرام دانسته، مگر به حق (و از روی استحقاق)، به قتل نرسانید."

در هیچ قانون عادلانه‌ای حکم یک توهین نمی تواند قتل باشد، زیرا باید بین جرم و مجازات رابطه و نسبتی عادلانه باشد، همان گونه که تاکنون در آیاتی از قرآن که مورد بررسی قرار گرفته کاملاً این امر آشکار گردیده است. البته همیشه مجازات را کمی سنگین‌تر از جرم وضع می کنند تا جلو جرم گرفته شود، مثلاً اگر کسی ده تومان دزدید، پانزده تومان از او می گیرند تا دیگر دزدی نکند، همان طور که قرآن می فرماید: باید دست دزد را از دزدی قطع کرد (مائده ۳۸).

در زمینه توهین باید توجّه داشت که اولاً: آنچه را ما توهین می نامیم آیا اصلاً توهین هست یا نه؟ زیرا در بسیاری از اوقات ما سخن یا عمل کسی را توهین تلقی می‌کنیم در حالی که گوینده یا عمل کننده قصد توهین نداشته، مثلاً قصد شوخی و شاد کردن داشته، یا می‌خواسته در قالب طنز مطلبی را به مخاطب القا کند یا مخاطب را از کار اشتباهی باز دارد یا... پس باید تا حدّ ممکن سخن و عمل دیگران را حمل به توهین نکنیم و ثانیاً :آیا هر توهینی جرم است؟ و اگر جرم است مجازات آن باید به چه میزان باشد؟

نکته مهم: اصل آن است که جرمی واقع نشود نه اینکه اصل، مجازات مجرم باشد پس به فرض که توهین جرم باشد باید راهی بیابیم که بتوانیم از این جرم جلوگیری کنیم و البته در این راه مجازات به عنوان آخرین درمان می‌تواند مطرح باشد.«و اذا لم اجد بدا فاخر الدواء الکی »[۱۸]

" و هنگامی که چاره‌ای نیابم پس آخرین درمان داغ کردن است."

اما باید ابتدا راه های بهتر را آزمود ، مثلاً انبیاء و اولیای الهی _ آن طور که در فصل بعد همین کتاب متذکّر خواهیم شد _ سعی می‌کردند در مقابل توهین خود را به نفهمیدن بزنند، یا با خوبی توهین را پاسخ می دادند یا با تشویق و هدیه دادن به کسانی که خوب عمل می‌کردند، سعی می‌نمودند کسانی که

---

[۱۸] نهج البلاغه ،خطبه۱۶۹

جرم انجام می دهند را از راه خود باز دارند همان طور که قرآن می فرماید:«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ »انعام ﴿۱۶۰﴾

" هرکس کار نیکی به جا آورده ده برابر آن پاداش دارد و هر کس کار بدی انجام دهد به همان اندازه کیفر خواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد .″

کار خوب را با پاداش ده برابری، تشویق به ادامه انجام کار خوب کنید تا هم فاعل کار خوب به کارش بیشتر ادامه دهد و هم دیگران به سوی کارهای خوب جذب شوند [۱۹]اما کار بد را در همان حدّ بديِ کار مجازات کنید تا جرمی واقع نشود و این امر ظلم نیست؛ زیرا مجازات اصل نیست، اصل آن است که انسان ها به سوی جرم نروند، پس آن گاه که مجبور به مجازات مجرم می شویم باید بدانیم این کار به دلیل آن است که مجرم را دوست داریم و نمی خواهیم با این عمل مجرمانه راه سقوط در پیش گیرد پس به حدّاقلّ مجازات بازدارنده اکتفا می کنیم.

در وضع مجازات برای مجرمین باید حواسمان به قدرتمندان و ثروتمندان هم باشد که گاهی از این مجازات ها به نفع خود سوء استفاده می کنند ، مثلاً تا کسی به آنها نقدی وارد می‌کند به اسم اینکه حاکم جانشین امام زمان(ع) و خلیفه خدا بر روی زمین است، آن نقد را توهین به اولیای الهی دانسته و نقّاد را از صفحه روزگار محو می‌کنند، در حالی که نقد با توهین کاملاً متفاوت است.

جمع بندی سوره انعام

در این سوره از تهمت دروغ و سحر نسبت به انبیاء و مسخره کردن انبیا سخن به میان آمد و بیان شد هر کاری عواقبی دارد که آن عواقب گریبان انجام دهنده را می گیرد (۵ و ۷ و ۱۰) و بیان شد دروغگو دانستن نبی در واقع انکار آیات الهی است و اگر قرار باشد تهمت زننده مجازات شود، خدا باید او را مجازات کند و انبیاء در مقابل تهمت ها و آزارها شکیبایی می‌نمودند (۳۳ تا ۳۵). به نبی دستور داده شده؛ آنها که دین را به بازی و بیهودگی می گیرند و افترا زنندگان را به حال خود واگذارد (۷۰ و ۱۱۲) و به آنها بگوید: اگر برگردید، خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار می‌دهد(۱۴۷)خداوند کار خوب را ده برابر پاداش می دهد اما کار بد را همان اندازه مجازات می‌کند (۱۶۰) پس ما انسانها نیز اگر می خواهیم خدا گونه عمل کنیم باید مجازات را به همان اندازه جرم اِعمال کنیم.

[۱۹] «که یکی را ده عوض می آید ش هر زمان جود دگرگون زایدش »
(مثنوی،دفتر دوم،بیت ۸۹۶)

سوره اعراف

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۶۶﴾قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ » اعراف ﴿۶۷﴾

"بزرگان کافر از قومش گفتند: ما تو(هود(ع))را در نادانی می بینیم و گمان می کنیم تو از دروغ گویان هستی. هود (ع)گفت: ای قوم من، در من نادانی و سبک مغزی نیست ولکن من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیان هستم ."

نکته: اولاً هود(ع) قوم را از خود می داند و می فرماید: ای قوم من و ثانیاً در حالی که کفّار با هود توهین آمیز سخن می‌گویند اما او به جواب محترمانه و منطقی به آنها مبادرت می‌کند.

«وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ ....»اعراف ﴿۸۲﴾

"و جواب قوم لوط نبود مگر اینکه گفتند: آنها را از شهرتان بیرون کنید."

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا ....»اعراف ﴿۸۸﴾

"و سران مستکبرین از قومش گفتند :ای شعیب ؛تو و کسانی که با تو ایمان آورده اند را از شهرمان بیرون می کنیم ."

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ » اعراف ﴿ ۱۰۹ ﴾

"بزرگان از قوم فرعون گفتند: موسی ساحری داناست."

«...........قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ ......» اعراف ﴿۱۲۷﴾

"فرعون گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگه می‌داریم."

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ » اعراف ﴿۱۸۴﴾

" آیا نیندیشیدند که همنشین آن ها(پیامبر) هیچ‌گونه اثری از جنون ندارد؟ او فقط بیم دهنده ای آشکار است ."

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ » اعراف ﴿۱۹۹﴾

"گذشت و بخشش را به کار گیر و به نیکی ،یا به روش پسندیده، امر کن و از جاهلان روی گردان."

جمع بندی سوره اعراف

در این سوره نحوه برخورد مخالفین انبیاء را با انبیاء بیان می‌کند و می‌فرماید: آنها انواع توهین و بد زبانی و تهمت را در مورد انبیاء به کار می‌بردند ، مثلاً نبی را گمراه(۶۰) سفیه و سبک مغز و دروغگو(۶۶) ساحر (۱۰۹) مجنون (۱۸۴) و... می‌دانستند همین طور مخالفین انبیاء ، در مقابل سخن حق آنها، دستور به اخراج و کشتن نبی و یاران او می دادند .(۸۲ و ۸۸ و ۱۲۷)

اما انبیاء در تمامی موارد فوق دست به مقابله به مثل نزدند ، بلکه فقط با دادن جواب‌های محترمانه و منطقی از خود دفاع کردند ، مثلاً گفتند: من گمراه نیستم (۶۱) من سفیه نیستم (۶۷) نبی مجنون نیست (۱۸۴) بلکه او رسولی از جانب پروردگار و بیم دهنده‌ای آشکار است.

و در انتهای این سوره ،قران نحوه رویارویی با توهین کنندگان به مقدّسات را با فرمانی به نبی مشخص می‌نماید و می‌فرماید: ای نبی بخشش را به کار گیر و به روش پسندیده امر کن و از جاهلان روی گردان. [۲۰]

سوره توبه

«وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » توبه ﴿۶۱﴾

"و از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است، بگو: خوش باور بودنِ خوبِ او به نفع شماست، به خدا ایمان دارد و مومنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند و آنها که رسول خدا را آزار می دهند عذاب دردناکی برای آنها می باشد."[21]

آیه فوق از مثبت نگری بسیار بالای نبی حکایت می کند و از آنجا که نبی الگو است پس انسان مؤمن نیز باید کاملاً مثبت‌نگر باشد مگر اینکه در موردی خلاف آن اثبات گردد.

نکته: این که فرموده : «آنها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی برای آنها می‌باشد .»به این معنا نیست که نبی آنها را مجازات می‌کند، یا دیگران حق دارند آنها را عذاب دهند، بلکه به قرینه اینکه

[۲۰] بر بدی‌های بدان رحمت کنید   بر منی و خویش بینی کم تنید
(مثنوی، دفتر اول ،بیت ۳۴۱۶)

[۲۱] سر کشَد گوش محمد در سُخُن   کش بگوید در نبی حق هو اُذُن
(مثنوی، دفتر سوم ، بیت ۱۰۳)

می‌فرماید: «نبی برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمت است» مشخص می‌شود؛ اگر کسی از تعالیم نبی استفاده درست نماید به «رحمت» دست می‌یابد اما اگر کسی از نبی استفاده مفید ننماید بلکه به آزار او دست زند، ضرر نموده از رحمت و نعمت راهنمایی او بی نصیب مانده و دچار گمراهی می‌شود.

مثال: پزشک دستوراتی را در راستای بهبود بیمار می دهد. حال اگر بیمار از این فرامین سود بَرَد و آن ها را به کار بندد، خودش سود برده و بهبود می یابد اما اگر به جای استفاده از دستورات پزشک به آزار و اذیّت پزشک بپردازد خودش ضرر کرده و بیماری او را از پای در می آورد.

البته چنین شخصِ بیماری موجب آزار و ضرر دیگران نیز می‌گردد زیرا اولاً؛ پزشک را آزار می دهد .

ثانیاً؛ موجب می‌شود دیگران کمتر بتوانند از پزشک استفاده کنند .

ثالثاً؛ وقتی مریض شد اطرافیان را به زحمت می‌اندازد و.......

پس چنین فردی باید مجازات شود اما مجازات او با خداوند است و به همین دلیل در دو آیه بعد می‌فرماید: «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ » توبه ﴿۶۳﴾

"آیا نمی‌دانند هرکس با خدا و رسولش دشمنی کند برای او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند؟ این همان خواری بزرگ است."

«يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿۶۴﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿۶۵﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۶۶﴾ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۶۷﴾ وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ » توبه ﴿۶۸﴾

"منافقان از آن بیم دارند که سوره ای بر ضّد آنان نازل گردد و به آنها از اسرار درون قلبشان خبر دهد، بگو: «استهزا کنید! خداوند، آنچه را از آن بیم دارید، آشکار می سازد»و اگر از آنها بپرسی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟) می گویند: ما شوخی و بازی می کردیم. بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟ عذرخواهی نکنید، شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید اگر گروهی از شما را (به خاطر نفهمی

و توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد، زیرا مجرم بودند. خدا به مردان و زنان منافق و کفّار وعده‌ی آتش دوزخ داده؛ جاودانه در آن خواهند ماند _ همان برای آنها کافی است _ و خدا آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنهاست.″

این آیات از منافقانی سخن می گوید که پیامبر را مسخره می‌کردند و البته می‌ترسیدند آنچه در دل دارند به وسیله آیات الهی برملا شود. قرآن می‌فرماید: خداوند آنچه شما در دل دارید را برملا می‌کند بعد می‌فرماید: وقتی از آنها در مورد این مسخره کردن ها می‌پرسیم می‌گویند: ما قصد بدی نداشتیم، فقط می‌خواستیم شوخی و بازی کنیم. قرآن به آنها اخطار می‌کند: آیا خدا و رسول و آیات را به مسخره می‌گیرید؟ این توجیه شما عذر بدتر از گناه است و برگشت از دین و ارتداد محسوب می‌شود و حال اگر برخی از شما که نفهمیده این کار را کرده‌اید و بعد هم توبه کرده‌اید، مورد عفو قرار گیرید اما آنها که

می فهمیدند و دست به این کار می زدند و بعد هم توبه نکرده‌اند، به دلیل این که مجرم هستند مورد مجازات قرار خواهند گرفت اما این مجازات، آتش جهنم و دوری از رحمت خداوند خواهد بود.

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ » توبه ﴿۱۲۹﴾

"رسولی از جنس خودتان به سویتان آمد رسولی که وقتی در تنگنا و سختیِ گناه می افتید برای او بسیار سخت است (شما گناه و خطا کرده اید و به خاطر گناه خود دچار تنگنا و سختی شده اید اما در عین حال نمی‌گوید: تقصیر خودتان است می‌خواستید نکنید او وقتی شما را در سختی می بیند بیش از خودتان دچار رنج می‌شود) بر هدایت شما بسیار طمع دارد (طمّاع است اما نه برای مال دنیا یا مقامات دنیوی یا... بلکه بر اینکه شما رشد یابید و از رنج ها رهایی یابید) و بر مومنان رافت و مهربانی و رحمت دارد. حال اگر این چنین انسان بزرگواری را مردم نپذیرفته و از او روی گردانند ،خداوند به او می‌فرماید، بگو: خداوند برای من کافی است، خدایی جز او نیست کارم را با تکیه بر او برعهده می گیرم و او پروردگار تخت پادشاهی جهان است (یعنی همه جهان تحت سیطره اوست) .″

نکته: آیا می‌شود چنین پیامبر رافت و رحمتی به جهت اینکه کسی به او توهینی کرده، فرمان قتل او صادر کند؟ نبی اگر از این توهین ناراحت شود ،نه به این دلیل است که می‌گوید: چرا شخصیت مرا مورد هجوم قرار دادند بلکه به این دلیل است که شخص توهین کننده با این کارش دچار مشکل شده و از مسیر رشد باز مانده است، انسان های بزرگ _ مانند نبی _ از اینکه دشمنان شان نیز دچار مشکل شوند؛ ناراحت می‌شوند آنها حتّی دشمنان را نیز دوست دارند.

جمع بندی سوره توبه

قرآن در این سوره می‌فرماید: برخی نبی را مسخره کرده و می گفتند: نبی شخصی خوش باور است(۶۱) و نیز منافقان نبی را به تمسخر می گرفتند و در توجیه کار خود می‌گفتند: ما شوخی و بازی می کردیم(۶۴ تا

۶۸) چنین افرادی گرفتار نتیجه این رفتار خود _ که آتش جهنم است _ خواهند شد(۶۳ و ۶۸) اما از دادن مجوّز مجازات توهین کنندگان به وسیله انسان های دیگر، خبری در کار نیست.

همین طور از مهربانی و رحمت نبی سخن گفته(۱۲۸_۱۲۹) که از آن استنباط می‌شود، این نبی ممکن نیست حکم به قتل کسی که به او توهین کرده، داده باشد.

سوره یونس(ع)

«.......قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ » یونس ﴿۲﴾

″کافران گفتند: این مرد (نبی اکرم (ص)) ساحر آشکاری است.″

«وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ » یونس ﴿۴۱﴾

"و اگر تو را دروغگو دانستند پس بگو: عمل من برای من است و عمل شما برای شماست شما از آنچه من عمل می کنم بیزار هستید و من از آنچه شما عمل می کنید بیزار هستم.″

نکته: نمی‌فرماید، حال که تو را دروغگو دانستند، به خاطر این توهین، دستور قتل آنها را صادر کن، بلکه می‌فرماید: به آنها بگو عمل من برای من است و نتیجه آن را من خواهم برد و عمل شما و سود و زیان آن نیز برای شماست.

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۴۷﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۸﴾ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ » یونس ﴿۴۹﴾

"و بر هر امتی رسولی می‌باشد، هنگامی که رسول آنها آمد، بین آنها به عدالت داوری می شود و مورد ظلم قرار نمی‌گیرند. (مخالفان نبی به تمسخر) می گویند این وعده (که به عدالت بین مردم داوری خواهد شد) در چه زمانی خواهد بود، اگر راست می گویی؟ (خداوند به نبی می‌فرماید) بگو : من برای خویش مالک سود و زیانی نیستم مگر آنچه خدا بخواهد، برای هر امتی سرآمدی است هنگامی که آن سرآمد فرا رسد ساعتی تاخیر و ساعتی تقدیم روی نخواهد داد.″

نکته: اگر از غیب خبر داشتم و می‌دانستم که مثلاً مجازات یا پاداش برای شما کی اتفاق خواهد افتاد، پس عقلاً باید طوری رفتار می کردم که دیگر ضرری متوجّه من نشود و همه جا به سود برسم و حال اینکه این طور نیست و من نیز گاهی دچار گرفتاری و شکست می‌شوم، پس معلوم است غیب نمی‌دانم.

نکته دیگر: آن ها به تمسخر می گفتند : اگر راست می گویی این وعده در چه زمانی خواهد بود؟ یعنی هم نبی را مسخره می‌کردند و هم او را دروغگو می دانستند؛ اما نبی در مقابل، فقط به یک جواب منطقی بسنده می‌کند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۷﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ » یونس ﴿۵۸﴾

" ای مردم، اندرزی از جانب پروردگارتان آمده است و درمانی برای آنچه در سینه هاست می باشد و هدایت و رحمتی برای مومنان است. بگو: به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند که این از تمام آنچه گردآوری کرده‌اند بهتر است.״

مراحل چهارگانه تربیت و تکامل انسان در سایه قرآن

۱- مرحله‌ی« موعظه و اندرز»

۲- مرحله‌ی «پاکسازی روح انسان از انواع رذائل اخلاقی»

۳ مرحله‌ی «هدایت»

۴ مرحله‌ی «رسیدن به لیاقت آن که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود.»

طبق آیه فوق، قرآن دربرگیرنده همه مراحل چهارگانه فوق می‌باشد. و از آنجا که قرآن کلام خداوند است که از زبان نبی به مردم ابلاغ شده است، پس کلام نبی نیز همه مراحل فوق را در بر می گیرد و محال است نبی بخواهد راهی خلاف مراحل چهار گانه فوق طی کند، مثلاً با یک توهین، به جای اینکه توهین کننده را موعظه کرده، او را از این پلیدی اخلاقی پاکسازی نموده و او را هدایت نماید تا مشمول رحمت خدا گردد، ناگهان در همان ابتدای کار حکم قتل او صادر کند.

«وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » یونس ﴿۶۵﴾

"ای نبی، سخن آنها تو را ناراحت نکند، تمام قدرت و توانایی از آنِ خداوند است و او شنوا و داناست.״

دشمنان نبی با سخنان زشت و توهین آمیز قصد تحقیر نبی را داشتند، خداوند می‌فرماید: ای نبی از سخنان آنها ناراحت نشو، زیرا همه قدرت و ارجمندی از آنِ خداست و خدا به هرکس بخواهد قدرت و ارجمندی می دهد و خداوند سخنان زشت آنها را می‌شنود و نحوه مقابله با آن سخنان را می‌داند.

روش نوح در مورد آزار و اذیّت های مخالفین

نوح(ع) به ساخت کشتی نجات روی‌آورد، نه اینکه خود را مشغول و درگیر با این آزارها کند و با شنیدن یک ناسزا،او هم به گفتن ناسزایی متناسب روی آورد. پس ما نیز اگر می‌خواهیم با ناسزا ها برخورد کنیم به جای توهین و کشتن ناسزاگو، باید به فکر ساخت کشتی نجات باشیم. (یونس ۷۱ تا ۷۳)

«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ » یونس ﴿۷۶﴾

"پس هنگامی که حق از جانب ما به سوی فرعونیان آمد گفتند: این سحری آشکار است."

«وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ » یونس ﴿۱۰۹﴾

"و از آنچه بر تو وحی می شود پیروی کن و شکیبا باش تا خداوند حکم و فرمان دهد که او بهترینِ حکم کنندگان است."

جمع‌بندی سوره یونس(ع)

کافران نبی را ساحر دانستند(۲) و نیز او را دروغگو دانستند و خداوند به او فرمود، بگو عمل من برای من است و نتیجه آن را من خواهم برد و عمل شما و سود و زیان آن نیز برای شماست(۴۱) نبی را مسخره کرده و او را دروغگو دانستند اما نبی در مقابل به یک جواب منطقی بسنده کرد(۴۸ و ۴۹)

سخن نبی اندرز و درمان پلیدی‌های روحی و هدایت و رحمت است(۵۷ و ۵۸) پس ممکن نیست با یک توهین، نبی حکم قتل کسی صادر کند.

دشمنان با توهین قصد تحقیر نبی داشتند، خداوند به او فرمود: ناراحت نباش، عزت از آن خداست و او به هرکس بخواهد عزت می دهد(۶۵)

روش نوح در مقابل آزار و اذیّت های مخالفین، ساخت کشتی نجات بود(۷۱ الی ۷۳)

فرعونیان سخن حق موسی را سحر دانستند(۷۶) و بالاخره در آیه آخر، به عنوان جمع بندی به نبی می فرماید: تبعیّت از وحی بنما (و در مقابل توهین ها و تحقیرها) شکیبایی در پیش گیر(۱۰۹)

سوره هود(ع)

«........لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۷﴾وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » هود ﴿۸﴾

″کسانی که کافر شدند می‌گویند: این امر فقط سحری آشکار است و اگر از آنها عذاب را تا مدّت محدودی به عقب اندازیم، به تمسخر می گویند: چه چیز جلو عذاب را گرفته است؟ آگاه باشید روزی که عذاب به سوی آنها آید، از آنها بازگردانده نمی‌شود و عذابی را که مسخره می کردند آنها را فرا می گیرد.″

در دو آیه فوق هم تهمت سحر به پیامبر زده شده و هم او و تعالیمش را مسخره کرده‌اند اما اگر عذابی وجود دارد از ناحیه خداوند و در نتیجه عمل آنها اتّفاق می‌افتد.

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ ......» هود ﴿۱۳﴾

"یا می گویند: محمد(ص) قرآن را به دروغ به خدا نسبت می دهد خداوند به نبی دستور می‌دهد که بگو: اگر این ها ساخته انسان است و به دروغ به خدا نسبت داده شده، شما هم ده سوره مانند این سوره‌ها بیاورید.″

در آیه فوق، کفّار تهمت دروغگویی و اینکه سخنانی را به هم می بافد و به خدا نسبت می‌دهد را، به نبی زدند اما در جواب به یک دلیل عقلی محترمانه به آنها اکتفا شد.

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ » هود ﴿۳۵﴾

″یا می‌گویند: محمد این مطالب را به خدا افترا زده است، ای پیامبر بگو: اگر به دروغ این مطالب را به خدا نسبت داده ام گناه آن بر من است و البته من از گناهانی که مرتکب می‌شوید بیزار هستم.″

نکته: دشمنان تهمتِ افترا به خدا، به پیامبر زدند اما در مقابل به یک جواب منطقی و محترمانه اکتفا شد.

«وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ » هود﴿۳۸﴾

"و [نوح] کشتی می ساخت و هر زمان گروهی از بزرگان قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند. نوح گفت :اگر ما را مسخره می کنید ما هم همین طور شما را مسخره خواهیم کرد ."

اینجا نوح فقط وعده مقابله به مثل به مسخره کنندگان داده است ،یعنی زمانی‌می‌رسد که شما به خاطر نفهمی خود از بین می روید و ما بر نفهمی شما خواهیم خندید.

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ » هود ﴿۶۳﴾

"حضرت صالح(ع) فرمود: ای قوم من، آیا نظر کردید (آیا اندیشیدید و تامّل کردید) اگر من از جانب پروردگارم بیّنه و دلیل آشکاری داشته باشم و خدا از جانب خود رحمتی به من داده باشد، اگر نافرمانی او را نمایم چه کسی مرا در برابر خدا یاری می‌کند؟ پس شما به غیر از خسارت زدن و زیان رساندن به من چیزی نمی افزایید."

از آیه فوق استنباط می شود که اگر انسان با دلیل آشکاری از جانب خدا به مطلبی دست پیدا کند اما به خاطر رسیدن به آرزوهای دنیوی یا ترس از قدرتمندان یا پیروی کورکورانه از گذشتگان و... برخلاف آن مطلب نظر دهد، این امر عصیان در مقابل خداوند بوده و مورد مجازات الهی قرار می‌گیرد مثلاً در بحث نحوه رویارویی با توهین کنندگان به مقدسات؛ اگر کسی این همه آیات قرآنی که دلالت بر بخشش ، نادیده گرفتن، بدی را با خوبی پاسخ دادن، و حداکثر مقابله به مثل ، را دیده؛ اما بر خلاف همه این آیات بگوید:«حکم الهی شخص توهین کننده به مقدسات قتل است» چنین فردی عصیان در مقابل فرمان الهی نموده و به دروغ جنایتی را به خدا نسبت داده و گرفتار ظلم عظیم شده و چهره ای کریه و زشت از دین به نمایش گذاشته و مورد مجازات الهی قرار خواهد گرفت و هیچ کس نمی تواند در برابر مجازات الهی از او دفاع کند.

جمع بندی سوره هود

کافران تعالیم دین را سحر دانسته و عذاب الهی که نتیجه عمل بدِ انسان است را به تمسخر گرفتند اما بلاخره عذابی را که مسخره می کردند آنها را فرامی‌گیرد (۷ و ۸)

کافران گفتند قرآن ساخته محمد(ص) است ولی به دروغ آن را به خدا نسبت می‌دهد، خداوند به رسول خود می‌فرماید به آنها بگو :اگر قرآن ساخته من است شما هم ده سوره مانند آن بیاورید(۱۳) و اگر به دروغ این مطالب را به خدا نسبت داده ام گناه آن بر من است(۳۵)

نوح در رویارویی با استهزاء کنندگان وعده مقابله به مثل در آینده را به آنها داد(۳۸) و بالاخره اینکه اگر کسی به حکمی از جانب خدا دست یابد اما آن حکم را انکار کند و خلاف آن را به خدا نسبت دهد، این امر نافرمانی در مقابل حکم خداست و خدا او را مجازات خواهد کرد.

سوره یوسف(ع)

«قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ »یوسف﴿۹۲﴾

"[یوسف] گفت امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است."

نکته :آیه فوق به روشن ترین وجهی به ما می آموزد که اهل بخشش و گذشت باشیم و از کینه توزی و انتقام دوری کنیم.

برادران یوسف با عمل خویش موجب شدند که آن همه آزار و اذیّت جسمی و زبانی مانند افتادن در چاه و زندان ،تهمت زنا و دزدی و.....نسبت به یوسف روا داشته شود اما یوسف به راحتی آنها را می بخشد و از غفران و رحمت الهی نسبت به آنها سخن می گوید.

سوره رعد

«وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ » رعد



" پیامبران پیش از تو را نیز مسخره کردند پس من به کسانی که کافر شدند مهلت دادم سپس آنها را گرفتم، پس عقاب و مجازات من چگونه بود؟"

توضیح:سنت الهی این چنین است که به محض اینکه کسی مسیر توهین و استهزاء دیگران را انتخاب نمود ،خداوند او را مجازات نمی کند،بلکه به او مهلت می دهد،شاید متوجّه اشتباه خود شده و از آن راه غلط برگردد و توبه کند اما اگر شخص همچنان به راه اشتباه خویش ادامه داد کم کم آثار آن کارهای اشتباه گریبان آن شخص را می گیرد و بدلیل اینکه خداوند این نظام را بر جهان حاکم کرده ،این کیفر را به خداوند نسبت داده و از آن به عقاب الهی یاد می کنیم.پس کیفر الهی نتیجه ی عمل خود شخص است وکم کم و بعد از گذشت زمان پدیدار می شود .و ما انسان ها اگر بخواهیم خدا گونه عمل کنیم باید به محض اینکه شخصی مسیر اشتباه توهین و بدزبانی در پیش گرفت ،دست به مجازات او نزنیم بلکه به شیوه نیکو و پسندیده با او برخورد نموده و او را راه نمایی کنیم و صبر پیشه نموده تا شاید از راه خویش برگردد و اگر برنگشت مطمئن باشیم مسیر اشتباه خود بخود موجب درد سر برای شخص خطا کننده می گردد.

«وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ»رعد﴿۴۰﴾

" و اگر پاره ای از مجازات‌ها را که به آنها وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم، یا تو را بمیرانیم، پس فقط و فقط بر تو ابلاغ پیام است و حساب تنها و تنها با ماست."

توضیح: ای نبی، وظیفه تو تنها رساندن پیام الهی است و حساب رسی و پاداش تسلیم شوندگان به اوامر الهی و مجازات منکران و استهزا کنندگان اوامر الهی، تنها با خداوند است.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» رعد ﴿۴۳﴾

"کسانی که کافر شدند می‌گویند: تو فرستاده (خدا) نیستی؛ بگو: کافی است که خداوند و کسی که نزد او علم کتاب است، میان من و شما شهید باشد."

توضیح: کفّار تهمت دروغ و فریب کاری به نبی زدند، خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که به آنها بگوید: اینکه خداوند و انسان های دانشمند می فهمند و شهادت بر رسالت من می‌دهند برای من کافی است.

جمع بندی سوره رعد

سنّت الهی چنین است که، به مسخره کنندگانِ پیامبران مهلت می دهد تا شاید خود را اصلاح کنند و اگر آنها از این فرصت استفاده نکردند مورد مجازات الهی قرار می گیرند(۳۲) و این مجازات نیز تنها بر عهده خداوند است (۴۰) و نبی از جانب خدا دستور می‌یابد به کسانی که او را فریبکار می دانستند بگوید: همین که خدا و انسان های دانشمند شهادت بر رسالت من می دهند مرا کافی است(۴۳)

سوره ابراهیم (ع)

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۱۲﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۳﴾ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿۱۴﴾ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ » ابراهیم﴿۱۵﴾

" و چرا به خدا توکل نکنیم، با اینکه خدا ما را به راه های (سعادت)مان هدایت کرد ما حتماً در برابر آزار های شما شکیبایی خواهیم کرد. و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند. و کافران به پیامبران خود گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به آیین ما بازگردید. پس پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که، ما ظالمان را حتماً هلاک می‌کنیم و شما را بعد از آنان در زمین سکونت خواهیم داد، این (موفقیّت) برای کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد و از وعده عذاب من بیمناک باشد و انبیا (از خدا) تقاضای فتح کردند و هر زورگویِ دشمنِ حقی ناامید شد."

توضیح: همان طور که از آیات فوق برمی‌آید، هیچ گاه انبیا به فکر مجازات کسانی که آنها را مورد اذیّت و آزار قرار می‌دادند نیفتادند بلکه دشمنان آزار دهنده به این فکر افتادند که انبیاء را اخراج نموده یا آنها را به آیین کفرآلود خود باز گردانند و اگر برخوردی فیزیکی صورت گرفته، در واقع از ناحیه انبیا و پیروان

حقیقی آنها تنها دفاع در مقابل تجاوز و زورگویی های دشمنان بوده و تا جایی که این آزارها زبانی بوده انبیا شکیبایی پیشه می‌کردند.

سوره حجر

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿۶﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۷﴾ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ » حجر ﴿۸﴾

" و گفتند: ای کسی که بر او ذکر نازل شده، تو دیوانه یا جن زده ای! اگر راست می گویی چرا ملائکه را نزد ما نمی‌آوری؟ ما ملائکه را جز به حق فرو نمی فرستیم و در این صورت (اگر فرشتگان نازل شوند) به آنها مهلت داده نخواهد شد.‴

«وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » حجر ﴿۱۱﴾

"هیچ پیامبری به سراغ آنها نمی آمد مگر این که او را مسخره می کردند . "

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ »حجر ﴿۸۵﴾

"ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را جز به حق نیافریدیم و ساعت موعود قطعاً فرا می‌رسد پس به طرز شایسته‌ای از آنها صرف نظر کن و آنها را ببخش.‴

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿۹۴﴾ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿۹۵﴾ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿۹۷﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿۹۸﴾ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ » حجر ﴿۹۹﴾

"آنچه را امر شده ای آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان. ما شرّ استهزا کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد. ما می‌دانیم سینه‌ات از آنچه آنها می گویند تنگ می‌شود پس با حمد و ستایش پروردگارت خداوند را از نقصان‌ها منزه بدار و از سجده کنندگان باش و پروردگارت را بندگی کن تا یقین به تو برسد.‴

جمع‌بندی سوره حجر

در ابتدای این سوره از توهین و آزار های زبانی که نسبت به پیامبر روا می داشتند سخن گفته شده است(۶ و۷) و تنها به یک جواب عقلی و منطقی محترمانه به آزار دهندگان بسنده شده است(۸) سپس

به نبی می‌فرماید: این فقط تو نیستی که این چنین مورد استهزا و توهین قرار می گیری، انبیاء قبلی نیز همگی مورد تمسخر و بدزبانی مخالفین قرار گرفتند(۱۱) بعد سر گذشت برخی انبیا را ذکر می کند، در همه این سرگذشت‌ها نبی توهین کنندگان را مجازات ننموده و اگر مجازاتی بوده از جانب خداوند و البته در نتیجه عمل نادرست آنها بوده است.

بعد می فرماید: نظام عالم بر اساس حق آفریده شده است[۲۲]؛ یعنی بر اساس هدف و حکمتی خلق شده، پس اگر تو آن هدف و حکمت را شناختی و بر اساس آن حرکت نمودی، در مسیر نظام عالم که حق است حرکت کرده‌ای و این نظام به کمک تو می آید و ماندگاری پیدا می کنی اما اگر برخلاف حق حرکت کردی، نظام عالم در مقابل تو می ایستد و تو را از بین می‌برد که باطل از بین رفتنی است و قیامت حتما وجود دارد و اگر لازم باشد کسی مجازات شود، در آنجا مجازات می‌شود پس ای نبی تو به زیبایی ببخش.[۲۳]

در اینجا از کلمه «عفو» استفاده نشده بلکه از کلمه «صفح» استفاده شده است؛ یعنی نه تنها خطای تهمت زنندگان و استهزا کنندگان را ببخش بلکه سعی کن خطای آنها را از صفحه ذهن و وجودت

پاک کنی و آن را به فراموشی بسپاری.[۲۴](۸۵) تو آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن ما تو را از شرّ مسخره کنندگان حفظ می‌کنیم(۹۴ و ۹۵) البته ما می‌دانیم که تو از آنچه آنها می گویند سینه ات تنگ

---

۲۲ با توجه به آیه «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا » ص ﴿۲۷﴾ معلوم می‌شود «حق»در آیه ۸۵ حجر در برابر«باطل» قرار دارد؛ پس بر اساس حق است ؛یعنی باطل ، بی‌هدف، بی حکمت ، بی فایده ، توخالی و به سرعت از بین رونده نیست، هرچه در جهان خلق شده بر اساس هدف و حکمت و فایده و استمراری خلق شده و هیچ چیز بیهوده خلق نشده است. بر اساس آیه ۱۷ رعد باطل مانند کف و حق مانند آب می باشد.

۲۳ وقتی گفته می‌شود، همه چیز در این جهان بر اساس حق آفریده شده و از آفرینش آن هدف و حکمتی اراده شده است، پس از خلقت شیاطین بیرونی انس و جن و شیطان درونِی نفس اماره نیز هدفی در کار بوده است. و اگر آنها نبودند مسیر رشد انسان ها ناقص بود و انسان ها زمین تمرین برای خودسازی نداشتند. مثلاً اگر انسان های بد زبان نباشند شخص نمی تواند تمرین عفو و صفح و غفران کند، بنابراین با وجود انسان های بد زبان زمین برای تمرین عفو و صفح و غفران آماده می‌شود و با این تمرینات است که انسان اوج گرفته و صفت الهی غفران و رحمت را در وجود خویش هر چه بیشتر به وجود می آورد و رنگ خدایی می یابد.

۲۴ **تفاوت «عفو»،«صفح»،«غفران» و«رحمت»**

عفو= گذشت و ترک انتقام از خطای خطاکار ؛شخص بخشنده اگرچه بخشیده اما این بخشش را در ذهن خود دارد و ممکن است گاهی یاداوری هم بکند و بگوید: یادت هست فلان کار خطا را کردی و ما بخشیدیم.

شده و ناراحت می شوی، پس برای اینکه این تنگی و ناراحتی برداشته شود، با حمد و ستایش پروردگارت، خداوند را از نقصان ها منزه بدار و از سجده کنندگان برای خداوند باش(۹۸) و تا زمانی که یقین به تو برسد پروردگارت را بندگی و عبادت کن.

راهکارهای قرآن در این سوره در مقابل توهین و بد زبانی ها

(۱) نظام عالم بر اساس حق خلق شده و هدف و حکمتی دارد پس سعی کنید خود را در مسیر آن هدف و حکمت قرار دهید.

(۲) نه تنها خطای بد زبانان را ببخشید بلکه سعی کنید فکر آن خطا را از صفحه وجودتان پاک کنید و اصلاً به آن خطا فکر نکنید.

(۳) به فکر کار خودتان باشید و سعی کنید کارتان را به درستی انجام دهید.

(۴) از عبادت و بندگی خداوند در جهت رسیدن به هدف سود ببرید.

سوره نحل

«أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ » نحل ﴿۱﴾

" فرمان خداوند حتماً فرا می‌رسد پس برای آن طلب عجله نکنید، خداوند منزّه و برتر از آن است که برایش شریک قرار دهند."

توضیح: هنگامی که رسول خدا(ص) پیام الهی را به مردم می رساند و آنها را از پیامد و نتیجه اعمال و اندیشه هایشان آگاه می ساخت، برخی از مشرکان به تمسخر می گفتند: پس چرا نتیجه اندیشه ها و

صفح= نادیده گرفتن و فراموش کردن خطای خطا کار؛ شخص بخشنده ضمن اینکه می بخشد ،سعی می کند خطای خاطی را به فراموشی بسپارد و هرگز تحت هیچ شرایطی آنرا یاد آوری نکند.

غفران= پوشاندن و از بین بردن آثار گناه و خطای شخص گناه کار؛ بخشنده ضمن اینکه می بخشد و سعی می کند فراموش کند و هرگز بیاد خطا کار نیاورد،تلاش می کند روی آن خطا را بپوشاند بگونه ای که دیگران متوجّه آن خطا نشوند یا اگر فهمیدند به زودی فراموش کنند،یعنی ضمن بخشش خطا کار و فراموش کردن خطای او ،تلاش می کنیم به خطا کار کمک هم بکنیم که تا حد امکان آبرویش نزد دیگران کمتر برود و بتواند آثار سوء خطای خویش را هر چه زودتر ترمیم کند .

رحمت= دلسوزی و مساعدت به محتاج می باشد و بدلیل اینکه غیر از خدا ،همه چیز در فقر مطلق بسر می برد ،پس همه جهان هر لحظه تمام وجود خویش را از ناحیه ی رحمت الهی دریافت می کند بگونه ای که اگر لحظه ای خدا به این جهان وجود ندهد این جهان به دیار عدم می رود .

اعمال خودمان را نمی بینیم؟ ای مدعی نبوت! اگر راست می‌گویی خیلی زود نتیجه را به ما نشان بده هم چنین می‌گفتند: ما بت‌ها را داریم و آنها ما را در برابر نتیجه اندیشه ها و اعمال محافظت می کنند.

قرآن در جواب می فرماید: فرمان خداوند حتماً فرا می‌رسد پس عجله نکنید و خداوند منزّه و بر تر از آن است که بخواهد شریکی داشته باشد. بنابراین آیه فوق به استهزا و تهمت مشرکین نسبت به نبی(ص) پاسخ می دهد و به یک پاسخ منطقی اکتفا شده است.

«وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ » نحل ﴿۹﴾

" و بر خداوند است که راه مستقیم را نشان دهد و برخی از راه ها منحرف می‌باشند و اگر خداوند می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد."

توضیح: تنها کسی که به دلیل اشرافش می‌تواند راه مستقیم را به انسان نشان دهد خداوند است و او این کار را کرده و راه مستقیم را به انسان ها نشان می دهد اما کسی را به زور به راه مستقیم نمی‌برد، اگر می خواست به زور کسی را به راهی ببرد خودش بلد بود و می‌توانست، زیرا آنچه موجب شده کسی به راه انحراف رود اختیاری است که خداوند به انسان ها داده است، می توانست این اختیار را ندهد در این صورت همه به مسیری که او مقرّر فرموده می رفتند.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۴﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۳۵﴾ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ....» نحل ﴿۳۶﴾

"پس بدی‌های آن چه عمل می کردند به آنها رسید و آنچه را به تمسخر می گرفتند آنها را احاطه نمود و مشرکان گفتند: اگر خداوند می‌خواست ما و پدرانمان چیزی غیر او پرستش نمی کردیم و چیزی را بدون اذن او حرام نمی کردیم[۲۵]، این چنین کسانی که قبل از ایشان بودند عمل می‌کردند پس آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار پیام دارند، ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید."

توضیح: در تفسیر آیه یک گذشت که آن آیه در پاسخ استهزاهای مشرکین نسبت به پیامدهای اندیشه و عمل انسان و تهمت دروغگویی به نبی آمده و در آنجا به مشرکین فرمود: عجله نکنید، فرمان الهی

---

[۲۵] اینکه اندیشه های نادرست انتخاب نموده و اعمال زشت انجام دهیم اما آن را رنگ خدایی بزنیم، قبلاً در صفحه ۲۸ تا ۳۰ ذیل آیه ۱۴۸ انعام مورد بحث قرار گرفت.

حتماً می آید؛ در آیه ۳۴ می فرماید: نتایجِ بد اعمال آنها به ایشان رسید و آنچه را به باد تمسخر می گرفتند، منظور نتایج اندیشه و عمل؛ گریبان آنها را گرفت.

مشرکان غیر خدا را پرستش کرده و برخی از اموری که خداوند حرام نکرده بود را حرام می دانستند و به این کار خود رنگ خدایی زده بودند و می‌گفتند: مگر می‌شود خداوند چیزی را نخواهد اما اتّفاق بیفتد، همین که ما غیر او را عبادت می کنیم یا اموری را بدون اذن او حرام می دانیم پس معلوم می‌شود این امور مورد خواست و رضایت اوست و گرنه این امور اتفاق نمی‌افتاد و او جلو این امور را به زور هم که شده می گرفت.

قرآن در پاسخ می فرماید: اولاً؛ این روش که کار خلاف انجام دهیم و آن را با رنگ خدایی زدن توجیه کنیم ،سابقه دارد.

ثانیاً: همان گونه که در توضیح آیه ۹ گذشت، خداوند نمی خواهد کسی را به زور به راه راست ببرد، خداوند راه راست و غلط را به بشر نشان می‌دهد اما برای اینکه اختیار معنا پیدا کند اجازه می‌دهد که انسان خودش انتخاب نماید و حتّی وقتی رسولان را برای راهنمایی بشر می فرستد آنها فقط وظیفه راهنمایی و ابلاغ پیام دارند و نمی‌توانند کسی را مجبور به پذیرش اندیشه یا انجام عملی نمایند. وقتی خداوند نبی می فرستد و به او می گوید: به مردم بگویید که«أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»پس معلوم می شود خداوند می خواهد مردم فقط خدا را بپرستند اما خدا نمی خواهد این کار به زور انجام شود.

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ » نحل ﴿۴۱﴾

"و کسانی که در راه خدا هجرت کردند پس از این که مورد ظلم قرار گرفتند در دنیا جایگاه خوبی به آنها می‌دهیم و پاداش آخرت از آن هم بزرگتر است اگر بدانند."

نکته: «هجرت در راه خدا» در این آیه به خوبی معنا شده است، اگر برای اینکه مورد ظلم قرار نگیری و راه ظلم بر تو بسته شود، هجرت کنی، این هجرت در راه خدا می باشد.

نکته دیگر: ظلم می تواند توهین و تمسخر باشد و در این صورت «هجرت» می تواند به عنوان یکی از راه های قرآنی مواجهه با توهین و بدزبانی ها مطرح باشد.

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۱۰۲﴾ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ

بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿۱۰۳﴾ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ » نحل ﴿۱۰۵﴾

"مشرکان می‌گویند: ای نبی تو افتری می‌بندی (و به دروغ سخنان خود را به خدا نسبت می‌دهی) بلکه اکثر آنها نمی دانند.

ای نبی بگو: روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحق (و برای هدفی و حکمتی و فایده ای) نازل کرده تا افراد با ایمان را ثابت قدم گرداند و هدایت و بشارتی برای مسلمانان باشد.

ما می‌دانیم که مشرکان می‌گویند: این آیات را بشری به او تعلیم می‌دهد، در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند عجمی است ولی این آیات به زبان عربی آشکار است ،تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنها همان دروغ گویان هستند."

نکته: در آیات فوق نبی از جانب مشرکین دروغگو، افترا زننده به خدا و فریبکار دانسته شده است اما قرآن صرفاً به جواب های منطقی محترمانه به آنها بسنده کرده است.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۱۲۵﴾ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ﴿۱۲۶﴾ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿۱۲۷﴾ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ » نحل ﴿۱۲۸﴾

"با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است مجادله و مناظره کن. پروردگارت از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت یافتگان داناتر است. و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است. صبر و شکیبایی داشته باش و شکیبایی تو فقط با استعانت از خدا می باشد و بر آنها محزون مشو و از توطئه های آنها در تنگنا قرار مگیر. خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و کسانی که نیکوکارند."

توضیح: آیه ۱۲۵ روش تبلیغ و دعوت به سوی خدا و نحوه مواجهه و مناظره با مخالفان را توضیح می‌دهد.

نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و ارائه دلیل حساب شده برای بیدار کردن عقل های خفته است.

گام دوم استفاده از عواطف انسان هاست چرا که اندرز ، بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن

می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجّه کرد و مقیّد کردن موعظه به حسنه شاید اشاره به این باشد که اندرز در صورتی مؤثّر است که خالی از هرگونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت و مانند آن باشد.

سومین گام در مسیر تبلیغ، مناظره با روشی که نیکوتر است، می باشد تا بتوان از این طریق اندوخته های نادرست در ذهن مخاطب را از بین برد و ذهن او را برای پذیرش حق آماده نمود. مناظره نیز باید به روش نیکوتر انجام شود؛ یعنی حق و عدالت و درستی و امانت و راستی بر آن حاکم باشد و از هرگونه توهین و تحقیر و برتری جویی خالی باشد و تمام جنبه های انسانی در آن حفظ شود.

در آیه ۱۲۶ می‌فرماید: تا کسی دست به تعدّی و تجاوز به شما نزده حق مجازات ندارید اما اگر کسی به حقوق شما تجاوز نمود در این صورت بهتر است که صبر نموده و از او درگذرید اما اگر خواستید مجازات کنید در حدّی که او تعدّی نموده مجازات کنید مثلاً ناسزایی گفته، به او ناسزایی بگویید.

در آیه ۱۲۷ می فرماید: حال که شکیبایی بهتر است پس ای نبی کار بهتر را انجام بده و با استعانت از خداوند شکیبایی در پیش گیر. انسان های بزرگ مثل نبی (ص) همه انسان ها را دوست دارند و از اینکه حتّی دشمن آن‌ها به راهی رود که سقوط می کند ناراحت می شوند آنها خواهان سعادت و خوشبختی همه، حتّی دشمنان خود هستند؛ به همین دلیل وقتی نبی(ص) می‌دید کسانی با بد زبانی و بد عملی و بد اندیشی مسیر انحراف و سقوط را طی می‌کنند بسیار ناراحت و غمگین می‌شدند، خداوند برای دلداری نبی (ص) می‌فرماید: بر آنها محزون مشو، همچنین از توطئه های آنها در تنگنا قرار مگیر. شاید این جمله آخر به این معنا باشد که خیلی فکر و ذهنت را درگیر اینکه آنها چه گفتند یا چه کردند مکن، در غیر این صورت، با توجه به عشق و علاقه‌ای که به آنها داری، از اینکه آنها در مسیر سقوط قرار گرفته اند در تنگنا قرار می‌گیری و ناراحت می‌شوی، سعی کن ذهن خود را مشغول کار و وظیفه خود کنی. در آیه ۱۲۸ می‌فرماید: اگر می‌خواهی خداوند با تو باشد، بدان که خداوند با کسانی است که خود را از بدی‌ها حفظ نموده و نیکوکاری در پیش گرفتند. دشمنان ناسزایی گفتند اما شما خود را از ناسزاگویی حفظ نموده و به جای آن محترمانه و با دعای خیر برای آنها، با آنها سخن بگو همان گونه که حضرت علی(ع) در جنگ صفین به یاران امر فرمود.[۲۶]

جمع بندی سوره نحل

این سوره با یک جواب منطقی و محترمانه به تمسخر و توهین به نبی(ص) شروع شده(۱) و سپس می‌فرماید: راه راست را فقط خداوند به دلیل اشرافی که دارد می تواند به انسان ها نشان دهد اما او

نمی خواهد به زور انسانها را به راه راست ببرد(۹).

در ادامه می فرماید: نتیجه عمل انسان، گریبان او را می‌گیرد و مسخره کنندگان و توهین کنندگان نیز از این قاعده مستثنی نیستند.(۳۴)

[۲۶] نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶

مشرکین غیر خدا را پرستش نمودند و برخی از حلال ها را حرام اعلام نمودند و به این اندیشه و عمل خود رنگ خدایی زدند و گفتند: این کارها و اندیشه‌های ما مورد خواست و رضایت خداوند است و گرنه خداوند جلوی آن را می گرفت اما قرآن صرفاً به جواب های منطقی به آنها اکتفا نمود و به نبی فرمود: انبیا فقط وظیفه دارند پیام الهی را به مردم برسانند پس به وظیفه اصلی خود که ابلاغ پیام است به پرداز (۳۵) و در انتها ،خداوند نحوه رویارویی با مخالفان را ارائه نموده و فرمود: بهترین روش آن است که با حکمت و اندرز نیکو و جدال احسن با آنها سخن بگویید(۱۲۵) در مقابل آزار های آنها بهترین کار شکیبایی است اما اگر می خواهید مجازات کنید حداکثر می توانید مقابله به مثل کنید(۱۲۶) پس ای نبی برای مواجهه با آزار دهندگان بهترین کار را که شکیبایی باشد برگزین(۱۲۷) خداوند با خود نگه‌داران و نیکوکاران است(۱۲۸)

سوره اسراء

«وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا » اسراء ﴿۱۳﴾

"و هر انسانی طائرش را بر گردنش انداختیم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می اوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند."

ذهن انسان مانند پرنده ای است که دائم چرخ می زند و بر آنچه می بیند یا می‌شنود و... ... تحلیلی بار

می کند و این تحلیل ها هستند که ساختار و شاکله وجودی انسان را می سازند و این ساختار منشاء اندیشه ها و اعمال و باورها می گردد.

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ » اسرا ﴿۸۴﴾ "بگوهرکس طبق شاکله و ساختار خود عمل می کند." از کوزه همان برون تراود که در اوست .

اگرچه اندیشه ها و اعمال و باورها نیز ساختار انسان را استحکام می بخشند درست مانند ورزش که انسان ورزش را انجام می دهد ورزش نیز به ساختار انسان استحکام می بخشد پس تحلیل های پرنده ذهنی ما هستند که ساختار و اندیشه ها و اعمال و باورهای ما را به وجود می آورند پس باید مراقب پروازهای این پرنده باشیم که به سوی خوبی پرواز کند و تحلیل های مثبت و خوب از امور ارائه دهد.

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» اسراء ﴿۳۳﴾

"نفسی را که خداوند محترم شمرده (یا کشتن او را حرام دانسته) نکشید، مگر اینکه این کشتن به حق باشد و کسی که مظلوم کشته شود ما برای ولی دم او تسلط قرار دادیم، پس در قتل اسراف نکنید که مظلوم یاری می شود."

خداوند حرام نموده که انسان بخواهد انسانی دیگر را بی دلیل بکشد و بدی قتل آنچنان زیاد است که قرآن می فرماید اگر یک نفر بیگناه کشته شود گویی همه بشریت کشته شده است(مائده ۳۲)

در صورتی می توان کسی را کشت که از روی دلیل محکمی باشد، دلیلی که این اجازه را به ما بدهد مثلاً به دلیل قصاص، در عین حال در کشتن نباید اسراف و زیاده روی شود یعنی تا می‌شود کشتن و قتل را در جامعه باید کم کنیم. کسی بی گناهی را می کشد و باید قصاص شود، اگر می‌شود رضایت اولیاء دم گرفته شده و قصاص انجام نشود، اگر رضایت ندادند فقط قاتل کشته شود و به اطرافیان او کاری نداشته باشیم و بدانیم اگر بی گناهی را مظلوم کشتیم نظام عالم آن مظلوم را یاری می کند و گریبان ظالم را می گیرد.

«إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿۴۷﴾ انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا » اسراء ﴿۴۸﴾

"هنگامی که ستمگران (به مومنین) می گویند: شما جز از انسانی که افسون شده ،پیروی نمی کنید. ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند، در نتیجه گمراه شدند و نمی توانند راه حق را پیدا کنند."

بهترین راهنما خداوند است چون او بر همه جهان احاطه و علم دارد و نبی فرستاده اوست اگر کسی نبی را افسون شده بداند پس از راهنمایی نبی محروم شده و در نتیجه گمراه خواهد شد.

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا » اسراء ﴿۵۳﴾

"و به بندگانم بگو: سخنی که بهترین است بگویند؛ چرا که شیطان (به واسطه سخنان بد و نسنجیده) میان آنها فتنه و فساد می کند؛ شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است."

باید مراقب سخن گفتنمان باشیم سخنی بگوییم که بهترین باشد، بهترین از نظر محتوا، از نظر شیوه بیان، از جهت همراه بودن با فضایل اخلاق و روش های انسانی و... .

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا » اسراء ﴿۸۱﴾

"و بگو حق آمد و باطل رفت و باطل از بین رفتنی است."

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا ﴿۱۰۱﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا »اسراء ﴿۱۰۲﴾

"ما به موسی نُه نشانه روشن دادیم پس از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که موسی به سراغ آنها آمد، فرعون به او گفت: ای موسی گمان می کنم تو سحر و افسون شده ای؛ موسی گفت: تو می‌دانی این آیات را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین برای روشنی دلها نفرستاده و من گمان می‌کنم تو هلاک شده ای.″

فرعون تهمتِ مسحور بودن به موسی زد امّا موسی یک جواب منطقی به او داد و از واقعیّتی پرده برداشت ،اینکه موسی می فرماید:″ من گمان می کنم تو نابود شده‌ای″ خبر از واقعیّتی است که این واقعیّت هنوز برای فرعون آشکار نشده بود امّا موسی(ع) به خاطر عمق دیدی که داشت آن واقعیّت را می‌دید ،گاهی گردوغبار های فساد و جهل و غرور و خودبینی و... اجازه دیدن واقعیّت را به انسان نمی‌دهند امّا کسی که اجازه نداده این گرد و غبارها جلو دید او را بگیرند، واقعیّت را می بیند و از آن خبر می دهد. موسی می بیند که این اندیشه و عمل فرعون را نابود کرده است.

جمع بندی سوره اسرا

پرنده ذهنی ما و تحلیل های او ساختار و شاکله و اندیشه ها و اعمال و باورهای ما را می سازد پس مراقب این پرنده باشیم که به چه سوی پرواز می‌کند؛ کسی سخنی گفت یا عملی انجام داد ،حرف و عمل او را مثبت معنا کنیم، نگوییم؛ او می خواسته توهین کند، بلکه بگوئیم؛ او قصد بیدار کردن یا شاد کردن داشته یا نفهمیده حرفی زده است .اصل مثبت اندیشی است، اصل خوب بودن است، مگر اینکه خلاف آن اثبات شود(۱۳)

اگر اجازه پروازها ی نادرست به پرنده ذهنی دادیم ممکن است حتّی موجبات قتل انسان‌هایی فراهم شود در حالی که قتل دلیل محکم می‌خواهد، حتّی با دلیل محکم نیز تا حدّ ممکن باید جلو قتل گرفته شود (۳۳) تهمت افسون شدگی به نبی مکرم اسلام زدند (۴۷) اما خود ضرر کردند و از راهنمایی او بی بهره شدند(۴۸) بندگان خدا باید سخنی که بهترین است بگویند (۵۳)و یکی از مصداق‌های بهترین این است که تا ممکن است سخن و عمل دیگران را مثبت معنا کنند .برای از بین بردن باطل ،سعی کنیم حق را ارائه نما ئیم ،حق بیاید خود به خود باطل از بین می رود، همان گونه که اگر علم بیاید جهل نابود می‌شود (۸۱) موسی را مسحور دانستند امّا موسی به یک جواب منطقی اکتفا نمود(۱۰۱_۱۰۲)

سوره کهف

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا » کهف ﴿۶﴾

"نزدیک است که اگر به این حدیث (قرآن)ایمان نیاورند به خاطر آثار ناشایستی که اندیشه و عمل آنها دارد از اندوه شدید، ای نبی خود را هلاک کنی.″

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ ....» کهف ﴿۲۹﴾

"بگو: این مطلب حقی از جانب پروردگار شما می باشد پس هر کس بخواهد ایمان آورد و هر کس بخواهد کفر ورزد."

«وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا » کهف ﴿۵۶﴾

"ماپیامبرآن را فقط برای بشارت و انذار می‌فرستیم، کسانی که کافر شدند به وسیله سخنان بیهوده و باطل مجادله می کنند تا به کمک باطل حق را ساقط کنند و آیات مرا و آنچه را به آن بیم داده شدند به استهزاء گرفتند."

نکته: مجادله و اشکال تراشی با سخنان بیهوده روش کافران است و«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ....» نحل ﴿۱۲۵﴾روش انبیاء و پیروان آنهاست.

نکته دیگر: کفّار با سخنان بیهوده قصد ساقط کردن حق را داشتند و آیات الهی و انذار های انبیا را به تمسخر می گرفتند امّا نه تنها سخنی از اینکه نبی یا مؤمنین حق داشته باشند آنها را مجازات کنند نیامده است بلکه نبی را فقط مبشّر و منذر دانسته است.

«وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا » کهف ﴿۵۸﴾

"پروردگارت آمرزنده و بخشنده و دارای رحمت است. اگر به واسطه آنچه کسب کردند (اندیشه و عمل آنها) می‌خواست آنها را مؤاخذه کند، عذاب را هرچه زودتر برای آنها می فرستاد ولی برای آنها موعدی است که هرگز از آن راه فراری نخواهند داشت."

خداوند اصالتاً بخشنده و دارای رحمت است و اگر مجازاتی دارد، این مجازات نتیجه اندیشه و عمل خود انسان است، او جهان را طوری آفریده که اگر بد بیندیشی و بد عمل کنی گرفتار می‌شوی و این امر نیز به خاطر آن است که انسان خوب عمل کند و خوب بیندیشد، پس این مجازات نیز از رحمت او سرچشمه می گیرد، به همین دلیل زود انسان را گرفتار نمی‌کند و به انسان فرصت توبه و بازگشت از اندیشه و عمل بد می‌دهد امّا اگر انسان به راه غلط خود ادامه داد و از فرصت‌ها استفاده نکرد و بازگشت نکرد، در نهایت به مجازاتی که گریزی از آن ندارد مبتلا می شود.

«ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا » کهف ﴿۱۰۶﴾

"این جهنم جزای آنهاست به خاطر اینکه کافر شده و آیات من و رسولان مرا به استهزاء گرفتند."

جمع بندی سوره کهف

پیامبر به خاطر بزرگی و شخصیّتی که دارد دوست دارد همه انسان ها هدایت شده و به سعادت و خوشبختی نائل آیند و از اینکه کسی حتّی دشمنش به راه سقوط رود آنقدر ناراحت می شود که نزدیک است خود را هلاک کند(۶) پس محال است انسانی با این شخصیت، به خاطر توهینی دستور قتل توهین‌کننده را صادر نماید.

امّا این نبی حق ندارد کسی را به زور هدایت کند، او پیام الهی را برای مردم می آورد هر کس خواست ایمان می‌آورد و هر کس خواست ایمان نمی‌آورد(۲۹) او تنها مبشّر و منذر است(۵۶) کفّار بوسیله سخنان بیهوده با حق به مجادله بر می خیزند و پیام الهی را به مسخره می گیرند تا آن را از اعتبار ساقط کنند(۵۶) پس مجادله با سخنان بیهوده و مسخره کردن اندیشه دیگران روش کفار است و مومن نباید از این روش‌ها استفاده کند . خداوند اصالتاً بخشنده و دارای رحمت است و اگر مجازاتی وضع نموده، این مجازات پیامد اندیشه و عمل بد انسان است و این مجازات به خاطر رحمت او وضع شده تا انسان ها به راه بد نروند(۵۸) مجازاتِ مسخره کننده و توهین کننده به مقدّسات جهنم است که از طرف خدا قرار داده شده و این جهنم نتیجه عمل بد خود انسان بوده و از دل رحمت الهی سرچشمه گرفته است(۱۰۶)

سوره مریم

«قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿۴۶﴾ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا » مریم ﴿۴۷﴾

"پدر گفت: ای ابراهیم، آیا تو از معبودهای من رویگردانی؟ اگر دست برنداری تو را سنگسار می‌کنم و برای مدّت طولانی از من دور شو. ابراهیم گفت: سلام بر تو، من به زودی از پروردگارم برایت تقاضای عفو می‌کنم چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است."

با توجّه به الگو بودنِ همه انبیاء به ویژه ابراهیم (ع) [ممتحنه ۴ و ۶] ،در آیه فوق روش برخورد یک انسان دین مدار را با دیگران نشان می دهد و می فرماید: حتّی در برابر تهدید به سنگسار، آن هم از طرف افراد مشرک، شما عنان اختیار را از دست ندهید ونه تنها به آنها ناسزا نگویید که برای آنها سلامتی و امنیّت نیز بخواهید و آنها را بخشیده و از خداوند نیز برای آنها طلب غفران و بخشش نمایید.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا ....» مریم ﴿۶۲﴾

"در بهشت بندگان خداوند سخن بیهوده نمی شنوند و هرچه می‌شنوند از سلامتی و امنیّت حکایت دارد."

بهترین مکان از نظر دین مکانی است که در آن سخنان لغو و بیهوده نباشد پس وقتی در مکان ایده آل نباید سخن بیهوده باشد، پس به طریق اولی باید از سخنان زشت و ناروا دوری کرد.

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا ....» مریم ﴿۷۲﴾

"سپس کسانی را که تقوا و خود نگه داری پیشه کردند از جهنم رهایی می بخشیم."

اقتضای خود نگه داری در عمل آن است که از همه‌ی اعمال ناشایست، خود را حفظ کنیم و تحریکات شیاطین ما را به ورود به اعمال و سخنان ناشایسته وادار نکند.

جمع‌بندی سوره مریم (ع)

تهدید به سنگسار و اخراج، روش مشرکین در مواجهه با سخن مخالف است و انسان مؤمن حتّی در مقابل تهدید زبانی به سنگسار، سلامتی و امنیّت و غفران برای طرف مقابل می خواهد(۴۶ و ۴۷).

یکی از ویژگی‌های بهترین مکان از نظر دین، این است که در آن مکان سخن بیهوده و به طریق اولی ناسزا نباشد(۶۲).

رهایی از بدترین مکان، با تقوا و خود نگهداری از ورود به بدی ها ممکن است(۷۲).

سوره طه

«اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿۴۳﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا[۲۷] لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى » طه ﴿۴۴﴾

"ای موسی و هارون به سوی فرعون روید که او طغیان و سرکشی نموده پس با او نرم سخن گویید شاید متذکّر شود یا (از خدا) بترسد ."

«قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى »
طه ﴿۶۳﴾

"ساحران گفتند :این دو (موسی و هارون) ساحرانی هستند که می‌خواهند شما را به وسیله سحرشان از سرزمینتان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شما را از بین ببرند."

---

[۲۷] موسیا در پیش فرعون زمن نرم باید گفت: قولاً لیّناً
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۱۵)

«قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى» طه ﴿۷۱﴾

"فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟ مسلماً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است به یقین دست ها و پاهای شما را به طور مخالف قطع می کنم و شما را در روی تنه های درخت نخل به صلیب می کشم و خواهید دانست مجازات کدام یک از ما دردناک تر و پایدارتر است."

«فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ......لَعَلَّكَ تَرْضَى » طه ﴿۱۳۰﴾

"پس بر آنچه می‌گویند شکیبایی نما و با استعانت از حمد و ستایش پروردگارت تسبیح گوی ......تا خشنود شوی."

جمع بندی سوره طه

روش مواجهه طاغوت ها با رهبران الهی

(۱) فکر می‌کنند فقط راه خودشان درست است و همه باید بالاجبار به راه آنها روند و تغییر مسیر باید با اجازه آنها صورت پذیرد.(۷۱)

(۲) با انگ و تهمت سعی می‌کنند مخالفین را از میدان بدر کنند.(۷۱)

(۳) مخالفین را تهدید به قتل و قطع عضو می کنند.(۷۱)

روش مواجهه رهبران الهی با طاغوت ها

(۱)ارشاد زبانی نرم (۴۴)

(۲) پیدا کردن راه نجات مثل هجرت ابراهیم، موسی و محمد(ص) و کشتی ساختن نوح

(۳) شکیبایی در مقابل آزار ها وعدم توجّه به اذیّت ها و تمرکز بر راه درست خود با استعانت از ستایش الهی و تسبیح خدا (۱۳۰)

سوره انبیاء

«لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿۳﴾ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۴﴾ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ﴿۵﴾ مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ

مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۶﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » انبیاء ﴿۷﴾

"دل ها و عقل های آنها در لهو و بی خبری فرو رفته است. و کسانی که ظلم کردند پنهانی نجوا کردند (و گفتند) :آیا جز این است که او بشری مانند شماست؟ آیا به سراغ سحر می‌روید، درحالی که (چشم دارید و) می‌بینید؟ پیامبر گفت: پروردگارم همه سخنان را چه در آسمان باشد چه در زمین می داند و او شنوا و داناست. آنها گفتند:بلکه خواب های آشفته است ،بلکه دروغ به خدا بسته، بلکه او شاعر است پس برای ما نشانه‌ای بیاورد؛ همان گونه که پیامبران پیشین (با معجزات و نشانه ها) فرستاده شدند. تمام آبادی‌ها که پیش از اینها هلاک کردیم ایمان نیاوردند آیا اینها ایمان می‌آورند؟ ما قبل از تو نیز انسان هایی فرستادیم که به آنها وحی می کردیم، ، اگر نمی دانید از اهل ذکر (آگاهان) بپرسید."

در آیات فوق انواع تهمت به نبی و سخن او زده شد اما صرفاً به جوابِ منطقیِ محترمانه بسنده شد.

«أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ....» انبیاء ﴿۲۴﴾

"آیا آنها معبودانی جز خدا برگزیدند؟ بگو: دلیل تان را بیاورید."

انسان مومن نباید بی دلیل سخنی را بپذیرد یا بی دلیل سخنی را رد کند.

«وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۳۶﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً ......﴿۴۰﴾ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » انبیاء ﴿۴۱﴾

"و کسانی که کافر شدند، هنگامی که تو را ببینند کاری جز مسخره کردن تو ندارند (و می‌گویند:) آیا این همان کسی است که خدایان و بت های شما را (به بدی) یاد می کند؟در حالی که آنها یاد خدای رحمان را پوشانده و انکار کردند.و می گویند: اگر راست می گویید کی این وعده خواهد بود؟ این (مجازات یا وعده) بطور ناگهانی به سراغشان می‌آید... انبیاءِ قبل از تو نیز مورد تمسخر قرار گرفتند پس آنچه را مسخره می کردند دامن مسخره کنندگان را گرفت."

«قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ » انبیاء ﴿ ۶۸﴾

"مشرکان گفتند: او(ابراهیم) را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از شما ساخته است."

نکته: از بین بردن مخالف به اسم توهین به مقدّسات روش غیر مومنین است.

«وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» انبياء ﴿۸۵﴾

"و اسماعیل و ادریس و ذالکفل همه از صابران و شکیبایان بودند ."

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» انبياء ﴿۱۰۷﴾

"و ما ترا جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم ."

«قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» انبياء ﴿۱۱۲﴾

"پیامبر گفت: پروردگار من به حق داوری فرما و پروردگار ما رحمان است که از او بر آنچه شما وصف می کنید (منظور نسبت های ناروا یی که به من می زنید) کمک می خواهم."

جمع بندی سوره انبیاء

در ابتدای این سوره از واکنش مشرکین و کفّار در برابر نبی اکرم و سخنانش سخن به میان آمده و اینکه سخن نبی را سحر، شعر، خواب های آشفته، دروغ بر خدا و... دانسته و خودِ نبی را ساحر، دروغگو، شاعر و... دانستند. در آنجا قرآن به جواب های منطقی به کفّار بسنده نموده و اگر از مجازاتی نیز سخن می گوید، مجازات را کار خدا دانسته و آن را نتیجه بد اندیشی و بعد عملی و اسراف و ظلم دانسته است.(۱ الی ۱۱)

بعد می‌فرماید: کفّار کاری جز مسخره کردن تو (پیامبر) ندارند امّا این تمسخر انحصاری تو نیست، انبیاء قبلی نیز مورد تمسخر قرار گرفتند امّا این تمسخرها دامن مسخره کنندگان را گرفت.(۳۶ _ ۴۱)

از بین بردن مخالف به اسم توهین به مقدّسات روش غیر مومنان است. (۶۸) همه انبیاء شکیبا بودند.(۸۵) پیامبر فقط به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاده شده است. پس او برای همه حتّی دشمنانش رحمت می‌خواهد و رحمت می آورد اگر چه برخی این معنا را درک ننموده و با او دشمنی کنند.(۱۰۷)

پیامبر پروردگار خود را رحمان توصیف می کند و از خدا نسبت به توصیفاتی که کفّار در مورد او و سخنانش روا می‌داشتند استعانت می‌جوید .(۱۱۲)

سوره حج

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ ....» حج ﴿۲۴﴾

"و (در بهشت انسان ها) به سوی سخنان پاکیزه هدایت می‌شوند."

«......وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ » حج ﴿۳۰﴾

"و از قول باطل و دروغ اجتناب کنید."

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ﴿۴۲﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿۴۳﴾ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ » حج ﴿۴۴﴾

"و اگر تو را دروغگو دانستند پیش از ایشان نیز قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و قوم لوط و اصحاب ایکه نیز انبیا را دروغگو دانستند و موسی دروغگو دانسته شد پس من (خداوند) کافران را مهلت دادم سپس آنها رامجازات کردم. پس ببین انکار کافران به وسیله من چگونه بود؟"

توضیح: اگر عذابی مترتّب کفّار تهمت زننده بود این عذاب به وسیله خداوند اعمال شد و ثانیاً خداوند بلافاصله این مجازات را انجام نداد بلکه به آنها مهلت داد بعد که دیگر آنها از راه خویش بازنگشتند آنگاه گریبان آنها را گرفت.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۲﴾ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ....﴿۵۳﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ ......»حج﴿۵۴﴾

"هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این که هرگاه آرزو می‌کرد (یا آیاتی را می‌خواند) شیطان در آن آرزو (یا خواندن) القائاتی می‌کرد اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است تا خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در دلهایشان بیماری است، قرار دهد... و آگاهان بدانند این مطلب حقّی از سوی پروردگارت می باشد و در نتیجه به آن ایمان آورند."

توضیح: همیشه شیاطین در فکر توطئه و منحرف کردن و منحرف نشان دادن سخن و قصد انبیاء بوده و هستند پس باید مراقب باشیم خرافه‌ای را به اسم دین به خورد ما ندهند.

البته خداوند به همه عالَم علم داشته و از روی حکمت اجازه نمی‌دهد که شیاطین بتوانند مقاصد انحرافی خویش را در قالب دین و سخن نبی به مردم غالب کنند و اصلاً نظام عالم را خداوند به گونه ای

آفریده که باطل از بین رفتنی است، البته اگر حق به مردم نشان داده شود که «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ » انبیاء ﴿۱۸﴾

این القائات ابزار و آزمون رشدی برای انسان ها می باشند تا هم آنان که در قلب هایشان مرض است از آنها که قلبی پاک دارند جدا شوند و هم راه برای هر دو گروه باز باشد تا اختیار معنا پیدا کند و اختیار ابزار رشد است. اگر خداوند فقط یک راه جلو بشر می گذاشت اختیار بی معنا می شد، به همین دلیل خداوند هم راه درست و هم راه های غلط را در برابر بشر قرار داد ،از یک طرف انبیاء و عقل را به بشر ارزانی داشت تا بشر را به راه راست هدایت کنند و از طرف دیگر شیاطین و نفس امّاره را قرار داد که بشر را به سوی راه های غلط دعوت کنند.

در این تضاد دائمی راه درست با راه های غلط است که انسان با اختیار خویش یکی را برمی گزیند و مبارزه دائمی درونی با کجی، برای انسان هایی که طالب رشد می باشند اتفاق می‌افتد و این مبارزه دائمی درونی موجب تقویت و رشد انسان می‌شود.

«ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» حج ﴿۶۰﴾

"چنین است و هرکس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند سپس مورد تجاوز و تعدی قرار گیرد خدا او را یاری خواهد کرد، یقیناً خداوند بخشنده و غفور است."

نکته: در صورتی خداوند به ستم دیده کمک می کند که ستم دیده مجازاتی متناسب با ستمی که دیده در مورد ستمگر اعمال کند مثلاً اگر به او ناسزایی گفته شده او هم ناسزایی بگوید امّا اگر در برابر ناسزایی مثلاً دست ناسزاگو را قطع کند، در این صورت مورد یاری خداوند نیست و در اینجا متجاوز و تعدّی کننده کسی است که مجازات متناسب اعمال نکرده و آن کس که دستش قطع شده می تواند به قصاص ،دست طرف مقابل را قطع کند.البته اگر می‌خواهیم خدا گونه عمل کنیم باید تا می توانیم ببخشیم که خداوند بخشنده و غفور است.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» حج ﴿۷۱﴾

"آنها غیر خداوند چیزهایی را می پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند. و برای ستمگران یاور و راهنمایی نیست."

نکته:از آیه فوق استنباط می‌شود که از دیدگاه قرآن پذیرش بی دلیل محکوم است برای پذیرش امری یا باید دلیل نقلی اثبات شده ای داشته باشیم یا دلیل عقلی محکمی در مورد آن داشته باشیم.

«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا ......» حج ﴿۷۲﴾

"و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود در چهره کافران آثار انکار مشاهده می کنی آن چنان که نزدیک است با مشت به کسانی که آیات ما را بر آن ها می خوانند ،حمله کنند."

نکته: کافران تحمّل شنیدن سخنان مخالف را ندارند و با شنیدن سخن مخالف می‌خواهند بر سخن گو یورش برند، پس مؤمن باید حاضر باشد سخن مخالف را بشنود و حتّی اگر درست است آن را بپذیرد و گرنه آن را با دلیل منطقی و عقلی رد کند.

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ......» حج ﴿۷۸﴾

"خداوند در دین سختی و تنگنا یی برای شما قرار نداد."

نکته: کشتن ناسزاگو به مقدّسات ضمن اینکه عملی ضدّ قرآنی است و با سنّت عملی معصومین نیز در تضاد می باشد موجب یک سری حرج و تنگنا شده و با توجه به اینکه قرآن می فرماید: خداوند در دین حرجی بر شما قرار نداد ، پس مشخص می شود این حکم نمی تواند حکمی دینی باشد که در اینجا به عنوان نمونه به برخی از تنگناها اشاره می‌کنیم.

(۱) طبق این حکم بر مسلمان واجب است ناسزاگو را بکشد امّا نمی تواند این کار را انجام دهد زیرا ؛در صورت قتل ناسزاگو باید اثبات کند این ناسزاگو از روی علم و آگاهی و عقل سالم و بدون اجبار و با قصد توهین نه با انگیزه های دیگر، به مقدّسات توهین کرده و اثبات چنین امری اگر نگوییم محال، بسیار سخت است و در صورت عدم اثبات ،اولیای دم می توانند این قاتل را قصاص کنند .پس اینجا فرد مسلمان بین یک دو راهی قرار می گیرد که هم واجب است بکشد و هم نمی تواند بکشد.

(۲) راه را باز می کند که بدون در نظر گرفتن تناسب بین جرم و مجازات، احکام جزایی سنگین برای جرم های کوچک وضع شود.

(۳) با جرم‌های کوچک میزان اعدام را در جامعه بالا می بریم که این امر نیز تنگناهای زیادی را به وجود می آورد.

(۴) در دنیای امروز کشوری که در آن این امر ضدّ حقوق بشری اتفاق بیفتد ، مورد تنفّر و حتّی تحریم های جهانی قرار می گیرد.

(۵) راه را برای دشمنان دین باز می کند که دین را خشن و ضد بشری معرفی کنند و...

جمع بندی سوره حج

اگر می‌خواهیم بهشتی باشیم به سوی سخنان پاک و پاکیزه حرکت کنیم(۲۴) و از سخنان باطل دوری کنیم(۳۰) همه انبیاء معمولاً دروغگو دانسته شدند امّا مجازات تهمت زنندگان به وسیله خداوند و با

مهلت انجام شد(۴۲_۴۴) شیاطین همیشه در فکر توطئه و منحرف کردن مقصود و سخن انبیاء بوده و هستند پس باید مواظب باشیم به اسم دین خرافه یا سخن باطلی را به ما ارائه نکنند(۵۲) اگر کسی به ما ستم کرد باید متناسب با ظلم او مجازات کنیم و در غیر این صورت نه تنها مورد حمایت خداوند نیستیم بلکه ظالم بوده و خداوند ظالمان را دوست ندارد و اگر می‌خواهیم خدا گونه عمل کنیم در صورت امکان باید ببخشیم(۶۰) پذیرش و ردّ بی دلیل محکوم است(۷۱) عدم تحمّل سخن مخالف و یورش به مخالف به دلیل بیان سخنش کار کافران است مؤمن باید با سعه ی صدر سخن مخالف را بشنود و اگر آن سخن درست است بپذیرد و در غیر این صورت با آرامش و با دلیل سخنان او را رد کند(۷۲) در دین سختی و تنگنا (حرج) قرار داده نشده است(۷۸) در حالی که حکم قتل توهین کننده به مقدّسات ،تنگنا های زیادی به وجود می آورد پس این حکم نمی تواند دینی باشد.

سوره مؤمنون

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ ....﴿۲۴﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ ﴿۲۵﴾ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ﴿۲۶﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ ......وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ » مومنون ﴿۲۷﴾

"بزرگانی از قوم نوح که کافر بودند گفتند: این مرد جز بشری مانند شما نیست که اراده کرده بر شما برتری جوید، او فقط مردی است که به نوعی جنون مبتلاست، پس مدّتی منتظر بمانید.[۲۸]نوح گفت: پروردگار من، مرا در برابر تکذیب های آنان یاری کن .ما به نوح وحی کردیم؛ کشتی بساز... و درباره کسانی که ظلم کردند با من سخن مگو که آنها غرق شده گانند."

نکته: بزرگان قوم، نوح را متّهم به قدرت طلبی و برتری جویی کردند و گفتند: او به نوعی جنون مبتلا شده است امّا نوح از خداوند کمک خواست، خدا به او فرمود: کشتی نجات بساز و در مورد ظالمان با من سخن مگو؛ یعنی سعی کن فکر خود را از سخن و عمل دشمنان آزاد کنی و فقط به فکر کشتی نجات باشی، کشتی نجات بیاید مشکلات حل می‌شود.

از آیات فوق استنباط می‌شود راه مبارزه با تهمت ها و بدزبانی ها این نیست که ما خود را درگیر با ناسزا گویان کنیم و ما نیز به آنها ناسزا بگوییم یا آنها را بزنیم یا بکشیم که در این صورت ما نیز گرفتار پلیدیها شده ایم بلکه راه آن است که کشتی نجاتی بسازیم تا همه بتوانیم با آن کشتی از افتادن در ورطه ی بدیها

[۲۸] تَرَبَّصَ به: منتظر بود بدی به او برسد، در کمین بود ضرری به او وارد کند

نجات یابیم. به عبارت دیگر به جای اینکه در فکر شکست و پایین کشیدن دشمنان باشیم، به فکر بالا کشیدن خود باشیم و با بالا کشیدن خود دیگران را نیز بالا بکشیم.

«إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ » مومنون ﴿۳۸﴾

"(بزرگان مخالف نبی گفتند:) این فقط مردی است که به دروغ بر خدا افترا زده و ما به او ایمان نخواهیم آورد ."

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَى كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ ....» مؤمنون ﴿۴۴﴾

"سپس ما رسولانمان را پی در پی فرستادیم، هرگاه رسولی برای امّتی آمد آن امّت آن رسول را دروغگو دانست."

نکته: این سنّت تاریخ بوده که تقریباً همه پیامبران مورد تهمت دروغگویی قرار گرفتند

«فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿۴۷﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ » مومنون ﴿۴۸﴾

"پس فرعونیان گفتند: آیا به دو انسان مثل خودمان ایمان آوریم؟ در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند، پس موسی و هارون را دروغگو دانستند، پس همگی هلاک شدند."

«أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ ....» مؤمنون ﴿۷۰﴾

"یا می گویند: او دیوانه است! بلکه او کلام حق را برای آنها آورده است."

نکته: دشمنان نبی را دیوانه دانستند اما فقط به یک جواب منطقی محترمانه بسنده شد. و این امر نشان می‌دهد اصل هدایت است و انبیاء می‌خواستند همه حتّی فرعون ها و نمرودها نیز هدایت شوند نه اینکه راه سقوط و غرق شدن بپیمایند.

«.........إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ » مومنون ﴿۸۳﴾

(مخالفان نبی گفتند:) این سخنان فقط افسانه های پیشینیان است.

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ » مومنون ﴿۹۶﴾

"بدی را به کمک آنچه بهتر است دفع کن ما به آنچه آنها توصیف می کنند آگاه تریم."

باید اندیشید که چگونه عمل کنیم تا بدی ها با کمترین ضرر دفع شود قرآن می فرماید: بدی را با آنچه بهتر است دفع کن، در شرایط مختلف ممکن است بهترین راه حل هم تغییر کند گاهی سکوت بیشترین تاثیر را دارد، گاهی باید خود را به نفهمی زد.«من اشرف اعمال الکریم غفلته عما یعلم»[۲۹]زمانی باید با هدیه ای به سراغ بدی کننده رفت، گاهی نصیحتی غیرمستقیم، گاهی اخمی، گاهی اعراض و بی محلی و... هر کدام بهتر جواب می دهد و موجب می شود او از کار بدش دست بردارد و در عین حال کمترین ضرر را دارد و کمترین بهانه را به دست بدی کننده می دهد ،همان را انتخاب کن. در اینجا انتخاب روش مقابله، به عقل بشر واگذار شده تا متناسب با شرایط روش انتخاب گردد.

«إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱۰۹﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿۱۱۰﴾ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ » مومنون ﴿۱۱۱﴾

"گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگارا ایمان آوردیم پس ما را ببخش و رحمت خود را بر ما فرو فرست که تو بهترین رحم کنندگانی. پس شما کافران آن بندگانم را به مسخره می گرفتید، تا اینکه شما را از یاد من به فراموشی انداختند (یعنی، چون شما مسخره می کردید، آنها سعی می‌کردند دور از شما به یاد خداوند بپردازند و این امر موجب شد شما یاد خدا را فراموش کنید، نه اینکه آنها تعمّداً بخواهند که شما از یاد خدا دور شوید) و شما به آنها می خندیدید. من امروز به خاطر صبری که کردند به آنها پاداش می دهم آنها همان رستگاران و پیروزانند."

در آیات فوق نیز روش مؤمنان را در مقابل ناسزا گویان، شکیبایی می داند و به خاطر این شکیبایی به آنها پاداش داده می‌شود و آنها همان کسانی هستند که پیروز میدان مبارزه می باشند.

«وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ ....» مؤمنون ﴿۱۱۷﴾

"و کسانی که با خدا معبود دیگری را می خوانند. دلیلی برای این امر ندارند."

نکته: انسان باید برای پذیرش و ردّ یک مطلب دلیل داشته باشد نه بی دلیل رد کند و نه بی دلیل بپذیرد.

جمع بندی سوره مؤمنون

بزرگان قوم نوح گفتند: نوح این حرف ها را می زند تا بر ما برتری جوید و او به نوعی جنون مبتلاست. خداوند به نوح می فرماید: راه مقابله با آنها ساخت کشتی نجات است، سعی کن اصلاً فکر و وجود خود را درگیر ناسزاگویی های آنها نکنی ،به جای درهم شکستن دشمن، به فکر نجات و بالا کشیدن خویش و انسان های مومن باش. (۲۷ الی ۲۴)

---

[۲۹] نهج البلاغه ،حکمت۲۲۲

مردم نبی را دروغگو و افترا زننده به خدا می دانستند و این تقریباً سنّت تاریخ بوده که همه پیامبران مورد تهمت دروغگویی قرار گرفتند و این سنّت در مورد موسی و هارون نیز تکرار شد، امّا تهمت زنندگان به هلاکت رسیدند(۳۸ و ۴۴ ۴۷_۴۸) پیامبر خاتم نیز مجنون دانسته شد و سخن او افسانه پیشینیان قلمداد گردید.(۷۰ و ۸۳)

راه حل کلّی برای مقابله با بدیها: سعی کنید به کمک عقل بهترین روش را در مقابل بدی انتخاب کنید، روشی که بیشترین تاثیر و کمترین ضرر را در بر داشته باشد .(۹۶)

و بلاخره روش مقابله با استهزاء و تمسخر از سوی مخالفین را شکیبایی و استقامت بر راه درست دانسته و فرموده: انسانها به خاطر این صبر مورد پاداش الهی قرار می گیرند.(۱۰۹_۱۱۱)

سوره نور

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ » نور ﴿۱۱﴾

"آن کسانی که آن دروغ بزرگ را آوردند گروهی از شما بودند، گمان نکنید این ماجرا برای شما شرّ است بلکه برای شما خیر است، برای هر کدام از آنها آنچه از گناه کسب کرد، می باشد (یعنی آنها با این گناه خود را خراب و آلوده کردند و ماهیت پلید خود را نشان دادند) و کسی که بخش عمده از آن گناه را سرپرستی می‌کرد، برای او عذاب بزرگی است."

توضیح: آیه فوق و آیات بعدی در مورد ماجرای افک می‌باشد، در این ماجرا گروهی از مردم به یکی از همسران پیامبر تهمت زدند، اگرچه این آیات مربوط به واقعه خاصی است امّا قرآن در این آیات روش برخورد با این امور را به مسلمانان یاد می دهد، اگر با ناسزا درست برخورد شود این ناسزا نه تنها برای دیگران بد نیست که می تواند خوب هم باشد «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ » زیرا ؛

اولا:کسی که ناسزا می‌گوید، خودش را خراب می کند و ماهیت او برای دیگران آشکار می‌شود «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ »[30] و این امر موجب می‌شود که جامعه آنها را بشناسد و در مقابل آنها واکسینه شود.

ثانیاً :این امور میدان تمرینی فراهم می کنند که در این میدان افراد می توانند تمرین کرده و خود را بسازند و توان و ظرفیت خود را بالا ببرند.

---

۳۰ یعنی: هر کدام به اندازه‌ای که در این ماجرا سهم داشتند، آلودگی را برای خود خریدند.

در این میدان کسی که به او ناسزایی گفته شده، می‌تواند به جای برخورد نابخردانه با ناسزاگو، به فکر فرو رفته و بررسی کند چرا ناسزاگو به او این ناسزا را گفت، شاید مشکل واقعاً از خودش می باشد، شاید برخورد او با ناسزاگو قبلاً خوب نبوده و این امر موجب شده ناسزاگو به او ناسزایی بگوید، شاید ناسزاگو می خواسته او را بیدار کند یا... پس اگر مشکلی در وجود خودش می یابد آن را رفع می کند، پس این ناسزا موجب خیر برای او شده و در اینجا تهدید به فرصت تبدیل شده و موجبات رشد برای او فراهم می‌شود. و اگر یقین کرد که بیگناه مورد تهمت و ناسزا قرار گرفته، می‌تواند به صورت معقول به محکمه عادله شکایت برده و از تهمت زننده بخواهد که ناسزا هایش را اثبات کند.

«لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ » نور ﴿۱۲﴾

"چرا وقتی آن دروغ را شنیدند، زنان و مردان مؤمن با خود خیری را گمان نکردند [۳۱] و نگفتند؛ این دروغی آشکار است ."

در هر ناسزایی سه گروه مطرح می‌باشند: اول ناسزا گویان؛ دوم: کسانی که مورد ناسزا قرار گرفته‌اند؛ سوم: افراد دیگری که این ناسزا به گوش آنها رسیده است، آیه نحوه برخورد درستِ گروه سوم را با ناسزا مطرح نموده و می فرماید: وقتی ناسزایی در مورد کسی می شنوید، با مثبت نگری بگویید: این ناسزا دروغ است، چون اصل آن است که همه مردم خوب و پاک می باشند مگر اینکه خلاف آن اثبات شود پس اینجا یک میدان مبارزه و خود سازی برای گروه سوم باز نموده ،که هر وقت انسانها ناسزایی شنیدند با نفس امّاره خود به مبارزه برخواسته و اجازه ندهند که نفس امّاره، آنها را به ورود به این ناسزا وادار کند بلکه خود را کنار کشیده و بگویند: این ناسزا دروغ است و در نتیجه در اشاعه این ناسزا شرکت نکرده و نقشی در این زمینه ایفا نکنند.

«لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ »نور ﴿۱۳﴾

"چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟ پس هنگامی که گواهانی نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغ گویانند."

اگر جامعه به گونه ای تربیت شود که مردم تا تهمتی را نسبت به کسی می‌شنوند، آن تهمت را نپذیرفته و از تهمت زننده بخواهند سخن خود را اثبات کند و اگر نتوانست اثبات کند او را به جرم تهمت زدن مجازات کنند، این جامعه به سوی اصلاح پیش می رود.

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿۱۵﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ

[۳۱] «باء»در کلمه بانفسهم باء مصاحبت می‌باشد.

عَظِيمٌ ﴿۱۶﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» نور ﴿۱۹﴾

"هنگامی که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید و آن را کوچک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است. چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: ما حق نداریم که به این سخن تکلّم کنیم؛ خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است. خداوند شما را انذار می دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر ایمان دارید. کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید."

نکته: گاهی بیان تهمتی یا دروغی به قصد محکوم کردن نیز موجب گسترش و اشاعه آن تهمت می شود و بهترین راه مقابله آن است که به کسی که آن را می‌گوید، بگوییم: این حرف را دیگر نزن و خودمان هم این حرف را نشنیده بگیریم.

حکایت: کدخدایی نوکری داشت، روزی نوکر در بیابان با فردی برخورد نمود که از کدخدا دل پری داشت، آن فرد با دیدن نوکر کدخدا، هر ناسزایی که بلد بود بارِ کدخدا کرد. نوکر از بیابان برگشت، دید کدخدا با بزرگان ده جمعند، گفت: کدخدا نبودی که در بیابان فلانی چه ناسزاهایی به تو نسبت داد! و یکی پس از دیگری آن ناسزاها را در جمع بیان کرد. کدخدا بلند شد و نوکر را به بادِ کتک گرفت، نوکر گفت: دستت به ناسزا گو نمی‌رسد مرا می‌زنی، کدخدا گفت: او که سخنانی گفت که باد هوا شد و هیچ کس جز تو نشنید، تو در واقع این ناسزاها را به من نسبت داد ی که در میان جمع نقل قول کردی.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ .....» نور ﴿۲۱﴾

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید از گامهای شیطان پیروی نکنید."

نکته: گاهی شیاطین کاری که خود نمی توانند انجام دهند را با کمک انسان های احمق به راحتی انجام می‌دهند، مثلاً می خواهند قداست یک امر مقدّس را از بین ببرند، انسان های احمقی را پیدا می‌کنند و به آنها می‌گویند: چرا ساکت نشسته اید؟ در فلان جا، فلان کس مثلاً به پیامبر این توهین را روا داشته است و این انسانهای نادان نیز تحریک شده به قصد محکوم کردن، تظاهرات نموده و همان ناسزا را تکرار کرده و به گوش جهانیان می رسانند. پس باید مواظب باشیم در زمین دشمن بازی نکنیم.

نکته ای جالب: قرآن با اینکه داستان افک را بیان کرده و از آن در مسیر تربیتی استفاده نموده و راه برخورد با بد زبانی ها و تهمت ها را نشان داده امّا آن را به گونه‌ای بیان نموده که نامی از تهمت زده شده و تهمت زننده و همین طور کسی که مورد تهمت قرار گرفته، آورده نشده تا با این نام نبردن نیز یک نکته تربیتی را به ما بیاموزد و آن نکته اینکه در مسیر تربیت نباید ناخواسته موجب اشاعه بدی و شهرت

افرادی شویم، اگر نام تهمت و تهمت زننده و متّهم برده می‌شد، تا وقتی این قرآن به دست انسان هایی می رسید، مردم از وقوع این بدی اطلاع یافته و حرمت انجام آن بدی در نزد افکار شکسته می شد و آن افراد تهمت زننده و متّهم را مردم می شناختند و آن اشخاص شهرت جهانی پیدا می‌کردند و چه بسا این خواست تهمت زننده باشد تا در پناه رسیدن به شهرت بتواند به اهداف خود برسد، ضمن اینکه ممکن بود برای اطرافیان و فامیل و نسل آنها لکه ننگی باشد که بی گناه آنها را دچار مشکل کند.

«وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » نور﴿۲۲﴾

"صاحبان بخشش و وسعت مالی از کمک به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا کوتاهی نکنند و باید ببخشند و (از گناه و خطای دیگران) چشم پوشی کنند. آیا دوست نمی دارید خدا شما را ببخشد و خداوند بخشنده و رحیم است."

این آیه در مورد گروهی از صحابه نازل شد که بعد از داستان افک سوگند یاد کردند که به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا دخیل بودند و به این تهمت دامن زدند، کمک مالی ندهند و در هیچ موردی از آنها دلجویی نکنند. این آیه نازل شد و آنها را از این شدّت عمل باز داشت و دستور عفو و گذشت داد. قرآن هم با آن آیات، تهمت زنندگان را محکوم کرد و نحوه برخورد با این امور را آموزش داد و هم برای این که افراد نادان و افراطی از حد تجاوز نکنند ،با سه جمله احساسات آنها را مهار کرد، اول به عفو و گذشت امر نمود .سپس فرمود: «آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد»پس شما هم ببخشید و در آخر فرمود: «خداوند غفور و رحیم است »یعنی اگر می خواهید خداگونه عمل کنید شما هم باید ببخشید و رحمت خویش را از دیگران دریغ نکنید.

این آیه برای همه مسلمانان درس بزرگی است که به هنگام لغزشِ برخی از افراد از حدّ اعتدال خارج نشده و در کیفر زیاده روی نکنند و اگر فرد خاطی مسلمان است به گونه‌ای عمل نشود که آن فرد از جامعه مسلمین طرد شود و در دامن دشمن سقوط کند.

نکته: در تاریخ اسلام ظاهراً چیزی نداریم که پیامبر تهمت زنندگان به همسر خویش، که در واقع شخصیت و حرمت نبی را نشانه گرفته بودند، را به قتل رسانده باشد و حداکثر این است که به عوامل اصلی تهمت، تازیانه زده شد، یعنی در اینجا بین تهمت زننده به خاندان پیامبر و تهمت زننده به خاندان های دیگر فرقی گذاشته نشده است و حکم واحد در مورد آنها صادر شده است.

جمع‌بندی سوره نور

در این سوره در مورد کسانی که تهمتی را به همسر رسول خدا زدند، سخن به میان آمده است امّا

می فرماید: اگر برخورد شما با این تهمت معقول باشد، نه تنها این امر به ضرر شما نیست، بلکه می تواند به سود شما باشد و البتّه کسی که به دیگران تهمت می زند، خودش را تخریب می‌کند(۱۱) بعد یک دستور تربیتی می دهد و آن اینکه؛ اصل این است که همه خوب و پاک می باشند، پس اگر تهمتی را

نسبت به فردی شنیدید، بگویید: این تهمت دروغ است(۱۲) و از تهمت زننده دلیل بخواهید و تا نتوانسته دلیل محکمی ارائه دهد او را دروغگو بدانید(۱۳) در چنین مواردی ندانسته سخن تهمت زننده را بازگو نکنید و در اشاعه بدی با او همراهی نکنید(۱۵،۱۶،۱۷) کسانی که به دنبال این هستند که بدی در جامعه شایع شود به عذاب بزرگی در دنیا و آخرت مبتلا خواهند شد(۱۹) باید مواظب بود که به نفع شیاطین بازی نکنیم و مورد سوءاستفاده شیاطین قرار نگیریم و به قصد محکوم کردن بدی موجب گسترش و از بین رفتن قبح بدی نشویم.(۲۱)

بالاخره اینکه ،کسی که یک بد زبانی را مرتکب شد، باید به گونه‌ای با او برخورد شود که ضمن اینکه جلو تکرار این کار در جامعه گرفته می شود اما در عین حال کمترین مشکل و زیان نیز ایجاد شود و تا حدّ ممکن باید عفو و گذشت سرلوحه کار قرار گیرد .(۲۲)

سوره فرقان

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿۴﴾ وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۵﴾ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۶﴾ وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿۷﴾ أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿۸﴾ انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا » فرقان ﴿۹﴾

"و کافران گفتند: این فقط دروغی است که او (محمد ص) به خدا نسبت داده و گروهی دیگر او را بر این کار یاری داده‌اند. پس کافران ظلم و دروغی را مرتکب شدند و گفتند: این همان افسانه های پیشینیان است که وی آنرا رونویس کرده و هر صبح و شام بر او املا می‌شود. بگو: کسی آن را نازل کرده که اسرار آسمانها و زمین را می داند، او آمرزنده و رحیم است. و گفتند: چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازار ها راه می رود؟چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند ؟یا گنجی برای او فرستاده شود، یا باغی داشته باشد که از میوه آن بخورد و ستمگران گفتند: شما فقط از مردی سحر شده پیروی می‌کنید، ببین چگونه برای تو مثل ها زدند و گمراه شدند، آن گونه که قدرت پیدا کردن راه را ندارند.″

در آیات فوق برخی از تهمت های کافران علیه پیامبر بیان گردید و برخی از بهانه جویی های آنها بر علیه پیامبر آورده شد امّا فقط به جواب های منطقی محترمانه و کوتاه به مخالفین اکتفا شد و در کنار این جوابها به صفت غفور و رحیم بودن خداوند اشاره شد، یعنی اینکه هرگاه به خود آیید و توبه کنید در

بخشش و رحمت الهی به روی بندگان باز است، سپس قرآن می فرماید: امّا دشمنان به جای اینکه بیندیشند، با این تهمت ها و بهانه جویی ها درِ عقلانیت بر خویش بستند و بنابراین گمراه شدند.

«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا » فرقان ﴿۳۰﴾

"و پیامبر عرضه داشت: ای پروردگارِ من، قومِ من این قرآن را رها کردند."

نکته: امروزه حتّی در حوزه های علمیّه کمتر به قرآن توجّه می شود و در استخراج احکام دینی نیز از قرآن کمتر استفاده می کنند . نمونه عینی آن هم همین حکم سابّ النّبی است که با وجود تاکید ات قرآنی وتصریح به نحوه ی برخورد با چنین شخصی، ملاحظه می گردد همه این تاکیدات رها شده و به چند حدیث و روایت تاریخی مختصر که حکمی مخالف قرآن داده‌اند تکیه می شود و به جای اینکه قرآن را اصل قرار داده و احادیث و روایات تاریخی را با قرآن بسنجند و احادیث و روایات تاریخی متضاد با قرآن را دور بریزند، احادیث و روایات تاریخی را اصل قرار داده و آیات متضاد با آنها را به گونه‌ای معنا می‌کنند که تضاد برداشته شود که در این راستا گاهی مجبور می شوند آیه را صدو هشتاد درجه مخالف معنای ظاهر تفسیر کنند.

«وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿۴۱﴾ إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۲﴾ أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿۴۳﴾ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا » فرقان ﴿۴۴﴾

"و هنگامی که تو را می بینند، تنها به باد مسخره ات می گیرند و (می گویند:) آیا این همان کسی است که خدا او را به عنوان رسول برانگیخته است؟ اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نمی‌کردیم، بیم آن می‌رفت که ما را گمراه سازد امّا هنگامی که عذاب الهی را ببینند، به زودی می فهمند چه کسی گمراه تر است .آیا دیدی کسی را که دلباختگی و هوای نفس خود را معبود خود برگزید؟آیا تو بر او وکیل می باشی؟ (یعنی آیا امور او به دست تو قرار داده شده و می توانی به جای او تصمیم بگیری؟) یا گمان می کنی اکثر آنها می‌شنوند یا تعقل می کنند، آنها فقط هم چون چهارپایان، بلکه گمراه ترند."

توضیح: قرآن از تمسخر دائم پیامبر به وسیله کفّار سخن گفته و اینکه آنها بدون فکر و کورکورانه به پرستش خدایانشان می پرداختند. و بعد می فرماید: آیا دیدی کسی را که دلباختگی و هوای نفس خویش[۳۲] را خدای خود قرار داد؟ یعنی در واقع آن بت سنگی یا چوبی نبود که پرستیده می شد بلکه این هوای نفس خودش بود که شخص آن را می پرستید. در اینجا منظور از خدا قرار دادن هوای نفس این است

[۳۲] هوی: دوست داشتن، عشق، دلباختگی، هوای نفس

که انسان از خواسته دل بدون تعقّل پیروی کند. قرآن می فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» توبه ﴿۳۱﴾ "یهود و نصاری کاهنان و عالمان دینی و راهبان خود را ربّ خود قرار دادند" در حالی که یهود و نصاری ظاهراً علمای دینی خود را ربّ قرار ندادند و علمای دینی آنها نیز ادعای ربوبیّت نداشتند امّا قرآن همین که اهل کتاب بدون چون و چرا از علما پیروی می کنند،این امر را یک نوع نفی توحید عبادی دانسته و آن را مذمّت می‌کند. از دیدگاه قرآن هر چیزی را بدون چون و چرا تبعیّت کنیم در واقع او را معبود خود قرار داده‌ایم خواه علمای دینی باشند یا نفس امّاره یا...

از نگاه دینی اگر شخص به کمک عقل تحقیق نموده و به این نتیجه رسید که جهان خدایی دارد و سپس به کمک عقل آن خدا را شناخت و به کمک عقل به این نتیجه رسید که این شخص پیامبری از جانب اوست و سخن این نبی سخن خداست، در این جا عقل حکم می‌کند که حتماً کسی که این جهان را خلق کرده و دارای علم کامل و حکمت است بهتر از یک انسانی که هیچ نمی‌داند می تواند انسان را راهنمایی کند پس به حکم عقل باید از چنین خدایی پیروی کرد. بنابراین پیروی از خدا نیز باید تقلیدی و کورکورانه نباشد ،بلکه به حکم عقل باشد.

هرگونه تبعیّت تقلیدی و بی چون و چرا موجب می شود که انسان نتواند سخنان مختلف را بشنود و آنها را بررسی کند و درست از نادرست را تشخیص دهد و به همین دلیل انسان هم ردیف چهارپایان یا حتّی پایین‌تر از چهارپایان قرار می گیرد بنابراین در آیه بعد می فرماید: «آیا گمان می بری بیشتر آنها می شنود یا تعقل می کنند؟ آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه ترند.»

انسان استعداد آن را دارد که از عقل برخوردار شود پس اگر اجازه نداد این عقل شکوفا گردد از این جهت که عقل ندارد هم ردیف چهارپایان بوده امّا از آن جهت که می توانست از عقل برخوردار شود امّا نشد در حالی که چهارپایان استعداد برخورداری از عقل را ندارند پس انسان از چهارپایان گمراه تر است.

نکته: اگر کسی به دنبال هوای نفس رفت و از آن کورکورانه تبعیت نمود در ردیف چهارپایان قرار می گیرد و فرقی نمی کند که چنین شخصی موافق نبی یا مخالف نبی باشد.

نکته دیگر: برای اینکه برخی انسان ها پیامبر را مورد توهین و استهزا قرار ندهند دو راه وجود دارد:

۱) کاری کنم که دلم خنک شود، به این معنا که؛ وقتی کسی به شخصیّت مورد احترام من یعنی نبی توهین می‌کند؛ دل من به درد آمده و آتش می گیرم و می خواهم کاری کنم که این آتش خاموش و دلم خنک شود پس با تبعیّت از خواسته دل و هوای نفس ، فقط به فکر برخوردی سخت با سابّ می باشم و به عواقب این برخورد و درست و نادرستی آن فکر نمی‌کنم و این همان تبعیّت کورکورانه از هوای نفس است که قرآن آن را بندگی نفس نامیده و انسان این گونه را پست تر از چهارپایان دانسته است.

۲) بیندیشم چه کنم که ضمن اینکه عادلانه با توهین کننده برخورد می نمایم و مرتکب ظلم در حق او نمی شوم امّا در عین حال، برخورد من به گونه‌ای باشد که بیشترین تاثیر را در عدم تکرار ناسزاگویی داشته باشد و تاثیرات منفی ناسزا را به حداقل برساند و عمل من بیشترین سود و کمترین زیان را در پی داشته باشد . جالب است بدانیم این روش برخورد منطقی با ناسزاگو را قران متذکّر گردیده است، همان گونه

که قبلا متذکّر شدیم ،از دیدگاه قرآن، بهترین روش برخورد؛ شکیبایی، خود نگه داری، و بدی را با خوبی جواب دادن و تلاش برای عدم اشاعه سخن ناسزاگو (نه تظاهرات و تکرار حرف ناسزاگو به قصد محکوم نمودن) و...... می باشد؛ اگرچه این راه ها دل مرا خنک نمی‌کند امّا این راه ها تبعیّت از سخن خداوند می باشد و مرا در مسیر عبودیّت او قرار می دهد و از بندگی نفس امّاره و خواسته دل خارج می کند.

نکته مهم: پس برخورد کورکورانه و ناصواب حتّی در مسیر دفاع از پیامبر نیز یک نوع بت پرستی محسوب شده و انسان را پست تر از چهارپایان قرار می دهد.

«فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا » فرقان ﴿۵۲﴾

"ای نبی از کافران اطاعت نکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی انجام بده."

به وسیله قرآن با آنها جهاد کن، یعنی جهاد فرهنگی و فکری و تبلیغی، زیرا اگر جهاد مسلحانه منظور بود، باید می‌فرمود: به وسیله شمشیر یا سایر سلاح های جنگی با آنها به جهاد بپرداز، نه اینکه بفرماید: به وسیله قرآن با آنها جهاد کن. ضمن اینکه این آیه در سوره فرقان آمده که سوره چهل و دوم در ترتیب نزول و مکّی است و در زمان نزول این سوره اجازه‌ی هیچ‌گونه جهاد مسلحانه ای به مسلمانان داده نشده بود.

کافر کسی است که روی واقعیّت را می پوشاند و جهاد با او به وسیله قران به این معناست که باید به وسیله قرآن برای او از واقعیّات پرده برداشت.

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » فرقان ﴿۶۳﴾

" و بندگان خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبّر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند."

«.......وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ .....» فرقان ﴿۶۸﴾

"(و عباد رحمان کسانی هستند که) انسانی را که خداوند محترم شمرده، جز به حق نمی کشند."

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا » فرقان ﴿۷۲﴾

"و کسانی که شهادت باطل نمی دهند و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند."[۳۳]

[۳۳] ولقد امرّ علی اللئیم یسبّنی   فمضیتُ ثمّة قلتُ لا یعنینی

«أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا » فرقان ﴿۷۵﴾

"آنها به خاطر شکیبایی که داشتند، غرفه‌ای بهشتی پاداش داده می شوند و در آن غرفه با سر زندگی و سلامت و امنیّت روبرو می شوند."

نکته: برخورد بزرگوارانه با بد زبانی ها موجبِ سرزندگی، حیات، سلامتی و امنیّت برای انسان می‌شود.

«......فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا » فرقان ﴿۷۷﴾

".......شما دروغ دانستید و به زودی این دروغ دانستن شما همیشه همراه و چسبیده به شما می‌باشد."

نکته: همان قدر که تصدیق بی دلیل بد است تکذیب بی دلیل نیز بد می باشد.[۳۴]

جمع‌بندی سوره فرقان

در این سوره برخی از تهمت ها و ناسزا هایی که به پیامبر از سوی کفّار نسبت داده شد را بیان می نماید. مثلاً کفّار می گفتند: محمد(ص) به دروغ این سخنان را به خدا نسبت می دهد(۴) و این سخنان همان داستان های قدیمی است(۵) و محمد(ص) سحر شده است(۸) و به پاسخی منطقی و محترمانه و کوتاه اکتفا می شود(۶) سپس بهانه گیری های کفّار را بیان می‌کند (۷ و ۸) و ضمن دادن پاسخ منطقی، نتیجه این تهمت ها و بهانه گیری ها که همان گمراهی می‌باشد را بیان می کند(۹ و ۱۰) بعد می فرماید: کفّار هرگاه نبی را می دیدند به استهزاء او می پرداختند(۴۱) و می‌گفتند: اگر استقامت نمی کردیم این مدعی نبوت ما را از پرستش خدایان مان به گمراهی می کشاند.(۴۲) قرآن می فرماید: آنها از خواسته نفس خود خدایی ساخته و کورکورانه آن را می‌پرستیدند(۴۳) و هر کس بدون دلیل و بدون چون و چرا آنچه را دلش می‌خواهد بپرستد، این پرستش بی‌دلیل و غیر عاقلانه موجب می‌شود که عقل او پرورش نیابد و بنابراین هم سطح چهارپایان یا پست تر از چهارپایان قرار گیرد.(۴۴)

از این آیات نتیجه گرفتیم که در برخورد با سابّ النّبی نیز نباید بی دلیل به دنبال خواسته نفس خود رویم که در این صورت هم ردیف یا پایین تر از چهارپایان قرار می گیریم بلکه باید عقلانی بیندیشیم و بهترین روش را در برخورد با سابّ انتخاب نماییم که این روش درست و عاقلانه را قرآن در ادامه آیات همین سوره به ما نشان داده است.

همچنین قرآن از نبی و مسلمانان می خواهد که به وسیله قرآن به جهاد فرهنگی و فکری و تبلیغی بپردازند.(۵۲)

در اواخر سوره برخی از ویژگی های بندگان خاصّ خداوند را بیان نموده و می فرماید: عباد رحمان کسانی هستند که:

---

[۳۴] رجوع شود به: واکاوی ارتداد ص۲۲ و ۲۳

_هنگامی که جاهلان با سخنان زشت آنها را مورد خطاب قرار می دهند، آنها برای جاهلان سلامتی و امنیّت درخواست می کنند.(۶۳)

_ به ناحق کسی را به قتل نمی‌رسانند .(۶۸)

_شهادت باطل نمی دهد و وقتی با سخنان بیهوده روبرو می شوند بزرگوارانه از آن می‌گذرند.(۷۲)

سپس نتیجه و پاداش این شکل برخورد بندگان خاص را بیان کرده و می فرماید: به خاطر شکیبایی که آنها داشتند و در برابر بد زبانی ها خود را به سخنان زشت و اعمال زشت نیالودند، خداوند به آنها غرفه‌ای از بهشت را که در آن سر زندگی و حیات و سلامتی و امنیّت وجود دارد پاداش داد (۷۵) و در آن غرفه جاودان خواهند بود.(۷۶) امّا کسانی که کورکورانه و بدون دلیل همه چیز را دروغ دانستند نتیجه ی این دروغ دانستن ،گریبان آنها را گرفته و برای همیشه همراه و ملازم آنها گردید.(۷۷)

نکته مهم: بهترین روش برخورد با سابّ النّبی از دیدگاه قرآن در این سوره، بدی را با خوبی پاسخ دادن(۶۳) و بزرگوارانه از کنار بدزبانی ها گذشتن می باشد.(۷۲)

سوره شعراء

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ » شعراء ﴿۴﴾

"گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر اینکه آنها ایمان نمی آورند! اگر ما بخواهیم از آسمان بر آنان نشانه ای فرود می آوریم که گردن هایشان در برابر آن خاضع گردد."

نکته: انسان‌های بزرگ دوست دارند همه به کمال و خوشبختی و سعادت برسند و از اینکه حتّی دشمنان آنها گرفتار شکست و سقوط شوند بسیار ناراحت می شوند. پیامبر خاتم نیز که رحمةٌ للعالمین است مصداق کامل این قاعده بودند، در آیه فوق، قرآن می فرماید: وقتی نبی می دید انسان هایی در مسیر سقوط قرار گرفته‌اند، این قدر ناراحت می‌شد که گویی می خواست جان خود را از شدّت ناراحتی از دست بدهد.

آیا می‌شود پیامبری که این همه دلسوز مردم است گفته باشد هر کس به من توهین نمود او را به قتل برسانید؟

«فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » شعراء ﴿۶﴾

"کافران آیات الهی را دروغ دانستند امّا به زودی اخبار آنچه را به تمسخر می گرفتند به آنان می‌رسد."

نحوه مواجهه موسی(ع) و فرعون

موسی(ع): «إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶﴾ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۷﴾

"ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم. بنی اسرائیل را با ما بفرست."

فرعون: «أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿۱۸﴾ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ »﴿۱۹﴾

"آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم و سال هایی از زندگیت را در میان ما نبودی؟ و سرانجام آن کارت را (که نمی بایست انجام دهی) انجام دادی و تو از ناسپاسانی!"

موسی(ع): «فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۲۰﴾ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۱﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ »﴿۲۲﴾

"در آن هنگام آن کار را کردم و حال اینکه من از بی‌راهه روندگان بودم پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم امّا حالا خداوند به من حکمت داد و مرا از پیامبران قرار داد. و آیا این نعمتی است که تو بر من منّت آن را می گذاری که بنی اسرائیل را برده خود ساخته ای؟"

این که مرا بزرگ کردی به خاطر این بود که تو بنی اسرائیل را به بردگی گرفتی، این که منّت ندارد.

فرعون: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ »﴿۲۳﴾ "رب العالمین چیست؟"

اینکه می‌گویی من رسولِ ربّ العالمین هستم، این ربّ العالمین چیست؟ در اینجا فرعون نگفت: ربّ العالمین کیست؟ بلکه به تمسخر گفت: رب العالمین چیست؟

موسی(ع): «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ »﴿۲۴﴾

"پروردگار آسمان‌ها و زمین." (جواب منطقی و محترمانه)

فرعون: «لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ »﴿۲۵﴾

"فرعون به کسانی که اطرافش بودند (به تمسخر) گفت: آیا نمی‌شنوید؟"

موسی(ع): «رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ »﴿۲۶﴾ "پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست."

فرعون: «إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ »﴿۲۷﴾

"رسول شما که بسوی شما فرستاده شده دیوانه است."

موسی(ع): «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ....»﴿۲۸﴾

"پروردگار مشرق و مغرب . . . ."(تغافل از توهین طرف مقابل و ادامه جواب منطقی)

فرعون: «لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ »﴿۲۹﴾

"اگر معبودی غیر از من بر گزینی، تو را از زندانیان قرار خواهم داد."

موسی(ع):« أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ »﴿۳۰﴾ "حتّی اگر نشانه‌ی آشکاری برای تو بیاورم؟"

فرعون: «فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ »﴿۳۱﴾ "اگر راست می گویی آن را بیاور."

موسی(ع): «فَأَلْقَى عَصَاهُ ......»﴿۳۲﴾ و ﴿۳۳﴾ "پس عصایش را انداخت..."

فرعون: «لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿۳۵﴾

"به گروهی که اطراف او بودند گفت: این ساحرِ آگاه و ماهری است. او می‌خواهد با سحرش شما را از سرزمین تان بیرون کند، شما چه نظر می‌دهید؟"

فرعون: «آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ » شعراء ﴿۴۹﴾

"(فرعون خطاب به ساحرانی که به موسی (ع) ایمان آوردند) آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ مسلماً او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته اما به زودی خواهید دانست! دستها و پاهای شما را به عکس یکدیگر قطع می کنم و همه شما را به دار می آویزم."

«وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ » شعراء ﴿۱۳۰﴾

"و هنگامی که کسی را مجازات می کنید همچون جبّاران کیفر می دهید ."

آیه فوق در نکوهش از قوم عاد بیان شده که عدالت را بین جرم و مجازات رعایت نکرده و برای جرمی کوچک _ مثلاً یک توهین _ گاهی مجازاتی بزرگ ،مثل قتل توهین کننده ،قرار می دادند.

پس ما نیز نباید از جاده اعتدال خارج شده و برای یک توهین حکم قتل صادر کنیم بلکه باید متناسب با نوع توهین مجازاتی وضع نماییم.

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ » شعراء ﴿۱۵۳﴾

"قوم ثمود گفتند: تو (صالح ع) از افسون شدگانی ."

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۸۵﴾ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ » شعراء ﴿۱۸۶﴾

"اصحاب ایکه گفتند: تو (شعیب (ع))از افسون شدگانی و تو فقط انسانی مانند ما هستی و گمان می کنیم تو از دروغ گویانی ."

جمع‌بندی سوره شعراء

نبی مکرّم اسلام آنچنان دلسوز مردم بود که وقتی انحرافی در مردم می دید نزدیک بود جانش را از شدّت اندوه از دست بدهد.(۳) پس محال است چنین پیامبر رحمتی فرمان قتل ناسزاگو به خود را صادر کرده باشد.

در این سوره نحوه رویارویی موسی(ع) و فرعون بیان گردیده است و مسخره کردن، توهین، تهدید به زندانی کردن و دست و پا بریدن و کشتن و به دار آویختن معتقدین به مکاتب مخالف و وارونه نشان دادن دیدگاه دیگران و انگ زدن و خطرناک نشان دادن غیر واقعی دیدگاه و مکاتب دیگر و....... را از روش های طاغوتی و فرعونی دانسته است که یک مؤمن حق ندارد از این روشها استفاده کند.

در مقابل بیان دیدگاه به شیوه محترمانه و نرم و با دلایل منطقی و تغافل و شکیبایی در برابر توهین ها و تمسخر های دیگران و بسنده کردن به جواب های منطقی و محترمانه و هجرت و حداکثر جهاد دفاعی در مقابل شکنجه ها و تهدیدها و جنگ افروزی های دیگران را روش انبیا و پیروان آنها دانسته است که هر کس خود را مؤمن می داند باید از این روشها استفاده کند.(۱۶ تا ۶۸)

در مجازات مجرم باید عدالت رعایت شود (۱۳۰) قوم ثمود و اصحاب ایکه انبیای خود را افسون شده و دروغگو دانستند امّا انبیای آنها دست به مجازات تهمت زنندگان نزدند و اگر مجازاتی گریبان آن اقوام را گرفت از جانب خدا و در نتیجه عمل آنها اتّفاق افتاد.(۱۵۳ و ۱۸۵)

نکته: اگر فرعونیان سخن موسی(ع) را نمی پذیرفتند امّا با موسی(ع) و پیروان او کاری نداشتند یا حدّاقل وقتی موسی(ع) با پیروانش قصد مهاجرت نمودند، آنها را تعقیب نکرده و قصد نابودی آنها را نمی کردند اگرچه فرعونیان از این جهت که یک مکتب نجات بخش را از دست داده بودند ضرر کرده بودند امّا شاید می توانستند تا مدّت ها ماندگاری داشته باشند. در افتادن با اندیشه حق و قصد نابودی اندیشه حق را کردن، موجب می‌شود که کسانی که با اندیشه حق در افتاده اند هر چه زودتر از بین بروند.

سوره نمل

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۱۳﴾ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ » نمل ﴿۱۴﴾

"پس هنگامی که آیات روشنی بخش ما (به وسیله موسیع) به آنها رسید (فرعونیان) گفتند: این سحری آشکار است و با آن که دل هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و برتری طلبی آن را انکار کردند، پس ببین عاقبت مفسدان چگونه بود!"

از آیات فوق استنباط می شود که اگر کسی بفهمد سخنی بر حق و درست است امّا به جهت اینکه گمان می کند این سخن درست، منافع دنیوی او را به خطر می اندازد، ظالمانه آن را رد کند یا به جهت حس خود برتر بینی آن سخن درست را انکار کند، از نتایج مثبت آن سخن محروم شده و ضرر می‌کند و اگر با آن سخن در افتاده و بخواهد آن سخن را بین ببرد، خودش نابود می‌شود ؛زیرا نظام عالم بر اساس حق آفریده شده و هر کس بر علیه این نظام حرکت کند، خودش نابود می شود پس نابودی او ، نتیجه ی عمل اوست، نه اینکه انبیاء و اولیای الهی حکم به نام بودی آنها داده باشند. انبیاء دوست داشتند همه انسان ها حتّی دشمنان سرسخت که مرتّب به آنها توهین نموده و آنها را مسخره می‌کردند، هدایت و نجات یابند.

« أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » نمل ﴿۶۴﴾

"آیا معبودی با خدا وجود دارد؟ بگو دلیل تان را بیاورید اگر راست می‌گویید."

«أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» نمل ﴿۸۴﴾

"آیا آیات مرا دروغ دانستید در حالی که احاطه علمی به آن نداشتید."

از دو آیه فوق استنباط می‌شود؛ برای پذیرش یا ردّ یک سخن باید بررسی شود اگر دلایل اثبات آن سخن قوی هستند آن را بپذیریم و اگر دلایل نادرستی آن سخن قوی هستند آن را رد کنیم. امّا اگر دلایل درستی یا نادرستی هیچ کدام ما را قانع نکردند، آن سخن را در بقعه ی امکان بگذاریم و بگوییم:نمی دانیم.

جمع بندی سوره نمل

فرعونیان با اینکه یقین داشتند سخن موسی(ع) درست است امّا به خاطر ظلم و برتری طلبی موسی(ع) را ساحر نا میدند و با او در افتادند امّا خودشان در نتیجه در افتادن با سخن درست نابود شدند.(۱۳،۱۴)

باید پیرو دلیل بود، با دلیل بپذیریم(۶۴) و با دلیل رد کنیم.(۸۴) پس بی دلیل نه بپذیریم و نه رد کنیم.

سوره قصص

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿۳۶﴾ وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۳۷﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي .... وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ » قصص ﴿۳۸﴾

"هنگامی که موسی(ع) آیات و نشانه های روشن ما را برای آنان آورد، فرعونیان گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا نسبت داده است، ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده‌ایم. موسی گفت: پروردگارم از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند و کسانی که پاداش نیک این خانه یا (نتیجه این خانه) برای آنهاست، آگاه تر است و او ظالمان را رستگار نمی کند و فرعون گفت: ای بزرگان، من خدایی جز خودم برای شما نمی‌شناسم... و من گمان می کنم موسی(ع) از دروغگویان است ."

«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۵۴﴾ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ » قصص ﴿۵۵﴾

"آنها به خاطر شکیبایی شان پاداش خود را دوبار دریافت می‌دارند و به وسیله نیکی ها بدی ها را دفع می کنند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند. و هنگامی که سخن بیهوده می شنوند، از آن روی می گردانند و می‌گویند: اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن شماست، سلام بر شما، ما خواهان جاهلان نیستیم."

آیات فوق در مورد انسان های اهل کتابی است که وقتی قرآن را می شنوند به قرآن ایمان می آورند و تسلیم سخن حق می شوند. قرآن در مورد صفات نیکوی آنها می فرماید: اولین ویژگی آنها شکیبایی است، وقتی کسی می‌خواهد از مکتبی به مکتب دیگر برود با سختی ها و ناملایمات روبرو می شود، اوّلین سختی آن است که همه خانواده و فامیل و دوستان او را سرزنش می کنند و ممکن است او را مورد انواع توهین و تمسخر و ناسزا قرار دهند امّا او در مقابل همه این سختی ها از خود شکیبایی و خویشتن داری نشان می‌دهد. ویژگی بعدی آنها این است که آزار های زبانی و غیر زبانی را با نیکی کردن به آزار دهندگان پاسخ می دهند و از آنچه خداوند به آنها داده در راه خدا و تالیف قلوب انفاق می‌کنند. و هنگامی که سخنان لغو می شنوند از آن روی می گردانند و می گویند: اگر راه ما غلط است، خودمان ضرر می‌کنیم ،ما خواهان آن نیستیم که با تغییر مکتب سلامت و امنیّت شما را به خطر اندازیم ،ما بر شما سلام و سلامتی و امنیّت می خواهیم و اگر شما فکر می‌کنید؛ پیروان مکتبی که ما به آن گرایش یافته ایم جاهل هستند، ما این طور فکر نمی‌کنیم، زیرا ما خواهان جاهلان نیستیم.

جمع بندی سوره قصص

فرعونیان موسی(ع)را متّهم به سحر و دروغ بستن به خدا کردند امّا موسی(ع) به یک جواب منطقی محترمانه اکتفا نمود. (۳۶ الی ۳۸)خداوند در مورد ویژگی های خوب اهل کتابی که با شنیدن قرآن به اسلام روی می‌آورند می فرماید: آنها در برابر سختی ها و ناسزا ها و تهمت‌ها و تمسخر ها شکیبایی از خود نشان می دهند و بدی های دیگران را با خوبی پاسخ می دهند و حتّی برای مخالفان سلامت و امنیّت می خواهند.(۵۴،۵۵)

سوره عنکبوت

«وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » عنکبوت



"اگر شما (مرا) دروغگو می‌دانید، امّتهای پیشین نیز (انبیاء را) دروغگو دانستند و حال این که بر رسول جز ابلاغ آشکار پیام نیست.″

همه‌ی انبیاء از جانب برخی از مردم دروغگو دانسته شدند امّا نبی فقط وظیفه دارد پیام الهی را ابلاغ کند، یعنی اگر نپذیرفتید و او را دروغگو دانستید، نبی وظیفه مجازات شما را ندارد هم چنان که اگر پذیرفتید او وظیفه پاداش شما را ندارد.

«يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ » عنکبوت ﴿۲۱﴾

"خداوند هرکس را بخواهد عذاب می کند و هرکس را بخواهد از رحمت و بخشش خویش برخوردار می‌کند و به سوی او دگرگون می شوید.″

«وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ » عنکبوت ﴿۲۲﴾

"شما هرگز نمی توانید بر اراده ی خدا چیره شوید و از حوزه قدرت او در زمین و آسمان بگریزید و برای شما جز خدا دوست و یاوری نیست.″

نکته: خداوند دوست و یاور همه از جمله مشرکین و کفّار است.

«فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ » عنکبوت ﴿۲۴﴾

"پس جواب قوم ابراهیم(ع) فقط این بود که (گفتند:) او را بکشید یا بسوزانید."

نکته: این که در مقابل سخن مخالف و حمله مخالف به اندیشه ها و اعتقاداتمان بگوییم: آن مخالف را بکشید یا بسوزانید، روش نمرودیان است، نه روش انبیاء و ابراهیم، روش انبیاء بیداری عقول و موعظه است و اگر کارساز نشد؛ شکیبایی و اگر آنها خواستند او را بکشند؛ هجرت «قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي » عنکبوت ﴿۲۶﴾ و حداکثر جهاد دفاعی.

«فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » عنکبوت ﴿۴۰﴾

"هر یک از آنان را به گناه شان گرفتیم، بر بعضی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنان را صیحه آسمانی فرا گرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم؛ خداوند هرگز به آنها ستم نکرد ولی آنها خودشان به خود ستم کردند."

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ......» عنکبوت ﴿۴۶﴾

"با اهل کتاب فقط با بهترین روش مجادله کنید، مگر کسانی از آنان که ستم و ظلم کردند. . . . . ."

که در اینجا ممکن است مجادله زبانی به تنهایی کارساز نباشد و باید در عمل نیز جلو ظلم آنها را گرفت.

«الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ » عنکبوت ﴿۵۹﴾

"مؤمنان صالح کسانی هستند که شکیبایی نموده و بر پروردگارشان توکل می کنند."

توکّل می کنند یعنی ؛کار خود را با تکیه بر خدا به عهده می گیرند.

جمع بندی سوره عنکبوت

همه انبیا با تهمت دروغگویی روبرو شدند امّا نبی فقط وظیفه پیام رسانی دارد.(۱۸) پاداش و مجازات با خداوند است(۲۱) و کسی نمی‌تواند از حیطه قدرت الهی فرار کند البتّه خداوند با کسی دشمن نیست، خداوند دوست و یاور همه است (۲۲) روش نمرودیان در مقابل حمله مخالف به اعتقادات و مقدّسات این بود که مخالف را باید کشت یا سوزاند(۲۴) اما روش ابراهیم و انبیاء در مقابل سخن مخالف، بیداری عقول و اندرز نیکو و شکیبایی در برابر آزار ها و در نهایت هجرت (۲۶)و حداکثر

جهاد دفاعی می باشد. همه‌ی کسانی که به گونه های مختلف مجازات شدند این مجازات، نتیجه عمل آنها بود و در واقع آنها خودشان به خودشان ظلم کردند و خداوند به کسی ظلم نمی کند.(۴۰)

با اهل کتاب سعی کنید به بهترین روش مجادله کنید مگر کسانی از آنها که ظلم کردند .(۴۶)

مؤمنان صالح کسانی هستند که شکیبایی نموده و بر خدا توکل می کنند.(۵۹)

سوره روم

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ » روم ﴿۱۰﴾

"سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند این بود که آیات الهی را تکذیب کردند و آن آیات را به تمسخر گرفتند."

انسان کار را انجام می دهد، کار هم ساختار انسان را می‌سازد، اعمال خوب ساختار و شاکله‌ای خوب برای انسان می سازند و اعمال بد شاکله‌ای بد برای انسان به وجود می آورند سپس این ساختار منشاء یکسری اعمال می گردد، ساختار و شاکله خوب منشاء اعمال خوب و شاکله‌ی بد منشا اعمال بد می‌شود، شاکله بر روی فهم نیز تاثیر می گذارد، به این صورت که ما هر چه از شاکله بهتری برخوردار باشیم از فهم عمیق تر و درست تری برخوردار خواهیم بود، پس اعمال بد منشأ شاکله بد و شاکله بد منشاء فهم نادرست می گردد.

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ [۳۵] الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ » روم ﴿۶۰﴾

"پس شکیبایی کن که وعده خدا حق است و هرگز کسانی که یقین ندارند تو را به بی خردی وادار نکنند."

جمع بندی سوره روم

مجرمان در اثر گناهان صدور آیات الهی از جانب خدا را دروغ دانسته و این آیات را به تمسخر گرفتند.(۱۰) از آنجا که وعده ی خداوند حق است پس تهمت ها و تمسخر های آنها موجب نشود تو دست به سخن و کاری بزنی که موجب سبکی و بی خردی تو گردد ،مثلاً دهان به ناسزا گویی آنها باز کنی یا مجازات ناعادلانه ای در مورد آن‌ها روا داری.(۶۰)

[۳۵] استخَفّهُ: او را به سبکی و بی خردی وا داشت.

سوره لقمان

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ » لقمان ﴿۶﴾

"و از مردم کسانی سخنان بیهوده می خرند تا به وسیله جهل (مردم را) از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزاء می‌گیرند. این‌ها عذاب خوارکننده ای برایشان می باشد."

سخنان بیهوده موجب غفلت شده و به وسیله غفلت می توان مردم را گمراه کرد.

«يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ » لقمان ﴿۱۷﴾

"ای فرزندم نماز را به پادار و امر به معروف و نهی از منکر نما و بر آنچه (از آزار ها) به تو می رسد شکیبا باش که این شکیبایی از عزم امور است."[۳۶]

جمع بندی سوره لقمان

کسانی که به کمک سخنان بیهوده مردم را گمراه کرده و آیات الهی را به تمسخر می گیرند به عذاب الهی خوارکننده ای گرفتار می‌شوند.(۶)

شکیبایی در مقابل آزار هایی که به جهت امر به معروف و نهی از منکر گریبان انسان را می گیرد، از امور سخت امّا بسیار پر ارزش است.(۱۷)

سوره سجده

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ » سجده ﴿۳﴾

"یا می گویند: محمد(ص) به دروغ این کتاب را به خدا نسبت داده، بلکه این کتاب سخن حقی از جانب پروردگار توست تا گروهی را انذار کنی که پیش از تو هیچ انذار کننده ای برای آنان نیامده است، شاید هدایت شوند."

[۳۶] این آیه در صفحه ۱۵ و ۱۶ مورد بررسی و توضیح قرار گرفت

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ » سجده ﴿۲۴﴾

"و ما برخی از آن انسان‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به امر و فرمان ما هدایت می‌کردند زیرا آنها شکیبایی نموده و به آیات ما یقین داشتند."

«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۸﴾ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿۲۹﴾ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ » سجده ﴿۳۰﴾

"و می‌گویند: این پیروزی شما کی خواهد بود اگر راست می‌گویید؟ بگو: روز پیروزی ایمان آوردن، سودی به حال کافران نخواهد داشت و به آنها مهلت داده نمی شود پس از آنها روگردان و منتظر باش ،آنها منتظر هستند."

جمع بندی سوره سجده

به پیامبر تهمت دروغ و افترا به خدا زدند امّا به یک جواب منطقی محترمانه اکتفاء شد .(۳) برخی از مردم به خاطر شکیبایی در مقابل آزارها و یقین به آیات الهی به مقام امامت از جانب خدا رسیدند.(۲۴)

مخالفان به تمسخر گفتند: این وعده پیروزی که می‌دهی، کی تحقق می یابد؟(۲۸) خداوند به پیامبرش می فرماید: این جواب محترمانه و منطقی را به آنها بده و بعد از آنها روی گردان.(۲۹ و ۳۰)

سوره احزاب

«وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا » احزاب ﴿۴۸﴾

"و از کافران و منافقان اطاعت مکن و به آزار های آنها اعتنا نکن و بر خدا توکل کن و کافی است که خدا وکیل (تو) است ."

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ﴿۵۷﴾ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا » احزاب ﴿۵۸﴾

"آنها که خدا و رسولش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است. و آنان که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می‌دهند، بار تهمت و دروغ بهت آور[37] و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند."

کسی نمی‌تواند خدا را اذیّت کند امّا برای اینکه بزرگی بدی اذیّت نبی را نشان دهد این جا می فرماید: کسانی که خدا و رسولش را اذیّت می کنند.

مجازات آزار دهنده رسول، دوری از رحمت خداوند در دنیا و آخرت و عقوبتی خوار کننده قرار داده شده است .

در مورد کسانی که مؤمنان را با دادن نسبت های ناروا آزار می‌دهند فقط فرموده است: آنها متحمّل بهتان و گناه آشکار شدند .(و طبیعتاً تهمت و دروغ بهت آور و گناه عواقبی دارد.)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا » احزاب ﴿۷۰﴾

"ای کسانی که ایمان آورده اید از مجازات الهی خود را نگه دارید و سخن سدید[38] بگوئید."

جمع بندی سوره احزاب

ای نبی سعی کن به آزار های کافران و منافقان اعتنا نکنی.(۴۸) کسی که نبی را آزار می دهد از رحمت خدا دور می شود و دوری از رحمت خدا موجب خواری می باشد.(۵۷) مومن باید خود را از بدی ها و پلیدی ها دور نگه دارد و سخن درست و محکم و مفید و مطابق با واقع بگوید.(۷۰)

سوره سبا

«أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ » سبا ﴿۸﴾

"(کافران گفتند:) آیا محمد(ص) بر خدا دروغ بسته یا به نوعی جنون گرفتار است؟ (چنین نیست) بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند در عذاب و گمراهی دوری هستند."

« قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ » سبا ﴿۲۵﴾

[37] بهتان: دروغ بهت آور، تهمت

[38] قول سدید: یعنی سخنی که بیهوده، بی فایده، ناسزا و غیر واقعی و مفسده انگیز نیست.

"بگو: شما از گناهی که ما کرده ایم سؤال نخواهید شد و ما نیز از آنچه شما انجام می دهید مورد سؤال قرار نمی‌گیریم. "

«........وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ » سبا ﴿۴۳﴾

"و کافران می گویند: این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده نیست. و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این فقط سحر و افسونی آشکار است."

«........ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» سبا ﴿۴۶﴾

"پس بیندیشید این دوست و همنشین شما (منظور نبی اکرم ص) هیچ جنونی ندارد او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب الهی است."

جمع بندی سوره سبأ

در این سوره پیامبر از جانب کافران مورد تهمتِ نسبت دروغ به خدا، مجنون بودن(۸) و ساحر بودن(۴۳) قرار گرفت امّا به جواب های عقلانیِ محترمانه اکتفاء شد(۲۵ و ۴۶) و اگر از مجازاتی سخن به میان آمده آن مجازات به وسیله خدا و نتیجه عمل کافران است.

سوره فاطر

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ ....﴿۴﴾ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ» فاطر ﴿۲۵﴾

"و اگر تو را دروغگو دانستند، رسولان قبل از تو نیز دروغگو دانسته شدند....... و اگر تو را دروغگو دانستند، کسانی که قبل از اینها بودند، رسولانشان را که با نشانه های آشکار و کتب پند و موعظه و کتاب روشنگر به نزد آنها آمدند، دروغگو دانستند ."

جمع بندی سوره فاطر

نبی از جانب کافران دروغ گو دانسته شد امّا به یک دلداری، که غصّه نخور همه‌ی انبیاء دروغگو دانسته شدند، بسنده شد.

سوره یس

«إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ﴿۱۴﴾ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿۱۵﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿۱۶﴾ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۱۷﴾ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸﴾ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ » یس ﴿۱۹﴾

"هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آن ها فرستادیم امّا اهل شهر رسولان را دروغگو دانستند پس برای تقویت آن دو شخص سومی فرستادیم. پس رسولان گفتند: ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم. اما اهل شهر گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می گویید، رسولان گفتند: پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به سوی شما هستیم و ما وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار پیام نداریم. اهل شهر گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم و اگر (از این سخنان) دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید. رسولان گفتند: فال بد شما از خودتان است اگر بیندیشید و متذکّر شوید، بلکه شما گروهی اسراف کارید."

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » یس ﴿۳۰﴾

"افسوس بر این بندگان، هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را مسخره می کردند."

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ » یس ﴿۴۷﴾

"و هنگامی که به آنها گفته شود؛ از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید، کسانی که کافر شدند به کسانی که ایمان آوردند می گویند: آیا ماکسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست او را اطعام می‌کرد؟! شما (مومنان) فقط در گمراهی آشکارید."

درست مانند کسانی که وقتی گفته می‌شود، به خاطر یک توهین، حکم قتل برای توهین کننده صادر نکنید، این امر ظالمانه است و با حکم عقل و دین ناسازگار است، ظالمان به عدالت پیشه گان می گویند: آیا کسی را که خدا خونش را هدر دانسته است، نکشیم؟ شما (عدالت پیشه گان) در گمراهی آشکاری هستید.

«فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ » يس ﴿۷۶﴾

"پس ای نبی ؛سخن آن ها تو را ناراحت نکند ما آنچه را آنها مخفی کرده یا آشکار می‌کنند ،می دانیم."

جمع بندی سوره یس

کفّار تهمت دروغگویی به انبیاء زدند اما انبیاء به دادن جواب محترمانه اکتفا نموده و گفتند: ما فقط پیام رسان هستیم، شما مختارید سخن ما را بپذیرید یا نپذیرید .

کفّار گفتند: ما به شما رسولان بدگمان هستیم و اگر از حرف خود دست بر ندارید شما را سنگباران کرده و کیفر بزرگی از ناحیه ما به شما خواهد رسید. انبیاء گفتند: بدگمانی شما مشکل خود شماست.

پس مشخص می‌شود؛ سنگباران و کیفر های سخت و مارک زدن به کسی که سخن مخالف دارد روش غیر مومنان است. (۱۴تا۱۹)همه انبیا مورد تمسخر قرار گرفتند.(۳۰)

برخی کار بد می کنند، بعد این کار بد را رنگ خدایی می زنند و مخالفان این کار بد را گمراه می دانند.(۴۷) درست مانند کسانی که جان شخصی را فقط به دلیل ناسزاگویی می گیرند و گرفتن جان به ظلم را ،رنگ خدایی می زنند و به کسانی که می‌گویند، این کار ظالمانه است ،مارک گمراهی می زنند .(البته ناسزاگویی هم جرم است اما باید متناسب با ناسزایی که گفته شده واکنش نشان دهیم، نه اینکه هر ناسزاگویی را به اشدّ مجازات ،یعنی مرگ کیفر دهیم.) ای نبی؛ سخن بد آنها تو را ناراحت نکند زیرا سخنان آنها را خدا می داند.(یس ۷۶)

سوره صافّات

«بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿۱۲﴾ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿۱۳﴾ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿۱۴﴾ وَقَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ » صافّات ﴿۱۵﴾

"تو از انکار آنها تعجّب می کنی و آنها مسخره می کنند و هنگامی که به آنان تذکّر داده شود، هرگز متذکّر نمی شوند و هنگامی که نشانه‌ای ببینند به استهزاء دعوت می‌کنند و می‌گویند: این فقط سحری آشکار است."

«وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ » صافّات ﴿۳۶﴾

"و می گویند: آیا ما خدایانمان را به‌خاطرِ شاعرِ دیوانه‌ای رها کنیم؟"

«إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿۶۹﴾ فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ » صافّات ﴿۷۰﴾

"آنها پدران خود را گمراه یافتند پس آنها به دنبال پدران، با سرعت رانده و کشیده می شوند."

نکته: گاهی شخص می فهمد راهی اشتباه است امّا تعصّب و بستن درِ عقل موجب می‌شود به دنبال همان راه غلط برود.

«فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۹۱﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿۹۲﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿۹۳﴾ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ﴿۹۴﴾ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿۹۵﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ » صافّات ﴿۹۷﴾

"ابراهیم به سوی معبود هایشان رفت، پس گفت: چرا غذا نمی خورید؟ چرا سخن نمی گویید؟ سپس بر آنها ضربه ای با دست راست فرود آورد، مشرکین شتابان به سوی ابراهیم روی آوردند، ابراهیم گفت: آیا چیزی را که با دست خود می‌تراشید، می پرستید؟ در حالی که خدا شما و آنچه عمل می‌کنید(منظور بت هایی که می‌سازید) را آفریده است، مشرکان گفتند: بنایی برای او بسازید پس او را در جهنمی از آتش بیندازید."

نکته: ابراهیم اندیشه بت پرستان را قبول نداشت پس با سخن و عمل خود آن اندیشه را به چالش کشید، بت‌پرستان به جای اینکه با عقل خود بر سخن و عمل ابراهیم اندیشیده و در صورت نیاز پاسخی عقلانی به ابراهیم بدهند، تصمیم به نابودی ابراهیم گرفتند، قرآن عمل مشرکین را مورد نکوهش قرار می‌دهد. پس از آیات فوق استنباط می شود که کشتن کسی که به دلیل اینکه اندیشه ای را قبول ندارد و آن اندیشه را به چالش می‌کشد، روش بت‌پرستان می‌باشد و انسانهای معتقد به قرآن حقّ چنین کاری ندارند .از دیدگاه قرآن روش برخورد با چنین افرادی این است که با جواب های منطقی و محترمانه به آنها پاسخ دهیم.

«فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ » صافّات ﴿۱۲۷﴾

"پس الیاس را دروغ گو دانستند پس آنها (در دادگاه عدل الهی) احضار می شوند."

«أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ » صافّات ﴿۱۵۶﴾ "آیا شما در این باره دلیل روشنی دارید؟"

«وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ » صافّات ﴿۱۷۸﴾ "ای نبی؛ از آنان تا زمانی معین روی بگردان."

«وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ » صافّات ﴿۱۷۹﴾

"و ای نبی؛ (وضع و کارشان را) ببین، آنها نیز به زودی(نتیجه عمل خود را) می‌بینند."

جمع بندی سوره صافّات

کفّار اندیشه نبی را به تمسخر گرفته و آن را سحر نامیدند (۱۲تا۱۵) و گفتند: آیا ما مکتب خود را به خاطرِ سخنِ شاعرِ دیوانه‌ای (نبی اکرم ص) رها کنیم.(۳۶) آنها فهمیدند راه پدران اشتباه است امّا تعصّب و دوری از عقل موجب شده بود به سرعت به دنبال راه غلط پدران بروند. (۷۰_۶۹)

ابراهیم با سخن طنز آمیز و عمل خود اندیشه بت پرستان را به چالش کشید، بت پرستان تصمیم به نابودی ابراهیم(ع) گرفتند.

قرآن این گونه رفتار بت پرستان را مورد نکوهش قرار داد. پس معلوم می‌شود کسی که اندیشه‌ای را با سخن طنز آمیز و عمل خود به چالش می‌کشد را نباید کشت، بلکه همان طور که قرآن بارها از روش انبیاء روایت نموده، باید با دلیل منطقی و محترمانه به او پاسخ داد. (۹۱تا۹۷)مردم الیاس را دروغ گو دانستند امّا مجازات آنها در دادگاه عدل الهی است. (۱۲۷) برای پذیرش یا ردّ نظریه‌ای باید دلیل داشته باشیم. (۱۵۶) و بلاخره خداوند به پیامبرش می فرماید: در مقابل تمسخر و تهمتِ ساحری، شاعری، دیوانگی و دروغ گویی و تهدید به قتل و... از آنها روی گردان و به آنها توجّه نکن به زودی وضعیّت آنها برای خودشان و تو روشن می شود. (۱۷۸و۱۷۹)

سوره ص

«.........وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» ص ﴿۴﴾

"و کافران گفتند: این(پیامبر)ساحرِ دروغ گویی است."

«.........إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ[۳۹]» ص ﴿۷﴾" این فقط یک آئین ساختگی است. "

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ﴿۱۲﴾وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ......﴿۱۳﴾إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ » ص﴿۱۴﴾

"قبل از اینها، قوم نوح، عاد ، فرعونِ صاحب میخها ، ثمود و، قوم لوط و اصحاب ایکه همه، رسولان را دروغ گو دانستند پس عقوبت(درباره ی آنها) تحقّق یافت."

«وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ » ص﴿۱۶﴾

[۳۹] اختلاق: تراشیدن، حرفی از جانب خود ساختن

"و (کافران از روی تمسخر) گفتند: پرودگارا نصیب ما را از عذاب ،قبل از روز حساب ،زودتر بده."

«اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ ....» ص﴿۱۷﴾در مقابل آنچه می گویند شکیبا باش.

جمع بندی سوره ص

کافران نبی را ساحر، کذاب و مختلق(تراشنده آئین) دانسته و سخن نبی را به تمسخر گرفته، گفتند: ای خدا ما را زود عذاب کن.(۴،۷،۱۲،۱۳،۱۴،۱۶)

اما خداوند به نبی فرمود: در مقابل همه این توهین ها و تمسخرها شکیبا باش.(۱۷)

سوره زمر

«قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ »زمر﴿۱۰﴾

"بگو: ای بندگان من که ایمان آورده اید، از کار بدی که پرودگارتان نهی کرده، خود را نگه دارید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند، پاداش نیکی است؛ و زمین خدا وسیع است (یعنی؛ اگر با نیکی پاسخ بدی ها را دادید و اثر نکرد و آنها بر بدی خود ادامه دادند، می‌توانید هجرت کنید و به جای دیگر بروید.) شکیبایان اجر و پاداش خود را بی‌حساب دریافت می دارند.

«......فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ »زمر﴿۱۸﴾

"پس به بندگان من بشارت بده، کسانی که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند، آنها کسانی هستند که خدا آنها را هدایت می کند و آنها همان صاحبان عقل می باشند."[۴۰]

«كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»زمر ﴿۲۵﴾

[۴۰] برای توضیح این دو آیه رجوع شود به کتاب:واکاوی ارتداد ،ص ۱۸تا ۲۳

"کسانی که قبل از آنها بودند (آیات ما را) دروغ دانستند و عذاب از جایی که فکر نمی‌کردند به سراغشان آمد. "

«وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ »زمر﴿۴۸﴾

"بدی های آنچه انجام دادند بر ایشان آشکار شد و آنچه را مسخره می‌کردند آنها را احاطه نمود. "

«أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ »زمر﴿۵۶﴾

"مبادا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در جانب خدا [۴۱]کردم و از مسخره کنندگان بودم."

جمع بندی سوره زمر

بندگان خدا باید خود را از بدی‌ها دور نگه دارند و تا می‌توانند نیکی کنند و بدی را با خوبی پاسخ دهند و در مقابل بدی شکیبایی پیشه کنند که خدا پاداش شکیبایان را بی حساب می دهد و در نهایت از انسانهای

بد سخن و بد رفتار دور شده، هجرت کنند. (۱۰)کسانی مورد بشارت و هدایت خدا قرار می‌گیرند و صاحب عقل می باشند که سخنان مختلف را شنیده و از بهترین پیروی می‌کنند.(۱۷و۱۸)

در تمام دوران‌ها آیات الهی بی دلیل دروغ دانسته شده (۲۵)و نتیجه این کار برایشان آشکار شده و آنچه را مسخره می‌کردند آنها را در بر گرفته (۴۸)و اینها گفته می‌شود، تا چشم خود باز کنید و بعداً حسرت نخورید.(۵۶)

سوره غافر

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ »غافر﴿۵﴾

[۴۱] جنب الله: یعنی تمام اموری که در جانب خدا قرار دارند مثل؛ فرمان خدا،اطاعت خدا، قرب خدا، کتب آسمانی که از جانب خدا نازل شده، انبیاء و اولیای الهی و...

"پیش از اینها قوم نوح و گروه‌هایی که بعد از نوح بودند انبیاء خود را دروغ گو دانستند. و هر امّتی تلاش نمود که پیامبرش را دست‌گیر کند و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند، پس من آنها را گرفتم، پس ببین مجازات من چگونه بود."

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿۲۳﴾إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿۲۴﴾فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿۲۵﴾وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿۲۶﴾وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ »غافر﴿۲۷﴾

"ما موسی را با نشانه‌هایمان و دلیل روشن بسوی فرعون و هامان و قارون فرستادیم. آنها گفتند: موسی(ع) ساحرِ بسیار دروغ گویی است. و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی که با موسی ایمان آورده اند را بکشید و زنانشان را زنده بگذارید امّا نقشه کافران پوچ و نابود است. و فرعون گفت: بگذارید موسی(ع) را بکشم و او پرودگارش را بخواند، من می‌ترسم آیین شما را دگرگون سازد یا در این سرزمین فساد ایجاد کند. و موسی(ع) گفت: من به پرودگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبّری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد."

«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»غافر ﴿۲۸﴾

"مرد مومنی از آل فرعون که ایمانش را کتمان کرده بود ،گفت: آیا مردی را می‌کشید که می گوید، پرودگار من الله است و حال اینکه دلایل روشنی از جانب پرودگارتان برای شما آورده است. اگر موسی دروغ گو باشد پس دروغش بر علیه او خواهد بود (و نظام عالم بگونه‌ای است که دروغ، انسان را از بین می‌برد) و اگر راستگو باشد برخی از آنچه به شما وعده داده به شما می‌رسد.خدا کسی که از حد گذرنده و بسیار دروغ گوست را هدایت نمی‌کند.(چنین کس را لازم نیست از بین ببریم، اسراف کاری و دروغ گویی او را به دیار نابودی می‌برد.)"

«الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»غافر ﴿۳۵﴾

"کسانی که بی‌دلیل به مجادله در آیات الهی برمی‌خیزند؛ این کارشان خشم بزرگی نزد خدا و نزد آنان که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد، این‌گونه خداوند بر دل هر متکبّر جبّاری مهر می‌نهند."

نکته: در صورتی که بی دلیل سخنی را پذیرفته یا رد کنیم، عقل ما شکوفا نمی‌شود و نمی‌توانیم امور را بخوبی درک کنیم.

«مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ »غافر﴿۴۰﴾

"هر کس بدی کند، فقط به مانند آن بدی کیفر داده می‌شود ولی هر کس کار شایسته ای انجام دهد،خواه مرد یا زن ،در حالی که مؤمن باشد آنها وارد بهشت می‌شوند و در بهشت روزی بی‌حساب به آنها داده خواهد شد."

توضیح: اصل این است که همه از رحمت الهی برخوردار شوند امّا از آنجا که بدیها موجب می‌شوند انسان نتواند به تمامه از رحمت الهی برخوردار شود، نظام تکوین و تشریع به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده که هنگامی که انسان کار بدی انجام می‌دهد گرفتار عواقب آن می‌شود، تا بخاطر ترس از این عواقب، انسان بسوی بدیها نرود و درهای رحمت را به سوی خود نبندد؛ پس مجازات ها اصل نیستند و فقط قرار داده شده اند که انسان درهای رحمت را بسوی خود نبندد، خداوند دارای صفت رحمت است و اصالت مال این صفت می باشد و سایر صفات از رحمت او ناشی می‌شوند.

نکته مهم: توضیح داده شد که کیفر به این دلیل وضع شده که درهای رحمت الهی بر روی افراد بسته نشود اما قتل توهین کننده به نبی، غیر از اینکه با جرم تناسب ندارد و با صدر آیه فوق در تضاد است، موجب می‌شود شخص برای همیشه از رحمت الهی محروم گردد و این امر با فلسفه وضع مجازات در تناقض است.

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ.......﴿۵۵﴾إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»غافر ﴿۵۶﴾

"پس ای پیامبر شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است... کسانی که در آیات الهی بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط تکبّر است و هرگز به خواسته خود نخواهد رسید پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست."

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ ﴿۶۹﴾الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ »غافر﴿۷۰﴾

"آیا به کسانی که در آیات الهی مجادله می‌کنند نظر نکردی که چگونه از(راه حق) برمی‌گردند، کسانی که کتاب و تعالیم انبیاء را دروغ دانستند پس بزودی (نتیجه کار خود را) می‌دانند."

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»غافر ﴿۸۳﴾

"پس هنگامی که پیامبرانشان با نشانه‌های روشن بسوی ایشان آمدند، به آنچه از علم در نزدشان بود شاد شدند (مانند علوم حسی) و آنچه را مسخره می‌کردند آنها را فرا گرفت."

جمع‌بندی سوره غافر

همه انبیاء مورد آزار فیزیکی و زبانی قرار گرفتند و نتیجه این آزارها را در نظام جهانی که بوسیله خداوند ایجاد شده، مشاهده نمودند، پس مجازات بوسیله خداوند صورت گرفت، نه اینکه انسانهای دیگر این مجازات را اعمال کرده باشند.(۵و۶)

موسی(ع) را به سحر و دروغ و فساد متّهم کردند و قصد کشتن او و پسران او و پسران پیروان او نمودند امّا موسیٰ(ع) فقط به خدا پناه برد و از هرگونه درگیری با آنها دوری کرد.(۲۳تا۲۷)

از این آیات استنباط می‌شود که کشتن و انگ‌زدن به کسی که سخن مخالف دارد، از شیوه‌های فرعونیان است و انسان مؤمن با دلایل منطقی به نقد سخن مخالف می‌پردازد همان طور که مؤمن آل فرعون سخن گفته و عمل نمود.(۲۸تا ۴۵)

مؤمن‌آل‌فرعون گفت: نظام عالم به گونه‌ای است که اگر کسی از حد گذشت و دروغ گفت خودبه‌خود نابود می‌شود.(۲۸)

در صورتی که بی‌دلیل سخنی را پذیرفته یا رد کنیم، عقل ما شکوفا نمی‌شود و نمی‌توانیم امور را بخوبی درک کنیم.(۳۵)

مجازات باید متناسب و در حدّ جرم باشد امّا پاداش باید بسیار زیاد باشد، چون اصل این است که همه تا حد ممکن از رحمت الهی برخوردار شوند و اگر مجازاتی نیز وضع شده ،برای این است که کسانی با بدیها درهای رحمت الهی را بر خود نبندند. (۴۰)

راه مبارزه با کسانی که بدون دلیل به مجادله با دین بر می‌خیزند و دین را به تمسخر می‌گیرند، شکیبایی است.(۵۵و۵۶و۶۹و۷۰و۸۳)

سوره فصّلت

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴿۲۶﴾فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ »فصّلت﴿۲۷﴾

"و کسانی که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش ندهید و به هنگام تلاوت آن سروصدا کنید، شاید غلبه یابید، پس حتما به کافران عذاب شدیدی می‌چشانیم و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می‌دادند کیفر می‌دهیم."

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿۳۴﴾وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ »فصّلت﴿۳۵﴾

"هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بوسیله روشی که نیکوتر است بدیها را دفع کن، پس ناگاه همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است امّا جز کسانی که شکیبایی نمودند آن را درک نمی‌کنند و جز کسانی که دارای بهره ای عظیم (از عقل و علم و تقوا) هستند آن را در نمی‌یابند."

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ »فصّلت﴿۴۶﴾

"کسی کار خوبی انجام دهد به نفع خویش انجام داده و کسی کار بد انجام دهد به ضرر خود انجام داده و پروردگارت هرگز ظلم به بندگان نمی‌کند."

جمع‌بندی سوره فصّلت

اگر چه هنگام تلاوت قرآن بوسیله نبی، کفّار سروصدا می‌کردند تا کسی قرآن را نشنود و با این کار به پیامبر توهین و او را آزار می‌دادند امّا آزار دهندگان را خدا مجازات می‌کند.(۲۶و۲۷)

در راه دعوت با روشی که نیکوتر است بدیها را دفع کنید، در این صورت دشمنان به دوستان صمیمی تبدیل می‌شوند. (۳۴)اما کسی می‌تواند با روش نیکوتر با دیگران برخورد کند که صبر و شکیبایی داشته باشد و از عقلانیت و علم بالایی برخوردار باشد.(۳۵)

کسی صبر نداشته باشد نمی‌تواند بهترین روش را پیدا کند، چنین فردی به محض اینکه کسی برخورد بدی با او انجام می‌دهد به مقابله برمی‌خیزد و این روش مقابله به احتمال زیاد بهترین نیست و همین طور اگر کسی از عقل و علم بالایی برخوردار نباشد باز نمی‌تواند بهترین روش را دریابد، زیرا بهترین روش در جاهای مختلف متفاوت خواهد بود، یک جا بهترین روش ممکن است خود را به نفهمی و غفلت زدن باشد، یک جا ممکن است بدی را با هدیه پاسخ دادن باشد، یک جا ممکن است در غالب شوخی تذکّر

دادن باشد و... پس درک این بهترین روش در جاهای مختلف نیازمند شکیبایی و علم و عقل سطح بالایی است.

در زمینه مواجهه با سابّ النّبی نیز باید با توجه به آیات فوق، با صبر و عقل و علم بررسی نموده و بهترین روش را پیدا کنیم ،روشی که بتوانیم دشمنان را به دوستان صمیمی تبدیل نمائیم ،نه اینکه با کشتن سابّ، دشمنان را به دشمن خونی و زخم خورده مبدّل گردانیم، اگر بهترین روش رویارویی با سابّ را پیدا کردیم و با آن روش به سراغ سابّ رفتیم عمل صالح انجام داده‌ایم و سودش را می‌بریم در غیر این صورت ضرر می کنیم.(۴۶)

سوره شوری

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»شوری ﴿۲۰﴾

"کسی که کِشتِ آخرت را بخواهد، به کشت او برکت و افزایش می‌دهیم و کسی که کشت دنیا را بخواهد، از آن کشت به او می‌دهیم و در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد."

توضیح: دنیا طلب یا آخرت طلب باشی ،خداوند به همه در حدّ ظرفیّت از رحمت خود عطا می‌کند، البته اگر آخرت طلب باشی، از آنجا که ظرف آخرت بزرگ است، از دنیا و آخرت استفاده می‌کنی و به کشت تو برکت داده می‌شود و از هر دانه‌ای که می‌کاری هزاران دانه درو می‌کنی. امّا اگر دنیا طلب باشی، با توجه به اینکه ظرف دنیا محدود است، تا حدّی از دنیا استفاده می‌کنی امّا در آخرت برای تو بهره‌ای وجود ندارد.

مثال: پنجاه سال عمر داری می‌توانی از آن در مسیر خوش گذرانی‌های بیهوده استفاده کنی، پس بهره‌ای از این عمر برده‌ای امّا برای آینده کاری انجام نداده‌ای و می‌توانی از این عمر در مسیر رشد خود و دیگران استفاده کنی و ضمن اینکه در اینجا از این عمر بهره می‌بری و با رشد به شادی و خوشی دست می‌یابی دانه هایی می کاری که برای هزاران سال محصول می‌دهند.

اصل این است که رحمت در حدّ امکان و ظرفیّت به انسان‌ها برسد و اگر در جایی مجازاتی هم هست برای این است که عوامل منع رحمت برداشته شود، مثل جریمه پلیس که برای این است که رانندگان و از جمله همان راننده خاطی جریمه شده، از امکانات بیشتر و بهتری برخوردار شوند. پس مجازات باید در راستای برداشتن عوامل منع رحمت باشد، نه اینکه مجازات درِ رحمت را ببندد.

«......وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»شوری ﴿۲۳﴾

"و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکویی و زیبابیش می‌افزاییم خداوند بخشنده و سپاس گزار است."

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿۳۷﴾وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴿۳۹﴾وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۴۰﴾وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ﴿۴۱﴾إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۴۲﴾وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ »شوری﴿۴۳﴾

"و کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌کنند و هنگامی که خشمگین می‌شوند می‌بخشند

و کسانی که هنگامی که ظلمی به آنها می‌رسد از دیگران طلب یاری می‌کنند(و در مقابل ظلم ساکت نمی‌نشینند) و کیفر بدی را با بدی مشابهی باید داد (یعنی مثلاً اگر ناسزایی به تو گفته شد با یک ناسزای مشابه پاسخ بگو) پس کسی که ببخشد و اصلاح کند پس پاداش او بر خداوند است (یعنی اگر چه باید در مقابل ظلم واکنش نشان داد، امّا این واکنش ؛

اولاً : باید عادلانه باشد و از حد نگذرد که در غیر این صورت خود این واکنش مصداق تجاوز و ظلم خواهد بود .

ثانیاً : این طور نیست که لزوماً این واکنش باید مجازات طرف مقابل باشد ،بلکه در صورتی که عقل حکم کند می تواند بخشش و اصلاح رابطه با طرف مقابل باشد که در این صورت پاداش انسان بر خداوند است) و خداوند ظالمان را دوست ندارد (چه کسی که ابتداء ظلم می‌کند و چه کسی که در مقام پاسخ ،عدالت را سرلوحه کار قرار نداده و مجازات ظالمانه می کند.) کسی که مورد ظلم قرار می‌گیرد و برای مقابله با ظلم طلب یاری می‌کند، بعد از اینکه پاسخ مناسب را به ظالم داد، دیگران حق ندارند بخاطر ایستادگی او در مقابل ظلم، او را مورد هجوم قرار دهند، بلکه کسانی را می‌توان مورد هجوم قرار داد که به مردم ظلم کرده و در زمین به ناحق به تجاوز دست می‌یازند بر چنین کسانی عذاب دردناکی است. و حتماً کسی که شکیبایی از خود نشان دهد و نه تنها ببخشد که کمک کند آبروی گنه‌کار هم تا حدّ امکان ریخته نشود (غفر)،این کار (یعنی شکیبایی و غفران) از عزم امور است (یعنی اراده و تصمیم

پولادین می خواهد که انسان بتواند متجاوز را در هم بکوبد امّا اگر دید صبر و غفران بهتر جواب می دهد به صبر و غفران روی آورد و هوای نفس و خواسته دل خود را زیر پا گذارد .)"

جمع‌بندی سوره شوری

خداوند متناسب با ظرفیتی که ما ایجاد می کنیم، به همه ما از رحمت خود عطا می کند. (۲۰)و اگر مجازاتی هم هست برای این است که عوامل منع رحمت برداشته شود، پس مجازات باید بگونه ای باشد که عوامل منع رحمت برداشته شود، نه اینکه مجازات درِ رحمت را ببندند .نیکی آثار نیکو دارد و بر این آثار خداوند می افزاید .(۲۳)از ویژگی های مؤمنان راستین این است که هنگام خشم می بخشند و

اگر چه در مقابل ظلم ساکت نمی نشینند امّا بدی را حداکثر با بدی مشابهی کیفر می‌دهند و حتّی الأمکان می‌بخشند. شکیبایی و غفران در مقابل آزارها از اموری است که اگر چه سخت است امّا آثار مثبت فراوان دارد.(۳۷تا۴۳)

سوره زخرف

«وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۷﴾فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ »زخرف﴿۸﴾

"هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه او را به تمسخر گرفتند ولی ما کسانی را که نیرومند تر از آنها بودند هلاک کردیم و داستان پیشینیان گذشت."

«وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ »زخرف﴿۳۰﴾

"هنگامی که حق به سراغشان آمد؛ کافران گفتند: این سحر است و ما نسبت به آن کافریم."

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿۴۷﴾وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ »زخرف﴿۴۹﴾

"پس هنگامی که موسی با آیات ما بسوی آنها آمد ناگهان آنها از آن دعوت می خندیدند. و گفتند: ای ساحر (منظور موسی(ع))پروردگارت را به عهدی که با تو کرده بخوان که ما هدایت خواهیم یافت."

«وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ »زخرف﴿۸۹﴾

"و گفته آن نبی: پروردگار من اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند، خداوند به آن نبی می فرماید: آنها را ببخش و بگو سلام بر شما، پس بزودی می فهمند."

جمع‌بندی سوره زخرف

همه انبیاء به تمسخر گرفته شدند(۷) و سخن و عمل نبی سحر دانسته شد(۳۰و۴۹) و سخنان و دعوت آنها مورد نیش خند واقع شد(۴۷) اما در نهایت خداوند به نبی دستور می دهد، آنها را مورد صفح و بخشش قرار ده و بگو: سلام بر شما (یعنی نه تنها آنها را ببخش بلکه سلامتی و امنیّت برای آنها آرزو نما)بزودی می فهمند (یعنی بزودی می‌فهمند که اشتباه کرده‌اند و به راه راست بر می گردند.)، همان طور

که در صدر اسلام به دلیل رفتار نیکو و منطقی و نرم پیامبر(آل عمران۱۵۹)فوج فوج مردم به دین خدا وارد شدند .(نصر۲)

سوره دخان

«أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ﴿۱۳﴾ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ »دخان﴿۱۴﴾

"چگونه و از کجا متذکّر می شوند با اینکه رسول آشکار به سراغشان آمد، سپس از او روی گردان شدند و گفتند: او تعلیم یافته ای دیوانه است."

«وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ»دخان ﴿۲۰﴾

"و من (موسی(ع))به پرودگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا ناسزا گفته و سنگ باران و طرد کنید."

«فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا.....»دخان ﴿۲۳﴾

"(خداوند به موسی(ع) فرمان داد:) بندگان مرا شبانه حرکت ده."

جمع بندی سوره دخان

کافران نبی اکرم(ص) را دیوانه ای آموزش دیده دانستند.(۱۴) و موسی(ع) از اینکه او را مورد بدزبانی و رجم قرار دهند به خداوند پناه برد. (۲۰)امّا خداوند راه حل رویارویی با این آزارهای زبانی را هجرت دانست.(۲۳)

سوره جاثیه

«وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۹﴾مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ ....»جاثیه﴿۱۰﴾

"و هرگاه از بعضی آیات ما آگاه شود، آن را به باد استهزاء می‌گیرد، برای آنها عذاب‌خوار کننده‌ای است و پشت سرشان جهنم است."

«قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۱۴﴾مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ »جاثیه﴿۱۵﴾

"ای نبی، به مؤمنان بگو: کسانی را که امیدی به ایّام الله ندارند، را مورد عفو و بخشش قرار دهند، تا

خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دادند، جزا دهد. کسی که کار شایسته‌ای انجام دهد، به نفع خویش انجام داده است و کسی که کار بد می‌کند، به زیان خود اوست، سپس همه شما به سوی پرودگارتان بازگردانده می‌شوید."

ایّام الله: مراد روزهایی است که در آن تحولات بزرگی از قهر خداوند نسبت به ستمگران یا مهر الهی نسبت به مؤمنان صورت می‌گیرد. اگر چه همه روزها در برابر خداوند یکسان می‌باشند امّا برخی از روزها بدلیل اتفاقاتی که در آنها روی داده است از اهمیّت بیشتری برخوردار هستند و بیشتر انسان را به یاد خدا می‌اندازند یا بیشتر انسان را به فکر انداخته و انسان را بیدار می‌کنند و از این جهت و برای اینکه ارزش این روزها بیشتر برای مردم آشکار شود و مردم با یاد این روزها از تأثیر تربیتی این روزها بیشتر بهره مند شوند، خداوند این روزها را به خود نسبت داده و آنها را ایّام الله [۴۲] نامیده است. در آیات قرآنی به برخی از این ایّام مانند روز رستاخیز اشاره شده است .کفّار همان طور که گذشت (آیه ۱۰) این آیات را به تمسخر می‌گرفتند، مؤمنان گاهی با شنیدن این استهزاءها ناراحت شده و در مقام دفاع از آیات الهی و پیامبر به مقابله با کفّار برمی خواستند، در آیات فوق، خداوند نحوه‌ی برخورد با کفّارِ مسخره کننده را آموزش داده می‌فرماید، به مؤمنان بگو: کفّاری که امیدی به ایّام الله ندارند و وقوع این ایّام را مسخره می‌کنند؛ را مورد بخشش و غفران قرار دهند. تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دادند، جزا دهد.

«وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۳﴾وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۳۴﴾ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ....... »جاثیه﴿۳۵﴾

"و برای آنها بدی اعمال شان آشکار شد و آنچه را به تمسخر می‌گرفتند آنها را احاطه نمود و در این روز

به آنها گفته شد: ما شما را فراموش می‌کنیم همان طور که شما دیدار این روزتان را فراموش کردید و جایگاه شما آتش است و برای شما یاوری نخواهد بود این بخاطر آن است که شما آیات الهی را به مسخره گرفتید."

[۴۲] اضافه ایام به الله اضافه تشریفیه است

جمع‌بندی سوره جاثیه

خداوند به نبی دستور می‌دهد به مؤمنان بگوید: که مؤمنان، مسخره‌کنندگانِ دین و نبی را مورد غفران قرار دهند، اگر چه این کار مسخره کنندگان نتیجه‌اش دوری از رحمت الهی و جهنم است.

سوره احقاف

«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۷﴾أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۸﴾قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿۹﴾قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰﴾وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ »احقاف﴿۱۱﴾

"و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود، کافران در برابر سخن حقی که برایشان آمده است

می‌گویند: این سحری آشکار است (۷)یا می‌گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته، بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم، شما نمی‌توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید. او کارهایی را که شما در آن وارد می‌شوید بهتر می‌داند، همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد و او آمرزنده و مهربان است (۸)بگو: من پیامبرِ نو ظهوری نیستم و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد، من تنها از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم و جز بیم دهنده آشکاری نیستم. (۹)بگو: آیا (به عاقبت کار) نظر کرده‌اید که اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد و او ایمان آورد و شما استکبار کنید، خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند. (۱۰)کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود هرگز آنها (در پذیرش آن) بر ما پیش نمی‌گرفتند و چون خودشان بوسیله آن هدایت نشدند بزودی می‌گویند: این یک دروغ قدیمی است.(۱۱)"

«.......إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ »احقاف﴿۲۶﴾

"بنابراین آیات خدا را انکار می‌کردند و آنچه را به تمسخر می‌گرفتند آنها را احاطه نمود."

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ....»احقاف﴿۳۵﴾

"پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم شکیبایی نمودند و برای مجازات آنها شتاب نکن."

نکته: راه رسیدن یا نزدیک شدن به جایگاه انبیاء اولوالعزم شکیبایی در برابر سختی‌ها و آزارهاست و بجای اینکه انسان در فکر مجازات انسان‌های منحرف و زشت کردار باشد، بفکر هدایت و نجات آنها باشد.

جمع‌بندی سوره احقاف

کفّار سخن نبی را سحر و دروغی که به خدا نسبت داده شده می‌دانستند و سخنان نبی را به تمسخر می‌گرفتند امّا خداوند به نبی(ص) دستور می‌دهد؛ فقط به جواب‌های منطقی و محترمانه به آنها اکتفا کند (۷تا۱۱و۲۶)و مانند انبیاء الوالعزم در برابر سختی‌ها و آزارهای مخالفان شکیبایی داشته باشد.(۳۵)

سوره فتح

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴿۱﴾لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»فتح ﴿۲﴾

"ما برای تو گشایش آشکاری مهیا ساختیم ،تا خداوند دنباله‌های ناشایسته کارهای [۴۳]گذشته و آینده ترا مورد غفران قرار می‌دهد و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت نماید."

آیات فوق در مورد صلح حدیبیّه می‌باشند، پیامبر(ص) در حدیبیّه پیمان صلحی را امضاء کرد که برخی از بندهای آن یک طرفه به نفع مشرکین بود امّا همین پیمان صلح اولا: فتح آشکار نامیده شده است ثانیاً: آن را فتحی دانسته که دنبال‌های ناشایسته جنگ‌ها و تنش‌های گذشته و آینده را از بین می‌برد و جبران می‌کند. ثالثاً: با این فتح نعمت بر پیامبر تمام می‌شود زیرا بهترین راه تعامل با دیگران تعامل همراه با صلح است و همین صلح است که راه گسترش اسلام را باز می‌کند. رابعاً: با این فتح مسلمانان به صراط مستقیم هدایت می‌شوند.

از اینجا مشخص می‌شود؛ اسلام دین صلح است و اگر برخورد و نزاعی اتّفاق افتاده، همه دفاعی و از سرِ ناچاری بوده است. در صدر اسلام نقش این صلح در گسترش اسلام بسیار زیاد بود. به همین دلیل تا آزارها زبانی بود و زمانی که آزارها جنبه فیزیکی نیز پیدا کرده بودند امّا به مرحله جنگ نرسیده بودند،

[۴۳] ذنب: دنباله، پیامدهای ناشایسته کارها، گناه (به اعتبار اینکه دنباله‌ها و پیامدهای بدی دارد)

پیامبر و مسلمانان با شکیبایی و گذشت با آن آزارها روبه‌رو می‌شدند تا صلح و عدم تنش بین آنها و مشرکین و کافران برقرار باشد.

جمع‌بندی سوره فتح

پیامبری که حاضر است چنین صلح یک طرفه به نفع دشمن را امضاء کند تا تنش‌ها برداشته شود یا کمتر گردد، عقلاً محال است بخاطر یک توهین نسبت به خود، حکم قتل توهین کننده را صادر نماید.

سؤال: آیا پیامبر مرتکب گناهی شده بود که قرآن می‌فرماید: و تا خداوند ذنب گذشته و آینده ترا مورد غفران قرار دهد؟

جواب: کارهایی که انسان انجام می‌دهد دارای خیر و شرّ از صفر تا صد بوده، نه اینکه دارای خیر و شرّ صفر و صد باشند، یعنی ممکن است به ندرت کاری پیدا شود که دارای خیر مطلق یا شرّ مطلق است، معمولاً کارها ترکیبی از خیر و شر را به همراه خود دارند، حتّی واجبات و محرّمات معمولاً این طور نیستند که دارای خیر مطلق یا شرّ مطلق باشند، بلکه واجب یعنی کاری که خیر آن صد یا نزدیک به صد است و حرام یعنی کاری که خیر آن صفر یا نزدیک به صفر است و این امر در مورد کارهای معصوم نیز مصداق دارد، مثلاً دفاع در مقابل تجاوز دشمن واجب است امّا این دفاع اگر چه خیر آن بسیار است امّا تاثیرات منفی نیز دارد، مثلاً تعدادی از نیروهای خودی کشته و زخمی می‌شوند،اموالی از بین می‌رود، افرادی از نیروهای دشمن کشته و زخمی می‌شوند، و این امر موجب می‌شود آنها کینه ما را بدل گرفته و در آینده به ما ضربه بزنند و...

پس همان کار خوب و واجبِ دفاع نیز می‌تواند دارای دنباله‌های بدی باشد. در آیه فوق قرآن می‌فرماید: خداوند با این صلح موجب شد دنباله‌های ناشایست کارهای خوبی که نبی انجام می‌داد از بین رفته و مورد ترمیم قرار گیرد.

سوره حجرات

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ »حجرات﴿۱۱﴾

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید گروهی از مردان گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از این ها بهتر باشند، و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و خودتان را مورد عیب جویی و طعن قرار ندهید [44]و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید[45] ، بسیار بد است که بعد از ایمان آوردن، نام زشت[46] بر کسی نهید و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند."

چند نکته:۱- مسخره کردن، نام زشت بر کسی نهادن، عیب‌جویی و طعنه زدن و... از نظر اسلام درست نیست و مسلمانان حق ندارند مرتکب چنین بد زبانی هایی شوند.

۲- اینکه فرمود:«ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی ،قوم دیگری را مسخره کنند»، این قوم دیگر، لازم نیست حتما مؤمن باشند، کلّی گفته، قومی قوم دیگر را مسخره نکند، چه آن قوم دیگر مسلمان باشد یا نباشد.

۳- اینکه فرمود:« خودتان را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید »و نفرمود:« یکدیگر را مورد طعن قرار ندهید»، شاید می‌خواهد بگوید: شما مانند یک بدن هستید، اگر بخشی مورد طعن قرار گیرد همه بدن مورد طعن قرار گرفته است، مضافاً بر اینکه وقتی من دیگری را مورد طعن قرار می‌دهم او نیز مرا مورد طعن قرار می‌دهد؛ پس کار من زمینه مورد طعن قرار گرفتن خودم را فراهم نموده است.

۴-اینکه فرمود: «چه بد است نام زشت بعد از ایمان» به این معناست که قبلا که ایمان نداشتید، به شیوه ی جاهلیّت دیگران را با نام زشت یاد می‌کردید امّا پس از اینکه ایمان آوردید و از جاهلیّت خارج شدید،بسیار زشت است که بخواهید نام زشت و ناپسند به دیگران بدهید. پس این قید «بعدالایمان» به این معنا نیست که «فقط پس از ایمان آوردن شخص، با نام زشت او را نخوانید »که نتیجه آن شود که، تا کسی ایمان نیاورده می‌شود نام زشت بر او نهاد.

۵-کسی که مرتکب امور فوق شود باید توبه کند وگرنه از دیدگاه قرآن ظالم محسوب می‌شود و خدا ظالمان را دوست ندارد. (آل عمران۵۷)

سؤال: چرا با اینکه قوم شامل همه می‌شود امّا زنان را جداگانه ذکر نمود؟

جواب اول: طبرسی از خلیل نقل می‌کند که: قوم بر مردان اطلاق می‌شود نه بر زنان، زیرا مردان برخی با بعضی در کارها قیام می‌کنند، پس قوم به معنای گروهی از مردان می باشد.

جواب دوم: زنان در واژه قوم داخل هستند امّا چون مسخره کردن در بین زنان بیشتر رواج داشته، آن را بصورت جداگانه ذکر نموده است.

---

[44] لمز: یکدیگر را (در پیش‌رو) مورد عیب‌جویی و طعن قرار دادند.

همز: یکدیگر را (در پشت سر) مورد عیب‌جویی و طعن قرار دادند.

[45] تنابز: یکدیگر را با القاب زشت یاد کردند.

[46] فسوق: هرزه، بی‌راهه

جمع‌بندی سوره حجرات

مسخره کردن دیگران، نام زشت بر کسی نهادن، عیب‌جویی و طعنه زدن و.....از نظر اسلام محکوم است و مسلمان حق ورود به این امور را ندارد.

سوره ق

«بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ »ق﴿۵﴾

"بلکه آنها حق را هنگامی که به سراغ آن‌ها آمد، دروغ دانستند."

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿۱۲﴾وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿۱۳﴾وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ »ق﴿۱۴﴾

"قبل از این ها قوم نوح و اصحاب رس و قوم ثمود و قوم عاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم تبّع همگی پیامبران را دروغ گو دانستند پس وعده ی عذاب (بر آنها) تحقّق یافت."

«فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ .....»ق﴿۳۹﴾

"پس ای نبی بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و بوسیله حمد پروردگارت خداوند را تسبیح کن."

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ »ق﴿۴۵﴾

"ما به آنچه می‌گویند داناتریم و تو ای پیامبر جبّار بر آنها نیستی (که بخواهی به زور آنها را وادار به کاری کنی)[۴۷] پس بوسیله قرآن کسی را که از وعید ما می‌ترسد تذکّر بده."

جمع‌بندی سوره ق

همه‌ی انبیاء از ناحیه‌ی کافران دروغ گو دانسته شدند و این تهمت انحصاری تو (نبی اکرم(ص)) نیست. (۵ و ۱۲ تا ۱۴)پس ای پیامبر بر آزارهای زبانی آنها شکیبا باش، وظیفه تو خودسازی (۳۹)و تذکّر و راهنمایی دیگران است؛ پس به وظیفه خود عمل کن، تو جبّار بر آنها نیستی که بخواهی با زور آنها را از

[۴۷] در مورد جبّار نبودن نبی رجوع شود به: واکاوی ارتداد،ص۴۹ تا ۵۲

بد زبانی باز داری، ما خودمان آنچه را می گویند بهتر می‌دانیم و اگر لازم باشد آنها را مجازات کنیم، خودمان مجازات می کنیم.(۴۵)

سوره ذاریات

«فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ[۴۸] وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ »ذاریات﴿۳۹﴾

"پس فرعون با تمام سرمایه و افرادش از موسی(ع) روی برتافت و گفت: موسی ساحر یا دیوانه است."

«كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۵۲﴾فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ »ذاریات﴿۵۴﴾

"این گونه است که هیچ پیامبری قبل از این ها به سوی قومی فرستاده نشد، مگر اینکه گفتند: او جادوگر یا دیوانه است، پس ای نبی از آنها روی گردان که در خور ملامت نخواهی بود."

جمع‌بندی سوره ذاریات

مردم انبیاء را ساحر و مجنون خطاب کردند امّا خداوند به پیامبر فرمان می‌دهد در مقابل این توهین‌ها برخورد نکن، فقط از آنها روی گردان که اگر چنین کردی مورد ملامت نخواهی بود.(۳۹ و ۵۴)

سوره طور

«هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۱۴﴾أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ »طور﴿۱۵﴾

"این آتشی است که همواره آن را دروغ می‌دانستید، آیا این آتش سحر است یا هنوز نمی‌بینید؟"

«فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿۲۹﴾أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ ﴿۳۰﴾قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿۳۱﴾أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ

[۴۸] ركن الرّجل: سرمایه و قوم و خویش مرد

قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿۳۲﴾أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۳﴾فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ »طور﴿۳۴﴾

"پس تذکّر بده که به لطف پروردگارت تو کاهن (پیشگو) و دیوانه(یا جن زده) نیستی، یا می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار سختی‌های زمانه [۴۹] را برای او می‌کشیم، بگو: انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می‌کشم، آیا عقل‌های آنها، آنان را به این امور امر می‌کند، یا آنها قومی طغیان‌گرند؟ یا می‌گویند: قرآن را به خدا افترا بسته؟ ولی آنان ایمان نمی‌آوردند، اگر راست می‌گویند، سخنی همانند آن بیاورند."

«فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿۴۵﴾وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ »طور﴿۴۸﴾

"پس آنها را رها کن تا روزشان که در آن بیهوش می‌شوند، را ملاقات کنند. و بر فرمان پروردگارت شکیبایی کن، پس تو زیر نظر ما و تحت مراقبت ما هستی و چون برخیزی با ستایش پروردگارت او را از عیب و نقص منزه دان."

جمع‌بندی سوره طور

تهمت دروغگویی و سحر به نبی زدند، قرآن می‌فرماید: روز قیامت متوجّه می‌شوند که اشتباه می‌کردند.(۱۴ و ۱۵)نبی را پیشگو، دیوانه، شاعر و افترا زننده به خدا دانستند امّا به جواب‌های منطقی و محترمانه اکتفا شد و به نبی دستور داده شد که تو کار خودت که تذکّر است را انجام بده (۲۹ تا ۳۴) و آنها را رها کن و بر اجرای فرمان الهی، که خودسازی و هدایت دیگران است، بپرداز و همین طور در مقابل توهین‌های آنها شکیبایی داشته باش که تحت مراقبت ما هستی.(۴۵ و ۴۸)

سوره قمر

«وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ﴿۲﴾وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ﴿۳﴾وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ [۵۰] ﴿۴﴾حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ﴿۵﴾فَتَوَلَّ عَنْهُمْ ....»قمر﴿۶﴾

[۴۹] ریب المنون: اصطلاحاً به معنای «سختیهای زمانه »است.
[۵۰] مُزدَجَر:منع شده ،باز داشته شده

"و اگر نشانه ای ببینند روی گردانده و می‌گویند: این سحری مستمر است. آنها(آیات الهی را) دروغ دانسته و از هوای نفس شان پیروی نمودند و هر امری قرارگاهی دارد. به اندازه کافی برای بازداشتن از بدی ها اخبار به آنان رسیده است. (این آیات) حکمت رسا و روشن الهی است امّا انذارها فایده نمی‌دهد. پس از آنها روی گردان."

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿۹﴾كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿۱۸﴾كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿۲۳﴾أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ [۵۱]﴿۲۵﴾فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ﴿۲۷﴾كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ﴿۳۳﴾كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ»قمر ﴿۴۲﴾

"پیش از اینها قوم نوح(آیات الهی را) دروغ دانستند پس بنده ما را دروغ گو دانسته و گفتند: او دیوانه است. و (از ادامه کار) باز داشته شد. قوم عاد (آیات الهی را) دروغ دانستند... قوم ثمود انذارهای الهی را دروغ دانستند. آیا از میان ما تنها بر او (صالح(ع)) وحی نازل شده، بلکه صالح(ع) آدم بسیار دروغ گوی سرکشی است... پس در انتظار(پایان کار) آنها باش و صبر کن. قوم لوط انذارهای الهی را دروغ دانستند. آل فرعون همه آیات ما را دروغ دانستند، پس ما آنها را مانند گرفتن شخص قدرتمند و توانا گرفتیم و مجازات کردیم."

جمع‌بندی سوره قمر

کفّارِ زمان پیامبر ،آیات الهی را دروغ و آنها را سحر دانستند، امّا خداوند به پیامبر دستور داد از آنها روی‌گردان.(۲ تا ۶)

قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط، آل فرعون همگی انبیای خود را دروغگو دانستند و گرفتار نتیجه این تهمت و بدزبانی خود شده و عذاب الهی آنها را فرا گرفت.(۹،۱۸،۲۳،۲۵،۲۷،۳۳ و۴۲)

سوره الرّحمن

«هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿۴۳﴾يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ﴿۴۴﴾فَبِأَيِّ آلَاءِ [۵۲]رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ »الرحمان﴿۴۵﴾

[۵۱] أشِر:سرمست ،سرکش و طغیان گر از زیادی نعمت

[۵۲] الاء جمع اِلی- اِلَی-اَلّی بوده و به معنای نعمت و روزی می‌باشد.

"این همان دورزخی است که مجرمان آن را دروغ دانسته و انکار می‌کردند. امروز در میان آن دوزخ و آب سوزان در رفت و آمدند. پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟"

در آیات فوق از جهنم و عذاب های جهنمی یاد می‌کند و سپس می‌فرماید:« پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ »این امر نشان می‌دهد که جهنم و عذاب های آن از دیدگاه قرآن از نعمت‌های الهی محسوب می‌شوند.

سؤال: چگونه جهنم و عذاب های آن جزء نعمت های خداوند هستند؟

جواب: خداوند موجودی به نام انسان خلق کرده و به او اختیار داده تا با اختیار خویش راه خود را انتخاب و آن را بپیماید و لازمه اختیار آن است که راه های مختلف در جلو انسان وجود داشته باشد، اگر خداوند فقط یک راه و آن هم راه بهشت را در جلو انسان قرار می‌داد، اختیار بی‌معنا می‌شد، اختیار وقتی معنا پیدا می‌کند که هم راه درستِ بهشت و هم راه های خطایِ جهنم در جلو انسان باز باشد و هر کدام جاذبه‌های خاص خود را داشته باشند و برای هر کدام مبلغانی تبلیغ کنند، برای راه بهشت عقل و انبیاء تبلیغ کرده و انسان را بسوی بهشت دعوت کنند و برای راه های منتهی به جهنم شیاطین و نفس امّاره تبلیغ نموده و انسان را بسوی جهنم دعوت کنند. حال این انسانی که در این میدان قرار گرفته، باید به مبارزه با نفس امّاره و شیاطین دست زده و راه عقل و انبیاء در پیش گیرد و در این میدان مبارزه است که انسان تمرین کرده و رشد می‌یابد. وجود راه های جهنم به مثابه رقبا برای یک کشتی‌گیر می‌باشند، کشتی‌گیر به ورزش کشتی روی می‌آورد تا بدن خود را تقویت نموده و تو انمند سازد و در این راه لازم است رقبایی داشته باشد، تا انگیزه پیدا کند برای شکست آنها تمرین کرده و این تمرین ها موجب توانمندی او می‌شوند، اگر رقبا نبودند انگیزه‌ای برای تمرین بوجود نمی‌آمد، پس رشدی هم صورت نمی‌گرفت، راه های جهنم نیز میدان تمرینی را فراهم می‌کنند که هر لحظه شخص باید به مبارزه با مبلغین این راهها یعنی؛ نفس امّاره و شیاطین دست یازد و آنها را شکست دهد و راه عقل برگزیند و در این میدان مبارزه است که انسان رشد می‌یابد پس وجود جهنم نعمت است؛ زیرا میدان تمرین برای انسان ایجاد می‌کند و این میدان تمرین موجب رشد می‌شود و رشد موجب می‌شود انسان بیشتر بتواند از نعمتها استفاده کند، پس جهنم غیر از اینکه خودش نعمت است راه‌گشای استفاده هر چه بیشتر از نعمت ها نیز می‌باشد عذاب های جهنمی نیز نعمت محسوب می‌شوند، زیرا من تا کاری را انجام می‌دهم این کار اگر در راستای راه بهشت باشد آثار و برکات آن ظاهر شده و اگر در راستای راه های جهنم باشد، عذاب های آن آشکار می‌گردد و این عذابها موجب می‌شوند که انسان کارهای بد را تکرار نکند، پس از این جهت این عذاب ها نعمت الهی برای انسان هستند. اگر اینها نبودند، انسان به کارهای بد ادامه می‌داد و این کارهای بد او را از زندگی ساقط می‌کردند. عذاب های جهنمی به منزله ی درد هستند، اگر درد نبود بیماری انسان را از پا در می آورد امّا وجود درد موجب می‌شود انسان از وجود بیماری اطلاع پیدا کند و به درمان بیماری بپردازد ؛پس این درد یک نعمت برای انسان است.

نکته: انبیاء وظیفه نداشتند نفس امّاره و شیاطین، که دعوت کننده بسوی راه های جهنم هستند، را از بین ببرند، بلکه وظیفه داشتند انسانها را راهنمایی نموده تا انسانها به گونه‌ای با نفس امّاره و شیاطین مبارزه کنند که؛

اولاً: بتوانند خود را از بندِ بندگیِ نفس امّاره و شیاطین خارج کنند.

ثانیاً: نفس امّاره را به نفس لوّامه و سپس به نفس مطمئنّه ارتقاء داده و شیاطین انس را به سوی انسانهای متّقی و خود نگه‌دار بالا برند و به عبارت دیگر؛ انبیاء وظیفه داشتند زمینه های رشد و بالا رفتن ظرفیّت درونی و بیرونی انسانها را فراهم کنند و انسانها را به سوی صراط مستقیم هدایت کنند، نه اینکه هرکس در صراط مستقیم قرار ندارد را از بین ببرند.

در موضوع کشتن سابّ النّبی، مجازاتِ کشتن با جرمِ ناسزاگویی تناسبی ندارد و نبابراین قتل ناسزاگو ظلم است و هر انسانی ظلم کند، بندگی نفس امّاره نموده است ،با بندگی نفس امّاره از ارتقاء نفس امّاره جلوگیری نموده‌ایم و همین طور امکان رشد از شیطان صفتی به سوی صفات متعالیه را از یک انسان (منظور ناسزاگو) سلب نموده ایم. پس قتل سابّ النّبی حرکت در جهت خلاف مسیر انبیاء است.

سوره حشر

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا [53]اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»حشر ﴿۴﴾

"این بخاطر آن است که آنها(یهود نبی نضیر) با خدا و رسولش دشمنی کردند و هرکس با خدا دشمنی کند خداوند مجازات شدیدی دارد."

نکته: موضع اسلام در برابر آزارهای اهل کتاب

۱-صبر و خود نگه داری (آل عمران۱۸۶)

۲-مؤمنان، آنها را سرپرست خود برنگزینند (مائده۵۷)

و این دو مورد تا وقتی است که دشمنی‌ها و آزارها بیشتر زبانی است.

۳-اخراج و حتّی جنگ با آنها، وقتی آنها وارد توطئه و جنگ با مسلمین شوند.«هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ ......»حشر ﴿۲﴾

نکته مهم: یهودیان نبی نضیر انواع آزارهای زبانی و غیر زبانی، توطئه‌ها، پیمان شکنی‌ها و حتّی نقشه قتل پیامبر را در دستور کار خود داشتند امّا پیامبر فقط آنها را مجبور به ترک مدینه کرد. و اگر کسی از آنها

[53] شاقَّ: دشمنی کرد، مخالفت کرد

کشته شده باشد، فقط کعب بن اشرف می‌باشد که سر سلسله همه این توطئه‌ها بود، البته کشته شدن او هم معلوم نیست.

سوره ممتحنه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱﴾إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» ممتحنه ﴿۲﴾

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را به سرپرستی و دوستی برنگزینید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند، رسول‌الله و شما را بخاطر ایمان به خدایی که پرودگار همه‌ی شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند... اگر بر شما مسلّط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می‌گشایند و دوست دارند شما به کفر بازگردید."

آیات فوق در مورد رفتار مسلمانان با مشرکین مکّه است که پیامبر و یاران او را مورد انواع آزارها قرار داده به طوری که پیامبر و مسلمانان مجبور به فرار از مکّه شدند و در مدینه نیز انواع جنگها را بر علیه پیامبر تحمیل کردند و اگر می‌توانستند تا وقتی مسلمانی باقی بود از آزار زبانی و غیرزبانی مسلمانان دست بر نمی‌داشتند امّا در این آیات به مسلمانان فقط دستور می‌دهد آنها را سرپرست و دوست خود برنگزینند.

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۸﴾إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ »ممتحنه﴿۹﴾

"خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما بیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند، خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد. شما را تنها از دوستی و

رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما بیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است."

از آیات فوق استنباط می‌شود که جهاد در اسلام فقط دفاعی است و حتّی مشرکان اگر کاری با مسلمانان نداشته باشند، مسلمانان نه تنها حق ندارند به آنها تعرض نمایند، بلکه می‌توانند به آنها نیکی کنند. در مالیات اسلامی(زکات) یک بخش برای کمک به غیر مسلمانان قرار داده شده که از آن به عنوان «مؤلفة قلوبهم »یاد شده است. [٥٤]

رعایت عدالت در مورد همه، حتّی مشرکان و کفّار حربی، برای مسلمانان الزامی است؛ یعنی مسلمانان باید متناسب با تجاوزی که نسبت به آنها صورت می‌گیرد با متجاوز برخورد کنند و مسلماً در این دین یک ناسزا مجازات قتل را به همراه نخواهد داشت.

«وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ ......»ممتحنه﴿۱۰﴾

"و مردان کافر آنچه را مهر زنان کردند طلب نمایند، این حکم خداوند است."

این آیه مربوط به زنانی است که بدلیل مسلمان شدن بر شوهرانشان حرام می‌گردند، شوهران کافر حق دارند مهریه‌ای را که به زنان پرداخت کرده‌اند باز پس گیرند و زن باید آن مهریه را پس دهد زیرا سبب جدایی ،اسلام زن بوده است.

جمع‌بندی سوره ممتحنه

مشرکین مکه انواع آزارها را در مورد مسلمانان روا داشتند امّا قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد؛ آنها را به سرپرستی و دوستی برنگزینند ولی در مورد آنها رعایت عدالت را داشته باشند و حتّی اشکالی ندارد به بخشی از آنها که در این آزارها نسبت به مسلمانان نقشی نداشتند نیکی کنند و از پایمال کردن حق مشرکین بپرهیزند و حتّی اگر زنی بدلیل مسلمانی از شوهرش جدا شد مهریه‌ای را که از شوهر دریافت کرده، باز پس دهد. و رعایت عدالت اقتضا می‌کند در مقابل آزارهای مشرکین مسلمانان به مجازات متناسب دست یازند.

[٥٤] سوره توبه، ۶۰

سوره صف

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۵﴾.........فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ»صف ﴿۶﴾

"و هنگامی که موسیٰ به قومش گفت: ای قومِ من! چرا مرا آزار می‌دهید، با اینکه می‌دانید من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم. هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند... هنگامی که او (نبی‌اکرم) با دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است."

جمع‌بندی سوره صف

آزار نسبت به موسیٰ (ع) و نبی‌اکرم(ص) اعمال شد امّا در مقابل اگر مجازاتی هم بوده این مجازات بوسیله خدا انجام گرفته است.

سوره تغابن

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ »تغابن﴿۱۰﴾

"و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ دانستند، آنها اصحاب آتش بوده در آن جاودان می‌مانند و بد سرانجامی است.»

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»تغابن ﴿۱۲﴾

خدا و رسول را اطاعت کنید، پس اگر روی برگرداندید، پس فقط و فقط رسول ما وظیفه ابلاغ پیام دارد.

«وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ »تغابن﴿۱۴﴾

"اگر خطای طرف مقابل را ببخشید و غیر از بخشش ،سعی کنید خطای او را به فراموشی بسپارید و غیر از بخشش و فراموشی خطا ،سعی کنید به طرف مقابل خطا کننده کمک کنید آثار خطا را از بین ببرد و آبرویش حفظ شود (کاری خدایی کرده‌اید چرا که) خداوند غفور و رحیم است."[۵۵]

جمع‌بندی سوره تغابن

مجازات دروغ دانستن آیات الهی آتش جهنم است که آن هم بوسیله خداوند انجام می‌شود. (۱۰)و نبی فقط وظیفه پیام رسانی دارد و مجازات با او نیست .(۱۲)خداوند نیز اصالتاً اهل غفران و رحمت است و ما انسانها اگر می‌خواهیم خدا گونه عمل کنیم باید اهل عفو و صفح و غفران باشیم.(۱۴)

سوره ملک

«قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿۹﴾وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»ملک ﴿۱۰﴾

"جهنمیان می‌گویند: بلی بیم دهنده بسوی ما آمد پس ما او را دروغ گو دانسته و گفتیم: خداوند چیزی نازل نکرده و شما مدعیان نبوّت فقط در گمراهی بزرگی هستید. و جهنمیان می‌گویند: اگر ما سخنان را می‌شنیدیم و تعقّل می‌کردیم حالا در میان یاران آتش سوزان نبودیم.»

«وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ»ملک ﴿۱۸﴾

"کسانی که قبل از اینها بودند آیات الهی و پیامبری انبیاء را دروغ دانسته و انکار کردند، پس مجازات من چگونه بود؟"

جمع‌بندی سوره ملک

جهنمیان علت دوزخی شدن خود را این امر می‌دانند که حاضر نشدند سخنان مختلف را شنیده و بر آن سخنان فکر و تعقّل کنند و بهترین را انتخاب نماید، بلکه کورکورانه سخنی را پذیرفته و تقلیدی سخنانی را رد نمودند و صاحبان آن سخنان را گمراه دانستند، پس گرفتار آتش شدند، پس ببین مجازات الهی چگونه بود؟

---

[۵۵] در مورد تفاوتِ عفو و صفح و غفران و رحمت رجوع کنید به : ص ۴۴ و ۴۵ همین فصل، همین کتاب

سوره قلم

«مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿۲﴾وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ[٥٦] عَظِيمٍ »قلم﴿۴﴾

"و تو ای نبی بواسطه نعمت پروردگارت دیوانه و جن‌زده نیستی و تو بر خوی و اخلاق بزرگ و برجسته‌ای می‌باشی (اخلاق برجسته‌ای داری)."

«إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ »قلم﴿۱۵﴾

"هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: اینها افسانه‌های پیشینیان است."

«فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ »قلم﴿۴۴﴾

"پس مرا با کسی که این سخن را (قرآن را) دروغ دانسته و انکار می‌کند واگذار، ما آنان را از آنجا که نمی‌دانند (به سوی عذاب) پیش می‌بریم.»

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ ....»قلم﴿۴۸﴾

"پس بخاطر فرمان پروردگارت شکیبا باش و مانند صاحب ماهی (یونس(ع)) نباش."

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿۵۱﴾وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ »قلم﴿۵۲﴾

"نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند با چشمانشان تو را بلغزانند و از بین ببرند و می‌گویند: او دیوانه است، در حالی که این(قرآن) جز مایه‌ی بیداری برای جهانیان نیست."

جمع‌بندی سوره قلم

کافران نبی را مجنون می‌دانستند، قرآن می‌فرماید: تو ای نبی، بواسطه نعمت پروردگارت نه تنها دیوانه نیستی، بلکه تو دارای اخلاق برجسته‌ای می‌باشی. (۲ و ۴)یعنی به یک جواب منطقی و محترمانه بسنده می‌کند. کافران سخنان نبی و قرآن را افسانه‌های قدیمی می‌نامیدند(۱۵) قرآن در پاسخ می‌فرماید: این قرآن تذکّری برای جهانیان است .(۵۲)در مورد مجازات توهین‌کنندگان نیز می‌فرماید: تو ای نبی مجازات آنها را به من واگذار(۴۴) و تو در این رابطه شکیبایی پیشه کن.(۴۸)

---

[٥٦] خُلُق: خوی، عادت، اخلاق

سوره الحاقه

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿۴۰﴾وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ﴿۴۱﴾وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۴۲﴾تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۳﴾وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿۴۴﴾لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿۴۵﴾ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿۴۶﴾فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿۴۷﴾وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۴۸﴾وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ﴿۴۹﴾وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۵۰﴾وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿۵۱﴾فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ »الحاقه﴿۵۲﴾

"این قرآن گفتار رسول بزرگواری است و گفته شاعری نیست امّا کمتر ایمان می‌آورید! و گفته پیشگو نیست، هر چند کمتر متذکّر می‌شوید. کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است. اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم و هیچ‌کس از شما نمی‌توانست از (مجازات) او مانع شود. و قرآن مسلماً تذکّری برای پرهیزکاران است. و ما می‌دانیم که بعضی از شما(قرآن را) دروغ می‌دانید. و آن مایه‌ی حسرت کافران است. و آن یقین خالص است. پس با استعانت از نام پروردگار بزرگت خداوند را تسبیح گوی."

جمع‌بندی سوره الحاقه

خداوند در قرآن در جواب کافران که قرآن را سخن شاعر یا پیشگویی دانسته که به دروغ این سخنان را به خدا نسبت می‌دهد، فقط به جوابهای منطقی محترمانه اکتفا نموده و به نبی می‌فرماید: تو به کار خود، یعنی تسبیح خداوند، بپرداز.

سوره مزّمّل

«وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿۱۰﴾وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا»مزّمّل ﴿۱۱﴾

"و در برابر آنچه می‌گویند، شکیبا باش و به طرزی شایسته و زیبا از آنان دوری کن و مرا با تکذیب‌کنندگان صاحب نعمت واگذار و آنها را کمی مهلت ده."

جمع‌بندی سوره مزّمّل

شکیبایی در مقابل بد زبانی‌ها و اینکه مجازات را به خدا باید سپرد.

سوره انسان

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿۲۴﴾وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا »انسان﴿۲۵﴾

"پس بخاطر فرمان پروردگارت شکیبا باش و از آنهایی که گناهکار و کافر[۵۷] هستند، اطاعت نکن. و نام پروردگارت را صبح و شام یاد کن."

نکته: ناسزاگویی گناه و کفر است، مثلاً اگر کسی به دیگری بگوید: ولدالزّنا، هم دروغ گفته و تهمت زده، پس گناه کرده است و هم واقعیّتی را پوشانده و طرف مقابل را به صفتی غیر واقعی متّصف نموده، پس مرتکب کفر شده است، اگر چه کفر مراتبی دارد و با یک ناسزاگویی، ما شخص را کافر قلمداد نمی‌کنیم.

مخالفان نبی برای اینکه جلو احکام الهی و به عبارت دیگر دین را بگیرند، دست به انواع ناسزا می‌زدند، پس آنها مرتکب گناه و کفر می‌شدند. در آیه فوق به نبی دستور داده می‌شود که تو از آنها اطاعت نکن، یعنی اگر ناسزا گفتند، تو مقابله به مثل نکن و اگر چنین کردی، تو هم مرتکب گناه و کفر شده‌ای و بدون اینکه بخواهی، از آنها اطاعت کرده‌ای.

جمع‌بندی سوره انسان

نبی وظیفه دارد در مقابل ناسزاگویی دیگران شکیبایی نموده و حتّی مقابله به مثل هم نکند.

سوره تکویر

«وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿۲۲﴾وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿۲۵﴾إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۲۷﴾لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ »تکویر﴿۲۸﴾

"رفیق و همدم شما(نبی‌اکرم) دیوانه و جن‌زده نیست، این(قرآن) سخن شیطان رانده شده نیست، این قرآن فقط تذکّری برای جهانیان است، برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد."

جمع‌بندی سوره تکویر

در مقابل تهمت‌ها و ناسزاگویی‌ها فقط به پاسخی منطقی و محترمانه اکتفا شده است.

---

[۵۷] کسی که واقعیّات را می‌پوشاند

سوره مطفّفين

«إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ »مطفّفين﴿۱۴﴾

"هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید:اینها افسانه‌های پیشینیان است. چنین نیست، بلکه اعمال شان چون زنگاری بر دلهای شان نشسته است."

«إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿۲۹﴾وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿۳۰﴾وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿۳۱﴾وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿۳۲﴾وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿۳۳﴾فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿۳۴﴾هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ »مطفّفين﴿۳۶﴾

"کسانی که بد کردند پیوسته به کسانی که ایمان آورده بودند، می‌خندیدند و چون با مؤمنان برخورد می‌کردند به یکدیگر از روی تمسخر اشاره نموده و چشمک می‌زدند و چون به سوی اهل و خویشاوندان خود باز می‌گشتند(بخاطر ریشخندها) شادان برمی‌گشتند و چون مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: آنها(=مؤمنان) گمراهانند. و حال این که گناه کاران فرستاده نشده‌اند که حافظ و نگه‌دارنده‌ی مؤمنان باشند. امروز کسانی که ایمان آورده‌اند نسبت به حال کافران می‌خندند. آیا کفّار به آنچه عمل می‌کردند کیفر داده شدند؟"

جمع‌بندی سوره مطففین

قرآن می‌فرماید: اینکه برخی از انسانها آیات الهی را افسانه‌های پیشینیان می‌نامند، بدلیل آن است که اعمال زشت موجب می‌شوند تمام وجود انسان به گروگان گرفته شده و عقل انسان نتواند درست را از نادرست تشخیص دهد.(۱۳ و ۱۴) بدکاران، مؤمنان را با اشاره و سخن به باد تمسخر گرفتند و به آنها تهمت گمراهی زدند امّا روز قیامت که فرا رسد، مؤمنان از اندیشه و عمل کافران به خنده می‌افتند و در آنجا کافران نتیجه عمل خود را خواهند دید، پس کیفر تمسخر و بدزبانی در روز قیامت داده خواهد شد و آن کیفر هم بوسیله‌ی خداوند اعمال خواهد گردید.(۲۹ تا ۳۶)

سوره غاشیه

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ﴿۲۲﴾إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿۲۳﴾فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿۲۴﴾إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿۲۵﴾ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ »غاشیه﴿۲۶﴾

"پس ای نبی تذکّر بده که تو تنها تذکّر دهنده‌ای، تو بر آنها سیطره و تسلط نداری(که بخواهی به زور اندیشه ای یا عملی را بر آنها تحمیل کنی)، (تذکّر بده) مگر بر کسی که روی برگرداند و کفر ورزد، پس خداوند چنین کسی را به عذاب بزرگ کیفر می‌دهد، بازگشت آنان به سوی ماست، سپس حسابشان فقط با ماست.[۵۸]"

جمع‌بندی سوره غاشیه

همان طور که از آیات فوق استنباط می‌شود نبی فقط تذکّر دهنده است و محاسبه ی پاداش و مجازات انسان ها فقط با خداوند است. البته انسان ها حق دارند در مقابل تجاوز به حقوق شان ایستادگی کرده و متجاوز را عادلانه مجازات کنند.

سوره بلد

«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿۱۷﴾أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ »بلد﴿۱۸﴾

"سپس از کسانی باشند که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبایی و رحمت توصیه می‌کنند، آنان یاران خوشبختی و سعادت هستند."

جمع‌بندی سوره بلد

یکی از ویژگی های مهم انسان های خوشبخت این است که اهل شکیبایی و مهربانی و بخشش نسبت به دیگران باشند.

[۵۸] برای توضیح آیات فوق مراجعه شود به واکاوی ارتداد ص۴۲ تا ۴۴

نتیجه و جمع‌بندی مطالب این فصل

در این فصل توهین به مقدّسات و نحوه رویارویی با توهین‌کنندگان در قرآن بیان گردید. قرآن برای مواجهه با ناسزاگویان دستوراتی داد که در ذیل یک بار دیگر آنها را به ترتیب اولویّت مرور می‌کنیم.

۱- **"مثبت اندیشی و مثبت معنا کردن"** همان طور که شکستن بت‌ها توسط ابراهیم را توهین به مقدّسات بت‌پرستان نمی‌دانیم ،بلکه آن را بیدار کردن بت‌پرستان معنا می‌کنیم، سخنان و اعمال مخالفین را نیز تا حدّ ممکن مثبت معنا کنیم.(حجرات ۱۲-اسر اء ۱۳-نور ۱۲).

۲- **"بدی را با خوبی پاسخ دادن"** تقاضای سلامتی و امنیّت و غفران برای توهین‌کننده(مریم۴۷)-تقاضای سلامتی و امنیّت برای ناسزاگو(فرقان۶۳ و زخرف۸۹)-نیکی‌کردن(زمر۱۰) -نیکی و خود نگه‌داری(مائده۲ و نحل۱۲۸) -دفع بدی با روشی که نیکوتر است(فصلت۳۴ و مؤمنون۹۶)

۳- **"غفران"** ضمن بخشش و به رو نیاوردن، کمک کنیم توهین‌کننده آبرویش نریزد و کمتر دچار عواقب این کار ناشایسته خود شود. -غفران و عفو(آل‌عمران۱۵۹)- غفران از ویژگی های مؤمنان (شوری ۳۷)-غفران و صبر از عزم امور(شوری ۴۳)-غفران(جاثیه۱۴ و تغابن۱۴) -گذشتِ بزرگوارانه(فرقان۷۲)

۴- **"صفح"** ضمن بخشش، هیچ گاه به روی او نیاوریم فلان وقت شما آن ناسزا را گفتی. -صفح(نور۲۲ و زخرف۸۹ و تغابن۱۴) -صفح زیبا(حجر۸۵) -صفح وعفو(مائده۱۳)

۵- **"عفو"** بخشش ناسزاگو. -عفو و غفران(آل‌عمران۱۵۹) –عفو،کاری خداگونه(نساء۱۴۹ و حج۶۰) -عفو و صفح(مائده۱۳) -عفو و رویگردانی(اعراف۱۹۹) -عفو وصفح و حتّی کمک مالی برای عوامل غیر اصلی تهمت به همسر نبی(نور۲۲) -عفو و اصلاح(شوریٰ۴۰) -عفو و صفح و غفران(تغابن۱۴)

۶- **"خودنگه‌داری"** طرف مقابل ناسزا می‌گوید امّا من خودم را از ناسزاگویی حفظ کنم.- خودنگه‌داری و شکیبایی از عزم امور(آل‌عمران۱۸۶) -خودنگه‌داری و شکیبایی کلید رستگاری (آل‌عمران۲۰۰) -خودنگه‌داری کلید رهایی از جهنم(مریم۷۲)- خودنگه‌داری و نیکی(مائده۲ و نحل۱۲۸) -خودنگه‌داری(احزاب۷۰ و زُمر۱۰)

۷- **"شکیبایی"** شکیبایی و خودنگه‌داری از عزم امور(آل‌عمران۱۸۶)- شکیبایی و خودنگه‌داری، کلید رستگاری(آل‌عمران۲۰۰)- شکیبایی(یونس۱۰۹ و ابراهیم۱۲ و طه۱۳۰ و عنکبوت ۵۹،۲۶و روم۶۰ و ص۱۷ و زمر۱۰ و غافر۵۵ و ق۳۹ و طور۴۸ و قلم۴۸ و مزمل۱۰) -شکیبایی در مقابل آزارها ،سنّت همه‌ی انبیاء(انعام۳۴ و انبیاء۸۵) –شکیبایی بهترین روش (نحل ۱۲۶،۱۲۷)-بهشت نتیجه شکیبایی (فرقان۷۵)-شکیبایی در مقابل آزار هایی که در مسیر امر به معروف و نهی از منکر گریبان انسان را می گیرد (لقمان۱۷)-شکیبایی مقدّمه مقام امامت(سجده ۲۴)- شکیبایی و علم و عقل کلید رویارویی به روش بهتر(فصلت۳۵)- شکیبایی از عزم امور(شوریٰ۴۳)- شکیبایی راه نزدیک شدن به انبیاء الوالعزم(احقاف۳۵)- شکیبایی و عدم مقابله به مثل در توهین‌های زبانی(انسان۲۴) -توصیه یکدیگر به شکیبایی(بلد۱۷)

۸ - **"سکوت"** سکوت و عدم تکرار سخن ناسزاگو حتّی به قصد محکوم کردن.(نور۱۵،۱۶،۱۷،۲۱)

۹- **"پرداختن به وظیفه"** پرداختن به وظیفه(نحل۳۵) -پرداختن به وظیفه پیام‌رسانی(عنکبوت۱۸) -پرداخت به وظیفه تذکّر (طور۲۹ و ق۴۵)

۱۰- **"ارائه حق بجای پرداختن به باطل"** حق بیاید خودبه‌خود باطل از بین می‌رود(اسراء۸۱)

۱۱- **"عبادت، تسبیح و پناه‌بردن به خدا"** تسبیح و عبادت خدا(حجر۹۸ و طه۱۳۰ و ق۳۹ و طور۴۸ و الحاقه۵۲)- پناه بردن به خدا(غافر۲۷ و دخان۲۰)

۱۲- **"به حال خود واگذاشتن و عدم اعتنا"** به حال خود واگذاشتنِ توهین‌کننده(انعام۷۰، ۱۱۲) -عدم اعتنا(احزاب۴۸)- رها کردن(طور۴۵)- واگذاری مجازات توهین‌کننده به خدا(قلم۴۴، مزمل۱۱)

۱۳- **"مهلت"** مهلت تا زمانی که در نتیجه ی اعمال ،عذاب‌الهی توهین‌کننده فرا رسد.(رعد۳۲)

۱۴- **"انتخاب بهترین سخن"** انتخاب بهترین سخن به کمک فکر(اسراء۵۳)- انتخاب سخن و بیان نرم(طه۴۴)- رفتن به سوی سخنان پاک، روش بهشتیان(حج۲۲)- اندرز نیکو و بیداری عقول، روش ابراهیم(عنکبوت۲۶)- مجادله به بهترین روش(عنکبوت۴۶)- بیان قول سدید (=سخنِ درست، محکم، مفید و مطابق واقع)(احزاب۷۰)

۱۵- **"عدم ورود به کارهای سبک و غیرعاقلانه"**(روم۶۰) -عدم انجام کورکورانه‌ی خواسته‌ی دل(فرقان۴۳) -عدم ورود به دشنام(انعام۱۰۸)- عدم ورود به تمسخر، نام زشت نهادن، عیب‌جویی و طعنه(حجرات۱۱)

۱۶- **"عدم استفاده از شیوه‌های کفار"** که این شیوه‌ها عبارتنداز:

کشتن و اخراج مخالف(اعراف۸۲،۸۸،۱۲۷) -اخراج و اجبار به پذیرش یک تفکّر(ابراهیم۱۳) -مجادله با سخنان بیهوده و مسخره‌کردن اندیشه دیگران(کهف۵۶) -تهدید به سنگسار و طرد و اخراج(مریم۴۶) -تحمیل اندیشه(طه۷۱) -با انگ و تهمت مخالف را از میدان بدر کردن(طه۷۱) -تهدید به قتل و قطع عضو(شعراء۴۹ و طه۷۱)- از بین بردن مخالف به اسم توهین به مقدّسات(انبیاء۶۸) -عدم تحمّل سخن مخالف و یورش به او به دلیل بیان سخن(حج۷۲)- مسخره کردن(شعراء۲۳،۲۵) -توهین(شعراء۲۷)-

تهدید به زندان(شعراء۲۹)- برخورد ظالمانه و برتری طلبانه، روش فرعونی(نمل۱۳، ۱۴)- کشتن یا سوزاندن کسی که به مقدّسات حمله می‌کند، روش نمرودیان(عنکبوت۲۴)- بدگمانی، سنگباران و طرد افراد و مجازات سنگین غیر عادلانه(یس۱۸) -انجام کار زشت و بد و رنگ خدایی به آن کار زشت زدن، مانند قتل ناسزاگو و نسبت دادن این حکم به خدا(یس۴۷) -کشتن کسی که مقدّسات را با طنز یا عمل خود به چالش می‌کشد(صافات۹۱تا۹۷) -کشتن و انگ‌زدن به مخالف، روش فرعونیان(غافر۲۴تا۲۶)

اشکال: پیامبر هم بنی‌نضیر را اخراج کرد .(حشر ۲)

جواب:بنی نضیر ، پیمان شکنی و نقشه قتل پیامبر و... را هم داشتند ،پس فقط کار آنها بد زبانی نبود.

۱۷- **"پاسخ منطقی و محترمانه"** پاسخ منطقی و محترمانه به توهین‌ها(اعراف ۶۱،۶۷،۱۸۴وهود ۱۳، ۳۵ و رعد ۴۳ و حجر ۷ و نحل ۱،۱۲۵و اسراء۱۰۲ و انبیاء۱ تا۱۱ و فرقان۶ شعراء۲۰،۲۱،۲۲،۲۴و

قصص۳۸ و یس ۱۶،۱۷،۱۹و احقاف۸تا۱۰و طور۳۱،۳۴و قلم ۲،۴،۵۲و الحاقه۴۰ تا۵۱ و تکویر۲۲،۲۵،۲۷،۲۸و سجده ۱۰، ۲۹)-پاسخ منطقی و مجازاتی که پیامد نتیجه عمل می‌باشد بوسیله خدا(توبه ۶۱،۶۳،۶۷و سباء۲۵،۴۶) -تغافل از توهین و جواب منطقی(شعراء۲۶،۲۸)-پاسخ با دلائل منطقی و محترمانه روش مؤمن آل‌فرعون(غافر۲۸تا ۴۵)

۱۸- **"پذیرش و رد با دلیل منطقی"** با دلیل بپذیریم(نمل۶۴) -با دلیل رد کنیم(نمل۸۴) -با دلیل منطقی بپذیریم یا رد کنیم(صافات ۱۵۶)

۱۹- **"روی‌گرداندن و ترک مجلس"** ترک مجلس(نساء۱۴۰، انعام۶۸)-روی‌گرداندن(سجده۳۰، صافات۱۷۸، ذاریات۵۴ و قمر۶)-روی گرداندن و عفو(اعراف۱۹۹)

۲۰- **"عدم قبولِ دوستی"** عدم قبول دوستی و سرپرستی توهین‌کننده به مقدّسات(مائده۵۷ و ممتحنه۲)

۲۱ – **"پیدا کردن راه نجات"** ساخت کشتی نجات(یونس ۷۱ تا ۷۳ و مؤمنون ۲۴تا۲۷) -هجرت (شعراء۵۲ و عنکبوت۲۶ و زمر ۱۰ و دخان۲۳ مزمل۱۰)-دل‌داری به خود و اینکه ناراحت سخن بد آنها نباشیم زیرا همه چیز را خدا می‌داند.(یس۷۶)

۲۲- **"مقابله به مثل"** مقابله به مثل آخرین راه مواجهه با ناسزاگویی‌هاست. [۵۹]یعنی گاهی همه‌ی راه های بیان شده در بالا امتحان می‌شود ولی جلو تجاوزگری گرفته نمی‌شود، اینجاست که بالاجبار باید از مقابله به مثل استفاده شود. در مقابله به مثل مسلمان باید با رعایت خط قرمزها [۶۰]پاسخ متناسب را به ناسزاگو و توهین‌کننده بدهد -برخورد عادلانه(مائده۸ و هود۳۸ و نحل ۱۲۶ و حج۶۰)-مجازات بدی به میزان جرم، کاری الهی(انعام۱۶۰) -مجازات شلاق برای عامل اصلی که تهمت بی‌عفتی به همسر نبی زد(نور۱۱) [۶۱]-برخورد عادلانه نه مانند جبّارها(شعراء۱۳۰) -مجازات متناسب و در حدّ جرم، امّا پاداش چند برابر(غافر۴۰)- مجازات متناسب طوری که درِ رحمت الهی بر کسی بسته نشود(شوریٰ۲۰) مجازات بدی به میزان جرم(شوریٰ۴۰)

نتیجه نهایی: همان طور که از موارد ۲۲گانه فوق استنباط می‌شود ؛

اولاً :قرآن نحوه‌ی رویارویی با توهین کنندگان به مقدّسات را بطور صریح و مفصّل بیان نموده و متناسب با نوع توهین، احکام و دستوراتی را برای مقابله ذکر نموده است .

ثانیاً :حداکثر مجازاتی که دیگر انسانها می‌توانند در مورد توهین‌کنندگان اِعمال نمایند را «مقابله به مثل» دانسته است.

---

۵۹ آخر الدواء الکی

۶۰ رجوع شود به مورد۱۵ و۱۶

۶۱ البته در متن آیه آمده:«والّذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم»اما در تاریخ آمده ؛عوامل اصلی تازیانه خوردند.

فصل دوّم:

توهین به مقدّسات و نحوه مواجهه با توهین‌کننده در سیره معصومین

مقدمه: در فصل قبل به تفصیل توهین به مقدّسات و نحوه رویارویی با توهین‌کننده در قرآن‌کریم مطرح گردیده و مشخص شد که قرآن به عنوان مهم ترین منبع احکام اسلامی به این مطلب ورود پیدا کرده و نحوه مقابله با توهین‌کننده را بطور مشروح بیان نموده است و بنابراین حجت را بر ما مسلمانان تمام نموده است امّا همان طور که قبلاً بیان گردید، اشکالی ندارد که ما در این‌گونه موارد از سایر منابع اسلامی مثل سنّت معصومین به عنوان دلیل کمکی یا توضیح و تفسیر و فهم بیشتر از قرآن استفاده کنیم.

همچنین در زمینه شکل مقابله با توهین‌کننده در سیره معصومین شبهاتی در جامعه مطرح است که رفع این شبهات نیازمند آن است که این بحث در سیره معصومین نیز مورد بررسی و نقد قرار گرفته تا بتوانیم به این شبهات پاسخ دهیم؛ زیرا این شبهات به گونه‌ای هستند که در صورتی که به آنها پاسخ درستی داده نشود، چهره‌ای کریه و زشت و خشن از دین به نمایش گذاشته می‌شود که هم اصل دین زیر سؤال رفته و موجب دین گریزی انسانها می‌گردد و هم کسانی منجمدالفکر به اسم دین دست به کارهای خشن و غیرعقلانی می‌زنند و با کارهای خود آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. ما این بحث را در دو بخش پی می‌گیریم؛

بخش اوّل: بحث را در سیره نبوی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بخش دوم: بحث را در سیره ائمه بررسی خواهیم کرد.

بخش اوّل: در سیره نبوی

از آنجا که در کتب سیره نبوی و تاریخ اسلام وکتب حدیثی و فقهی مطالب زیادی در مورد آزارها و توهین‌ها و تمسخرها نسبت به پیامبر و مقدّسات دینی و یاران پیامبر و نحوه مواجهه پیامبر با این آزارها مطرح گردیده است که بیان همه آنها از حوصله این کتاب خارج است ،در اینجا به عنوان نمونه به برخی از این مطالب اشاره می‌گردد.

اصل رحمت در دین اسلام

معنای رحمت: در زبان فارسی معمولاً رحمت را بخشندگی یا مهربانی معنا می‌کنیم در حالی که معادل بخشندگی در زبان عربی(جود) و معادل مهربانی در زبان عربی(رأفت) می‌باشد. در زبان عربی رحمت، نوعی بخشندگی می‌باشد که تحت تأثیر رقتِ قلب و از سر دلسوزی و محبت و مهربانی انجام می‌شود، به عبارت دیگر، در مواردی که موجودی نیازمند و مستحق بوده و با لفظ و یا زبان تکوین دستش دراز

است و استحقاق دارد چیزی به او برسد، حال اگر کسی تحت تأثیر حالت نیازمند قرار گرفته و رقّت قلبی در او ایجاد شود و از سر دلسوزی و محبّت و مهربانی به آن نیازمند کمک کند و نیاز او را برطرف نماید، در اینجا می‌گوئیم: فلان نیازمند از رحمت فلان شخص برخوردار شد.

البتّه در مورد خداوند، تحت تأثیر قرار گرفتن و رقّت قلب معنا ندارد، پس در مورد خداوند رحمت به معنای بخشش همراه با دوست داشتن و مهربانی است.

از دیدگاه دین اسلام یکی از مهم ترین صفات خداوند، صفت (رحمت) می‌باشد، به گونه‌ای که بسیاری از صفات دیگر خداوند مانند رازقیّت، خالقیّت، منتقم بودن، رأفت و... از رحمت او سرچشمه می گیرند. با رحمت رحمانیّه‌ی خداوند اصل وجود ما سِوَی الله، هر لحظه ظهور می‌یابد و با رحمت رحیمیّه هر موجود ما سوی الله، به کمال حقیقی خود می‌رسد. پس رحمت صفتی است که همه‌ی جهان را در بر گرفته است، همان طور که قرآن می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ .....»اعراف﴿۱۵۶﴾

و «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا......»غافر ﴿۷﴾

خداوند رحمت را بر خود فرض و مقرّر داشته است؛« كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ »انعام﴿۱۲﴾ و «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ »انعام﴿۵۴﴾

به همین دلیل است که در آغاز هر سوره‌ای از قرآن، رحمان و رحیم در پی اسم الله قرار گرفته است وحتّی غضب الهی از رحمت الهی سرچشمه می گیرد.

قیصری در شرح فصوص می گوید:« حق سبحانه به اعیانی که طالب وجودند و نیز به احکام و لوازم شان رحمت فرمود، نخست آنها را در علم و سپس در خارج به وجود آورد و به این ترتیب رحمت بر جمیع اشیاء شامل و محیط آمد همان گونه که فرمود:«و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است» هم از جهت وجود و هم از حیث استعداد و قابلیّتی که در حکم وجود است، زیرا وجود و هم چنین قابلیّت عین رحمت است که به جمیع موجودات اعمّ از اعراض و جواهر شامل و واسع است و از جمله‌ی اعیان است، عین غضب و آن چه بر آن مترتّب است از آلام و اسقام و بلایا و محنت‌ها و امثال آنها، از اموری که ملایم طباع نیست، پس رحمت شامل آنها نیز شد، همچنان که شامل غیر آنها شد. بنابراین وجود غضب هم از رحمت خداوند است که شامل عین غضب است. پس رحمت او بر غضبش سابق است.[۶۲] زیرا رحمت ذاتی حق تعالیٰ است و عین غضب ناشی از عدم قابلیّت است که بعضی از اعیان قابل قبول کمال مطلق و رحمت تام نمی‌باشند و در این صورت شقاوت و شرّ نامیده می‌شوند و رسول(ص) به این امر اشاره کرد، آنجا که فرمود:«انّ الخیر کلّه بیدک و الشّرّ لیس الیک»[۶۳] یعنی؛ "نیکی همه به

[۶۲] امام صادق(ع) می‌فرماید:« خداوند فرموده است:اِنَّ رَحمَتی سَبَقَت غَضَبی»(اصول کافی ،ج۳ ،کتاب الایمان و الکفر، باب الذّنوب ،ح۲۵ ،ص۷۳۸)

[۶۳] بحارالانوار،ج ۸۴،ص ۳۶۶

دست توست و بدی از تو نیست. "و کسی که در لوازم غضب از امراض و آلام و فقر و جهل و موت و غیر آن دقّت نظر کند، در می‌یابد که همه‌ی آنها امور عدمی است، پس رحمت ذاتی وجود حق و غضب عارض و ناشی از اسباب عدمی است.» [٦٤]

بنابراین جهان بر مبنای رحمت بنیان نهاده شده و بر مبنای رحمت اداره می‌شود.

نبی مظهر تامّ رحمت الهی

جهان مظهر رحمت الهی است و در میان موجودات جهان هر چه موجودی از کمال بیشتری برخوردار باشد بیشتر رحمت الهی را به نمایش می گذارد و از آنجا که انسان کامل‌ترین موجودی است که خداوند خلق نموده و در میان انسان ها اولیای الهی و از میان اولیاء الهی، نبی خاتم(ص) از همه‌ی انسان ها کامل تر بوده‌اند، پس نبی خاتم(ص) جلوه تامّ رحمت الهی می‌باشند و بنابراین وجود و شیوه عمل کرد نبی بر اساس رحمت استوار می‌باشد. قرآن در این زمینه می‌فرماید:« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ »انبیاء﴿۱۰۷﴾ "ما تو را فقط به عنوان رحمتی برای جهانیان فرستادیم."

نبی‌اکرم(ص) همه‌ی امور را با نیروی رحمتی که از ناحیه‌ی خداوند بر وجود او تابیده بود اداره می کرد و به سوی کمال رهنمون می گردید«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ »آل عمران﴿۱۵۹﴾

"به سبب رحمت الهی که سراسر وجود نبی‌مکرّم اسلام را فرا گرفته بود آن بزرگوار با نرمی با مردم رفتار می‌نمود و اگر این نرمی نبود همه از اطراف نبی پراکنده می‌شدند،پس حال که چنین است ای پیامبر انسانها را ببخش و از خطاها و گناهان آنها درگذر و از خداوند برای آنها طلب مغفرت نما و در امور با آنها مشورت نما."

علّت اساسی اینکه پیامبر توانست در مدّت کوتاهی نظرهای مردمان را به سوی خود جلب نموده و آنها را متحوّل سازد، استفاده آن حضرت از نیروی رحمت بود.

همچنین قرآن می‌فرماید:« لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ »توبه﴿۱۲۸﴾

[٦٤] شرح فصوص الحکم قیصری،فص حکمت مالکی در کلمه ی زکریایی(۲۱)،صص۴۰۱و۴۰۲

"پیامبری از جنس خودتان به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و بر هدایت شما اصرار دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و رحیم است."

نکته: سوره توبه سوره‌ای است که در آن به اظهار برائت و بیزاری از دشمنان مشرک پرداخته شده است امّا در انتهای این سوره آیه فوق آورده شده است، تا نشان دهد این شدّت‌ها و اعلام بیزاری ها که در این سوره بیان شد نیز نشأت گرفته از رحمت خداوند و نبی بر مردم بوده است و آن تندی ها زمینه های برخورداری هر چند بیشتر انسانها را از رحمت فراهم می‌نمایند.

پیامبرِ رحمت آن چنان دلسوز مردم بود که هنگامی که گمراهی مردم را می‌دید از شدّت اندوه نزدیک بود جان خود را دست بدهد «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ »شعراء﴿۳﴾ "گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی به خاطر اینکه آنها ایمان نمی‌آورند. " و«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا »کهف﴿۶﴾"گویی می‌خواهی خود را از غم و اندوه به خاطر اعمال آنها هلاک کنی، اگر آنها به این گفتار ایمان نیاورند."

او دلسوز همه‌ی انسانها حتّی مشرکین و دشمنان سرسخت خود بود و رحمت او همه را شامل می‌شد و می‌فرمود:«انّ الله عزّ و جلّ رحیم یحبّ کلّ رحیم »[٦٥]"خداوند بخشنده مهربان است و هر بخشنده مهربانی را دوست دارد."

انس‌ابن‌مالک می‌گوید:«کان رسول الله(ص)مِن اشدّ النّاس لطفاً»" [٦٦] "رسول خدا بیشترین لطف و محبّت را به مردم داشت."

حضرت علی(ع) در توصیف پیامبر(ص) می فرماید:«کان اَلیَنَهُم عَریکةً[٦٧] »[٦٨] "پیامبر نرم خو ترین مردمان بود."

پیامبر نه تنها خودش مظهر رحمت الهی بود و با عمل خویش الگویی می‌شد تا دیگران نیز این صفت کمالی را در خود پرورش دهند،بلکه با زبان نیز مردم را به این صفت کمالی فرا می‌خواند و می‌فرمود:«الرّاحمون یَرحَمُهم الرّحمان ؛اِرحَموا مَن فی الارض یَرحَمکُم مَن فی السّماء»[٦٩]

[٦٥] امالی طوسی،ج۲،الجزء الثامن عشر،ص۱۳۰
-میزان الحکمه ،ج ۴،تشویق به مهربانی با یکدیگر(با کمی تغییر)،ص۳۸۲
[٦٦] دلائل النّبوّة ابو نعیم اصفهانی،فصل۱۴،ذکر بعض اخلاقه و صفاته،ص ۱۴۰
-میزان الحکمة،ج۱،بخش ششم ،فصل نهم:کلیات مکارم اخلاقی اهل بیت
[٦٧] عریکة:خُلق،خوی

[۶۸] شمائل الرّسول،ص۵۸

[٦٩] کنزالعمّال،ج۳،ص۱۶۳،حدیث۵۹۶۹

"خدای رحمان بر رحمت‌کنندگان رحمت می‌کند، پس بر آنان که در زمین هستند رحمت کنید تا کسانی که در آسمان هستند بر شما رحمت آورند."

و نیز:«مَن لا یَرحَم النّاس لا یَرحَمُه الله»[۷۰]"هرکس نسبت به مردم رحمت ندارد، مورد رحمت خدا واقع نمی‌شود."

رحمت بودن نبی اقتضا می‌کند که همان طور که در آینده نمونه‌های آن بیان خواهد گردید، او نسبت به آزارها، توهین‌ها و تمسخرها با گذشت و بخشش و حداکثر مقابله به مثل رفتار نماید، زیرا او آمده تا با وجود خود و نحوه عملکرد خود نیازهای بشر را مرتفع نماید و رحمتی از جانب خدا بر بشر باشد و موانع برخورداری بشر از رحمت الهی را برطرف نماید، نه اینکه بخواهد آنچه انسانها به رحمت الهی دریافت کرده‌اند را از انسانها بگیرد.

شاید این سؤال مطرح گردد که؛ اگر دین اسلام دین رحمت است پس حکم جهاد و قصاص به چه معناست؟ در پاسخ باید گفت: اگر در دین اسلام حکم جهاد وضع شده، جهاد جنبه دفاعی دارد و تا مسلمانان مورد حمله و تجاوز قرار نگیرند ،حق جنگ با کسی را ندارند و این امر نیز بدان جهت است که زمینه‌های برخورداری از رحمت فراهم گردد، زیرا در غیر این صورت، انبیاء و پیروان آنها که رحمت برای جهانیان می‌باشند، از بین رفته و درهای رحمت الهی بر انسانها بسته می‌شود. یا اگر در دین اسلام قصاص وضع شده برای این است که کسانی به خود حق ندهند جان انسانهای بی‌گناه را گرفته و درِ رحمت را بر آنها ببندند، مضافاً بر اینکه جهاد و قصاص به عنوان آخرالدّواء مطرح می‌باشند.

پس بر اساس اصل رحمت تا کسی قصد تجاوز و بستنِ درِ رحمت بر دیگران را ندارد نمی‌توان جان او را گرفت و حتّی در صورت تجاوز نیز باید متناسب با تجاوز او، او را مجازات نموده که در غیر این صورت، بیش از آنکه با آمدن دین و نبی رحمتی به انسانها برسد، درهای رحمت نیز بر انسان ها بسته می‌شود.

رفتار نبی(ص) با توهین‌کنندگان در سیزده سال اوّل نبوت در مکّه

با آغاز دعوت علنی، مشرکین، پیامبر و یاران او را تحت انواع فشارها، توهین‌ها و تمسخرها قرار دادند امّا پیامبر همه‌ی این امور را با صبر و تحمّل و گذشت و پاسخ بدی‌ها را با نیکی دادن و..... پشت سرگذاشت که به عنوان نمونه به برخی از این وقایع اشاره می‌شود.

یعقوبی می‌گوید:« مشرکان شتری را در حَزوَرَه نحر کردند و در حالی که رسول خدا به نماز ایستاده بود، غلامی را فرمان دادند تا شکنبه و سرگین آن را بر سر آن حضرت افکند، او نیز آن را بر میان دو شانه‌ی رسول خدا که در سجده بود افکند.»[۷۱]

---

[۷۰] صحیح مسلم،ج۴،باب۱۵ ،مهربانی پیامبر (ص)در حق کودکان و زنان،ص۵۹،حدیث۲۳۱۹

[۷۱] تاریخ یعقوبی،ج۱ ،مبعث،ص۳۸۰

بیهقی می‌گوید:«مقداری از شکنبه و احشاء شتر یا گاوی که آن را کشته بودند آنجا مانده بود، گفتند: چه کسی این شکنبه را برمی‌دارد و بر پشت پیامبر می‌گذارد، عقبه‌بن‌ابی‌معیط این کار را انجام داد...»[۷۲]

سفر رسول خدا به طائف

رسول‌خدا(ص) در سال دهم بعثت به سوی طائف رفت. پس از ورود به شهر طائف یک سر به خانه عبدیالیل و دو برادرش مسعود و حبیب که در آن روز بزرگ قبیله ثقیف بودند، رفت. رسول‌خدا(ص) از آنها خواست او را در پیشرفت هدفش یاری کنند، یکی از ایشان گفت: من جامه‌ی کعبه را پاره می‌کنم اگر خدا تو را به پیامبری فرستاده باشد.

دیگری گفت: آیا خدا غیر از تو کسی را نیافت که به پیامبری بفرستد؟

سومی گفت: به خدا سوگند که من هرگز با تو سخن نخواهم گفت، زیرا اگر به راستی پیامبر خدا باشی، مقامت بالاتر از آن است که سخنت را رد کنم و اگر بر خدا دروغ می‌بندی، شایستگی آن را نداری که با تو هم سخن شوم.

آنها گفتار خود را با پیامبر(ص) در میان مردم شهرت دادند و اراذل و اوباش شهر را وا داشتند تا او را دشنام گفته و در انظار عموم استهزاء کنند.[۷۳]

کتب تاریخ اسلام و سیره نبوی وکتب حدیثی آکنده از آزارهایی است که در سیزده سال ابتدای نبوت در مکّه نسبت به پیامبر (ص) و مقدّسات دینی و یاران نبی روا داشته شد امّا در این دوره همه جا پاسخ پیامبر به این آزار ها و توهین‌ها؛ گذشت، صبر، بدی‌ها را با خوبی پاسخ دادن و در نهایت هجرت بود و در این دوره پیامبر حتّی مقابله به مثل نیز ننمود.

رفتار نبی(ص) با آزار دهندگان و توهین کنندگان در مدینه

با هجرت پیامبر به مدینه، اگرچه شکل آزارها تا حدودی تغییر کرده و آزارها بیشتر شکل لشکرکشی و جنگ بر علیه پیامبر و مسلمانان پیدا کرد و آزارهای زبانی کمتر شد اما تا وقتی آزارها زبانی بود موضع پیامبر همان موضعی بود که در مکّه اتخاذ نموده بودند. در جنگ احد با اینکه مشرکین بر علیه پیامبر و مسلمانان لشکرکشی کردند و عده‌ای از یاران پیامبر را به شهادت رساندند و عمویش حمزه را شهید و مُثله کردند و خود پیامبر را مجروح و خون آلود نموده و دندان‌های او را شکستند اما نبی‌خاتم در مورد

---

[۷۲] دلائل النّبوّة بیهقی،ج۲،ص۴۳
[۷۳] زندگانی محمد(ص)،ج۲،صص۲۸-۲۹

آنها فرمود:«اللهُمَّ اغفِر لِقَومی،فَاِنَّهُم لا یَعلَمون»[۷۴] "خدایا قوم مرا مورد غفران قرار بده، زیرا آنها نمی‌دانند (و از روی نادانی دست به این اعمال زشت و جنایات می‌زنند.) "

در سال هشتم هجرت، پس از اینکه قریش پیمان صلح حدیبیه را شکسته و گروهی از قبیله خزاعه که هم پیمان مسلمانان بودند را قتل عام کردند، پیامبر با لشکر ده هزار نفری رهسپار مکّه شد، می‌توانست با این لشکر مکه را با خاک یکسان کند امّا به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرد که جنگ و زد و خوردی اتّفاق نیفتد. وقتی لشکر مسلمانان به نزدیکی مکه رسید پیامبر عمویش عباس را بر استر سفید خود سوار نموده و به سوی قریش فرستاد، در راه عباس به ابوسفیان برخورد نمود، ابوسفیان را بر استر سوار نموده و به نزد رسول خدا برد تا برای او امان بگیرد، پس از اسلام آوردن ظاهری ابوسفیان، پیامبر(ص) به او گفت: برو و به سران مکه بگو؛ هر کس به خانه‌ی تو پناه برد در امان است، هر کس در خانه بماند در امان است، هر کس به خانه کعبه پناه برد در امان است. ابوسفیان به سوی مکه رفت و پیام پیامبر را به مردم مکه رساند و مکه پس از ۲۰ سال مبارزه و فشار بر علیه پیامبر و مسلمانان، بدون خونریزی فتح گردید.

هنگام ورود لشکریان به مکه، سعد بن‌عباده خزرجی در حالی که پرچمدار بود چنین رجز می‌خواند:

« الیوم یومُ المَلحَمَة ،الیومُ تَستَحِلُّ الحُرمة »" امروز روز جنگ سخت است، امروز روز حلال شدن حرمت هاست. "

کسی نزد رسول خدا رفت و این مطلب را با وی در میان گذاشت و گفت: می ترسم امروز سعد یورشی به قریش بکند. پیامبر علی بن ابی‌طالب را مأمور کرد تا پرچم را از او بگیرد و فرمود :تو پرچم را وارد شهر کن[۷۵] ،آنگاه فرمود:«الیوم یومُ المرحمة»[۷۶] "امروز روز رحمت و مهربانی است ."

پس از ورود پیامبر به شهر مکه آن بزرگوار همه‌ی توهین‌ها، تحقیرها، شکنجه ها و سپس جنگ‌ها، که از سوی سران مکه نسبت به او و یارانش روا داشته شده بود را بخشید و آن روز را روز رحمت نامید و فرمود: امروز به شما همان می‌گویم که برادرم یوسف(ع) گفت؛ « لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ »یوسف﴿۹۲﴾ "امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می‌بخشد و او رحم کننده‌ترین رحم کنندگان است."[۷۷]

[۷۴] الشّفا بتعریف حقوق المصطفی،ج۱،ص۱۰۵
[۷۵] تاریخ الرسل و الملوک(تاریخ طبری)،ج۳،ص۱۱۸۶
[۷۶] المغازی،ج۲،ص۸۲۲
[۷۷] السّیرة الحلبیّة،ج۳،ص۱۱۳

از انس‌بن‌مالک نقل کرده‌اند که می‌گفت:« رسول خدا(ص) به هیچ وجه دشنام دهنده و ناسزاگو و لعن کننده نبود و اگر نسبت به کسی از ما می‌خواست عتاب کند، می‌گفت: به او چه شده که پیشانیش خاکی شده است؟ »[۷۸]

بنابراین پیامبر(ص) نه تنها ابتدا به ساکن به کسی توهین نمی‌کرد، بلکه حتّی در جواب توهین دیگران به مقابله به مثل دست نمی یازید، همان گونه که فرمود: "به عنوان مرکز بردباری و معدن دانش و مسکن صبر برانگیخته شدم."[۷۹]

اسماعیل‌بن عیّاش [۸۰]می‌گوید: «کان رسولُ اللّه (ص)اَصبَرَ النّاس علی اَقذار النّاس »[۸۱] "رسول خدا(ص) از همه‌ی خلق بر گناهان (هرزگی های) مردم شکیباتر بود."

امام حسین(ع) از قول امیرالمومنین(ع) در توصیف پیامبر می فرماید:«کان دائمَ البشر ،سَهلَ الخُلق،لَیّنَ الجانب،لیس بِفَظٍّ و لا غلیظ »[۸۲] "پیامبر گشاده رو و خوش خلق و نرم خو بود و خشن و درشت خو نبود ."

پیامبر اهل رفق [۸۳]و مدارا [۸۴]بود .

پیامبر فرمود:«مَن اُعطِیَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفق فقد اُعطِیَ حَظَّهُ مِنَ الخیر،و مَن حُرِمَ حَظَّهُ مِن الرّفق فقد حُرِمَ حظّه مِن الخیر»[۸۵] "به هر کس که بهره‌اش از رفق عنایت شده است، بهره‌اش از خیر دنیا و آخرت داده شده است و به هر کس که بهره‌اش از رفق و نرمی عنایت نشده است، بهره اش از خیر دنیا و آخرت داده نشده است. "

و:«مَن یُحرَمِ الرِّفقَ یُحرَمِ الخَیرَ کُلَّهُ »[۸۶] "هرکس از نرمی و مهربانی بی‌بهره باشد از همه خوبی‌ها بی‌بهره است. "

[۷۸] الطّبقات الکبری،ج۱،ص۳۶۹

[۷۹] «بُعِثتُ لِلحِلمِ مَرکزاً و لِلعِلمِ مَعدِناً و لِلصَّبرِ مسکناً»مصباح الشریعة،باب پنجاه و هفتم در حلم ،ص۳۰۰

[۸۰] از راویان بزرگ اهل سنت(۱۰۶-۱۸۲ه ق)ابو داود،ترمزی،نسایی و ابن ماجه از او روایت کرده اند. (به نقل از مختصر تاریخ دمشق،ج۴،ص۳۷۴)

[۸۱] الجامع الصغیر ،ج۲،ص۳۰۴،حدیث۶۴۸۲

[۸۲] عیون اخبار الرّضا،ج۱،باب۲۹،ما جاء عن الرّضا(ع)فی صفة النّبی،ص۳۱۸

[۸۳] رفق:نرمی،ملاطفت و مهربانی

[۸۴] مدارا:نرمی،ملایمت،مهربانی،تحمّل و بردباری

[۸۵] الادب المفرد،باب الرفق۲۱۷،حدیث۴۶۴،ص۱۲۳
-میزان الحکمة،ج۵،فضل الرفق(۱۵۲۸)،ص۲۱۰۶

[۸۶] صحیح مسلم،حدیث۴۶۹۴

و :«اِنَّ الرِّفقَ لم يُوضَع على شَيءٍاِلّا زانَهُ و لا نُزِعَ مِن شيءٍ الّا شانَه »[87] "نرمی و رفق در هر چه قرار گرفت موجب زینت او گردید و از هر چه جدا شد آن را زشت نمود. "

و:«اِنّا اُمِرنا مَعاشِرَ الانبياء بِمُداراةِ النّاس كما اُمِرنا بِاِقامةِ الفَرائض » [88] "ما جماعت انبیاء به نرمی و بردباری و مهربانی با مردم امر شده‌ایم همچنان که به بر پا کردن واجبات امر شده‌ایم ."

و:«اَعقَلُ النّاسِ اَشَدُّهُم مُداراةً للنّاس » [89] "خردمندترین کس آن است که بیش ترین نرمی و بردباری را با مردم داشته باشد."

و:«الرِّفقُ يُمنٌ و الخُرقُ شُؤمٌ » [90] "نرمی میمنت دارد و درشتی شوم است."[91]

امام خمینی می فرماید:«بدان که رفق و مدارا را در انجام امور مدخلیّت کامل است، چه در باب معاشرت با خلق و انجام امور دنیایی و چه راجع به امور دینی و هدایت و ارشاد خلق و باب امر به معروف و نهی از منکر و چه راجع به ریاضت نفس و سلوک الی الله تعالی و........»[92]

مولانا می‌فرماید:

این جهان همچون درخت است ای کرام — ما برو چون میوه‌های نیم خام

سخت گیرد خام ها مر شاخ را — زان که در خامی نشاید کاخ را [93]

چون بپختُ و گشت شیرین لب گزان — سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن

چون از آن اقبال شیرین شد دهان — سرد شد بر آدمی ملک جهان

سخت گیری و تعصّب خامی است — تا جنینی کار خون آشامی است [94] ، [95]

---

[87] اصول کافی،ج۳،باب الرّفق،حدیث ۶،ص۳۴۰

[88] میزان الحکمة،ج۵،فضل الرّفق(۱۵۲۸)،ص۲۱۰۶

-اصول کافی ،ج۳،باب المداراة،ح۴،ص۳۳۶(با کمی تغییر)

[89] میزان الحکمة،همان

[90] همان

[91] در مورد مدارا با مردم رجوع شود به:اصول کافی،ج۳،باب المداراة،ص۳۳۴تا۳۳۸

[92] شرح جنود عقل و جهل ،فصل دوم،در بیان دخالت رفق در امور انسان،صص۳۱۵تا۳۲۰

[93] یعنی:میوه خام شایسته ی استفاده در کاخ نیست.

[94] یعنی: تا بچّه هنوز کامل نشده از خون مادر تغذیه می‌کند اما وقتی کامل شد از خون آشامیدن دست برمی دارد. انسان نیز همین طور است، انسانهای خام سخت به دنیا می‌چسبند و برای رسیدن به امیال دنیوی سخت می گیرند و خون خوار می‌گردند و خون انسان‌ها را می ریزند تا به امیال دنیوی برسند اما انسان کامل خیلی به این دنیا وابستگی ندارد و چون چنین است پس برای رسیدن به امیال دنیوی خون کسی نمی‌ریزد و با سختی با کسی برخورد نمی‌کند و رفتار او نرم و مهربانانه خواهد بود.

[95] مثنوی‌معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۲۹۳ تا۱۲۹۷

مهر و رقّت و صف انسانی بود خشم و شهوت وصف حیوانی بود [96]

اسلام دین سهله و سمحه

پیامبر(ص) دین اسلام را دین سهله و سمحه نامید و فرمود: «.......ولکن بَعَثَنی بالحنیفیَّةِ السَّهلةِ السَّمحةِ[97]»[98] "بلکه مرا به دین میانه رو ،آسان و با گذشت و بخشش برانگیخته است."

و نیز فرمود: «اِنَّ خیرَ الدینِ عندَ اللهِ الحنیفیَّةُ السَّمحَةُ»[99] "بهترین دین نزد خدا، دین میان‌رو و باگذشت می‌باشد. "

و فرمود: «بُعثتُ بِالحنیفیَّةِ السَّمحَةِ-اَو السَّهلةِ-و مَن خالفَ سُنَّتی فلیس مِنّی»[100]

"به دین میان‌رو، با گذشت یا آسان بر انگیخته شدم هرکس با سنّت من مخالفت کند از من نیست. »

علامه اقبال در این مورد می فرماید:

فطرت مسلم سراپا شفقت است در جهان دست و زبانش رحمت است

آنکه مهتاب از سر انگشتش دونیم رحمت او عام و اخلاقش عظیم

از مقام او اگر دوری ایستی از میان معشر[101] ما نیستی[102]

داستانی از پیامبر در کتاب محجةالبیضاء که خلاصه آن چنین است: "روزی یک عرب بیابان گرد نزد پیامبر آمده از او تقاضای کمک کرد، پیامبر چیزی به او داد، آن مرد از داده‌ی پیامبر راضی نشد و جسارتی کرد، اصحاب نبی خواستند با آن مرد عرب برخورد کنند، پیامبر اشاره کرد ؛آرام گیرید، بعد آن مرد عرب را به خانه برد بخشش دیگری به او نمود تا راضی شد و این رضایت را روز بَعد در میان یاران نبی رسماً اعلام نمود و از پیامبر بابت توهین روز قبل غذرخواهی نموده و رفت. بعد از رفتن او پیامبر به یاران فرمود: مَثَل من با این مرد عرب، مثل آن کسی است که شترش رم کرده بود و می‌گریخت، مردم برای کمک به او به دنبال شتر دویده و فریاد می‌کشیدند، صاحب شتر به مردم گفت: اگر می‌خواهید به من کمک کنید لطف کنید آرام گرفته و مرا با شتر خود رها سازید، وقتی مردم به کنار رفتند، صاحب شتر با کمی علف، بدون سر و صدا و با آرامش به سراغ شتر رفت و مهار او را در دست گرفت. شما نیز دیروز به قصد کمک به من می‌خواستید با آن عربِ ناسزاگو درگیر شوید و اگر شما را رها کرده بودم ممکن بود

---

[96] مثنوی معنوی ،دفتر اول ،بیت۲۴۳۶

[97] سمح:با گذشت،بخشنده،بلند نظر

[98] کافی ،ج۵ ،ص۴۹۴(نقل از وحی و نبوت ،استاد مطهری،ص۱۱۶)

[99] کنز العمال ،ج۳ ،ص۴۷،ح۵۴۲۲

[100] تاریخ بغداد ،ج۷،ص۲۰۹،ح۳۶۷۸

[101] معشر:گروه،خانواده،جماعت

[102] کلیات اشعار فارسی علامه اقبال،ص۸۹

او را بکشید یا با زدن او برای همیشه او را دشمن دین خدا و گمراه کنید و کشتن یا گمراهی او سلسله‌وار ممکن بود کسانی را گمراه سازد، درحالی‌که من آمده‌ام که همه را از گمراهی نجات دهم اما من با شیوه خود و با نرمی، او و به تبع او انسان‌های دیگری را هدایت کرده و دوستدار همیشگی دین نمودم. "[۱۰۳]

حکایت برخورد امروز مسلمانان با ناسزا گویان به مقدسات نیز درست مانند داستان فوق است. هنگامی که کسی به دلیلی به یک امر مقدّس توهین می‌کند، کسانی به طرفداری از دین و مقدّسات به توهین کننده یورش برده و جان او را می‌گیرند و می‌گویند: حکم سابّ‌النّبی قتل است و با این کار به جای اینکه انسان ها را جذب به دین نمایند آنها را برای همیشه از دین فراری می‌دهند و اگر پیامبر امروز حضور داشت به آنها می‌گفت: اگر می‌خواهید به دین و مقدّسات کمک کنید، لطفاً هیچ حرکتی از خود نشان ندهید که حرکت شما به جای جذب، مردم را بیشتر از دین گریزان می‌کند و به عبارت دیگر: ما را به خیر شما امید نیست لطفاً شر نرسانید.

به قول مولانا، پیامبر به جای اینکه با تیغ و شمشیر، انسانها را به راه آورد و هدایت کند از حلم و بردباری استفاده می‌کرد، زیرا قدرت بردباری از صد لشکر هم بیشتر است،

او به تیغ حلم چندین حلق را　　　وا خرید از تیغ چندین خلق را

تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر　　　بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر[۱۰۴]

اسلام دین عدالت و مساوات

دین اسلام دین عدالت است همان گونه که قرآن می فرماید: « .....وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ ....»شوری﴿۱۵﴾"و منِ پیامبر فرمان یافته‌ام که میان شما به عدل و داد رفتار کنم. "

و عدالت به این معناست که هر چیز در جای مناسب خود قرار گرفته و مجازات ها متناسب با جرمی که اتّفاق افتاده وضع گردند، هم چنان که حقوق و پاداش‌ها متناسب با کاری که انجام گرفته وضع شوند و بنابراین مجازات یک توهین نمی‌تواند قتل توهین‌کننده باشد و اگر کسی توهین‌کننده را به قتل برساند از مسیر عدالت خارج شده است. هم چنین دین اسلام دین مساوات می باشد، همان‌گونه که پیامبر فرمود:«ایُّها النّاس انّ ربّکم واحد ، و انّ اباکم واحد ، کلّکم لآدم و آدم من تراب ، «انّ اکرمکم عند اللّه اتقاکم»[۱۰۵]و لیس لعربیٍّ علی عجمیٍّ فضلٌ الّا بالتّقوی»[۱۰۶]

[۱۰۳] محجة البیضاء،ج۴،ص۱۴۹(تلخیص و نقل به مضمون)
[۱۰۴] مثنوی معنوی ،دفتر اول ،ابیات۳۹۸۸ تا ۳۹۸۹
[۱۰۵] حجرات ۱۲
[۱۰۶] تحف العقول ،خطبتهُ(ص)فی حجّة الوداع ،ص۳۴

"ای مردم، پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، همه‌ی شما از نسل آدم بوده و آدم از خاک است، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست و برای عرب بر غیر عرب برتری جز به تقوا نمی‌باشد."

یکی از انواع مساوات، مساوات در مجازات می‌باشد، یعنی ؛اگر مجازات دزدیدن یک سکّه طلا مثلاً یک ماه زندان است، هر کس این کار را انجام دهد باید یک ماه به زندان برود، حال اگر مجازات توهین به مقدّسات اعدام می‌باشد ،پس باید هرکس به مقدّسات دیگری توهین کرد او را اعدام نمائیم، در حالی که طبق آیات قرآن ،ابراهیم(ع) نه تنها مقدّسات مشرکان را به تمسخر گرفت بلکه بت‌های آنها را شکست امّا نه تنها حکم او از نظر دین اعدام نبود بلکه کار ابراهیم از نظر دین مورد ستایش نیز قرار گرفت، زیرا کار ابراهیم(ع) موجب بیداری مردم شد و هدف ابراهیم(ع) نیز از این کار بیداری مردم بود.

پس باید بررسی شود قصد توهین‌کننده چیست؟ و چرا دست به این کار زده است؟ شاید تصویری که ما از دین ارائه می‌دهیم، از نگاه او تصویر مطابق با واقع نیست، یا اصلاً او دین ما را خرافی می‌داند و با طنز یا تمسخر یا... می‌خواهد ما را بیدار کند.

نتیجه و پاسخ به چند شبهه

نتیجه: از مباحث گذشته بدست آمد که پیامبر در مواجهه با توهین‌کنندگان به مقدّسات، تا حدّ ممکن از گذشت و حلم و بردباری و شکیبایی و بدی را با خوبی پاسخ دادن و هجرت استفاده نمود .دین او دین رحمت بود و خودش را قرآن «رحمةٌللعالمین »نامید. تا آنجا که آزارها زبانی بود جایی نداریم که ایشان دست به مقابله به مثل زده باشد یادستور به مقابله به مثل داده باشد وحتّی در مورد آزارهای غیرزبانی تا حدّ ممکن با سیاست شکیبایی و گذشت کار خود را پیش می‌برد. او اهل رفق و مدارا و نرمی بود و از مسلمانان نیز می‌خواست که آنها هم همین‌گونه عمل کنند او آمده بود تا هدایت نموده و نجات بخشد، نه اینکه از بین ببرد، دین او دین سمحه و با گذشت و آسان و بر اساس موازین عدالت و مساوات بود و خلاصه اینکه او پیرو قرآن بود و در فصل اول همین کتاب گذشت که قرآن حکم توهین به مقدّسات را حدّاکثر مقابله به مثل دانسته است.

پاسخ به چند شبهه

شبهه اول: پیامبر حکم به قتل کعب‌بن‌اشرف یهودی داد، که توهین به پیامبر و مسلمانان و نوامیس مسلمانان می‌کرد.[۱۰۷]

جواب: این شبهه در صفحه ۱۶ و ۱۷ مطرح و پاسخ داده شد.

[۱۰۷] زندگانی محمد(ص)،ج۲،صص۷۳-۷۴و ۱۷۱

شبهه دوم: در هنگام فتح مکه پیامبر حکم به قتل دو کنیز آوازه خوان عبداله بن خطل داد که در هجو رسول خدا شعر می‌سرودند.[۱۰۸]

جواب: مطب تاریخی فوق به دلایل ذیل باطل می باشد؛

۱-این حکم بر خلاف حکم قرآن می‌باشد.

۲-این حکم بر خلاف تصویری است که قرآن از رسول‌خدا ارائه داده است.

۳-این حکم بر خلاف سنّت نبوی می‌باشد که پیامبر در عمل و گفتار از خود نشان داد. در صفحات قبل روشن گردید که اقیانوسی از روایات در موردِ بخشش، صبر، حلم، بدی را با خوبی پاسخ‌دادن و... پیامبر در آثار اسلامی وجود دارد که این اقیانوس بطلان این قطره‌ی مخالف را نشان می‌دهند.

۴-این حکم برخلاف حکم عقل می‌باشد، زیرا محال است نبی‌اکرم سران شکنجه‌گران ، ناسزاگویان و جنگ افروزان و قاتلان هم چون ابوسفیان‌ها را در هنگام فتح مکه ببخشد امّا حکم قتل دو کنیز که از خود اختیاری نداشته و به فرمان ارباب خود در هجو رسول‌خدا(ص) شعری خوانده‌اند، را صادر کرده باشد.

۵-این حکم بر خلاف اصل مساوات و عدالت اسلامی است.

البتّه در ادامه ابن‌هشام می گوید: «یکی از این دو کنیز مورد عفو قرار گرفت ولی یکی کشته شد »[۱۰۹]که این امر هم ممکن نیست زیرا بی‌عدالتی نبی را می‌رساند، یعنی دو نفر با گناه واحد، امّا یکی کشته شود و دیگری مورد عفو قرار گیرد، مگر اینکه بگوئیم: احتمالاً یکی توبه کرده و دیگری توبه نکرده است.

۶-اینجا بحث قتل مطرح است و در این‌گونه مباحث نمی‌توان به روایت و حدیث واحد تکیه کرد.

شبهه سوم: اگر اسلام دین مساوات و عدالت است چرا پیامبر در هنگام جنگ احد پس از دیدن جسد مُثله شده عمویش حمزه فرمود:«اگر به خاطر اندوه خواهرش صفیه و ترس پیروی کردن دیگران از عمل من نبود او را به همین حال می‌گذاردم تا درندگان صحرا و پرندگان هوا جسد او را بخورند. و اگر روزی خداوند مرا بر قریش مسلط کند سی نفر از مردان ایشان را مُثله می‌کنم »[۱۱۰]در حالی که دشمنان یک نفر را کشته و مثله کرده بودند؟

جواب: ظاهراً این هم یکی دیگر از سخنان ساختگی ابن‌هشام می‌باشد که به پیامبر نسبت داده است، چنین سخنانی با قرآن و سنت عملی و نظری به رسمیّت شناخته شده نبوی اصلاً سازگاری ندارد و قبلاً بیان گردید که پیامبر هنگام فتح مکه و تسلط بر قریش همه را بخشید.[۱۱۱] این سخنان، بیش از هر چیز،

---

[۱۰۸] همان،صص۲۵۱-۲۵۲

[۱۰۹] همان،ص۲۵۲

[۱۱۰] همان، صص۱۰۹ و ۱۱۰

[۱۱۱] رجوع شود به فصل دوم همین کتاب ص ۱۳۰

به سخنان و عملکرد اعراب جاهلی وحشی قبل از اسلام شباهت دارد که پیامبر آمده بود آنها را هدایت نموده و از حالت توحش خارج کند.

سؤال: چه دلیلی دارد که تاریخ نگاری مانند ابن‌هشام، و احتمالاً قبل از او ابن‌اسحاق، دست به چنین تحریفاتی بزنند.

جواب: متاسفانه بعد از وفات پیامبر و به ویژه با روی‌کار آمدن بنی‌امیه و بنی‌العباس، بیش از آنکه این حاکمان بر اساس اسلام سخن گفته و عمل کنند، دوباره به دوران جاهلیّت برگشته و آداب جاهلیّت اوج گرفت، به گونه‌ای که، اسلامی که آمده بود تا ندای برابری و مساوات انسانها را در جهان بلند کند و برتری‌های موهوم آزاد در مقابل برده، عرب در مقابل عجم، مرد در مقابل زن و... را از بین ببرد و برتری تنها به تقوا باشد، همه‌ی اینها دوباره زنده شد و انسان‌هایی که تاریخ بشریت هرگز به پستی و خون خواری آنها به خود ندیده و شاید نخواهد دید، هم چون یزیدها و متوکّل‌ها، بر سرکار آمدند و برای اینکه بتوانند بی‌عدالتی‌ها و جنایات خود را توجیه کنند، سعی کردند با تهدید یا تطمیعِ تاریخ نگاران، تاریخ اسلام آن‌گونه که آن حاکمان جنایت‌گر می‌خواستند، نوشته شود، تا با نسبت دادن جنایات به پیامبر بتوانند بر جنایات خود سرپوش نهاده از قبح آن بکاهند.

شبهه چهارم: در کتب حدیثی، چند روایت محدود به پیامبر(ص) نسبت داده شده است که طبق این احادیث حکم توهین‌کننده به مقدّسات قتل می‌باشد، مشهورترین حدیثی که در این زمینه وجود دارد حدیث ذیل می‌باشد، پیامبر فرمود:«مَن سَبَّ نبیّاً مِن الانبیاء فَاقتُلوه ،و مَن سبّ وصیّاً فقد سبّ نبیّاً»[۱۱۲]

"هرکس پیامبری از پیامبران را دشنام دهد ، او را بکشید، و هرکس جانشین پیامبر را ناسزا گوید، به تحقیق پیامبری را ناسزا گفته است."

سؤال این است که با این حدیث و چند حدیث مشابه چه کنیم؟

پاسخ؛ اولاً :این چند حدیث واحد با آیات قرآن در تضاد بوده و حدیثی که با آیات قرآن در تضاد باشد، حتّی اگر به حدّ تواتر هم برسد، باید دور انداخته شود.

ثانیاً: این احادیث با سنّت عملی و نظری به رسمیّت شناخته شده و متواتر پیامبر در تضاد می‌باشند.

ثالثاً: این احادیث بسیاری از اصول اخلاقی دین اسلام مثل حلم و بردباری، گذشت، عدالت، مساوات، انصاف، رفق و مدارا و... را زیر سوال می‌برند.

رابعاً :اینجا بحث قتل یک انسان مطرح است و برای حکم قتل نمی توان از حدیث واحد استفاده نمود.

خامساً :ساختار حدیث ساختگی بودن آن را به خوبی نشان می دهد و از ساختار آن کاملا مشخص است که آن را حاکمانی ساخته‌اند تا بتوانند با آن مخالفان خود را، به اسم مخالفت با وصی و جانشین پیامبر، نابود کنند .

[۱۱۲] امالی طوسی، جلد ۱، ص۳۶۵، حدیث۷۶۹

توضیح اینکه حاکمان ظالم و مستبدی مانند خلفای بنی‌امیه و بنی‌العباس و سلاطین عثمانی و... اگرچه هیچ اعتقادی به دین نداشتند امّا متوجّه شده بودند که راحت ترین شیوه برای حکومت بر مردم، و جامعه را در مسیر اهداف جنایت آمیز خود قرار دادن، آن است که به حکومت استبدادی و ضدمردمی و اهداف شیطانی خود رنگ الهی و دینی بزنند. به همین دلیل بود که آن‌ها پیامبر را به یک حاکم سیاسی تنزّل داده و خود را جانشینان و خلفای پیامبر قلمداد می‌کردند و تجاوزگری‌های خود را جهاد در راه اسلام و خدا می‌نامیدند ،در حالی که از دیدگاه اسلام هیچ کس از جانب خدا به حکومت بر مردم نصب نشده است ،پیامبر نیز از جانب خدا به پیامبری نصب شده است و به حکومت بر مردم نصب نشده است ،البته همان طور که یک پزشک یا مهندس یا معلم و... می‌تواند در صورتی که مردم او را بخواهند و به او رأی دهند بر مردم حکومت کند، یک پیامبر نیز می‌تواند با رای مردم بر مردم حکومت کند [۱۱۳] و بنابراین نبی مشروعیّت حکومت خود را از مردم می گیرد اگرچه مشروعیّت نبوت خود را از خداوند می گیرد و چه مردم نبوت او را بپذیرد یا نپذیرد او از جانب خداوند نبی هست .

بنابراین حکومت حاکمان بعد از پیامبر نیز در صورتی قانونی و مشروع است که مردم آن را بخواهند و در غیر این صورت مشروعیّت ندارد. همچنین در جای خود اثبات شده که جهاد اسلامی یک نوع جهاد دفاعی است یعنی مسلمانان فقط در مقام دفاع و در مقابل تجاوزگری دشمن حق دارند در مقابل متجاوز ایستاده و با او بجنگند، امّا اسلام اجازه تجاوز را به هیچ مسلمانی نداده است،

"وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ »بقره﴿۱۹۰﴾

"و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید ولی از اندازه درنگذرید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد ."

یکی از اهداف مهم ادیان، به ویژه اسلام آن بود که قانون را حاکم نموده و جلوی تجاوز گری‌ها را بگیرد .

از سوی دیگر خلفا احادیثی جعل نمودند که حکم خروج از دین و توهین به مقدّسات قتل است و با این احادیث هر کس که پرده از نیّات پلید آنها برمی‌داشت را نابود می کردند. به همین دلیل می بینیم نود و نه درصد از کسانی که به این نام‌ها متّهم شدند، نه از دین خارج شده بودند و نه به مقدّسات توهین کرده بودند بلکه آنها انسان‌های فرهیخته‌ای مانند بوعلی سینا [۱۱۴]، خواجه نصیرالدین [۱۱۵]،

[۱۱۳] در این زمینه رجوع شود به کتاب«واکاوی ارتداد یا برگشت از دین»صص۵۱-۵۲

[۱۱۴] بوعلی سینا:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود   محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر یکی چو من و آن هم کافر   پس در همه دهر یک مسلمان نبود

[۱۱۵] خواجه نصیر الدّین طوسی خطاب به نظام العلماء:

نظام بی نظام ار کافرم خواند   چراغ کذب را نبود فروغی

ملاصدرا و... بودند که انحرافات خلفا و سلاطین جور را درک کرده و جامعه را از خواب غفلت بیدار می‌کردند. با توضیح فوق کاملاً مشخص است که حدیث فوق نیز درست در همین راستا می‌باشد و با انگیزه حذف انسانهای عالم و روشنفکر ساخته شده است.

شبهه پنجم: اگر پیامبر، نبی رحمت بود و با گذشت و مهربانی و رفق و مدارا با مردم رفتار می‌کرد، پس چرا در مورد بنی قریظه، با اینکه آنها تسلیم مسلمانان شده بودند، گودال‌هایی کنده شد و طبق حکمیّت سعد بن معاذ «مردانشان را که ۶۰۰ یا ۷۰۰ نفر بودند و برخی تا ۹۰۰ نفر هم گفته‌اند -دسته دسته آوردند و در کنار آن گودال‌ها گردن زدند»[۱۱۶] و زنان و کودکان‌شان را به اسارت و سپس بردگی گرفتند و پیامبر «عده‌ای از اسرا را نیز به سعد بن زید انصاری سپرد تا آنها را به نجد برده و بفروشد و از پول آنها اسب و اسلحه برای جنگ خریداری شود. »[۱۱۷]

پاسخ: بنی‌قریظه در کنار مدینه زندگی می‌کردند و با پیامبر پیمان صلح و دوستی داشتند امّا در زمان جنگ احزاب که از همه جای عربستان مشرکین بر علیه مسلمانان بسیج شده و لشکر فراهم آورده و مدینه را محاصره کردند، بنی‌قریظه نیز پیمان شکسته و می‌خواستند از پشت به مسلمانان خنجر زده و مدینه را به آشوب بکشند، البته در صورتی که این برنامه موفق می‌شد و شهر مدینه به آشوب کشیده می شد، زمینه برای ورود مشرکین به شهر مهیّا شده و دیگر اثری از اسلام و مسلمین باقی نمی‌ماند. پس خیانت بنی‌قریظه یک خیانت بسیار بزرگ و خطرناک بود، بنابراین پس از اینکه این توطئه شکست خورد و مشرکان نا امید باز گشتند، لازم بود شرّ این گروه خیانت کار -یعنی بنی قریظه -از مدینه و اطراف آن کنده شود، به همین دلیل پیامبر به سراغ بنی‌قریظه رفت و آنها را محاصره نمود و آن طور که از آیات قرآن استنباط می‌شود، بنی‌قریظه از حصارها و قلعه‌های خود بیرون آمده و با مسلمانان درگیر شدند که در این درگیری عده‌ای از بنی قریظه کشته شده و عده‌ای به اسارت گرفته شدند و سرزمین و اموال آنها به دست مسلمانان افتاد. [۱۱۸]

اگرچه خیانت بنی قریظه بسیار بزرگ بود امّا داستان برخورد پیامبر (ص) با بنی قریظه آن طور که ابن هشام و به تبع او دیگران نقل نموده‌اند، به دلایل ذیل نمی‌تواند درست باشد؛

۱- اینکه همه‌ی مردان بنی‌قریظه، گناهکار و بی‌گناه کشته شده باشند، یک نوع جنایت است که نمی‌تواند طبق دستور پیامبر انجام شده باشد و ساحت بنی اکرم از این تهمت‌ها مبرا است. شاید منظور ابن هشام این بوده که همه‌ی مردان جنگی بنی‌قریظه که در این توطئه نقش داشتند به دستور پیامبر کشته شدند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر جمعیت بنی‌قریظه چقدر بوده که بین ۶۰۰ تا ۹۰۰

مسلمان خوانمش زیرا که نبود دروغی را جوابی جز دروغی

(نقل از کتاب :سیره امیر المؤمنین،استاد مطهری،ص۹۵)

[۱۱۶] زندگانی محمد(ص)،ج۲،ص۱۶۵

[۱۱۷] همان ،ص۱۶۸

[۱۱۸] احزاب ۲۶و۲۷

نفر مرد جنگی داشته‌اند که در آن توطئه نقش ایفا کرده‌اند، لازمه این مقدار مرد جنگجو آن است که حدّاقل جمعیّت آنها بالای پنج هزار نفر باشد.

۲-در داستان فوق آمده است، همه‌ی این مردان بوسیله حضرت علی(ع) و حدّاکثر با کمک زبیر در یک روز گردن زده شدند و این سؤال پیش می‌آید که چگونه یک نفر یا حداکثر دو نفر توانستند در یک روز ۶۰۰ تا ۹۰۰ نفر را گردن بزنند.

۳-این داستان با سیره نبوی ناسازگار است ،زیرا پیامبر در برابر خیانت بنی‌قینعاع و بنی‌نضیر آنها را نفی بلد کرد، در مورد دشمنی خیبریان و مشرکان مکّه فقط خیبر و مکه را تحت سیطره خویش درآورد، یعنی سیره نبی چنان بود که اگر در مرکز جهان اسلام، یعنی مدینه، کسانی دست به خیانت بزرگی می‌زدند حداکثر آنها را نفی بلد می نمود امّا در مورد دشمنی کسانی که در خارج از مدینه بودند، سرزمین آنها را فتح و تحت سیطره در می آورد ،تا بتواند آنها را کنترل نماید. پس این برخورد نبی(ص) با بنی قریظه خلاف سیره نبوی است.

۴-داستان فوق بر خلاف آیات قرآن است، زیرا اسیر جنگی را طبق آیات قرآن فقط می‌توان با منّت یا با فداء آزاد نمود و نمی‌توان او را کشت یا به بردگی گرفت.[۱۱۹]

اشکال:داستان فوق بر خلاف قران نیست ،زیرا قران فقط بخشی از حکم اسیر جنگی را بیان نموده است که عبارت از آزادی اسیر با منّت یا با فداء می باشد و بخش دیگر حکم اسیر جنگی که عبارت از؛ کشتن یا به بردگی گرفتن اسیر جنگی می باشد ،از نحوه ی عمل نبی (ص) با بنی قریظه استخراج شده است.مثل نماز که اصل وجوب اقامه آن در قران آمده است امّا نحوه ی اقامه نماز در قران نیامده است و باید آن را از نحوه ی عمل نبی استخراج کرد .

پاسخ:در سوره انفال خداوند مسلمانان را مورد سرزنش قرار می دهد که چرا در جنگ بدر به محض این که آثار شکست در لشکر دشمن آشکار شد ،بلا فاصله شروع به اسیر گرفتن کردید؟چرا اسیر گیری را به بعد از شکست کامل دشمن و تثبیت اوضاع موکول نکردید؟ [۱۲۰]الان مجبورید ،حداکثر با گرفتن فداء، آنها را آزاد کنید و فردا دوباره اینها به جنگ شما می آیند ،چرا جنگ را کمی بیشتر ادامه ندادید تا دشمن کاملا شکست خورده و دوباره به فکر جنگ با شما نیفتد؟"و اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ ،هیچ امتی را کیفر ندهد) بخاطر اسیرانی که گرفتید، مجازات بزرگی به شما می‌رسید."[۱۲۱]

---

[۱۱۹] «فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً»محمد﴿۴﴾

[۱۲۰] «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ »انفال﴿۶۷﴾

[۱۲۱] «لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ »انفال﴿۶۸﴾

از آیات فوق استنباط می‌شود که از دیدگاه قرآن، اسیر جنگی فقط باید آزاد شود و نمی‌توان او را کشت یا به بردگی گرفت، زیرا اگر می‌شد او را کشت یا به بردگی گرفت این سرزنش بی‌مورد بود و مسلمانان می‌گفتند: اینکه سرزنش ندارد، حالا آنها را می‌کشیم یا آنها را به بردگی می‌گیریم تا نتوانند دوباره بر علیه ما جنگ راه بیاندازند و توطئه کنند .

نکته ای بسیار مهم :اگر مسلمانان به دو آیه فوق توجه کرده و آنها را نصب العین خود قرار می‌دادند، هرگز در جنگ احد شکست نمی‌خوردند، زیرا در جنگ احد نیز مسلمانان مانند جنگ بدر، قبل از شکست کامل دشمن و تثبیت اوضاع، به فکر اسیر گرفتن و جمع‌آوری غنائم افتادند و دشمن از همین غفلت مسلمانان بهره گرفته و از پشت به آنها شبیخون زد و شکست را به پیروزی مبدّل نمود.

نکته دیگر :خداوند در قرآن نه تنها اجازه کشتن یا به بردگی گرفتن اسیر جنگی را نداده است، بلکه به فکر اسیران نیز می‌باشد و در مقام دلداری به اسیران، به پیامبر(ص) دستور می‌دهد به اسیران جنگ بدر، که به خاطر آزادی خود مجبور به پرداخت فدیه شدند، بگوید: ناراحت نباشید اگر خداوند خیری در دل‌های شما بداند ، (و نیّات پاکی داشته باشید) بهتر از آن فدیه‌ای که از شما گرفته شده به شما می‌دهد و (علاوه بر آن) شما را می‌بخشد و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است .[۱۲۲]

سوال :چه دلیلی برای ساخت این داستان وجود دارد؟

جواب: با توجه به اینکه در زمان فتوحات، که اعراب به اسم جهاد اسلامی دست به تجاوز به بلاد اطراف زدند، آنها گاهی به شیوه‌ی اعراب جاهلی اسیران را می کشتند یا آنها را به قصد کسب درآمد به بردگی گرفته و آنها را می‌فروختند، کسانی خواسته‌اند با ساختن این گونه داستان ها کار عرب ها را توجیه کرده و بگویند: پیامبر نیز مردان اسیر بنی قریظه را کشت و زنان و کودکان آنها را به بردگی گرفت و آنها را فروخت ، تا بتوانند برای جنایات اعراب مبنای دینی درست کرده و این جنایات را مشروع جلوه دهند. [۱۲۳]

بخش دوم : در سیره ائمه (علیهم السلام)

مقدّمه: بخلاف اهل سنّت که فقط با یک دوره کوتاه بیست و سه ساله از معصومین استفاده نمودند امّا شیعه یک دوره دویست و هفتاد و سه ساله از محضر معصومین استفاده نمود، دوره‌ای که شرایط

---

۱۲۲ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ »انفال﴿۷۰﴾

۱۲۳ در مورد ساختگی بودن داستان کشتار مردان بنی قریظه و بردگی زنان و کودکان آنها ،رجوع شود به :تاریخ تحلیلی اسلام سید جعفر شهیدی ،صفحه ۹۴ تا ۹۶ -همین طور جزوه تاریخ اسلام علی دوانی ،حوادث سال پنجم هجرت ،موجود در دانشگاه امام صادق(ع)

متفاوتی در آن بوجود آمده و بنابراین شیعه می‌تواند برای هر شرایطی نحوه عمل متناسب با آن شرایط را از معصوم اخذ نماید و راه درست را تشخیص دهد. در این دوران دویست و هفتاد و سه ساله همیشه معصومین با توهین‌ها، آزارها، استهزاءها روبرو بودند و در شرایط متفاوت، نحوه رویارویی با آزارها و توهین‌ها را عملاً به مردم نشان دادند، در بخش قبل به نحوه مواجهه در بیست و سه سال اوّل، یعنی زمان پیامبر پرداخته شد. و در این بخش سعی می‌کنیم روش های مواجهه در دوره دویست و پنجاه ساله ،یعنی دوره ائمه را فهرست وار و به طور مختصر بیان نمائیم، به امید آنکه مفید فایده واقع شود.

انواع روشهای مواجهه در سیره ائمه (علیهم السلام)

۱- رجوع به روش های قرآنی

معصومین در مواجهه با مسائل مبتلابه همه جا مردم را به سوی قرآن هدایت نموده و می‌فرمودند: جواب سؤالات خود را در قرآن بجویید ، حضرت علی(ع) در نهج البلاغه در این زمینه می فرماید:

«وَ لَمَا وَعَظَهُمُ اللَّهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي .... وَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ »(خطبه ۷۵)

"و آنچه خداوند آنان را بدان پند داد از بیان من رساتر است.... شبهات را باید بر کتاب خدا عرضه نمود."

و :**«وَ اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى »(خطبه ۱۷۶)**

"بدانید، همانا این قرآن پند دهنده‌ای است که نمی‌فریبد و هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی سازد و سخن گویی است که دروغ نمی‌گوید، کسی با قرآن همنشین نشد مگر آنکه بر او افزود یا از او کاست، در هدایت او افزود و از کور دلی او کاست، بدانید کسی با داشتن قران، نیازی ندارد و بدون قران بی‌نیاز نخواهد بود. "

و:«وَ اللَّهَ اللَّهَ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ »(نامه ۴۷)

"خدا را خدا را در مورد قرآن، مبادا دیگران در عمل کردن به دستوراتش از شما پیشی گیرند. "

و:«وَ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ»(خطبه ۱۱۰)

"و قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که بهار دلهاست و از نور آن شفا و بهبودی بخواهید که شفای سینه های بیمار است. "

و:**«وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ:« فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ »[۱۲٤]فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ وَ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ»(خطبه۱۲۵)**

" در حالی که خدای سبحان فرمود:« اگر در چیزی به نزاع برخاستید پس آن را به خدا و رسول ارجاع دهید. »بازگرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم و بازگرداندن به پیامبر(ص) آن است که سنّت او را انتخاب کنیم ."

و:**«وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْى »(خطبه ۱۳۸)**

"او (شاید حضرت مهدی(ع)) اندیشه و نظر را تابع قرآن می سازد هنگامی که (به نام تفسیر) قرآن را تابع اندیشه و نظر ساخته‌اند .»

و:**«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ »[۱۲۵](خطبه ۱۵۸)**

"بدانید که در قرآن علم آینده و حدیث روزگاران گذشته می‌باشد و دوای دردهای شما و سامان دهنده امور فردی و اجتماعی شما است.»

و:**«فَكُونُوا مِنْ حَرَثَتِهِ [۱۲٦]وَ أَتْبَاعِهِ وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ اتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَ اسْتَغِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ»(خطبه۱۷۶)**

"پس شما در شمار خوانندگان و اساتید قرآن و پیروی‌کنندگان از قرآن باشید، با قرآن بر وجود خدا استدلال آورید (با قرآن خدا را بشناسید) و با قرآن خویشتن را اندرز دهید و رای و نظر خود را برابر قرآن متّهم کنید و خواسته‌های دل خود را با قرآن نادرست بشمارید. "

و:**«وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ »(خطبه۱۷۶)**

"همانا خداوند سبحان کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است که قرآن ریسمان استوار خدا و وسیله ایمنی بخش اوست. در قرآن بهار دل و چشمه‌های دانش است، برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت."

و:**«فَالْقُرْآنُ آمِرٌ زَاجِرٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ وَ ارْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ أَتَمَّ نُورَهُ وَ أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ وَ قَبَضَ نَبِيَّهُ (صلى الله عليه وآله) وَ قَدْ فَرَغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ»(خطبه۱۸۳)**

[۱۲٤] نساء۵۹

[۱۲۵] با همین مضمون :«وَ فِي الْقُرْآنِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ وَ حُكْمُ مَا بَيْنَكُمْ » **(حکمة ۳۱۳)** "در قرآن اخبار گذشتگان و آیندگان و احکام مورد نیاز زندگی شما وجود دارد."

[۱۲٦] حَرَثَ الشّیء:درس آن را خواند و در آن استاد شد.

" پس قرآن فرماندهی بازدارنده و ساکتی گویا و حجت خدا بر مخلوقات است. خداوند پیمان عمل کردن به قرآن را از بندگان گرفته و آنان را در گرو دستوراتش قرار داده است. نورانیّت قرآن را تمام و دین خود را به وسیله آن کامل فرمود و پیامبرش را هنگامی از جهان برد که از تبلیغ احکام قرآن فراغت یافته بود."

و در فرمان به حارث همدانی: **«وَ تَمَسَّكْ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ اسْتَنْصِحْهُ وَ أَحِلَّ حَلَالَهُ وَ حَرِّمْ حَرَامَهُ »**[۱۲۷] **(نامه۶۹)**

" به ریسمان قرآن چنگ زن و از قرآن نصیحت بپذیر، حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمار ."[۱۲۸]

نحوه مواجهه با ناسزاگویی به مقدسات در قرآن در فصل اوّل همین کتاب مطرح گردید که ما اَشکال مختلف رویارویی را متناسب با نوع توهین و شرایط زمانی و مکانی در بیست و دو مورد گردآوری نمودیم و در آنجا مشخص شد که حدّاکثر مجازات برای ناسزا گو ، مقابله به مثل می‌باشد.

۲- مثبت اندیشی و مثبت معنا کردن سخن مخالف

حضرت علی(ع) در نهج البلاغه می‌فرمایند: « **لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءاً وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا** »[۱۲۹](حکمت ۳۶۰)

"هرگز به سخنی که از دهان کسی خارج شد گمان بد مبر، در حالی که تو برای آن سخن احتمال نیکی می‌یابی. "

ما بت شکنی ابراهیم (سوره انبیا ۵۸) و اینکه ابراهیم از روی طنز به بت‌ها می گفت: چرا غذا نمی خورید؟ چرا سخن نمی گوئید؟ (سوره صافات ۹۱- ۹۲)و...... همه این‌ها را به قصد توهین به مقدّسات بت‌پرستان نمی‌دانیم، بلکه می‌گوئیم ابراهیم قصد بیدار کردن و راهنمایی و هدایت بت‌پرستان را داشت و انتظار داریم بی‌دینان سخن ما را بپذیرند، پس ما نیز باید تا حدّ ممکن سخن مخالفین را توهین به مقدّسات تفسیر نکنیم، بلکه بگوئیم شاید آنها قصد بیدار کردن و راهنمایی ما را دارند.

حضرت علی(ع) در این زمینه به فرزندشان می‌فرمایند: « يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا » (نامه۳۱)

---

[۱۲۷] این حدیث در غرر الحکم(ترجمه رسولی محلاتی) ،حدیث ۸۱۳۵ ،با مختصری تغییر آورده شده است .

[۱۲۸] در زمینه سفارش به قرآن، رجوع شود به: غرر الحکم (ترجمه رسولی محلاتی)، باب القرآن ،حدیث ۸۱۲۵ تا ۸۱۵۷

[۱۲۹] در غرر الحکم ،ترجمه رسولی محلاتی ،ج۲،حدیث ۵۹۳۰ این کلام این گونه آمده است :« **لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ بَدَرَتْ مِنْ أَحَدٍ ....»**

و در اصول کافی ،ج۴، باب التُّهمة و سوء الظن ،ص ۱۱۲«**لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءاً.......»**

"ای پسرم نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آنچه را برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار و آنچه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند."

و در یک دستور عام: «**كَفَاكَ أَدَباً لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ .** »(نهج البلاغه، حکمت ۴۱۲)

"در تربیت خویش تو را بس که از آنچه بر دیگران نمی‌پسندی دوری کنی. "

اگر این گونه سخن مخالف را مثبت معنا کردم، زمینه‌ای فراهم می‌شود که به خود برگشته و در صورتی که در خودم مشکلی می بینم آن را اصلاح نمایم .

حضرت علی(ع) می فرمایند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ ....فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغُلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. »(خطبه۱۷۶)

" ای مردم، خوشا به حال کسی که عیب‌شناسی خود، او را از عیب‌جویی دیگران باز دارد..... همواره به خویشتن خویش مشغول باشد و مردم از او در امان و راحت باشند ."[۱۳۰]

و:«احْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ »(نهج البلاغه، حکمت ۱۷۸)

"بدی را از سینه دیگران، با کندن بدی از سینه‌ی خود ،درو نما و ریشه کَن کُن."

تفسیر مثبت زمینه اصلاح و ارتقا را در انسان فراهم نموده و اصلاح، زمینه‌های زیر سوال بردن های بعدی را از مخالفان سلب می‌کند ،زیرا چیزی برای آنها نمی‌ماند که بخواهند آن را زیر سوال ببرند و بقول آقای خامنه‌ای:« مگس روی زخم می‌نشیند »پس اگر می‌خواهیم مگس ها ما را اذیّت نکنند به جای تلاش برای کشتن مگس‌ها بهتر است سعی در بهبود و التیام زخم‌ها کنیم.

و:«افضل النّاس مَن شَغَلَتهُ معایبه عن عیوب النّاس»(غرر الحکم،۷۳۹۳)[۱۳۱]

"برترین و با فضیلت ترین مردم کسی است که رسیدگی به عیب های خود سرگرمش سازد و به عیوب مردم نپردازد."

---

[۱۳۰] سعدی:

همه عیب خلق دیدن نه مروّت است و مردی — نگهی به خویشتن کن که تو هم گناه داری

غزلیات،غزل۵۸

و نیز: مروّت نباشد بدی با کسی — کز او نیکویی دیده باشی بسی

بوستان،باب اول،در عدل و تدبیر و رای،ص۲۳

[۱۳۱] در موردنتایج و فوائد پرداختن به عیوب و کاستی های خود به جای عیب‌جویی از مردم رجوع شود به: ترجمه غرر الحکم رسولی محلاتی ،حدیث۷۳۸۸ تا ۷۴۳۸

و:«الکیّسُ مَن کان غافلاً عن غیره و لِنَفسِه کثیر التقاضی»(غررالحکم۸۹۲۱)

"کیّس و زیرک کسی است که از نقصان‌ها و خطاهای دیگران غافل و بی‌خبر است در حالی که نسبت به خویش بسیار در جستجو و تفحص است ."

حضرت علی(ع) در مورد مثبت اندیشی و خوش گمانی می فرمایند:«افضل الورع حسن الظّنّ»(غرر الحکم۵۸۹۵)

"برترین پارسایی و خودنگه داری ،خوش‌گمانی است. "

حسن‌ظن و تفسیر مثبت ،همان طور که امام(ع) در حدیث فوق به آن اشاره می‌کنند، یکی از برترین مصادیق تقوا و خودنگه داری است و بنابراین همه‌ی آثاری که بر تقوا مترتّب است بر تفسیر مثبت هم مترتّب است که برخی از این آثار عبارتند از: افزایش آزادی انسان[۱۳۲]، سلامت بدن[۱۳۳]، اصلاح جامعه[۱۳٤]، افزایش روشن بینی و بصیرت [۱۳۵]و...

و :«حسن الظّنّ یُنجی مِن تَقَلُّد الاثم»(غررالحکم۵۹۰۳)

"خوش گمانی انسان را از گرفتار شدن به گناه نجات می دهد ."[۱۳٦]

و :«سوء الظّنّ یفسد الامور و یَبعَثُ علی الشّرور»(غرر الحکم۵۹۱۹)

"بدگمانی کارها را تباه می کند و انسان را بر شرور و بدی ها برمی‌انگیزد. "[۱۳۷]

۳- تغافل

یکی از راه های مقابله با ناسزاگویی و توهین، در کلام معصومین، تغافل است، یعنی می‌فهمم که کسی دارد توهین می‌کند امّا خود را به غفلت بزنم و به گونه‌ای وانمود کنم که من متوجّه ناسزاگویی او نشدم .

---

[۱۳۲] در این مورد رجوع شود به کتاب:واکاوی ارتداد،فصل چهارم ،دلیل چهارم،صص۱۳۹تا۱۴۵
[۱۳۳] آزادی بندگی،هدف زندگی،ص۱۷۲
[۱۳٤] همان،ص۱۷۰
[۱۳۵] همان،ص۱۷۵
[۱۳٦] «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ....»حجرات﴿۱۲﴾
[۱۳۷] در مورد فوائد ونتایج مثبتِ خوش گمانی و پرهیز از سوء ظنّ ،رجوع شود به:غررالحکم،ترجمه رسولی محلاتی،ج۲،حدیث۵۸۹۵تا۵۹۳۲

حضرت علی (ع)در این زمینه می فرماید:« **مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ** »[۱۳۸] **(نهج البلاغه ،حکمت۲۲۲)**

"از برترین اعمال انسان بزرگوار این است که از آنچه می‌داند خود را به غفلت بزند. "

و:«و لقد امرُّ علی اللئیم یَسُبُّنی فَمَضَیتُ ثمَّةَ قلتُ لا یَعنینی»[۱۳۹]

"از کنار انسان پستی می گذرم که به من ناسزا می‌گوید، از آنجا گذشته و می گویم منظور او من نبود. "

و:«وَ السُّلُوُّ عِوَضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ»(نهج البلاعه ،حکمت۲۱۱)

" و فراموشی و از یاد بردن عوض توست نسبت به کسی که خیانت کرد ."

کسی در کاری یا به کسی خیانت کرده، اگر چه ممکن است این خیانت توهین محسوب شود امّا بعدها به گونه‌ای رفتار کن که انگار خیانت او را فراموش کرده‌ای و چیزی از آن خیانت در ذهن تو نیست، نه اینکه این خیانت را بخواهی مرتب بر سر او بکوبی و بگویی؛ تو بودی که فلان وقت فلان خیانت را انجام دادی و موجبات سرشکستگی مرا فراهم نمودی ؛تا از این راه از او باجی بگیری.

و:«الکریم یَتَغافَلُ و یَنخَدِعُ»(غرر الحکم ۷۶۴۵)

"انسان کریم و بزرگوار خود را به غفلت و بی خبری می زند و فریب خورده نشان می‌دهد ."

و:«مَن لم یَتغافَل و لا یَغُصَّ عن کثیر مِن الامور ،تَنَغَّضَت عیشَتُه»[۱۴۰] (غرر الحکم ۷۶۴۸)

"کسی که تغافل نکند و از بسیاری از کارها چشم پوشی نکند، زندگی او تیره و دشوار گردد. "

و:«لا حلمَ کالتّغافل»(غرر الحکم۷۶۴۹) "هیچ بردباری مانند تغافل نیست. "

یا به عبارت دیگر: برترین مصداق بردباری، خود را به غفلت زدن است.

و:«نصف العاقل احتمال ونصفه التَّغافل»(غرر الحکم ۶۷۹۰)

"نیمی از شخصیتِ شخص عاقل را ،تحمّل و خویشتن داری و نیم دیگر را ،خود را به بی خبری و غفلت زدن تشکیل می‌دهد ."

امام سجاد در زمینه تغافل می فرمایند:«اِنَّ صَلاحَ الدُّنیا بحزافیرِها فی کلمتَین ،اصلاح شأن المعاش مِلءُ مِکیالٍ،ثُلثاهُ فطنةٌ و ثُلثُهُ تغافل»[۱۴۱]

---

[۱۳۸] سخن فوق در غرر الحکم،حدیث۷۶۴۶،این گونه آمده است:« **أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ تغافله عَمَّا يَعْلَمُ .»**

[۱۳۹] فلسفه اخلاق استاد مطهری ،ج۱،ص۲۴

[۱۴۰] در مورد آثار و نتایج مثبت تغافل ،رجوع شود به:غرر الحکم ،ترجمه رسولی محلاتی ،حدیث ۷۶۴۵تا۷۶۵۷

[۱۴۱] تحف العقول ،ص ۳۵۹

"سامان یافتن همه‌ی امور دنیا در دو جمله خلاصه می شود و این دو جمله این است که؛ اصلاح و تامین معاش زندگی، هم چون پیمانه پری است که دو سوم آن هوشمندی و درک و فهم و یک سوم آن خود را به غفلت زدن است ."[۱۴۲]

۴-بدی را با خوبی پاسخ دادن

اولیای الهی بدیها و آزارهای کلامی و غیرکلامی را تا حد ممکن با خوبی پاسخ می دادند. حضرت علی (ع) در این زمینه می فرمایند :«........اَحسِن الی مَن اَساءَ اِلیک »(غرر الحکم ۱۰۹۰۷)"به کسی که به تو بدی کرد نیکی کن ."[۱۴۳]

و:«وَ إِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَ الْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ [۱۴۴] أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعْصِيَةِ »(نهج البلاغة ،خطبه ۱۴۰)

"وَبرای اهل عصمت (کسانی که گناهی ندارند) و کسانی که در زمینه سلامت و پاکی به آنها (از جانب خدا) نیکی شده، سزاوار است که به گناه کاران ترحّم کنند. "

توضیح: اگر انسان مورد لطف خداوند قرار گرفته است و از نعمت خوش‌زبانی و خوش‌رفتاری برخوردار است، لازم است به شکرانه‌ی این نعمت، نسبت به کسانی که از این نعمت برخوردار نیستند، ترحّم و مهربانی و گذشت داشته باشد ،زیرا درست است که انسان با اختیار خویش مسیر درست و خوب را انتخاب می‌نماید امّا همه امکانات و مقدّمات، حتّی سرمایه‌ی اختیار را از ناحیه‌ی خداوند دریافت می‌کند و سپس به کمک این امکانات در مسیر درست حرکت می‌نماید، پس لازم است شکر این نعمت الهی را به جا آورده و کسانی را که از این نعمت برخوردار نیستند مورد ترحم و مهربانی قرار داده و از گناه و خطای آنها بگذرد و به آنها کمک کند تا آنها هم بتوانند از مسیر بد خود دست بردارند و به مسیر درست هدایت شوند امّا اگر شخص پاک به جای بخشش و کمک به شخص خطاکار، دست به مقابله به مثل بزند و بگوید: فلانی به من این ناسزا را گفت، یا به مقدّسات من توهین کرد، پس من هم به مقدّسات او و خودش توهین می کنم، در این صورت این شخص که تا دیروز از آلودگی مبرا بود، اینک خود را آلوده

---

[۱۴۲] همین مضمون ،با کمی اختلاف عبارت ،از امام باقر (ع) و امام صادق (ع)نیز نقل شده است،رجوع شود به میزان الحکمة،ج۸،ص۴۹۲،حدیث ۱۵۳۴۲ و ۱۵۳۴۳

[۱۴۳] این حدیث از پیامبر نیز نقل شده است ، رجوع شود به نهج الفصاحة،ص۳۹۰

سعدی :بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی مَن اساء

(بوستان،ص۷۷)

[۱۴۴] المصنوع الیهم فی السلامة،یعنی؛کسانی که در زمینه پاکی و سلامت به آنها نیکی شده است.

نموده و به جای اینکه شخص آلوده را تابع خود نموده و او را از آلودگی پاک کند، خود تابع شخص آلوده شده و گرفتار بد زبانی و بدرفتاری شده است.

بلاذری می‌گوید: روایت شده هنگامی که در آغاز حکومت حضرت علی(ع) ابن‌ملجم مرادی با آن حضرت بیعت کرد، امام به این شعر عمربن‌معدی‌کرب تَمَثُّل کرد:

اُریدُ حِبائَهُ [۱۴۵] (حیاتَه) و یُریدُ قتلی   عَزیرَک مِن خلیلِک مِن مُراد[۱۴۶]

"من خواستار بخشش و یاری او (زندگی او) هستم، در حالی که او خواستار قتل من است. عذر خود را نسبت به دوست مرادی خود بیار ."

کنایه حضرت(ع) از این که، اگرچه تو در فکر کشتن من می‌باشی و این مطلب از من پوشیده نیست امّا من به فکر بخشش به تو و یاری تو (یا زندگی بخشی به تو) می‌باشم.

البتّه ممکن است روایت بلاذری درست نباشد و بعداً -یعنی پس از شهادت حضرت علی(ع) -این بیت شعر را مناسب حال دیده و تمثّل به این بیت را به حضرت علی(ع) نسبت داده باشند امّا به هر حال، این امر واقعیّت دارد که اولیای الهی خیرخواه همه، حتّی دشمنان خود می باشند.

و نیز امام(ع) می فرمایند :«اُزْجُر[۱۴۷] **الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ** » **(نهج البلاغه ،حکمت۱۷۷)**[۱۴۸]

"به کمک پاداش نیکوکار، بدکار را (از کاربد) منع کرده و بازدار."

یعنی همان هزینه‌ای را که می‌خواهید صرف مجازات بدکار کنید، به عنوان پاداش به نیکوکار دهید، هنگامی که مردم ببینند نیکوکاران پاداش دریافت می‌کنند، همه تلاش می‌نمایند از کار بد دست برداشته و به گروه نیکو کاران بپیوندند و در نتیجه درون انسان‌ها از پلیدی‌ها پاک شده و جامعه اصلاح می‌گردد و در اثر اصلاح، جامعه به رشد و شکوفایی دست می‌یابد.

به عبارت دیگر، بجای اینکه بخواهید با پلیس بیرونی مردم را از کار بد باز دارید، سعی کنید با پلیس درونی و ایجاد ملکه تقوا در مردم این کار را انجام دهید، اگر در وجود انسان‌ها پلیس درونی نباشد با پلیس بیرونی هرگز نمی‌توان جامعه را اصلاح کرد، زیرا همان پلیس ها نیز جزء مردم بی‌تقوا بوده و به جای اینکه جلوی بدی را بگیرند، خودشان هم شریک بدکاران می شوند.

---

[۱۴۵] الحباء:عطیّه،بخشش،یاری کردن-حابی(یحابی ،محاباة و حباء):یاری کرد

[۱۴۶] انساب الاشراف ،ج۲،ص۵۰۲-دیوان منسوب به امام علی (ع)،ص۱۷۰

[۱۴۷] زَجَرَ:باز داشت ،منع کرد،راند

[۱۴۸] این حدیث در غرر الحکم ،ترجمه رسولی محلاتی ،حدیث۶۳۳۲ این گونه آمده است :«ازجر المسئ بفعل المحسن » "بد کار را به کمک کار نیکو کار (از کار بد)باز دار."

یعنی:نیکو کار شو و با کار نیکو کارانه ی خود ،بد کار را از کار بد باز دار . یا:بواسطه ی پاداشی که به نیکو کار می دهی بد کار را از کار بد باز دار.

در حکمت فوق یکی از راه‌های ایجاد تقوا و پلیس درونی در انسان ها بیان گردیده است.

و:«وَ لِنْ لِمَنْ غَالَظَكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ وَ خُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَيْنِ »(نهج البلاغه ،نامه۳۱)

"با آن کس که با تو درشتی کرده ،نرم باش که امید است به زودی در برابر تو نرم شود، و با دشمن خود با بخشش و نیکی و احسان رفتار کن که آن شیرین‌ترین دو پیروزی است. "

دو گونه می توان بر دشمن پیروز شد؛ ۱- به جنگ دشمن رفته و او را شکست دهیم و بر او سلطه یابیم و او از ترس، سخن و سلطه ما را بپذیرد، همان راهی که اعراب در زمان خلفا سه گانه بعد از پیامبر و در زمان بنی‌امیه تحت عنوان «فتوحات» پیمودند .

۲- اینکه با بخشش و دادن هدیه و نیکی به دشمن، دل او را به دست آوریم و با این کار او را همراه خود سازیم و کاری کنیم که از دشمنی دست بردارد و این راهی است که پیامبر در سرتاسر زندگی به ویژه در فتح مکّه تلاش نمود آن را بپیماید و این همان راهی است که قرآن تحت عنوان «المولفة قلوبهم» از آن یاد می کند.

مولا علی(ع) در سخن بالا می فرمایند: پیروزی از راه دوم بسیار شیرین تر است.

پیروزی از راه اول، اگرچه به ظاهر دشمن را تابع کرده است امّا او در واقع تابع نگردیده است، او بالاجبار تابع شده، پس دشمنی او مخفی است و در پنهان به ما ضربه می‌زند و به محض اینکه احساس کند می‌تواند در مقابل ما بایستد از تابعیّت ظاهری هم دست برمی دارد، در این راه باید به طور مداوم هزینه‌های گزاف پرداخت شود تا بتوان تابعیّت ظاهری دشمن را پا بر جا نگه داشت. امّا پیروزی از راه دوم یک پیروزی واقعی است ؛زیرا با این راه او از زمره‌ی دشمنان خارج شده و به جمع دوستان پیوسته است، بنابراین پیروزی استمرار می‌یابد و شکننده نیست، در این راه نه تنها بعداً لازم نیست برای تابع نگه داشتن دشمن سابق هزینه‌ای انجام شود بلکه می‌توانی از توان و نیروی دشمن سابق که به دوست جدید تبدیل شده، به نفع خود استفاده کنی.

و:«شرُّ النّاسِ مَن کافَی علی الجمیلِ بالقبیحِ ، و خیرُ النّاسِ مَن کافی علی القبیح بالجمیل»(غرر الحکم،۸۸۵۰)

"بدترین مردم کسی است که در برابر زیبایی به زشتی کیفر دهد، و بهترین مردم کسی است که در برابر زشتی به زیبایی پاداش دهد. "

و:«مِن کمالِ الایمانِ مُکافاةُ المُسیءِ بالاحسان»(غرر الحکم،۸۸۵۷)

"از (نشانه‌های) کمال ایمان، بدی را با نیکی پاسخ دادن است."

و:«یُعجبُنی مِن الرّجلِ اَن یَعفُو عَمَّن ظَلَمَهُ و یَصِلُ مَن قَطَعَه و یُعطی مَن حَرَمَه و یُقابلُ الاساءَةَ بالاحسان»(غرر الحکم ۶۵۱۵)

"انسانی مرا خوشحال و شگفت زده می کند که از کسی که به او ستم کرده بگذرد و با کسی که از او بُریده پیوند برقرار کند و به کسی که او را محروم ساخته عطا کند و با نیکی به مقابله با بدی بپردازد." کتب تاریخی و حدیثی و سیره معصومین انباشته است از روایات و داستان هایی که دلالت می کنند معصومین علیه السلام بدی ها را با خوبی پاسخ می‌دادند [۱۴۹] اما بدلیل اینکه هدف در این کتاب بیان مطلب بطور مختصر می‌باشد از بیان آنها صرف نظر می کنیم.

در انتها با فرازی از دعای امام سجاد(ع) این قسمت را به پایان می بریم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَدِّدْنِي لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ غَشَّنِي۱۵۰ بِالنُّصْحِ۱۵۱ وَ أَجْزِيَ مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ وَ أُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ وَ أُكَافِيَ مَنْ قَطَعَنِي بِالصِّلَةِ وَ أُخَالِفَ مَنِ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ وَ أُغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ»[۱۵۲]

"خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا آن سان استوارم نما تا با کسی که می‌خواهد مرا فریب دهد با صافی و خلوص رویارویی نمایم و به آن که از من دوری گزیده پاداشی نیک دهم و به آن که از من دریغ ورزید احسان کنم و به آن که از من پیوند بریده بپیوندم و از هرکس غیبتم نموده به نیکی یاد کنم و خوبی را سپاس گویم و بر بدی ها چشم بندم ."[۱۵۳]

۵-مغفرة، صفح و عفو

یکی از روش هایی که اولیای الهی برای مقابله با توهین‌ها و آزارهای زبانی از آن سود برده و مردم را هم به آن توصیه می نمودند ،استفاده از بخشش بود و تا دشمن دست به شمشیر نمی‌برد و به تجاوزگری نمی‌پرداخت، ائمه دست به شمشیر نمی‌بردند. اگرچه امام علی(ع) در دوران حکومت مجبور به سه جنگ شد اما در هر سه جنگ در حدّ توان سعی نمود کار به جنگ نیانجامد.

امام علی(ع) تنها خلیفه بعد از پیامبر است که با رای اکثریت مردم بر سر کار آمد ،خلفای بنی‌امیه و بنی عباس هیچ کدام با رای مردم بر سر کار نیامدند، حتّی ابوبکر با رای تعداد انگشت شماری از یاران پیامبر

۱۴۹ به عنوان نمونه رجوع شود به:بحار الانوار،ج۴۳،ص۳۴۴،بر خورد امام حسن(ع)با مرد ناسزا گو
۱۵۰ غشَّ:او را فریب داد،گول زد،به او نیرنگ زد
۱۵۱ نَصَحَ:خالص شد،صاف شد،بی غلّ وغشّ شد.
۱۵۲ صحیفه سجادیه، دعای بیستم ، فراز نهم
۱۵۳ کم مباش از درخت سایه فکن   هر که سنگت زند ثمر بخشش
(دیوان حافظ،مقطّعات،قطعه۱۷)

خواجه عبداله انصاری:«بدی را بدی کردن سگساری است،نیکی را نیکی کردن خر کاری است،بدی را نیکی کردن کار خواجه عبداله انصاری است.»(مجموعه آثار شهید مطهری،ج۲۲،صص۳۱۱-۳۱۲)

در سقیفه و عمر با رای ابوبکر و عثمان با رای سه نفر از اعضای شورای شش نفره منتخبِ عمر بر سر کار آمدند.

امّا حضرت علی(ع) با رای اکثریت قریب به اتّفاق مسلمانان حاضر در مدینه -که به دلیل شرایط بحرانی آن زمان و تظاهرات و تجمّعات چند ماهه مردم علیه یا له عثمان، نمایندگانی از سرتاسر جهان اسلام نیز در میان آنها بودند -بر سر کار آمد.

امام در این زمینه می فرمایند:" روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پرپشت کفتار بود[۱۵۴] که از هر طرف مرا احاطه کردند تا آن که نزدیک بود حسن و حسین (علیه السلام) لگدمال گردند [۱۵۵]و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند ."[۱۵۶]

بنابراین امام(ع) نیاز نداشتند که بخواهند جامعه را به زور تابع خود کنند و جنگ های او در برابر اقلیّتی بود که دست به شورش و تجاوزگری زدند و در عین حال حضرت تا می‌توانست در برابر آنها از شیوه بخشش و نصیحت استفاده نمود.

اولین جنگ امام با اصحاب جمل بود و آنها کسانی بودند که با میل و رغبت با امام بیعت نمودند امّا به دلیل زیاده طلبی بیعت را شکسته و سر به طغیان برداشتند و نصیحت ها کارگر نیفتاد و بالاخره آنها جنگ را بر علیه مولاعلی(ع) آغاز کردند امّا تا نشانه‌های شکست در لشکریان جمل آشکار شد، امام دستور بخشش صادر نمودند، خودشان در این زمینه می فرمایند:

«فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ وَ رَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ »(نهج البلاغه ،نامه ۲۹)

" پس (با این همه دشمنی) گناه کاران شما را بخشیدم و شمشیر از فراریان شما برداشتم."

دومین جنگ امام با معاویه و یاران وی بود که در مقابل حکومت مردمی امام ایستاده و نه تنها حاضر نشدند شامات را به استاندار قانونی امام تحویل دهند، بلکه آنجا را پایگاهی بر علیه حکومت مرکزی قرار دادند و امام را مجبور به مقابله نمودند امّا در این مقابله امام تا توانست از سیاست عفو و بخشش استفاده نمود. به عنوان نمونه، وقتی امام به صفین رسیدند یاران معاویه کناره‌های فرات را در دست داشتند و اجازه استفاده از آب را به یاران امام نمی دادند امّا وقتی یاران امام کناره‌های فرات را از لشکر معاویه گرفتند، امام دستور داد اجازه دهید لشکر معاویه از آب استفاده نمایند. [۱۵۷]

و سومین جنگ امام با خوارج بود، خوارج پس از صفّین ظاهر شدند و ابتدا به انتقاد و بحث های آزاد و سپس به توهین و تمسخر و آزار های زبانی نسبت به مولا علی(ع) و حکومت او و پرداختند. تا زمانی که اوضاع بدین گونه بود، امام تمام توهین‌ها و آزارهای آنها را نادیده گرفته و حتّی سهمیه‌ی آنها را از

---

۱۵۴ ضرب المثلی برای نشان دادن کثرت و فشردگی جمعیت ،معادل«جای سوزن انداختن نبود»

۱۵۵ در آن زمان امام حسن(ع)۳۲سال و امام حسین(ع)۳۱سال از عمر شریفشان گذشته بود.

۱۵۶ نهج البلاغه ،خطبه ۳،ترجمه دشتی

۱۵۷ الکامل فی التّاریخ،ج۲،صص۶۳۴ تا۶۳۶ - تاریخ طبری،ج۶،صص ۲۵۰۸ تا ۲۵۱۳ - وقعة صفّین،ص۱۶۲

بیت‌المال قطع ننمود، استاد مطهری در این زمینه می فرمایند:«خوارج در نماز جماعت به علی(ع) اقتدا نمی‌کردند ، زیرا او را کافر می‌پنداشتند. به مسجد می‌آمدند و با علی(ع)نماز نمی گذارند و احیاناً او را می آزردند. علی(ع) روزی به نماز ایستاده و مردم نیز به او اقتدا کرده بودند. یکی از خوارج به نام ابن الکوّاء فریادش بلند شد و آیه ای را به عنوان کنایه به علی(ع) بلند خواند :«وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ »زمر﴿۶۵﴾

این آیه خطاب به پیامبر است که به تو و هم چنین پیامبران قبل از تو وحی شد که اگر مشرک شوی اعمالت از بین می رود و از زیانکاران خواهی بود .

ابن الکوّاء با خواندن این آیه خواست به علی (ع)گوشه بزند که سوابق تو را در اسلام می دانیم..... امّا خدا به پیامبرش هم گفته اگر مشرک بشوی اعمالت به هدر می‌رود و چون تو اکنون کافر شدی اعمال گذشته را به هدر دادی.

علی(ع) در مقابل چه کرد؟ تا صدای او به قرآن بلند شد ،سکوت کرد تا آیه را به آخر رساند. همین که به آخر رساند، علی(ع) نماز را ادامه داد .باز ابن الکواء آیه را تکرار کرد و علی(ع) بلافاصله سکوت کرد ......بعد از چند مرتبه ای که آیه را تکرار کرد و می خواست وضع نماز را به هم زند ،علی(ع) این آیه را خواند :« فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»روم ﴿۶۰﴾

"صبر کن ،وعده خدا حق است و فرا خواهد رسید .این مردم بی ایمان و یقین ،تو را تکان ندهند و سبکسارت نکنند." دیگر اعتنا نکرد و به نماز خود ادامه داد ."»[۱۵۸]

روزی امام علی در میان یاران مطلبی را بیان فرمود ،یکی از خوارج گفت:خداوند این کافر (منظور امام علی(ع))را بکشد که چقدر دانشمند است، مردم برای کشتن آن مرد خارجی به پا خواستند ،امام(ع) فرمود :« **رُوَيْداً إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ ، أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ » (نهج البلاغه ، حکمت۴۲۰)**

"آرام باشید ،دشنام را با دشنام یا بخشیدن از گناه باید پاسخ داد ."

اگرچه امام در حکمت فوق برای مواجهه با ناسزا دو پیشنهاد، یعنی مقابله به مثل و عفو و بخشش را مطرح می فرمایند امّا با توجّه به سیره امام علی(ع) اصل بخشش است و مقابله به مثل به عنوان آخرالدّواء می باشد ،زیرا زندگی آن حضرت مملو از بخشش و دستور به عفو و صفح بود .

[۱۵۸] سیره امیر المؤمنین،صص۸۳و۸۴،به نقل از شرح ابن ابی الحدید،ج۲،ص۳۱۱

از دیدگاه ایشان بخشش تاج بزرگواری ها [۱۵۹] برترین نیکو یی ها [۱۶۰] وصفح نیکو ترین خصلت هاست [۱۶۱ _۱۶۲]

در حالی که کیفرِ خطا کار فضیلت و برتری ندارد .[۱۶۳-۱۶۴] از نظر امام کم بخششی زشت ترین عیب هاست و شتاب در انتقام ،از بزرگترین گناهان [۱۶۵] و خوی و خصلت فرومایگان است [۱۶۶ -۱۶۷] زیرا کم گذاشتی تخم کینه را در دل انسان می کارد و کینه تخم شرّ و بدی [۱۶۸] و بیماری [۱۶۹] را در دلها می کارد.[۱۷۰] پس از دیدگاه امام انسان باید به سرعت شخص توهین کننده و بد زبان و خطاکار را ببخشد، البتّه مگر در موارد خاص که ممکن است بخشش موجب گردد خطاکار در کار خود جری شود یا امر مهم دیگری در میان باشد که در آن صورت باید با او مقابله مثل نمود .

امام در بخشی از فرمان خود به مالک اشتر فرمودند:« يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَ يُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطَإِ فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلِ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ »(نهج البلاغه ، نامه۵۳)

---

[۱۵۹] «العفو تاج المکارم»(غررالحکم۶۵۱۹)

[۱۶۰] «العفو افضل الاحسان»(غررالحکم۶۵۲۰)

[۱۶۱] «الصَّفحُ اَحسَنُ الشِّیَم»(غررالحکم۶۵۲۱)

[۱۶۲] در زمینه فضیلت بخشش رجوع شود به:غرر الحکم،ترجمه رسولی محلاتی،حدیث۶۵۱۴ تا ۵۶۵۹ -اصول کافی،ج۳،باب العفو،صص۳۰۸ تا ۳۱۳

[۱۶۳] «مَن عاقَبَ بِالذّنبِ فلا فَضلَ له»(غرر الحکم،۶۵۹۲)

[۱۶۴] در زمینه دوری از کیفر خطا کار ،رجوع شود به:غررالحکم،ترجمه رسولی محلاتی،حدیث۶۵۸۹ تا ۶۵۹۴

[۱۶۵] «قِلَّةُ العفوِ اَقبَحُ العیوبِ و التَّسرع الی الانتقام اعظم الذّنوب»(غررالحکم،۶۵۴۷)

[۱۶۶] «المبادرة الی الانتقام من شِیَم اللئام»(غرر الحکم،۱۰۰۰۳)

بادر الی الشّئ:به سوی آن چیز سرعت گرفت.

الشّیمة:خوی،سرشت ،طبیعت و عادت،فطرت

[۱۶۷] در زمینه زشتی انتقام،رجوع شود به:غرر الحکم،ترجمه رسولی محلاتی،حدیث۱۰۰۰۳ تا ۱۰۰۰۹

[۱۶۸] «الغِلّ بذر الشّرّ»(غررالحکم،۷۶۵۴)

[۱۶۹] «الغلّ داء القلوب»(غرر الحکم،۷۶۵۵)

[۱۷۰] **در زمینه ی بدی کینه و کینه توزی،رجوع شود به:غرر الحکم ،ترجمه رسولی محلاتی،باب الغل،حدیث۷۶۵۳ تا ۷۶۵۷**

" از آنها خطاهایی سر می زند و بیمار هایی بر آنان عارض می‌شود و خواسته و ناخواسته ،مرتکب اشتباه می شوند ،پس آنان را ببخش و از آنها در گذر ،آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و از تو در گذرد .»

و:« وَ لَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ وَ لَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ وَ لَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ[۱۷۱] وَجَدْتَ مِنْهَا مَنْدُوحَةً »(نهج البلاغه ،نامه۵۳)

"هرگز بر بخشش دیگران پشیمان مباش ، و هرگز از کیفر دادن شادی مکن و به خشمی که می‌توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش."

در آخرین لحظات عمر ،امام علی(ع) در مورد قاتل خود ابن ملجم مرادی فرمودند: «**وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ ، وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ ، فَاعْفُوا "أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ "[۱۷۲]» (نهج البلاغه،نامه۲۳)**

"و اگر ببخشم ، پس بخشش برای من نزدیک شدن به خداوند است و بخشش برای شما نیکی و خوبی است ، پس عفو کنید ، آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد."

از دیدگاه امام(ع) بخشش، زکات پیروزی[۱۷۳] و بهترین ابزار انسان برای شکر نعمت الهی در هنگام سلطه بر دشمن است.[۱۷٤] و سزاوار ترین مردم به بخشیدن دیگران کسی است که به هنگام کیفر دادن از همه توانا تر باشد. [۱۷۵]

از نگاه امام(ع) ، انسان عاقل نه تنها باید اهل عفو و صفح باشد بلکه باید اهل غفران باشد. «العاقل مَن تغمّد[۱۷٦] الذّنوب بالغفران »(غرر الحکم۷۵۹۴)

"عاقل کسی است که گناهان را با غفران بپوشاند. "

بنابراین طبق حدیث فوق عاقل کسی است که وقتی کسی خطایی می‌کند، مثلاً ناسزایی به او می‌گوید ، نه تنها مقابله به مثل نمی کند یا او را مجازات نمی‌کند، بلکه ناسزاگو را بخشیده و هرگز خطای او را بعداً به یاد او نمی‌آورد و کمک می‌کند کسی از خطای او مطلع نشود یا اگر دیگران مطلع شدند ، سعی می‌کند آن خطا را توجیه کند و با این کار روی خطاها و اشتباهات و حتّی گناهان مردم را بپوشاند.[۱۷۷]

---

[۱۷۱] البادرة:خشم ، غضب
[۱۷۲] **نور ۲۳**
[۱۷۳] **«** وَ الْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفَرِ »(نهج البلاغه ، حکمت ۲۱۱)
[۱۷٤] **«** إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ »(نهج البلاغه ،حکمت ۱۱)
[۱۷۵] « أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ »(نهج البلاغه ، حکمت۵۲)
[۱۷٦] **تَغَمَّدَ**:پرده پوشی کرد
[۱۷۷] در مورد آثار و نتایج خوبِ غفران ، رجوع شود به:غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ،باب الغفران و الاستغفار ، حدیث ۷۵۹۱ تا ۷۶۱۱

۶- حلم و بردباری [۱۷۸]و دوری از غضب و برخورداری از کظم غیظ

یکی دیگر از روش های مقابله با توهین و بد زبانی ها ، در لسان معصومین ، حلم و بردباری است. امام علی(ع) می فرمایند: اگر می خواهید دهان بی‌خردان بسته شده و از ناسزاگویی دست بردارند ، در برابر ناسزاگویی ها بردباری پیشه سازید .[۱۷۹]

مَثَل بد زبانان مَثَل دراز گوشان می باشد که اگر دراز گوشی فریاد عرعر سرداد، در صورتی که او را با صدای عرعر همراهی کنیم، از این که ما را به سلک خود درآورده به هیجان می آید و به عرعر خود ادامه می‌دهد اما اگر صدای انکر الاصوات او را کمی تحمّل کنیم و از خود واکنشی نشان ندهیم ، غم تنهایی او را فرا گرفته و صدای او خاموش می‌شود. [۱۸۰]

امام علی(ع) در فرمان خود به مالک اشتر می‌فرماید:« فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) **يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ** ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ ۱۸۱مِنْهُمْ وَ الْعِيَّ ۱۸۲ »(نهج البلاغه ،نامه ۵۳)

" من از رسول خدا(ص) بارها شنیدم که فرمود:« ملتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی‌اضطراب باز نستاند، هرگز پاک و رستگار نخواهد شد.» پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را تحمّل کن."

ممکن است به دلیل ظلمی که در حق کسی شده، یا شخص خودش فکر می کند در حق او ظلم شده، شدّت و خشونت و بی خردیی از او صادر شود ، یا به دلیل این که بلد نیست سخن را زیبا ادا کند، به طرف مقابل توهین نماید، در هر صورت باید سخنان درشت و بد طرف مقابل را تحمّل نمود تا بتوان در صورتی که در حق او ظلمی شده، جلو ظلم را بگیریم و حق او را از ظالم بازستانیم که در غیر این صورت جامعه‌ای رستگار و پاک نخواهیم داشت و اگر ظلمی در حق او نشده او را توجیه و روشن نماییم. پس مقدمه‌ی رسیدن به جامعه رستگار، بردباری می باشد.

عدم بردباری خشم و غضب را به همراه می آورد و خشم و غضب موجب می‌شود که انسان نتواند درست از عقل خود استفاده نموده و بنابراین دست به کارهایی می‌زند که پشیمانی به بار می‌آورد و جبران آن کارها بسیار سخت یا محال می‌باشد.

پس اگر می‌خواهیم از عقلانیت دور نشویم و امور را در جای مناسب خود و عادلانه انجام دهیم ، باید بردباری پیشه کنیم ، پس یکی از پایه های عدل بردباری است. [۱۸۳]

---

۱۷۸ در مورد آثار و نتایج مثبت حلم ، رجوع شود به:اصول کافی ،ج۳،باب الحلم،صص ۳۲۰ تا ۳۲۴

۱۷۹ «الحلم فدام السّفیه»(غرر الحکم ۲۱۱۵) "برد باری دهان بند بی خردان است."

۱۸۰ امام علی (ع)می فرمایند:«اذا حَلُمتَ عن السَّفیه غَمَّمتَه فَزِده غمّاً بحلمک عنه»(غرر الحکم۲۱۳۷)

۱۸۱ الخُرق :شدّت و خشونت ،ضدّ رفق ،دیوانگی و جهالت

۱۸۲ العیّ : ناتوانی در گفتار

۱۸۳ « وَ رَسَاخَةِ الْحِلْمِ »(نهج البلاغه ، حکمت ۳۱) "(یکی از پایه های عدل) استوار بودن در بردباری است."

به دلیل اهمیّت حلم و بردباری است که هر چه موجودی به کمال بیشتری دست یافته باشد از بردباری بیشتر برخوردار خواهد بود.

صفت حلم یکی از صفات خداوند می‌باشد، [۱۸۴] پس اگر می‌خواهیم اوج گرفته و به خداوند نزدیک شویم باید هر چه بیشتر بردبار شویم.[۱۸۵] یکی از صفات انبیاء حلم می‌باشد، [۱۸۶] همین طور اهل بیت پیامبر [۱۸۷] و متقین[۱۸۸] و هر انسان نیکوکاری [۱۸۹] و هر فرمانده خوبی [۱۹۰] حلیم می باشند.

حتّی اگر انسان بردبار نیست باید خود را به بردباری بزند، زیرا اگر چنین کنیم کم‌کم صفت حلم در ما ایجاد می شود. امام علی(ع) در این زمینه می‌فرمایند:« **إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ .»(نهج البلاغه ،حکمت۲۰۷)**

" اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری بزن، زیرا اندک است کسی که خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان به حساب نیاید. "[۱۹۱]

اوّلین نتیجه بردباری آن است که مردم بسوی انسان بردبار گرایش پیدا کرده و در نتیجه یاران او زیاد می‌شوند .امام علی(ع) در این زمینه می فرمایند:« **أَوَّلُ عِوَضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ .»**[۱۹۲] (نهج البلاغه ،حکمت ۲۰۶)

"نخستین پاداش بردبار از بردباریش آن است که مردم در برابر نادان، پشتیبان او خواهند شد. "

---

[۱۸۴] «واللّه غفورٌ حلیم»(بقره ۲۳۵،۲۲۵ –آل عمران ۱۵۵-مائده ۱۰۱)

[۱۸۵] «لا عزّ کالحلم»(نهج البلاغه ،حکمت ۱۱۳)"هیچ بزرگی و شرافتی چون بردباری وجود ندارد."
و«لا عزّ ارفع من الحلم»(غرر الحکم ۲۱۸۰) "هیچ شرافتی بلند مرتبه تر از حلم وجود ندارد."

[۱۸۶] توبه ۱۱۴-هود ۸۷،۷۵

[۱۸۷] « يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ »(نهج البلاغه ،خطبه ۲۳۹) "برد باری اهل بیت از علم آنها به شما خبر می دهد"

[۱۸۸] «فحلماءُ علما»(نهج البلاغه ،خطبه۱۹۳) "متقین بردبارانی دانشمند می باشند."
و«یمزج الحلم بالعلم»(همان) "انسان متقی بردباری را با علم در می آمیزد."
و« علماً فی الحلم »(همان)"در متقین علم در حال برد باری می بینی."

[۱۸۹] **« وَ أَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ »(نهج البلاغه ، حکمت۹۴) "(خیر آن است)که بردباری تو بزرگ و گران مقدار باشد."**

و«.....مراجیح الحلم.....» (نهج البلاغه ، خطبه ۱۱۶) "آن نیکو کاران ترجیح دهنده بردباری بودند."

[۱۹۰] «و افضلهم حلماً»(نهج البلاغه ،نامه ۵۳) "(فرمانده خوب کسی است که)از جهت بردباری از همه برتر باشد."

[۱۹۱] این جمله در غرر الحکم ۲۱۳۲ این گونه آمده است:«...الّا اوشک ان یصیر منهم»

[۱۹۲] این جمله در غرر الحکم ۲۱۲۲ این گونه آمده است: « أَوَّلُ عِوَضِ الْحَلِيمِ عنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ کلّهم أَنْصَارُهُ عَلَى خصمه.»

و:«**بِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ** »[۱۹۳](نهج البلاغه ،حکمت ۲۲۴)

"با بردباری در برابر بی‌خرد، یاران انسان زیاد می شوند. "

و :«**الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ** »(نهج البلاغه ،حکمت۴۱۸ و غرر الحکم ،۲۱۰۴) "بردباری قبیله و طایفه است."

اگر انسان بردباری داشته باشد یک قبیله از انسانها گرد او جمع می شوند.

یکی دیگر از نتایج بردباری آن است که حلم کمبودها و نواقص اخلاق انسان را می‌پوشاند، امام علی(ع) در این زمینه می فرمایند: «الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ ....فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ »(نهج البلاغه ،حکمت۴۲۴)

"بردباری پرده‌ای پوشانده است ... پس کمبودهای اخلاق خود را با بردباری بپوشان ."

یکی دیگر از نتایج بردباری آن است که توان انسان بالا رفته و بلند همّت می شود، همان گونه که امام علی(ع) در این زمینه می‌فرمایند: «الْحِلْمُ وَ الْأَنَاةُ [۱۹۴]**تَوْأَمَانِ يُنْتِجُهُمَا عُلُوُّ الْهِمَّةِ** »(نهج البلاغه ،حکمت۴۶۰)

"بردباری و عدم شتاب به همراه هم می‌باشند و نتیجه آن دو بلند همتی است. "

بردباری یک نوع مبارزه با هوای نفس می‌باشد و این مبارزه ضمن اینکه اجازه نمی‌دهد عنان اختیار انسان به دست خواسته‌ی نفس افتاده و خواسته‌ی نفس انسان را به سوی انحرافات ببرد، این مبارزه موجب می‌شود توان انسان بالا برود و انسان بلند همّت شود، درست مثل ورزش که هم جلوی ورود پلیدی ها را می گیرد و هم بدن را تقویت می کند.

بنابراین از سخنان فوق مشخص می‌شود، حلم و بردباری هم نتایج اجتماعی دارد و موجب می‌شود ما به جامعه‌ای عدالت محور و پاک و رستگار برسیم و هم نتایج فردی دارد و باعث می شود انسان‌ها به سوی ما گرایش پیدا کنند و همین طور موجب می شود زشتی‌های انسان پوشیده شده و انسان رشد و تعالی یابد.

در صورت ترک بردباری، انسان گرفتار خشم و غضب می شود، خشم و غضب موجب می‌شود که انسان نتواند از عقل استفاده کند و بنابراین دست به کارهای بی‌خردانه می زند. حضرت علی(ع) می فرماید: «الغضبُ مرکبُ الطَّيش [۱۹۵]»(غرر الحکم ۷۵۱۴) "غضب مرکب سواری سبک مغزی است. "[۱۹۶]

وقتی نتوانیم از عقل استفاده کنیم نمی‌توانیم هر چیز و هر کسی را در جای مناسب خود قرار دهیم و مجازات‌ها و پاداش‌ها در جایگاه مناسب خود قرار نمی‌گیرند، پس ما دچار ظلم می شویم و از عدالت دور می‌گردیم، دور شدن از عدالت موجب می‌گردد جامعه از رشد بازماند و دچار فنا گردد که: «الملکُ

[۱۹۳] این جمله در غرر الحکم ۲۱۴۱ این گونه آمده است: « بِالْحِلْمِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ»
[۱۹۴] الاناة:سنگینی ،وقار ،بردباری ، حوصله ، فرصت دادن ،مهلت دادن ، عدم شتاب
[۱۹۵] الطَّيش:سبک مغزی ، بی فکری
[۱۹۶] امام علی (ع):«مَن تَحَلّی بالحلمِ سَکَنَ طَیشُهُ»(غرر الحکم ۲۱۵۸)

یبقَی مع الکفر و لا یبقی مع الظّلم» به همین دلیل است که کظم‌غیظ (فرونشاندن خشم) آثار گران بهایی دارد[۱۹۷]، به گونه‌ای که امام علی(ع) می فرمایند :« ....وَ تَجَرَّعِ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرَ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَ لَا أَلَذَّ مَغَبَّةً [۱۹۸]» (نهج البلاغه ، نامه ۳۱)

"و خشم خود را جرعه جرعه فرو خور که من هرگز جرعه‌ای را ندیده‌ام که نتیجه‌ای شیرین تر از آن و پایانی گواراتر از آن داشته باشد."

و:« **وَ اكْظِمِ الْغَيْظَ وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ وَ احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ اصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ** » (نهج البلاغه ، نامه۶۹)

"خشم را فرو نشان و به هنگام قدرت ببخش و به هنگام خشم بردبار باش و با داشتن دولت و حکومت ببخش.

وَ:« اكْظِمِ الْغَيْظَ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ تَجَاوَزْ مَعَ الدَّوْلَةِ تكن لَكَ الْعَاقِبَةُ »[۱۹۹]**(غرر الحکم ۸۸۴۲)**

"خشم خود را در هنگام غضب فرو خور و با وجود داشتن دولت و قدرت بر انتقام از گناه و خطای مردم درگذر، تا سرانجام نیک از آن تو باشد. "

در مورد اینکه در چه زمانی باید خشم را فرونشاند؟ آیا در زمان ضعف؟ یا در زمان قدرت؟ و یا همیشه؟ حضرت علی(ع) می فرمایند :در هر شرایطی سعی کن خشم خود را فرو برده و بردباری پیشه کنی؛

«وَ كَانَ (عليه السلام) يَقُولُ: مَتَى أَشْفِي غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ؟ أَ حِينَ أَعْجِزُ عَنِ الِانْتِقَامِ ، فَيُقَالُ لِي : لَوْ صَبَرْتَ؟ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيُقَالُ لِي : لَوْ عَفَوْتَ ؟» **(نهج البلاغه ،حکمت۱۹۴)**

"و می‌فرمود: چون خشم گیرم، کی آن را فرو نشانم؟ در آن زمانی که قدرت انتقام ندارم، (زیرا در غیر این صورت) پس به من گفته می‌شود: اگر صبر می کردی بهتر نبود؟، یا آنگاه که قدرت انتقام دارم (که باز در غیر این صورت) پس به من گفته می‌شود: اگر می بخشیدی بهتر نبود؟ "

انسان وقتی غضبناک می‌شود باید خشم خود را فرونشاند، زیرا یا در آن حال قدرت انتقام ندارد و اگر خشم فرو ننشاند و به فکر انتقام افتد شکست می‌خورد و همه‌ی مردم به او می‌گویند: عاقلانه عمل نکردی، اگر صبر می‌کردی تا توانمند شوی و بعد انتقام می‌گرفتی بهتر بود. و یا قدرت انتقام دارد و انتقام گرفته و طرف مقابل که ضعیف تر از اوست را شکست می‌دهد که در این صورت همه‌ی مردم به او می‌گویند: عاقلانه عمل نکردی و ضعیف گیر آوردی و این چنین بر او تاختی و اگر عفو می‌کردی بهتر بود. پس در هر دو صورت انسان باید خشم خود را فرونشاند و ببخشد.

---

[۱۹۷] در مورد آثار مثبت کظم غیظ رجوع شود به :اصول کافی ،ج۳، باب کظم غیظ،صص۳۱۴-۳۲۰

[۱۹۸] المَغَبَّة :پایان ، آخر یک چیز

[۱۹۹] در زمینه ی آثار بد غضب ،رجوع شود به:غرر الحکم ترجمه رسولی محلاتی ،حدیث ۷۵۱۴ تا ۷۵۷۸ - اصول کافی ، ج ۳ ، باب الغضب ، صص ۸۰۴ تا ۸۱۲

تقوا و خود نگه داری شاخه‌هایی دارد و یکی از شاخه‌های آن فرو خوردن غضب است که در اثر حلم و بردباری در انسان به وجود می‌آید.

قرآن یکی از صفات متقین را کظم‌غیظ می‌داند «وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ »آل عمران ﴿۱۳۴﴾

"و آنان که خشم خویش را فرو خورده و از مردم گذشته و آنها را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. "[۲۰۰]

پس همه‌ی خوبی‌ها و نتایج مثبتی که در تقوا وجود دارد ، در حلم و بردباری و کظم‌غیظ نیز موجود است [۲۰۱]مثلاً بردباری یک نوع مصنونیّت از خطرات در ما ایجاد می کند (خطر افتادن در سبک مغزی)، جامعه را اصلاح می کند، برای بدن سلامتی می‌آورد (چون موجب می‌شود خشم و غضب جولان ندهد و خشم موجب بیماری بدن می‌شود)، روشن‌بینی و بصیرت ایجاد می‌کند (زیرا بردباری نباشد خشم ، عقل را زایل می‌کند)، و موجب می‌شود ما بر شداید و مشکلات فائق آئیم، زیرا مشکلات دو گونه‌اند:

۱-مشکلاتی که اراده‌ی انسان در آنها دخالتی ندارد.

۲-مشکلاتی که اراده انسان در آن ها دخالت دارد و آنها معلول بی فکری و سبکسری ما هستند.[۲۰۲]

بردباری موجب می‌شود بسیاری از مشکلاتِ نوع دوم اصلاً رخ ندهند و اگر رخ دادند با توجّه به بصیرت و قدرت عقلی که در اثر بردباری در ما به وجود می‌آید، می‌توانیم بر آنها غلبه یابیم ، اگرچه بسیاری از مشکلات نوع اوّل نیز غیر مستقیم معلول بد عمل کردن ما هستند و بالاخره برای حل آنها نیاز به بردباری داریم.

با دو بیت شعر منصوب به امام علی(ع) و نصیحتی از او به قنبر، بحث را در این زمینه به پایان می‌بریم.

و ذو سفهٍ یُواجهنی بِجَهلٍ   و اَکرَهُ اَن اَکُونَ مُجیباً
یَزیدُ سَفاهةً و ازیدُ حلماً   کَعودٍ زادَ فی الاحراق طیباً[۲۰۳]

---

[۲۰۰] رو سینه را چون سینه ها   هفت آب شو از کینه ها
وانگه شراب عشق را   پیمانه شو پیمانه شو
(دیوان شمس تبریزی ،غزلیات ،غزل۲۱۳)

[۲۰۱] در مورد حلم و بردباری و نتایج مثبت آن ، رجوع شود به:غرر الحکم ترجمه رسولی محلاتی ،حدیث۲۱۰۴ تا ۲۱۸۴

[۲۰۲] «الطَّیشُ یُنَکِّدُ العَیشَ »(غرر الحکم ، ۵۷۱۴) "سبکسری زندگی را سخت و دشوار می کند."

[۲۰۳] دیوان منسوب به امام علی(ع) ، ص ۶۹

"و انسانِ بی خردی از روی نادانی به رویارویی با من بر می خیزد، درحالی که من خوش ندارم که به او پاسخ گویم.

او بر نادانی می افزاید و من بردباری را افزایش می دهم، مانند چوب عود که هرچه شعله‌های آتش برافروخته‌تر گردد خوش بویی آن افزایش می‌یابد. "[۲۰۴]

نصیحتی از امام علی(ع) به قنبر: «الإمامُ عليٌّ عليه السلام .لِقَنْبرٍ و قد رامَ أن يَشتِمَ شاتِمَهُ . :مَهْلاً يا قَنبرُ ! دَعْ شاتِمَكَ مُهانا تُرْضِ الرَّحمنَ و تُسخِطُ الشَّيطانَ و تُعاقِبُ عَدُوَّكَ ، فَوَالذي فَلَقَ الحَبَّةَ و بَرَأَ النَّسَمَةَ ما أرضَى المؤمنُ رَبَّهُ بِمِثلِ الحِلْمِ ، و لا أسخَطَ الشَّيطانَ بِمِثلِ الصَّمتِ ، و لا عُوقِبَ الأحمَقُ بمِثلِ السُّكوتِ عَنه »[۲۰۵]

" امام(ع) این نصیحت را به قنبر، هنگامی که قنبر خواست به کسی که به او ناسزا گفته بود، ناسزا گوید، فرمود.

آرام باش قنبر! دشنام گویِ خود را خوار و سرشکسته بگذار، تا خدای رحمان را خشنود و شیطان را ناخشنود کرده و دشمنت را کیفر داده باشی . قسم به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، مؤمن پروردگار خود را با چیزی همانند بردباری و گذشت خشنود نکرد و شیطان را با حربه‌ای چون خاموشی به خشم نیاورد و احمق به چیزی مانند سکوت در مقابل او مجازات نشد. "[۲۰۶]

۷-صبر و شکیبایی و ایستادگی در مسیر درست

یکی دیگر از روش های معصومین در رویارویی با آزارهای زبانی و ناسزاگویی‌ها به مقدّسات، صبر و ایستادگی می باشد.

---

[۲۰۴] ابو تمام در این زمینه می فرماید:

لولا اشتعال النّارِ فی ما جاوَرَت — ما کان یُعرَفُ طیبُ عَرفِ العود

"اگر نبود اشتعال آتش در آنچه در کنار اوست — پاکی بوی خوش چوب عود شناخته نمی شد"

و سعدی می فرماید:

قول مطبوع از درون سوزناک آید که عود — چون همی سوزد جهان از وی معطّر می شود

(غزلیات سعدی ، غزل۲۷۲)

[۲۰۵] امالی مفید ، مجلس ۱۴، ص۱۱۸ ، حدیث۲

-میزان الحکمه ، ج۵ ، باب :نهی از ناسزا گویی(۱۷۲۸)،ص۲۳۵۲

[۲۰۶] در زمینه نهی از ناسزا گویی ، رجوع شود به: میزان الحکمه ، ج۵ ، باب :نهی از ناسزاگویی،صص۲۳۵۲ تا ۲۳۵۹

و در زمینه آثار نیک سکوت و حفظ زبان ، رجوع شود به: اصول کافی،ج۳،باب الصَّمت و حفظِ اللّسان ،صص۳۲۴ تا ۳۳۴

صبر در اینجا بدین معناست که؛ انسان در رویارویی با آزارها از میدان بدر نرود و از حرکت در مسیر درست خارج نگردد و بر حرکت در مسیر درست استقامت و ایستادگی داشته باشد.

اگر مسیر درست را حرکت در مسیر مکتب الف بنامیم، خروج از حرکت در مسیر مکتب الف به دو شکل اتفاق می‌افتد؛

اوّل :اینکه ممکن است آزار ها سبب شوند انسان از مکتب الف دست بردارد و مکتب دیگری انتخاب نماید.

دوّم :اینکه آزارها ظاهراً انسان را از حرکت در مسیر مکتب الف خارج نمی‌کنند اما این آزارها موجب می‌شوند که انسان دچار خشم و غضب شود و این خشم اجازه نمی‌دهد که عقل کار خود را به درستی انجام دهد و تصمیم عاقلانه اتخاذ نماید، در این صورت عنان اختیار انسان به دست نفس امّاره و هوای نفس افتاده و هوای نفس انسان را به کارهایی فرمان می‌دهد که این کارها با آموزه‌های مکتب الف سازگاری ندارند یا حداقل انسان را از حرکت در مسیر مکتب الف متوقّف می‌کنند و در این دوره انسان خود را همراه و هم سطح انسانهای منحرف قرار داده است.

پس صبر یعنی آن چنان در خود ایستادگی ایجاد کنم که هیچ آزاری نتواند مرا از حرکت در مسیر مکتب الف خارج نماید، هم از این جهت که از مکتب الف برنگردم و هم از این جهت که تحت تاثیر خشم و غضب و شیطان درون، اندیشه‌های خارج از مکتب الف در سر نپرورده و کارهای خلاف مکتب الف انجام ندهم. به عبارت دیگر، صبر یعنی، ایستادگی در مسیر درست به گونه‌ای که نه شیاطین بیرونی بتوانند انسان را از مسیر درست خارج سازند و نه شیاطین درونی توان خارج کردن انسانی از مسیر درست را داشته باشند.

در قرآن ،در داستان حضرت یونس(ع) می خوانیم که:

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ »انبياء﴿۸۸﴾

"و هنگامی که صاحب ماهی (حضرت یونس(ع)) خشمگین (از میان قوم خویش بیرون) رفت، پس

حضرت یونس(ع) گمان کرد که ما بر او تنگ نمی‌گیریم، پس در تاریکی فریاد کشید که، خدایی جز تو نیست، تو از هر عیب و نقص منزّهی و من از ظالمان می باشم. پس ما دعای او را استجابت نموده و او را از غم و اندوه نجات دادیم و این چنین ما مؤمنان را نجات می‌دهیم. "

حضرت یونس(ع) سالها قوم خود را مورد هدایت قرار داد امّا آنها نه تنها ایمان نیاوردند بلکه به آزار جسمی و زبانی آن پیامبر خدا روی آوردند، تا اینکه بالاخره آن نبی بزرگوار از دست آنها به خشم آمده و

از میان آنها خارج شد. این حرکت خشمگینانه حضرت یونس(ع) او را در تاریکی قرار داد و اینجا بود که متوجّه اشتباه خود شده و از ظلمی که بر خود نموده بود توبه نمود و خداوند توبه او را پذیرفت.

همان طور که از آیات فوق استنباط می‌شود، ظلم حضرت یونس(ع) بر خودش فقط خشمگین شدن او نسبت به قوم بود و اینکه این خشم مدّتی و لواندک او را از حرکت در مسیر درست، که همان هدایت خود و مردم به سوی خدا بود، بازداشت، و از اینجا مشخص می‌شود، نبی و به تبع او مؤمنان شایسته نیست که به خاطر آزار دشمنان نسبت به نبی و مؤمنان، از آنها خشمگین شوند و باید با صبر و شکیبایی و استقامت به کار خود ادامه دهند، در غیر این صورت، این خشم آنها را در تاریکی فرو می‌برد و موجب می‌شود چشم عقل آنها نابینا شود و این نابینایی موجب می‌شود که عقل نتواند تصمیم درست و عاقلانه‌ای اتخاذ نماید.

حضرت علی(ع) در مورد صبر و شکیبایی می فرمایند:« **مَنْ صَبَرَ صَبْرَ الْأَحْرَارِ وَ إِلَّا سَلَا** [207] **سُلُوَّ الْأَغْمَارِ** [208]»(نهج البلاغه ،حکمت۴۱۳)

"کسی که مانند آزادگان شکیبایی نمود (موفق و رستگار شد) وگرنه مانند نادانان سرگرم (امور بیهوده) شد و شخصیت انسانی خود را فراموش کرد. "

«**إِنْ صَبَرْتَ صَبْرَ الْأَكَارِمِ وَ إِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَّ الْبَهَائِمِ** » (نهج البلاغه ،حکمت۴۱۴)

"اگر مانند شکیبایی بزرگواران شکیبایی نمودی (که کار انسانی، عاقلانه و عالمانه‌ای انجام داده‌ای) و گرنه مانند سرگرمی چهارپایان، سرگرم می‌شوی و شخصیت انسانی خود را فراموش می کنی. "

کسی بر من ناسزایی می‌گوید، در اینجا دو راه برای من وجود دارد؛ اوّل اینکه در مقابل ناسزاگو شکیبایی نموده و وجود خویش را درگیر این ناسزا نکنم و مانند انسان‌های بزرگوار و آزاده به راه خویش ادامه دهم و ناسزای او را نشنیده گیرم.

دوّم اینکه به مقابله با ناسزاگو برخاسته و خود را در سطح چهارپایان و انسانهای نادان پایین آورم و شخصیت انسانی خود را فراموش کرده و سرگرم امور بیهوده نمایم.

حال که چنین است و من مجبور به انتخاب یکی از این دو راه می باشم، باید راه اوّل یعنی راه شکیبایی در پیش گیرم و دنبال رو و مُقلِّد انسان‌های سفیه و نادان نشوم.

و نیز امام علی(ع) در زمینه علامت های متقین می فرمایند لَهُ»:« **وَ إِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ له** » (نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۳)[209]

---

[207] سلا (یَسلُو سَلواً و سُلُوّاً):فراموش کرد ،سر گرم شد ، از یاد برد

[208] اَغمار ، جمع غُمر :جاهل ، نادان ، بی تجربه

[209] اَلبِس اَخاکَ علی عُیُوبِهِ وَاستُر و غُطِّ علی ذنوبه
و اصبِر علی ظلم السَّفیهِ و للزَّمانِ علی خُطُوبِه
و دَعِ الجوابَ تَفَضُّلاً وکِلِ الظَّلومَ الی حسیبِهِ

"(یکی از علائم و نشانه‌های انسان متّقی آن است که) اگر ستمی به او روا دارند صبر می‌کند تا خدا انتقام او را بگیرد."

اشکال: حدیث فوق با این آموزه دینی که می‌گوید: ظلم پذیر نباشید و در مقابل ظلم ایستادگی کنید، در تضاد است. [۲۱۰]

جواب: همان طور که قبلاً بیان کردیم، اینجا صبر دست روی دست گذاردن و ظلم را تحمّل کردن نیست، بلکه ایستادگی بر راه درست و عدم برگشت از راه درست و نیز عدم تسلیم در برابر فرامین شیطان درون و سبک مغزی است. ایستادگی بر راه درست یک نوع مقاومت در برابر راه غلط است، خداوند نظام عالم را طوری قرار داده که اگر در مسیر درست استقامت داشته باشیم خودبه خود پیروز شده و ظالم؛ یا مجبور است از ظلم دست برداشته و به مسیر درست بیاید و یا به خاطر راه غلطی که در پیش گرفته خود به خود گرفتار سقوط می‌گردد.

در آیات سوره نسا نیز که به همه دستور می‌دهد مظلوم واقع نشوید، در عین حال نمی‌فرماید که حتماً به جنگ ظالم بروید، بلکه آنجا هم عدم برگشت از راه درست به هر وجه ممکن منظور است ،یعنی؛ اگر امکان دارد بمانید ولی فشار ظالمان و شیاطین بیرونی شما را مجبور به تبعیّت از آنها یا تبعیّت از شیاطین درونی یعنی نفس امّاره و هوای نفس و سبکسری نکند و اگر زور ظالم زیاد است و امکان ماندن نیست از آن مکان هجرت کنید، همان کاری که ابراهیم(ع) موسی(ع) و محمد(ص) انجام دادند که تا حد ممکن صبر و استقامت در برابر ظالمان نموده و به راه درست خود ادامه دادند و هنگامی که دیدند زور ظالمان زیاد است هجرت کردند و خود را به مکانی خارج از دسترسی ظالمان و نسبتاً امن تر رساندند.

(دیوان منسوب به امام علی(ع) ،ص ۷۲)
"عیب های برادر دینی خود را بپوشان و انحراف او را علنی مگردان.
در برابر ظلم نادان صبر کن و حالات او را به روزگار واگذار نما.
بخاطر نیکی و احسان پاسخ را رها کن وستمگر را به حساب گرش واگذار کن."

[۲۱۰] «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۹۷﴾إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿۹۸﴾وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا »نساء﴿۱۰۰﴾

و همین طور امام علی(ع) می فرمایند: «مَن صَبَرَ علی مُرِّ الاَذی آبانَ عن صِدقِ التَّقوی»(غرر الحکم۴۸۹۷)

"کسی که بر تلخی آزار شکیبایی کند، پرده از راستی و درستی تقوای خویش بر داشته است (و این شکیبایی حکایت از راستی و درستی تقوای او می‌کند.) "

و:«الصَّبرُ کفیلٌ بِالظَّفر »[۲۱۱] (غرر الحکم۴۷۸۳) "شکیبایی ضامن پیروزی است ."

و:«مَرارةُ الصَّبر تُثمِرُ الظَّفر»[۲۱۲] (غرر الحکم۴۹۱۷) "تلخی صبر میوه پیروزی به بار می‌آورد ."[۲۱۳]

در اینجا بحث را با دو بیت از دیوان اشعار منسوب به امام علی(ع) و سخنی از پیامبر(ص) به پایان می‌بریم: اِنّی وَجَدتُ و فی الایّامِ تَجرِبَةٌ   للصَّبرِ عاقبةً محمودةَ الاثرِ

و قَلَّ مَن جَدَّ فی امرٍ یُطالبُهُ   فَاستَصحَبَ الصَّبرَ الّا فاز بالظَّفر[۲۱۴]

"من این را یافتم و در روزگار تجربه هایی است که صبر یک عاقبت نیکی دارد.

و کم اتفاق می‌افتد که کسی کاری را طلب کند و در آن کار کوشش نماید و صبر را همراه خود داشته باشد مگر اینکه پیروز گردد."[۲۱۵]

در همین راستا پیامبر فرمود:«مَن طَلَبَ شیئاً و جَدَّ وَجَدَ و مَن قَرَعَ باباً و لَجَّ وَلَجَ »[۲۱۶]

---

[۲۱۱] صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند   بر اثر صبر نوبت ظفر آید
(دیوان حافظ ، غزلیات ، غزل۲۳۲)

[۲۱۲] در زمینه فواید و نتایج صبر ،رجوع کنید به:غرر الحکم ترجمه رسولی محلاتی،باب صبر ،حدیث۴۷۷۱ تا ۴۹۳۱
و :اصول کافی ،ج ۳،باب الصَّبر ،صص۲۵۰ تا ۲۶۸

[۲۱۳] صبر کن بر کار خضری بی نفاق   تا نگوید خضر رَو هذا فراق
(مثنوی معنوی ،دفتر اول ،بیت ۲۹۷۰)

[۲۱۴] دیوان اشعار منسوب به امام علی (ع) ،ص۱۸۶-اخلاق اسلامی شهید مطهری ،ص۲۰۶

[۲۱۵] بررس به کارها به شکیبایی   زیرا که نصرت است شکیبا را
باران به صبر پست کند گرچه   نرم است روی آن کُه خارا را
(یعنی؛ باران اگر چه نرم است اما بواسطه شکیبایی و ایستادگی روی آن کوه خارا را پست کرده و پایین می آورد.)
یوسف به صبر خویش پیمبر شد   رسوا شتاب کرد زلیخا را
(یعنی؛ شتاب زلیخا را رسوا کرد.)
یاری ز صبر خواه که یاری نیست   بهتر ز صبر مر تن تنها را
(دیوان اشعار ناصر خسرو ، قصائد ، قصیده ۷)

[۲۱۶] اخلاق اسلامی شهید مطهری ،ص ۲۰۷

"هرکس چیزی را طلب کند و جدیّت به خرج دهد (و در مسیر رسیدن به آن صبر و استقامت داشته باشد) آن را می یابد و کسی که دری را بکوبد و پافشاری کند در به رویش باز می شود."[۲۱۷]

۸-نرمی و رفق[۲۱۸] و مدارا[۲۱۹] و دوری از عنف[۲۲۰]

یکی دیگر از روش های مواجهه با ناسزاگوییها به مقدّسات در اندیشه و عمل معصومین، برخورد نرم و مهربانانه و دوری جستن از درشتی می‌باشد.

قبلاً گذشت که قرآن علت اینکه پیامبر توانست در مدّت کوتاهی نظرها را به اندیشه و مکتب خویش جلب نماید و در نتیجه توانست اسلام را در دل مردم آن روزگار جای دهد و آنها را هدایت کند، همان برخوردهای نرم و مهربانانه‌ی او بود.[۲۲۱]

کتبی که سیره و تاریخ زندگانی و سخنان معصومین را نقل نموده‌اند، از برخوردهای نرم و مهربانانه‌ی آنها در برابر تندی‌ها و آزارهای مخالفان سرشار است که در اینجا به جهت اختصار فقط به چند نمونه از سخنان امام علی(ع) در این زمینه بسنده می‌شود.

حضرت علی(ع) می فرمایند: «وَ عِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللِّينِ »(نهج البلاغه ،نامه ۳۱)"

و چون سخت می‌گیرد تو آسان و نرم برخورد کن."

و:« **بَعِيداً فُحْشُهُ لَيِّناً قَوْلُهُ ....وَ لَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ** »(نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۳)

"(از علامتهای انسان متقی این است که) از سخن ناسزا دور می‌باشد و سخنش نرم است و مردم را با لقب‌های زشت نمی خواند. "

---

۲۱۷ سایه حق بر سر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود
گفت پیغمبر که چون کوبی دری   عاقبت زان در برون آید سری
چون نشینی بر سر کوی کسی   عاقبت بینی تو هم روی کسی
چون ز چاهی می کنی هر روز خاک   عاقبت اندر رسی در آب پاک
(مثنوی معنوی ،دفتر سوم ،بخش ۲۲۸،بیت۴۷۸۱ تا ۴۷۸۴)

۲۱۸ رفق:نرمی، مدارا، ملاطفت (فرهنگ عربی - فارسی، ترجمه منجد الطّلاب ،محمد بندر ریگی)

۲۱۹ مدارا: نرمی، سازگاری،کنار آمدن ، ملایمت ، سازش ، مهربانی (همان)

۲۲۰ عنف :درشتی ، خشونت ، شدت (همان)

۲۲۱ «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»آل عمران ﴿۱۵۹﴾

و :«مَن لانَ عُودُهُ كَثُفَت اَغصانُهُ [۲۲۲]»(غرر الحكم ۹۰۸۱)

"هر که چوبش نرم باشد شاخه های او انبوه شود. "

کسی که ساقه درخت وجودش نرم است،شاخه هایش فراوان شود ،کنایه از اینکه نرم خویی موجب فراوانی یاران و دوستان و پیروان می شود .

و:«مَن خشُنَت عَريكَتُهُ اَقفَرَت حاشِيَتُهُ»[۲۲۳](غرر الحكم ۹۰۹۰)

"کسی که درشت خو باشد اطراف او خالی شود ."

و :«الرِّفقُ يَفُلُّ حَدَّ المخالَفَة»(غرر الحكم۳۶۷۹)

"نرم خویی ، تندی و تیزی شمشیر مخالفت و ناسازگاری را گرفته و آن شمشیر را کند می کند."

و :«الرِّفقُ يُؤَدّى اِلَى السِّلمِ»[۲۲۴](غرر الحكم۳۶۸۶)

"نرم خویی به آشتی و دوستی منتهی می شود ."

و :«دارِ النّاسَ تَستَمتِع بِاِخائِهِم و القَهُم بِالبِشرِ تَمُت اضغانُهُم»(غرر الحكم۲۷۴۱)

"با مردم مدارا کن و از برادریشان بهره مند شو و با گشاده رویی دیدارشان کن تا کینه هایشان بمیرد."

و :«مَن دارى اَضدادَه اَمِنَ المَحارِب»[۲۲۵](غرر الحكم۲۷۴۹)

"کسی که با دشمنان و مخالفان خود با ملایمت و سازش رفتار کند از جنگ ها در امان ماند."[۲۲۶]

و :«مَن رَكِبَ العُنفَ نَدِمَ»[۲۲۷](غرر الحكم ۷۳۱۱)

---

۲۲۲ الغُصن :شاخه درخت ، جمع آن اغصان (فرهنگ عربی - فارسی، ترجمه منجد الطّلاب ،محمد بندر ریگی)

۲۲۳ در زمینه نتایج مثبت و خوبی های نرم خویی ، رجوع شود به :غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ،باب الّین ،حدیث۹۰۸۰ تا ۹۰۹۲

۲۲۴ در زمینه نتایج مثبت و خوبی های رفق، رجوع شود به :غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ،باب الرِّفق ،حدیث ۳۶۷۷ تا ۳۷۲۶
-و اصول کافی ،ج۳ ،باب الرِّفق ، صص۳۳۸ تا ۳۴۶

۲۲۵ در زمینه نتایج مثبت و خوبی های مدارا، رجوع شود به :غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ،باب مدارا ، حدیث ۲۷۳۸ تا ۲۷۵۰

۲۲۶ آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروّت با دشمنان مدارا
(دیوان حافظ ، غزلیات ،غزل۵)

۲۲۷ در زمینه نتایج و آثار سوء درشتی و عنف، رجوع شود به :غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ،باب عنف، حدیث ۷۳۰۸ تا ۷۳۱۱

"کسی که بر مرکب درشتی کردن با مردم سوار شود ،پشیمان گردد."

۹-رحمت و بخشش همراه با مهربانی

یکی دیگر از روش های رویارویی با بد زبانی ها نسبت به مقدّسات در لسان معصومین ، رحمت و بخشش همراه با مهربانی می باشد.پیامبر فرمود:«آلُ محمّدٍ (ص) مَعدَنُ العلمِ و اصلُ الرَّحمة»[۲۲۸]

"آل محمّد(ص) گنجینه های دانش و اصل و اساس رحمت هستند."

بنابراین کسی می تواند خود را جزء خاندان پیامبر بداند که غیر از علم ، بخشش همراه با مهربانی داشته باشد .

هم چنین حضرت علی (ع)فرمود :برای اهل عصمت و کسانی که گناه ندارند و از سلامت دین برخوردارند ، سزاوار است که به گناه کاران و خطا کاران ترحّم کنند.[۲۲۹]

و :«مِن آوکدِ اسباب العقل رحمةُ الجُهّال»[۲۳۰](غرر الحکم۳۵۱۷)

"از موثر ترین و محکم ترین ابزارها و وسیله‌های عقل، رحم کردن به نادانان و بخشش همراه با مهربانی نسبت به خطاهای ایشان است. "

کسی که به مقدّسات توهین می‌کند مسلماً انسان خطاکار و نادانی است و سزاوار است که اهل عصمت و صاحبان عقل به شکرانه داشتن عصمت و عقل ، مهربانانه از خطای نادان و گناهکار بگذرند. [۲۳۱]

البتّه رحمت و ترحّم در جایی است که طرف مقابل صرفاً به آزارهای زبانی اکتفا کند امّا در مقابل جنایت کار و سفّاک ترحّم جایز نیست. [۲۳۲]

امام علی(ع) در این زمینه می فرمایند:«رَحمَةُ مَن لا یَرحَمُ تَمنَعُ الرَّحمةَ و استبقاءُ مَن لا یُبقِی یُهلِکُ الامَّةَ» (غرر الحکم۳۵۱۱)

---

[۲۲۸] انساب الاشراف ، ج۲ ، ص۱۵۶

[۲۲۹] نهج البلاغه ، خطبه ۱۴۰

[۲۳۰] در زمینه نتایج مثبت و خوبی های رحمت ، رجوع شود به :غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ،باب رحمت و ترحّم ، حدیث ۳۵۰۵ تا ۳۵۱۷

[۲۳۱] در بخش قبل بیان گردید که دین اسلام دین رحمت است ، یکی از صفات اصلی خداوند و پیامبر و اولیاء الهی در این دین رحمت دانسته شده است و هر چه انسان به مقامات معنوی بالا تری دست یابد باید از رحمت بیشتری برخوردار گردد.

[۲۳۲] ترحّم بر پلنگ تیز دندان   ستم کاری بود بر گوسفندان
(گلستان سعدی ، باب هشتم ، حکمت ۴۸)

"مهرورزی و رحمت به کسی که به دیگران رحم نمی‌کند، مانع رحمت حق شود، و باقی گذاردن کسی که دیگران را نابود می‌کند، همه امّت را نابود می‌سازد. "

۱۰ - تحمّل ناسزا و ستم به جهت مصالح بزرگ

یکی از اموری که در کلام و عمل معصومین در همه جا مشاهده می‌شود ، این است که انسان مؤمن باید برای رسیدن به اهداف بزرگ و مهم، از امور جزئی و کوچک صرف نظر کند. دوره زندگی کوتاه است و انسان نمی تواند به همه‌ی اهداف و آرزوهای خود نائل شود، پس باید اهم و مهم نماید، ظلم پذیری ناپسند است امّا اگر امر دائر مدار این باشد که من ظلم کوچکی را بپذیرم امّا به هدف بزرگی دست یابم ،یا در مقابل ظلمی بایستم امّا از رسیدن به آن هدف بزرگ باز مانم، در اینجا باید ظلم کوچک را پذیرفت تا به هدف بزرگ رسید، مثلاً امام علی(ع) در دوره ۲۵ ساله حکومت سه خلیفه بعد از پیامبر، حکومت آنها را پذیرفت، با اینکه خود را از همه شایسته تر می‌دید، تا وحدت جامعه و سلامت جامعه حفظ شود.

امام علی(ع) هنگام بیعت مردم با عثمان فرمود: «**لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَ اللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً ....**» (نهج البلاغه ، خطبه۷۴)

"همانا می دانید که سزاوار ترین مردم از دیگران به خلافت من هستم و سوگند به خدا من تسلیم هستم (و به این بیعت گردن می‌نهم) تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبه راه باشد و جز من به دیگری ستم نشود. "

نکته مهم: امام(ع) برایش مهم نیست چه کسی حکومت کند، خودش یا دیگری، آنچه مهم است اینکه امور مسلمین در دایره‌ی قانون انجام شود و اوضاع مسلمین در سلامت باشد. اگرچه از این جهت که وقتی شایسته‌ترین فرد برای حکومت کنار گذاشته می‌شود، در اینجا ظلمی در حق او و حق جامعه انجام شده است.

امام علی(ع) در اواخر عمر شریف، با توجه به اوضاع و احوال ، پیش‌بینی می‌کرد که بزودی بنی‌امیه قدرت را در سراسر جامعه اسلامی در دست خواهند گرفت و می دانست که اگر آنها قدرت را در دست بگیرند، فرمان ناسزاگویی به امام علی(ع) را صادر خواهند کرد و اگر کسی این فرمان را رعایت نکند مورد آزار بنی‌امیه قرار خواهد گرفت، به همین دلیل فرمود: «**أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَ الْبَرَاءَةِ مِنِّي فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ وَ أَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّءُوا مِنِّي فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ** »(نهج البلاغه ، خطبه۵۷)

"آگاه باشید، بزودی معاویه شما را به ناسزاگویی به من و بیزاری از من فرمان می دهد، پس اما ناسزاگویی، پس به من ناسزا گویید، که این ناسزا گویی برای من مایه‌ی بلندی درجات و برای شما مایه‌ی نجات (از دست عوامل ستمگر معاویه) است و اما بیزاری، از من قلباً بیزاری مجویید که من بر فطرت توحید تولّد یافته‌ام و به سوی ایمان و هجرت (بر همه) سبقت گرفتم."

یاران امام علی(ع) به امام عشق می‌ورزیدند و بنا بر این برای آنها بسیار سخت بود که بخواهند به فرمان معاویه به امام(ع) ناسزا گویند امّا امام(ع) در سخن بالا می فرمایند: یا باید اطاعت امر معاویه کرده و به من ناسزا بگوئید و در نتیجه زنده بمانید، یا فرمان معاویه را اطاعت نکرده و به من ناسزا نگویید و در نتیجه کشته شوید. حال که چنین است شما فرمان معاویه را اطاعت کنید و بین بد و بدتر، بد را انتخاب کنید.

۱۱- پاسخ های محترمانه

یکی دیگر از روش‌های مقابله با توهین به مقدّسات در سنّت معصومین، ارائه پاسخ های محترمانه به توهین کنندگان بوده است.

استاد مطهری می فرماید: روزی حضرت علی(ع) در حین سخنرانی خطاب به مردم فرمود:«سَلونی قَبلَ اَن تَفقِدونی» "قبل از اینکه مرا از دست دهید سوالات خود را از من بپرسید"، در این هنگام فردی با ظاهر عرب‌های یهودی شده خطاب به حضرت علی(ع) گفت: «اَیُّها المدَّعی ما لم یَعلَم و المقلِّدُ ما لم یَفهَم ؛ اَنا السّائلُ فَاَجِب» یعنی، "ای مدعی دانش نسبت به آنچه نمی‌دانی و پیروی کننده‌ی آنچه نمی‌فهمی، من سوال کننده هستم، پس جواب بده."

اصحاب امام از این گونه سخنان توهین آمیز ناراحت شده بپا خواستند تا مرد را کیفر دهند، امام به یاران فرمود: «اِنَّ الطَّیشَ لا یَقومُ به حُجَجُ الله و لا تُظهَرُ به بَراهینُ الله»یعنی: "بواسطه سبک مغزی و بی فکری حجت‌های الهی برپا نمی‌شوند و با بی فکری برهان‌ها و دلایل خدا آشکار نمی‌شوند. "

بعد امام فرمود: «اِسئَل بِکُلِّ لسانِک و ما فی جَوانِحِک»یعنی: "هرچه دوست داری بپرس"، بعد او شروع کرد به سؤال کردن و امام نیز پاسخ می داد.[۲۳۳]

نکته جالب: امام(ع) در سخن بالا، کتک‌زدن یا کشتنِ ناسزاگو به مقدّسات را نمونه‌ی بارز سبک مغزی و بی فکری و طَیش دانسته‌اند و می‌فرمایند: با این سبک سری‌ها نمی‌شود دین خدا را برپا کرد.

همین طور استاد مطهری می فرمایند: یک روز مفضّل‌بن‌عُمَر [۲۳۴]رفت در مسجد مدینه نماز بخواند،

---

[۲۳۳] نقل به مضمون از کتاب :آزادی انسان ، درس ششم ،صص ۱۰۵ و ۱۰۶
و با همین مضمون ، دانشنامه قران و حدیث ، ج ۱۵ ، ص۳۴۴

[۲۳۴] مُفَضَّل ابن عُمَر جُعفی ،از یاران امام صادق (ص) و امام کاظم (ع) ، در کوفه بدنیا آمد و در همان جا نیز وفات یافت . تولّد او را اواخر قرن اوّل هجری و وفات او را حدود سال ۱۷۹ هـ ق دانسته اند. کتاب توحید مفضّل منسوب به اوست . برخی او را بنیان گزار فرقه مفوّضه دانسته اند (مکتب در فرایند تکامل ،صص۶۹ و ۷۱) ،کشّی به مزمّت او پرداخته و او را دارای عقاید فاسد دانسته است . (رجال کشّی(۱۵۴) ، المفضّل بن عمر ، ص ۲۲۸) ، اما برخی دیگر مانند مفید و خویی او را مورد تایید قرار داده اند .(ارشاد ،ج۲ ،باب ذکر الامام القائم بعد ابی عبد الله جعفر بن محمد الصّادق ، فصل فی

آنجا ابن‌ابی‌العوجاء را دید که نشسته بود و برای دوستش داشت بر ضد پیامبر و دین سخن توهین آمیز می‌گفت، مفضّل عصبانی شد و به ابن‌ابی‌العوجاء گفت: ای دشمن خدا در مسجد پیامبر نشسته‌ای و سخنان توهین‌آمیز و کفر آلود می‌گویی! ابن‌ابی‌العوجاء گفت: اگر از پیروان جعفر بن محمد هستی، ما این حرف‌ها را در مقابل او زده‌ایم و او با کمال مهربانی گوش کرده و پاسخ داده و عصبانی هم نشده است، مفضّل می‌گوید: من نزد امام صادق(ع) آمده، داستان را برایش نقل کردم، امام فرمود: درست است، بیا یک سلسله درس توحیدی به تو بدهم که در مواجهه با این طبقه بدانی چه بگویی.

همین ابن‌ابی‌العوجاء یک سال در هنگام حج به مکه رفته بود و با دوستان بی‌دینش مثل ابن مقفّع حلقه‌ای تشکیل داده بودند، ابن مقفع گفت: این مردم را ببین مثل گاوی که به خرمن بسته باشند دور این سنگ‌ها می‌چرخند و یک نفر آدمی که قابل صحبت باشد بین اینها نیست، مگر آن شیخ جالس (امام صادق(ع)) ابن‌ابی‌العوجا گفت: تو درباره او مبالغه می‌کنی، او هم چیزی نیست، ابن مقفع گفت: برو از او سؤال کن، ابن‌ابی‌العوجاء آمد نزد امام صادق(ع) و گفت: می‌دانی اگر انسان در راه حلقش سرفه بگیرد باید سرفه کند، امام فرمود؛ بله، گفت: آدم در دلش شک هم پیدا شود، باید بگوید، امام فرمود: بله ،گفت: من می‌گویم: «الی ما تَدوسون [۲۳۵]هذا البیدر[۲۳۶] و تحومون[۲۳۷] حوله حوم البقر »

یعنی ؛تا کی می‌خواهید این خرمنگاه را بکوبید و مانند گاوی (که به خرمن کوب بسته می شود) دور آن بچرخید، بعد شروع کرد سؤال کند و امام(ع) بسیار محترمانه به سؤالات او پاسخ دادند .[۲۳۸]

بحار الانوار سخن ابن‌ابی‌العوجا به امام صادق(ع) را این گونه نقل نموده است: « الی کم تَدوسون هذا البیدر و تلوذون بهذا الحجر ؟تعبدون هذا البیت المرفوع بالطُّوب [۲۳۹]والمدر [۲۴۰]؟و تُهَرولونَ حَولَه هروَلة [۲۴۱]البعیر اذا نفر؟مَن فکَّر فی هذا و قدر ، عَلِمَ انَّهُ فعلٌ غیرُ حکیمٍ و لا ذی نظر ، فقل فإنَّک رأسُ هذا الامر و سنامُه [۲۴۲]، و ابوک اُسُّه و نظامُه»

"تا به کِی این خرمنگاه را می‌کوبید و به این سنگ پناه می آورید و این خانه‌ی از آجر و گل برافراشته شده را می‌پرستید و چونان شتران رم کرده، گرداگرد آن سراسیمه و شتابان می‌روید؟ هر کس در این رفتارها

النّص علیه بالامامة من ابیه(علیهما السّلام) ، ص ۲۱۶-و معجم رجال الحدیث ،ج ۱۹ ، شماره ۱۲۶۱۵ ، صص ۳۱۵ تا ۳۳۰)

۲۳۵ داسَ:لگد مال کرد ، کوبید

۲۳۶ البِیدر:خرمنگاه

۲۳۷ حامَ:گرد (آن چیز) گشت

۲۳۸نقل به مضمون از کتاب ؛آزادی انسان ، درس ششم ، صص ۱۰۶ تا ۱۰۸

۲۳۹ الطُّوب :آجر

۲۴۰ المَدَر : گِل خالص

۲۴۱ هَروَلَ : شتابان رفت ، سراسیمه شتافت

۲۴۲ السّنام : کوهان شتر ، بالا ترین قسمت یک چیز

اندیشه کرده و بررسی و تأمل کند می‌داند که اینها کار انسان حکیم و صاحب‌نظر نیست. پس تو جواب بگو، زیرا تو در رأس این کار قرار داری و پدرت اساس و نظم دهنده‌ی این کار بود. "[۲۴۳]

ابن‌ابی‌العوجا در اینجا کاملاً توهین‌آمیز سخن می‌گوید اما امام(ع) کاملاً محترمانه پاسخ می‌دهد. در شرایط حج است که هزاران مسلمان از سرتاسر دنیای اسلام آنجا جمع شده‌اند، اگر امام(ع) یک اشاره می‌کرد که ای مردم، ابن‌ابی‌العوجا شما را به گاو خرمن‌کوب و شتر رم کرده تشبیه می‌کند ، مردم حمله کرده و معلوم نبود بر سر ابن‌ابی‌العوجا و دوستانش چه می‌آمد اما امام(ع) انگار که توهین او به خودش و سایر مسلمانان را نشنیده است.

در احتجاجات ائمه با دیگران موارد این گونه بسیار دیده می‌شود که به جهت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می‌شود.

۱۲- مقابله به مثل

آخرین راهِ رویارویی با توهین و ناسزاگویی به مقدّسات در سخن و عمل معصومین، مقابله به مثل است. گاهی همه‌ی راه‌های بیان شده آزمایش می‌شود اما هیچ کدام جواب نمی‌دهند، در اینجا لازم است از مقابل به مثل استفاده شود. حضرت علی(ع) در این زمینه می فرمایند: «**رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ** »(نهج البلاغه ،حکمت ۳۱۴)

"سنگ را به همان جایی که آمده بازگردانید، که شر را جز شر پاسخی نیست."

قبلاً بیان گردید که وقتی یک نفر از خوارج به امام علی(ع) توهین نمود و یاران امام خواستند آن فرد را کیفر دهند، امام به یاران فرمود: «**رُوَيْداً إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ ، أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ** »(نهج البلاغه ،حکمت۴۲۰)

"آهسته، ناسزا را با ناسزا یا بخشش گناه باید پاسخ گفت. "

در کنز العمّال آمده که: «جاء رجلٌ برجالٍ الی عليٍ (ع) ،فقال :اِنّی رأیتُ هؤلاءِ یَتَوَعَّدونک[۲۴۴] فَفَرُّوا و اَخَذتُ هذا ، قال : اَ اَقتُلُ مَن لا یَقتُلنی؟! قال :اِنَّهُ سَبَّکَ ، قال : سُبَّهُ اَو دَع »[۲۴۵]

---

۲۴۳ بحار الانوار ، ج ۱۰ ، ص ۲۰۹
۲۴۴ تَوَعَّدَهُ : او را تهدید کرد
۲۴۵ کنز العمّال ، ج۱۱ ، ص۳۱۹ ،حدیث ۳۱۶۱۶

– میزان الحکمة ، ج ۵ ،سبُّ الامام علی (ع)،شماره ۱۷۳۲ ،ص ۲۳۵۶

"مردی یک نفر را به خدمت علی(ع) آورد و عرض کرد: دیدم که عده ای از تهدید کردن شما سخن می‌گویند، همگی فرار کردند اما من این فرد را گرفتم. علی(ع) فرمود: آیا کسی را بکشم که مرا نکشته است؟ مرد عرض کرد: او شما را دشنام می‌داد. علی(ع) فرمود: تو هم او را دشنام بده یا رهایش کن. "

در بحث «مقابله به مثل» باید چند نکته مورد توجّه قرار گیرد ، که این نکات عبارتند از:

نکته اوّل: این راه حل به عنوان آخرین دواء برای مواجهه با ناسزاگویی به مقدّسات در نظر گرفته شده است.

نکته دوم: به نظر می‌رسد مقابله به مثل بیشتر در جاهایی کاربرد دارد که آزار و توهین از آزار زبانی گذشته و به آزار فیزیکی رسیده است و معمولاً آنجا که آزار فقط زبانی است باید از راه های دیگر استفاده شود و اگر از مقابله به مثل سخن گفته شده، یک راه حل دیگر مثل بخشش یا رها کردن ناسزاگو نیز در کنار مقابله به مثل بیان گردیده است.

نکته سوم: در این راه‌حل باید انصاف و عدالت مراعات شود. انصاف یعنی؛ حق‌گرایی و ایستادگی در راه حق و عدالت یعنی؛ اینکه هر چیز در جای مناسب خود قرار گیرد و پاداش‌ها و مجازات‌ها متناسب با اعمال انجام گرفته باشند.

از دیدگاه اسلام همه جا انسان باید منصف بوده و حق‌گرایانه عمل کند، حتّی نسبت به کسانی که ممکن است انصاف را در مورد انسان رعایت نکنند، حضرت علی(ع) می فرمایند: «المؤمِنُ یُنصِفُ مَن لا یُنصِفُهُ»(غرر الحکم ۹۶۵۵)

"شخص مؤمن حتی با کسی که حق گرایانه با او عمل نمی‌کند، بر اساس حق عمل می‌کند. "

و :«اِنَّ مِن فَضلِ الرَّجلِ اَن یُنصِفَ مِن نفسهِ و یُحسِنَ الی مَن اَساءَ الیه»(غرر الحکم۹۶۶۷)

"از فضیلت و برتری مرد این است که از خود انصاف داشته باشد و به کسی که به او بدی کرده نیکی کند. "

و :«غایةُ الانصافِ اَن یُنصِفَ المَرءُ نفسَهُ»(غرر الحکم ۹۶۵۵)[۲۴۶]

"اوج انصاف این است که انسان با نفس خودش هم بر اساس انصاف و حق‌گرایانه عمل کند و از خودش حق خواهی کند. "

همان طور که از احادیث فوق بر می‌آید انسان حتّی وقتی کسی به او بدی می‌کند باید ابتدا به خودش برگشته و ریشه و علت این بدی را در خودش جستجو کند و علت‌یابی نماید که چرا این اتّفاق افتاده است، شاید عملکرد خودش بد بوده که این اتّفاق رخ داده است، پس ابتدا علت را برطرف کند و بعد

[۲۴۶] در زمینه نتایج مثبت و خوبی های انصاف، رجوع شود به :غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ،باب انصاف ، حدیث ۹۶۴۶ تا ۹۶۸۶

به معلول بپردازد. اصل این است که ریشه‌ی بدی کنده شود، نه اینکه اصل مجازات باشد، مجازات نیز به خاطر این است که جلو بدی گرفته شود.

هم چنین انسان باید در برخورد با ناسزاگویی به مقدّسات، جانب عدالت را رعایت نماید و عدالت اقتضا می‌کند بهترین برخورد با ناسزاگو انجام شود، برخوردی که کمترین تبعات منفی و بیشترین سود را در بر دارد و اگر کار به مقابله به مثل هم رسید، مجازات با بدی سنخیّت و تناسب داشته باشد و در این صورت است که می‌توان ناسزاگو را مغلوب و مقهور نموده و موجبات ترک ناسزاگویی را در او فراهم نمود. امام علی(ع) می فرمایند: «بالسّیرَةِ العادِلَةِ یُقهَرُ المُناوی[۲۴۷]»(غرر الحکم۶۱۵۴)[۲۴۸]

"به وسیله ی سلوک و سیره ی عادلانه دشمن مقهور و مغلوب می‌شود. "

و :«اَعدَلُ النّاسِ مَن اَنصَفَ مَن ظَلَمَهُ»(غرر الحکم۹۶۶۲)

"عادل ترین مردم کسی است که، نسبت به کسی که به او ستم کرده، به انصاف عمل کند ."[۲۴۹]

نکته چهارم: سزاوار است مروّت و فتوّت در مقابله به مثل رعایت گردد . مروّت در لغت به معنای بزرگ منشی و مردانگی است ودر اصطلاح مروّت ؛ صفتی نفسانی است که انسان را به کسب اخلاق پسندیده و ترک اخلاق فاسد و پست وادار می کند .

اقتضای مروّت آن است که انسان در مقابل ناسزاگو ، ناسزا نگوید ، مثلاً اگر یک مسیحی به پیامبر اسلام توهین نمود ، من نباید به پیامبر او ، حضرت مسیح(ع) ، ناسزا گویم . امام علی (ع) در این زمینه می فرمایند :«المُرُوَّةُ مِن کُلِّ خَناءٍ [۲۵۰]عَرِیَّةٌ بَرِیَّةٌ»(غرر الحکم۹۱۴۲)"بزرگ منشی و مروّت از هر دشنامی عاری و بری است ."

و:«المروَّةُ اجتنابُ الدَّنیَّة»(غرر الحکم ۹۱۴۱)[۲۵۱] "بزرگ منشی خویشتن داری از پستی هاست ."

و:«مُرُوَّةُ الرَّجلِ فِی احتِمالِ عَثَراتِ [۲۵۲]اِخوانِهِ»(غرر الحکم۲۲۵۹)

"بزرگ‌منشی مرد، در تحمّل لغزشهای برادران نمودار می‌گردد. "

---

[۲۴۷] ناواهُ: او را دشمن داشت

[۲۴۸] در زمینه نتایج مثبت و خوبی های عدل، رجوع شود به :غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ،باب عدل، حدیث ۶۱۱۳ تا ۶۱۹۴

[۲۴۹] در مورد آثار و نتایج مثبت انصاف و عدل ، رجوع شود به : اصول کافی ، ج۳ ، باب الانصاف و العدل ، صص۴۰۸ تا ۴۱۹

[۲۵۰] خَنا (یَخنو خَناءً) : دشنام داد

[۲۵۱] در مورد چیستی و ویژگی های مروّت ، رجوع شود به :غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ، باب مروّت ، حدیث ۹۱۴۰ تا ۹۱۷۵

[۲۵۲] العَثرَة :یکبار لغزش و لغزیدن ،جمع آن می شود ؛عَثَرات

فتوّت در لغت به معنای بزرگواری و جوانمردی می‌باشد. حضرت علی(ع) در تعریف فتوّت می فرمایند: «بُعدُ المَرءِ عنِ الدَّنيَّةِ فُتُوَّةٌ »(غرر الحکم۷۷۵۱)[253]

"فتوّت همان دور بودن انسان از صفات پست می‌باشد. "

اقتضای فتوت و بزرگواری تحمّل لغزشهای دیگران است ،«نظامُ الفُتُوَّةِ احتمالُ عَثَرَاتِ الإخوانِ و.... »(غرر الحکم۷۷۵۳)

" آراستگی بزرگواری به تحمّل لغزش‌های دوستان است. "

مروّت و فتوّت اقتضا می‌کند حتّی برای محکوم کردن ناسزاگو، ناسزای او را بر زبان نیاوریم و نگوییم، فلانی چنین ناسزایی را گفت، زیرا تکرار حرف زشت ناسزاگو خودش موجب آلوده شدن زبان به زشتی است و این امر خلاف بزرگ منشی و جوانمردی است، مضافاً بر اینکه وقتی کسی می گوید: فلانی به زید این توهین را نمود، در واقع خودش نیز دارد این توهین را نسبت به زید روا می‌دارد. امام علی(ع) در این زمینه می فرمایند: «مَن بَلَّغَکَ شَتمَکَ فَقَد شَتَمَکَ »(غرر الحکم۵۳۰۴)

"کسی که دشمنام تو را به تو رساند تو را دشنام داده است ."

ضمن اینکه این تکرار در گسترش ناسزاگویی و از بین بردن قبح بد زبانی نقش دارد.

با توجه به محدودیت‌های مقابله به مثل به نظر می‌رسد این راه برای آن گذاشته شده که برخی از انسان ها ظرفیت تحمّل ناسزا به مقدّسات را ندارند و بنابراین هنگام شنیدن ناسزا به مقدّسات ممکن است از کوره در رفته و دست به کارهای احمقانه ای چون قتل ناسزاگو بزنند، بنابراین، چنین راهی گذاشته شد که به عنوان سوپاپ اطمینانی جلوی خشم انسان‌های کم ظرفیّت گرفته شود، ولی انسان های با ظرفیّت، حق استفاده از آن را ندارند و باید از راه های بیان شده سابق سود برند.

نتیجه و پاسخ به اشکالات

با توجه به آنچه گذشت راه‌های رویارویی با ناسزاگویی به مقدسات در سیره معصومین عبارتند از:

-رجوع به روش‌های پیشنهادی قرآن (در فصل اول این روش ها بیان گردید.)

-مثبت اندیشی و مثبت معنا کردن سخن مخالف (و پرداختن به عیوب خود)

-تغافل

-بدی را با خوبی پاسخ دادن

[253] در مورد چیستی و ویژگی های فتوّت، رجوع شود به :غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ، باب فتوّت ، حدیث ۷۷۵۰ تا ۷۷۵۳

-مغفرة، صفح و عفو (و عدم تعجیل در انتقام، و دور بودن از کیفر و عقوبت؛ و دور بودن از کینه توزی)

-حلم و بردباری (و دوری از غضب و برخورداری از کظم غیظ)

-صبر و شکیبایی و استقامت در مسیر درست

-نرمی و رفق و مدارا (و دوری از عنف)

-رحمت (و بخشش همراه با مهربانی)

-تحمّل ناسزا و ستم به جهت مصالح بزرگ

-پاسخ های محترمانه

-مقابله به مثل (همراه با انصاف و عدالت و مروّت و فتوّت و رعایت خطوط قرمز دینی ،آن هم به عنوان آخرین دوا و به عنوان سوپاپ اطمینانی برای انسان های کم ظرفیّت)

از آنچه گذشت روشن گردید که ؛در هیچ یک از این راه ها سخنی از کشتن ناسزاگو به میان نیامده، بلکه کشتن یا حتی زدن ناسزاگو ، سبکسری و بی فکری دانسته شد، امام علی(ع) می فرمایند: «اَو یَشفی غَیظَهُ بِهَلاکِ نَفسٍ»(نهج البلاغه ، خطبه ۱۵۳)

"(یکی از صفات بسیار زشت و ناپسند آن است که انسان) خشم خویش را با کشتن کسی فرو نشاند."

اشکال: از امام صادق(ع) نقل شده که در پاسخ به سؤال از حکم سابّ‌النّبی فرمود: «یَقتُلُهُ الاَدنی فَالاَدنی قَبلَ اَن یَرفَعَهُ اِلَی الاِمام»[۲۵۴]

"باید پیش از آنکه او را به محضر امام ببرند، افراد به ترتیب نزدیک بودن او را به قتل برسانند."

پاسخ: این حدیث چند اشکال دارد:

۱-این حدیث بر خلاف آیات قرآن می‌باشد و همین اشکال به تنهایی کافی است که آن را از اعتبار ساقط کند.

۲-این حدیث بر خلاف سنّت عملی به رسمیت شناخته شده معصومین می‌باشد و حتّی یک مورد اثبات شده هم نداریم که معصومین شخص ناسزاگویی را کشته یا حکم قتل ناسزاگویی را صادر کرده باشند، با این که آنها مرتّب مورد هجوم ناسزاگویان بودند .

[۲۵۴] فروع کافی ، ج ۷ ، باب المرتد ، ص ۲۵۹ حدیث ۲۱ (به نقل از کتاب «واکاوی ارتداد یا برگشت از دین » ، ص ۲۰۲)
-فقه الحدود و التعزیرات ،ج ۲، الباب الثالث :فی القذف ، النّظر الرّابع : فی المسائل الملحقه ، حکم سبّ المعصوم ، ص ۴۲۶

۳-اینجا بحث قتل و ریختن خون یک انسان مطرح است و در این گونه مباحث نمی‌توان به حدیث واحد تکیه کرد.

۴-این حدیث راه را باز می‌کند که هر کس با کس دیگری دشمنی داشت او را بکشد و بعداً بگوید؛ او به نبی یا امام یا مقدّسات توهین کرد و طبق حدیث امام صادق (ع) من او را کشتم.

۵-این حدیث بر خلاف احکام مسلّم در فقه اسلامی است ؛زیرا در فقه اسلامی مجرم در دادگاه عادله باید تفهیم اتّهام شود و به او فرصت دفاع داده شود، جرم او اثبات گردد و ..... بعد حکم مجازات او به وسیله قاضی صادر گردد.

۶-این حدیث نظم جامعه را بر هم می‌زند؛ زیرا به جای اینکه در قوه قضاییه به جرم افراد رسیدگی شود، هر کسی در جامعه، به گمان اینکه کس دیگر مجرم است، او را مجازات می کند.

۷-این حدیث بر خلاف اصل عدالت است ؛زیرا بین جرم و مجازات هیچ سنخیّت و تناسبی وجود ندارد.

پس به این حدیث و حدیث های مشابه نمی‌توان تکیه و اعتماد نمود.

اشکال: اگر در مواجهه با توهین و ناسزا به مقدّسات، حداکثر می توان از مقابله به مثل استفاده کرد، پس با اجماع علما که می‌فرمایند: حکم توهین‌کننده به نبی و امام قتل است چه کنیم؟[۲۵۵]

---

[۲۵۵] شهید اول :«سابّ النَّبی اَو اَحدِ الاَئمَّةِ (علیهم السّلام)یُقتَل و لَو مِن غیر اِذن الامام ما لم یخف علی نفسه او ماله او علی مؤمنٍ »(لمعة دمشقیّة ،ج ۲، کتاب الحدود ، فصل سوم :قذف ،مسئله ۲۳ ،ص ۲۳۹)

"دشنام دهنده به پیامبر و یا یکی از ائمه کشته می‌شود و در کشتن او اذن امام شرط نیست، مگر آنکه کسی که او را می کشد بر جان یا مال خود بترسد، یا آنکه خطری متوجّه یک مؤمن شود. "

محقق حلی: "هر که پیامبر را دشنام دهد، کشتنش برای شنونده جایز و حلال است ." (شرایع الاسلام ، ج ۴ ، کتاب الحدود و التعزیرات ، ص۱۸۷۲)

شهید ثانی در ذیل فرمایش محقق حلی:«هذا الحکمُ موضعُ وفاق » (مسالک الافهام ، ج ۱۴، ص ۴۵۲) " این حکم مورد اتّفاق همه علماست ."

آیت‌اللهخویی: "در این حکم خلافی نیست، بلکه ادعای اجماع به دو قسم آن (محصّل و منقول) نیز شده است ."(مبانی تکملة المنهاج ، ج ۱ ، ص۲۶۴)

سید مرتضی: "هر که پیامبر را دشنام دهد، خواه مسلمان باشد یا ذمی در دم کشته می‌شود ."(الانتصار ، کتاب فیه مسائل شتّی ، حکم السّابّ للنَّبی (ص) ،مسئله ۲۷۰ ، ص ۴۸۰)

ابن‌زهره :"هرکس که پیامبر(ص) یا یکی از پیامبران را دشمنام دهد، کشته می شود .(غنیة النّزوع ، ص ۴۲۸)

برای پاسخ به اشکال فوق ابتدا نیاز به یک مقدّمه می‌باشد و پس از بیان مقدّمه به اشکال فوق پاسخ داده خواهد شد.

مقدمه: اجماع در نزد شیعه، به خودی خود، اعتباری ندارد ، مگر این که کاشف از سنت معصوم باشد. [۲۵٦]

گاهی حکم از قرآن و سنّت مستقیماً قابل استخراج نیست امّا بر این حکم علما اجماع دارند، بر اساس قاعده‌ی لطف می گوئیم: اگر این حکم باطل بود باید امام(ع) جلوی آن را می‌گرفت (اجماع لطفی) همین که امام(ع) جلو آن حکم را نگرفته است، پس مشخص می‌شود امام(ع) به این حکم راضی بوده و این حکم را قبول داشته است، یعنی این استدلال عقلی ما را به سنّت تقریری معصوم می‌رساند. (اجماع تقریری) یا از آنجا که علما بی‌دلیل سخن نمی‌گویند، حدس می زنیم که قول آنها باید بر طبق قول معصوم باشد. (اجماع حدسی) یا کشف می‌کنیم که آنها به دلیل معتبری از معصوم دسترسی داشته‌اند که این گونه همه بر حکمی اتّفاق نظر پیدا کرده‌اند، اگرچه آن دلیل معتبر در دسترس ما نباشد. (اجماع کشفی)

شیخ صدوق: "هر که پیامبر یا امیر مومنان یا یکی از امامان را دشنام دهد، در دم خونش حلال می گردد ."(الهدایة ، باب الحدود ، ص ۲۹۵)

شیخ طوسی: "هر که پیامبر یا یکی از امامان را دشنام دهد، خونش هدر رفته و کشتنش برای شنونده جایز و حلال خواهد بود ."(النّهایة ، ص ۷۳۰)

صاحب جواهر: "هر که پیامبر را دشنام دهد، برای شنونده جایز، بلکه واجب است که او را بکشد و در این حکم هیچ گونه خلافی نمی‌بینم، بلکه هر دو قسم از اجماع (محصّل و منقول) به آن دلالت دارد."(جواهر الکلام ، ج ۴۱ ، ص ۴۳۲)

امام خمینی: "هر که پیامبر را دشنام دهد، بر شنونده واجب است که دشنام دهنده را به قتل برساند، در صورتی که بر نفس یا عرض خود یا نفس و عرض مؤمنی ترس نداشته باشد....... و این بر اذن از امام(ع) یا نائب او توقف ندارد. و هم چنین است حال ، اگر بعضی از ائمه را ناسزا گوید ."(تحریر الوسیله ، ج ۲ ، احکام حدّ قذف ، چند فرع ، صص ۵۰۷ و ۵۰۸)

فاضل هندی :«سابّ النّبی (ص) او احد مِن الائمة یُقتل اتّفاقاً»(کشف اللثام ، ج ۲ ، کتاب الحدود، فی حدّ سابّ النّبی(ص) ، ص ۲۳۵)

" کسی که به پیامبر یا یکی از ائمّه ناسزا گوید باید کشته شود و این حکم مورد اتّفاق نظر همه علماست."

[۲۵٦] «اِنَّ الاجماعَ بما هو اجماع لا قیمةٌ علمیّةٌ له عند الامامیّه ما لم یکشف عن قول المعصوم »(اصول فقه مظفّر ، جزء ۳ ، ص ۸۸)

پس آنچه اعتبار دارد و یکی از منابع احکام اسلامی به حساب می‌آید ، سنّت معصوم است و در صورت عدم دسترسی مستقیم به سنّت معصوم، اجماع ابزاری است که شاید بتواند ما را به سنّت معصوم متّصل نماید.

شیخ انصاری در مورد اجماع می‌فرماید: «العامّةُ هم الاصل له و هو الاصل لهم»[۲۵۷]

یعنی ؛" اهل سنت، اساس و اصل و بوجود آورنده‌ی اجماع به عنوان یک دلیل هستند و اجماع هم دلیل آنان شمرده می‌شود."

پس همان طور که از سخن فوق بر می‌آید، اهل سنّت اجماع را به عنوان یکی از منابع احکام اسلامی بوجود آوردند و برای آنها اجماع یکی از منابع احکام محسوب می‌شود و سپس اجماع از اهل سنّت به شیعه رسوخ پیدا کرد امّا شیعه اجماع را، نه به عنوان یکی از منابع بلکه، تنها به عنوان ابزاری برای رسیدن به سنّت معصوم به رسمیّت شناخت.

پس اگر حکم مسئله‌ای در قرآن و سنّت به صراحت بیان شده باشد، دیگر نیازی نیست که به سراغ اجماع برویم، اجماع وقتی کارایی پیدا می‌کند که حکم مسئله‌ای در قرآن و سنّت بیان نشده باشد یا ما به آن حکم دسترسی پیدا نکنیم.

در این که آیا اجماع امکان تحقّق دارد یا نه؟ و در صورت امکان تحقّق، آیا علم پیدا کردن به آن ممکن است یا نه؟ و در صورت امکان تحقّق و امکان علم پیدا کردن به آن، آیا اجماع حجت است و می‌تواند به عنوان یک دلیل مورد استفاده فقها قرار گیرد یا نه؟ بین علما اختلاف نظر وجود دارد.

صاحب معالم می‌فرماید: «الحقُّ اِمکانُ وقوعِهِ و العلمِ بِهِ و حجّیَّتُه»[۲۵۸] یعنی، "حق این است که اجماع امکان وقوع دارد، و علم به آن نیز ممکن است و می‌تواند به عنوان حجّت و دلیل مورد استفاده فقها قرار گیرد. "

امّا دکترفیض می گوید:« محققانصاری فقط از میان اجماع‌های مُحَصَّل، اجماع محصّلی را حجت می‌داند که مجتهد تتبع و پی جویی کامل در اقوال همه‌ی فقهای عصر کند و در راه به دست آوردن اجماع تمام کوشش را به کار گیرد و از نظر و قول یکایک علمای همه‌ی بلاد درباره‌ی قول و مسئله‌ای آگاهی یابد و هرگاه همه اقوال از آن همه علما با هم موافق بودند، به اجماع دست یافته است، این است که در آخر بحث خود اظهار نظر می‌کند که اجماع محصّل[۲۵۹] را نمی‌توان به دست آورد و اجماع منقول هم حجت نیست .»[۲۶۰]

---

[۲۵۷] فرائد الاصول ، ج۱ ، ص ۱۸۴

[۲۵۸] معالم الدّین ، المطلب الخامس ، فی الاجماع ، ص ۳۳۰

[۲۵۹] کسی که به یکی از انواع اجماع دست یابد برای خودش این اجماع، اجماع محصّل نامیده می‌شود اما برای دیگران که از او نقل می‌کنند، اجماع منقول نامیده می‌شود.

[۲۶۰] مبادی فقه و اصول ، ص ۳۹

توضیح این که ؛ بسیار کم اتّفاق می‌افتد که همه علما در قرون مختلفه پس از اسلام و در سراسر بلاد اسلامی بر امری غیر مصرّح در کتاب و سنّت کاملاً وحدت نظر پیدا کنند و به فرض که چنین وحدت نظری پیدا شود ناممکن خواهد بود که ما به این وحدت نظر دست یابیم زیرا ؛ لازمه این کار آن است که ،نظر همه علما در طول تاریخ از صدر اسلام تا کنون را به دست آوریم در حالی که بدست آوردن نظر همه علما ناممکن است، زیرا ؛ اولاً :عمر انسان محدود است و علما بسیار زیاد می‌باشند .

ثانیاً :نظرات بسیاری از علما در طول تاریخ اصلاً به ما نرسیده است، به دلیل آنکه نظر خود را مکتوب نکرده‌اند یا مکتوب کرده‌اند امّا آن مکتوبات از بین رفته است، یا از ترس مخالفت با قول مشهور نظر خود را بیان نکرده‌اند و..... پس اجماع محصّل برای کسی به دست نمی‌آید که بخواهد حجت باشد و آنچه را اجماع نامیده‌اند در واقع اجماع نیست. [۲۶۱]

حتّی اگر اجماع محصّل برای کسی بوجود آید باز این اجماع نمی‌تواند حجت باشد، زیرا «در واقع ما راهی نداریم برای اینکه اجماع مردم را -که ربطی به تطابق آرای عقلا از آن جهت که عقلایند، ندارد - دلیل بر حکم شرعی قرار دهیم، زیرا امور گوناگونی می‌تواند منشا اتّفاق ایشان باشد، مانند عادت، باور، انفعال نفسانی و شبهه. چنین اموری همه از ویژگی‌های انسان است و شارع چون منزّه از آنهاست، در این امور با ایشان مشارکت ندارد. پس هرگاه یکی از این امور، انسان را بر انگیزد که به چیزی حکم کند، لازم نیست شارع نیز همان حکم را داشته باشد؛ از این رو، اتّفاق ایشان بر یک حکم از آن جهت که اتّفاق است کاشف از آن نخواهد بود که این حکم واقعا حکم شارع است .»[۲۶۲]

خلاصه آن که؛ اولاً :اجماع ساخته و پرداخته اهل سنت می‌باشد و برای آنها یکی از منابع احکام اسلامی، در عرض قرآن و سنّت، به حساب می آید و برای شیعه فقط ابزاری برای رسیدن به سنّت معصوم -در جایی که حکم مسئله ای را در قرآن و سنت نمی‌یابد- می باشد .

ثانیاً: شاید اجماع بندرت امکان وقوع بیابد، ولی در صورت امکان وقوع، امکان علم به آن برای کسی وجود ندارد و وقتی اجماع محصّل در زمینه‌ای برای کسی به دست نیاید بحث از حجیّت آن بلا موضوع است، مضافاً اینکه تلازمی بین اجماع مردم با حکم شارع وجود ندارد که به استناد آن بتوان گفت: اجماع مردم نشان از حکم شارع است .پس از این جهت نیز اجماع حجیت ندارد.

ثالثاً :هر جا سخن از اجماع به میان آمده، وقتی بررسی می‌شود، مشخص می شود قول مشهور یا قول تعدادی از علما را اجماع نامیده‌اند، پس بهتر است این اتفاق نظر را اصلاً اجماع ننامیم.

---

[۲۶۱] صاحب جواهر: «بعضی از علما در نام گذاری و به کار بردن اصطلاح اجماع زیاده‌روی کرده‌اند و قول جمعی را که قول امام در میان آن نیست و حتّی قول مشهور را اجماع نامیده‌اند، مخالفت با این گونه از اجماعات کوچک ترین ضرری متوجّه انسان نمی کند، چنانچه ادلّه دالّ بر اجماع مقتضی آن است .

نیک آگاه باش، تا در غلط و اشتباه نیفتی، و از ظاهر اصطلاح(اجماع) فریب نخوری و بر ادعای اجماع، اعتماد نکنی.»(جواهر الکلام ، ج ۴۱ ، ص ۳۵ و ۳۶ –به نقل از مبادی فقه و اصول ، ص۴۰)

[۲۶۲] اصول فقه مظفّر ، ج ۲ ، ص ۸۳

رابعاً :با توجّه به این که هر دیدگاه علمی نو و هر کشف و نو آوری علمی در تضاد با دیدگاه عالمان قبلی می باشد ، پس ارزش دادن بیش از حد به اجماع ،موجب می شود جلو رشد و نوآوری علمی گرفته شود.

راه درست مواجهه با نظریّات جدید علمی آن است که آن نظریات به شیوه علمی مورد بررسی قرار گرفته و در صورتی که دلائل و شواهد و قرائن آن ها از استحکام بیشتری نسبت به دلائل و شواهد و قرائن نظریات اجماعی قبلی برخوردار است آن نظریات را بپذیریم و در غیر این صورت انها را به شیوه علمی و با دلایل رد کنیم.

پاسخ به اشکال اجماع در مورد حکم قتل توهین‌کننده به نبی و امام

اولاً: حکم ناسزاگو به نبی و امام در قرآن به صراحت بیان شده و روش‌های مختلف مواجه با توهین‌کننده و ناسزاگو در قرآن ذکر گردیده است، پس در این زمینه نیازی وجود ندارد که به سراغ اجماع برویم. [۲۶۳]

ثانیاً: حکم ناسزاگو به نبی و امام در سنّت نظری و عملی معصومین آشکار است و این امر مسئله نامشخصی نیست که بخواهیم آن را به کمک اجماع کشف نماییم.[۲٦٤]

ثالثاً: اجماع ساخته و پرداخته اهل سنت بوده و در نزد آنها یکی از منابع حکم شرعی محسوب می شود، و در نزد شیعه به خودی خود اجماع اعتباری ندارد، در جاهایی که در متون شیعه از کلمه‌ی اجماع استفاده می‌شود، در واقع اتّفاق نظر تعدادی از علما مقصود است [۲٦٥]که از این اتفاق نظر امکان کشف سنّت معصوم وجود دارد .

رابعاً: اگرچه به دلیل عدم تلازم اجماع با حکم شارع، اجماع ،کاشف از حکم شارع و سنّت معصوم نیست امّا به فرض که از طریق اتّفاق نظر تعدادی از علما، به سنّت معصوم دست یابیم و بفهمیم که نظر معصوم این بوده که؛ ناسزاگو به نبی و امام باید کشته شود امّا از آنجا که این حکم بر خلاف قرآن است، قابل پذیرش نیست و خود این حکم دلیل دیگری است که تلازمی بین اجماع با حکم شارع وجود ندارد، زیرا :

اگر اجماع تلازمی با حکم شارع داشت ،آنگاه باید این تلازم ما را به حکم شارع می‌رساند.

امّا این تلازم ما را به حکم شارع نرساند .(بلکه به حکمی خلاف حکم شارع رساند.)

پس ؛اجماع تلازمی با حکم شارع ندارد.

هم چنین حکم قتل توهین‌کننده به مقدّسات که از اجماع علما در این زمینه بدست می‌آید بر خلاف سنّت به رسمیت شناخته شده معصومین می‌باشد، پس این حکم قتل قابل پذیرش نیست و این حکم باز دلیل دیگری است که تلازمی بین اجماع با حکم شارع وجود ندارد.

---

۲۶۳ رجوع شود به:فصل اوّل همین کتاب

۲٦٤ رجوع شود به:فصل دوّم همین کتاب

۲٦٥ «و علی هذا ، فیکون تسمیّة اتّفاق جماعة مِن علماء الامامیة بالاجماع مسامحة ظاهرة» (اصول فقه مظفّر ، ج ۲ ، جزء ۳ ، ص ۸۹)

خامساً: اگر تلازمی بین اجماع و حکم و نظر شارع وجود داشت، باید این تلازم در همه جا وجود داشته باشد، درحالی که در ادیان سابق و حتّی در برخی فرق اسلامی اتّفاق نظر تعدادی از علما یا حتّی اکثر علما در زمینه‌ای وجود داشته امّا آن اتّفاق نظر ربطی به دیدگاه یا حکم شارع نداشته است ،مثلاً علما مسیحیّت تقریباً همه به تثلیت اعتقاد داشته و دارند امّا به نظر ما مسلمانان تثلیث غلط است و ربطی به دیدگاه حضرت مسیح(ع) ندارد، یا اکثر علمای اسلامی اتّفاق نظر دارند که مرتد مهدورالدم است امّا از دیدگاه قرآن و سنّت عملی به رسمیّت شناخته شده معصومین این حکم نادرست است .[۲۶۶]

سادساً: هر جا برای ما یقین حاصل شد که حکم مسئله‌ای در قرآن یا سنّت بیان شده است پس به همان حکم عمل می‌کنیم، مانند روشهای مواجهه با توهین‌کننده به مقدّسات، که همان طور که گذشت، در قرآن و سنّت این روش‌های مواجهه به طور مشروح بیان شده است .

هر جا برای ما یقین حاصل شد که حکم آن مسئله در قرآن و سنّت بیان نشده است، معلوم می‌شود آنجا جزء منطقه الفراغ دین می‌باشد و خداوند لازم ندانسته حکم را بیان کند و تصمیم‌گیری در آن مورد را به خود انسان واگذار نموده است و سؤال از حکم شرعی در آن مورد را ممنوع کرده است.[۲۶۷]

و هر جا برای ما شک به وجود آمد که در آن زمینه حکمی وضع شده یا نه؟ پس از تحقیق، با توجه به

---

[۲۶۶] رجوع شود به کتاب :واکاوی ارتداد یا بر گشت از دین

[۲۶۷] «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»مائدة ﴿۱۰۱﴾

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما را ناراحت می کند، و اگر به هنگام نزول قرآن، از آنها سوال کنید، برای شما آشکار می‌شود، خداوند آنها را بخشیده (و نادیده گرفته) است. و خداوند غفور و حلیم می‌باشد. "

"روزی پیامبر(ص) در سخنرانی خود فرمود: «مردم، خدا حج را بر شما واجب کرده است. »شخصی به نام عکاشه‌بن‌محصن‌اسدی پرسید :ای پیامبر خدا، هر سال؟ پیامبر فرمود: «اگر من بگویم: بله، آن وقت واجب می‌شود هر ساله به حج بروید و اگر نروید، گمراه می شوید. تا هنگامی که من حرفی نزده‌ام، شما نیز حرفی نزنید.....»

همین طور پیامبر(ص) فرمود: «خداوند حدودی را برای شما مشخص کرده است، پس از آن حدود تجاوز نکنید و واجباتی را که بر شما واجب کرده، ضایع نکنید. و حرمت چیزهایی را که بر شما حرام کرده، نشکنید. و چیزهایی را رها کرده، بدون اینکه آنها را فراموش کرده باشد، بلکه از روی مهربانی بر شما این کار را کرده، پس بپذیرید و درباره آن بحث و جست‌وجو نکنید .»"(تفسیر المیزان ، ج ۶ ، صص۲۲۵ تا ۲۲۷ ، ذیل آیات ۱۰۱ و ۱۰۲ مائدة)

اینکه شارع مقدّس اجازه اهمال و ترک احتیاط را داده است.[۲۶۸] پس اصلِ اوّلِ عملی در این گونه موارد برائت است، یعنی اینکه خداوند در برابر تکلیف و واقعه‌ی مشکوک الحکم احتیاط را لازم ندانسته و انسان را نسبت به فعل یا ترک آن مشکوک الحکم، مختار گذاشته است.

پس در این روند، تکلیف روشن بوده و جایی برای رجوع به اجماع باقی نمی‌ماند .

اشکال: عقل یکی از منابع احکام اسلامی است و عقل حکم می کند که توهین‌کننده و ناسزاگو به مقدّسات، بویژه ناسزاگو به نبی و امام، به اشدّ مجازات تنبیه شود، زیرا:

اولاً: نبی و امام برترین افراد بشر از جهت بینش و تقوا می‌باشند و به مقام عصمت رسیده‌اند و به همین جهت شایستگی آن را یافته‌اند که از جانب خداوند به راهنمایی بشر برگزیده شوند، پس عقل حکم می کند حرمت آنها نگه داشته شود و توهین‌کننده به آنها به شدّت تنبیه شود.

ثانیاً: ناسزاگویی به اولیای الهی تظاهر به کفر و موجب کوچک شمردن دین می‌شود پس عقل حکم می کند حرمت اینها را نگه داریم.[۲۶۹]

---

[۲۶۸] «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا »طلاق﴿۷﴾

"خداوند هیچ کس را به امتثال حکمی تکلیف نمی‌کند، مگر آنکه آن حکم را به مکلفین رسانده باشد ."

« وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»اسراء ﴿۱۵﴾

"و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایف شان را بیان کند)"

« وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»توبه ﴿۱۱۵﴾

"چنان نیست که خداوند قومی را، پس از آنکه آنها را هدایت کرد، گمراه (و مجازات) کند، مگر آنکه اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آنها مخالفت کنند)، زیرا خداوند به هر چیزی داناست ."

برای توضیح موارد فوق ، رجوع شود به: علم اصول شهید صدر ، مرحله ی دوّم ، صص ۳۷۸ تا ۳۹۶

[۲۶۹] کشف اللثام ، ج ۲ ، کتاب الحدود ، فی حدّ سابّ النّبی (ص) ، ص ۲۳۵

ثالثاً: قرآن از اولیای الهی به بزرگی یاد کرده است و از مردم خواسته است بر آنها درود فرستند [۲۷۰] و حتی در حضور آنها بلند صحبت نکنند [۲۷۱] پس به طریق اولی عقل حکم می‌کند، کسی به آنها ناسزا نگوید و هر که به آنها ناسزا گفت، به سختی مجازات شود.

پاسخ: در اشکال فوق دو ادّعا مطرح گردیده است که باید جدا جدا به هر یک پاسخ گفت.

ادّعای اوّل اینکه؛ عقل یکی از منابع احکام اسلامی دانسته شده است، در پاسخ به این ادعا باید گفت: دین اسلام برای بخشی از زندگی بشر برنامه ارائه داده و حکم وضع نموده است، در این بخش عقل، منبع احکام نمی‌باشد بلکه، ابزار استخراج حکم از قرآن و سنّت می‌باشد. عقل کنار گذاشته شود، درِ استخراج حکم از قرآن و سنّت بسته می‌شود، در توضیح این مطلب، بحث را از سنّت آغاز کنیم.

سنّت امروز در قالب احادیث بدست ما رسیده است و می‌دانیم بخش زیادی از این احادیث جعلی است و این عقل است که به ما می‌گوید، چه حدیثی درست و چه حدیثی جعلی است، ملاک‌های جعلی بودن یا جعلی نبودن حدیث را عقل به ما عرضه می‌دارد، این عقل است که به ما می‌گوید:

-احادیثی که خلاف قرآن هستند را نپذیر.

-احادیثی را که خلاف سنّت قطعیّه معصومین می‌باشند را نپذیر .

-احادیثی که در متون معتبره قرون اولیه یافت نمی‌شوند را نپذیر .

-احادیثی که سند معتبری ندارند را نپذیر .

و همین طور در عمل این عقل است که به ما کمک می‌کند تا احادیث خلاف قرآن و سنّت قطعیّه را تشخیص دهیم و نیز این عقل است که به ما امداد می رساند، تا احادیث بی سند، چه آنها که اصلاً در متون معتبر وجود ندارند و چه آنها که در متون معتبره وجود دارند ولی سند آنها معتبر نیست، را تشخیص دهیم و آنها را از احادیث سند دار جدا کنیم.

---

[۲۷۰] « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا »احزاب ﴿۵۶﴾

[۲۷۱] « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ »حجرات ﴿۲﴾

و این عقل است که دست ما را می‌گیرد و ما را یاری می‌کند تا احادیث را، با توجه به سند، از ۱۰۰ تا صفر ارزش گذاری نماییم و آنها را به حدیث متواتر، مستفیض، صحیح، موثق، حسن، ضعیف و بسیار ضعیف تقسیم نماییم .[۲۷۲]

و این عقل است که به مدد ما می‌آید تا درک نماییم، با توجّه به اهمیّت موضوع، به چه حدیثی با چه درجه ارزشی برای استخراج حکم نیاز داریم، مثلاً عقل حکم می‌کند، اگر موضوع قتل یا قطع عضو مطرح می‌باشد، تنها می‌توان به حدیث متواتر، بدون مشکل محتوایی تکیه کرد امّا برای موضوعاتی مثل ثواب اعمال مستحبی به حدیث ضعیف هم می‌توان تکیه نمود. [۲۷۳]

پس روشن شد؛ عقل کنار گذاشته شود ،استخراج حکم از سنّت معصومین ناممکن می‌شود.

پس از سنّت به قرآن می‌رسیم ، قرآن نیاز به تفسیر دارد و تفسیر قرآن باید به کمک عقل انجام شود، حتّی تفسیر روایی قرآن نیز باید به کمک عقل انجام شود، زیرا به کمک عقل ابتدا باید احادیث درست از احادیث نادرست تفکیک گردند و سپس از احادیث درست در تفسیر قرآن استفاده کنیم. مضافاً بر اینکه در مورد همه‌ی آیات قرآن، حدیث معتبر نداریم و در مورد تفسیر این آیات فقط باید از عقل کمک گرفت و حدیث‌های معتبری هم که درباره تفسیر آیات داریم متناسب با فهم بشر صدر اسلام بیان شده‌اند، زیرا اگر چه این احادیث از معصوم صادر شده‌اند امّا متکلّم باید متناسب با فهم مخاطب سخن بگوید تا سخن او مورد فهم و مفید قرار گیرد و این احادیث معتبر برای بشر امروزی به جز نشان دادن معنا خیلی حرفی برای گفتن ندارند. منظور از نشان دادن معنا این است که اگر آیه را چند گونه می‌توان معنا کرد روایت به ما نشان می‌دهد کدام معنا درست است. [۲۷۴]

---

[۲۷۲] برای توضیح اصطلاحات فوق رجوع شود به کتاب «واکاوی ارتداد یا برگشت از دین ، صص ۵۵ و ۵۶

[۲۷۳] این مطلب در فصل سوّم ،بررسی اسناد زیارت عاشورا ،توضیح داده خواهد شد .

[۲۷۴] به عبارت دیگر روایات، بیشتر در زمینه ی فهم سمانتیکی و علامتی آیات قرآن به ما کمک می‌کنند و در زمینه فهم هرمنوتیکیِ آیات ،کمتر موثر خواهند بود.

فهم سمانتیکی، یعنی فهم علامتی، اینکه این کلمه یا این جمله دلالت بر فلان معنا می‌کند .

امّا فهم هرمنوتیکی یعنی، میزان مطالبی که از یک عبارت یا متن می‌توان استخراج نمود. در فهم سمانتیکی تقریباً همه انسان‌هایی که به زبان متن مورد نظر آشنایی دارند با هم برابرند امّا در فهم هرمنوتیکی انسان‌ها با هم متفاوت‌اند به گونه‌ای که از یک جمله کسی ممکن است به جز معنای لغوی و لفظی هیچ چیز نفهمد، در حالی که دیگری از همان جمله دنیایی از مطالب را می فهمد. برای ترجمه یک متن، فهم سمانتیکی آن متن مهم است، در حالی که برای تفسیر به جز فهم سمانتیکی که لازمه کار است فهم هرمنوتیکی از اهمّیّت ویژه‌ای برخوردار است .

از طرف دیگر قرآن معمولاً قواعد کلّی را بدست ما داده است و این عقل است که احکام جزئی را از قواعد کلّی استخراج می‌کند[۲۷۵]، پس عقل کنار گذاشته شود، نه تنها تفسیر قرآن ناممکن می گردد بلکه درِ استخراج حکم از قرآن نیز بسته می‌شود.

از آنچه گذشت مشخص شد عقل منبع احکام اسلامی نیست ،بلکه عقل ابزار استخراج حکم از قرآن و سنّت می‌باشد.

اما دین اسلام یک منطقه الفراغ دارد، یعنی اموری که دین برای آن امور حکمی وضع نکرده است .

بخش اعظم امور انسان در منطقه الفراغ قرار دارد و این خود انسان است که باید با عقل خویش برای اموری که در این بخش قرار دارند حکم وضع نموده و طبق این احکام عمل نماید، هم چنین در بخشی از امور که دین حکم وضع نموده است، نحوه‌ی اجرای حکم، انتخاب بهترین مجری حکم یا تعیین مصداق حکم به عهده‌ی عقل بشر قرار داده شده است .

مثلاً دفاع در مقابل دشمن متجاوز به امر الهی واجب است امّا نحوه‌ی دفاع از اموری است که انسان باید خودش به کمک عقل آن را انتخاب نماید.

هنگام جنگ احد این بحث پیش آمد که آیا در شهر بمانیم و با دشمن در شهر بجنگیم یا اینکه از شهر خارج شویم و بیرون از شهر با دشمن روبرو شویم، مشورت شد و بر خلاف نظر نبی(ص) تصمیم گرفته شد که بیرون شهر با دشمن مبارزه شود.

یا اگر کسی به مال دیگری آسیب رساند طبق فرمان الهی باید ضرر زننده جبران خسارات کند اما نحوه‌ی جبران خسارت را باید به کمک عقل مشخص نمود.

---

[۲۷۵] درست مانند کُتُب ریاضی که در آنها قواعد کلّی ریاضی ارائه می‌شود و انسان باید به کمک عقل جواب سوالات را از دل این قواعد کلی استخراج نماید، با این تفاوت که در کتب ریاضی قواعد کلّی به عینه ارائه می‌شود ولی در قرآن قاعده کلّی به عینه ارائه نشده است ، بلکه مطلبی ارائه شده که می توان به کمک عقل از آن مطلب ، یک قاعده کلّی استخراج نمود ، مثلاً در قران می فرماید :
«لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ»نور ﴿۱۲﴾

"چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید مردان و زنان مؤمن گمان نیك به خود نبردند و نگفتند این بهتانی آشکار است ."

آیه فوق به گونه ای است که عقل انسان می تواند از آن یک قاعده کلی استخراج نماید و آن قاعده کلی این است که :«همه کس و همه چیز خوب و پاک و بی عیب و بی گناه است ، مگر اینکه خلاف آن اثبات شود .»

در زمان حکومت حضرت داود(ع) گوسفندانی شبانه وارد باغ انگوری شده و محصول انگور آن باغ را از بین بردند، فردای آن شب، صاحب باغ به حضرت داود(ع) مراجعه نموده و از صاحب گوسفندان شکایت نمود، داود(ع) طبق فرمان الهی حکم به جبران خسارت داد و فرمود: به مقدار خسارت، از گوسفندان به صاحب باغ داده شود.

امّا حضرت سلیمان(ع) که در آن زمان جوانی بیش نبود فرمود: به نظر من گوسفندان تا مدّتی به صاحب باغ داده شوند تا از منافع آنها صاحب باغ استفاده کند و باغ به صاحب گوسفندان داده شود تا آن را به وضع اولیّه برگرداند، هر وقت باغ به وضع قبل برگشت، دوباره باغ و گوسفندان به صاحب اصلی برگردانده شوند و جالب است بدانیم، نحوه‌ی اجرای حکم پیشنهادی سلیمان(ع) مورد تایید قرار گرفت و نحوه‌ی اجرای حکم پیشنهادی ولی خدا در آن زمان، یعنی حضرت داود(ع) ،مورد پسند قرار نگرفت. [۲۷۶]

همین طور دین می‌فرماید: به خبر فاسق اعتماد نکنید و اگر فاسقی خبر آورد در مورد آن تحقیق کنید.[۲۷۷] امّا در مقام مصداق، چه کسی فاسق است؟ این را خود انسان‌ها باید به کمک عقل مشخص کنند.

پیامبر(ص) ولید بن عقبه را برای گرفتن زکات از بنی‌مصطلق به سوی آن قبیله فرستاد، ولید در میانه راه برگشت و به دروغ گفت: بنی‌مصطلق مرتد شده و زکات ندادند و می‌خواستند مرا بکشند. مسلمانان گفتند؛ باید به جنگ بنی‌مصطلق برویم، آیه نازل شد:" ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، بررسی کنید....." (حجرات ۶) معلوم شد ولید دروغ گفته است.

نکته جالب در اینجا این است که نبی(ع) نیز نمی دانست، ولید فاسق است و پس از اینکه دروغ او آشکار گردید به فسق او پی‌برد، زیرا اگر نبی(ع) از قبل می‌دانست ولید فاسق است، هرگز او را مامور گرفتن زکات نمی‌کرد.

یا دین می‌گوید: بازی با وسایلی که در عرف مردم، این وسایل، ابزار قمار محسوب می‌شوند حرام است، اگر چه این بازی به قصد قمار نباشد.

حال اینکه چه وسایلی در عرف مردم مصداق وسایل قمار می باشند را باید خود انسان‌ها با عقل خویش مشخص کنند.

در زمان امام خمینی(س) شخصی از او سؤال نمود: "امروز شطرنج در عرف مردم دنیا ابزار قمار به حساب نمی‌آید، پس بازی کردن با آن چه حکمی دارد؟"

---

۲۷۶ « وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿۷۸﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا......»انبیاء ﴿۷۹﴾

۲۷۷ « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»حجرات ﴿۶﴾

امام خمینی(س) فرمودند: "با این فرض شطرنج بازی اشکالی ندارد. "

همین طور انتخاب بهترین مجریِ حکم به خود انسان‌ها واگذار شده تا با عقل خویش آن را انتخاب نمایند. مثلاً چه کسی را به رهبری سیاسی کشور برگزینیم؟ چه کسی را به فرماندهی لشکر انتخاب کنیم؟ یا.....همه باید به کمک عقل انجام شود.

با توضیح فوق مشخص شد که در اموری که دین حکم وضع نموده است عقل ابزار استخراج حکم از قرآن و سنّت می‌باشد و در منطقه الفراغ و نیز در زمینه‌ی نحوه‌ی اجرای حکم دینی، انتخاب بهترین مجری برای حکم دینی یا تعیین مصداق برای حکم دینی، تصمیم‌گیری و صدور حکم بر عهده‌ی عقل قرار گرفته است، بنابراین در این بخش‌ها عقل منبع حکم می باشد امّا احکامی که عقل در اینجاها وضع می‌کند، احکام دینی نمی‌باشند بلکه اینها احکام عقل می باشند، اگرچه دین در این زمینه‌ها حکم عقل را به رسمیّت شناخته است.

به عبارت دیگر، دین در جاهایی که خودش حکم وضع نکرده، گفته به حکم عقل عمل کنید و این امر به این معناست که دین روش استخراج حکم در منطقه الفراغ را به ما نشان داده است و این روش را امضا کرده است، نه اینکه تک تک احکامی که عقل وضع می‌کند مورد تایید و امضای دین باشد.

مثال: فرض کنیم رهبر کشوری نحوه‌ی انتخاب رئیس جمهور را به رای مردم واگذار نماید و بگوید: مردم هر کس را می‌خواهند به رئیس جمهوری خود برگزینند، در اینجا رهبر، روش انتخاب رئیس جمهوری به وسیله رأی مردم را پذیرفته است و بنابراین هر کس را مردم انتخاب کنند، رهبر نیز رئیس جمهوری او را می‌پذیرد، اگرچه خودش نظرش به فرد دیگری، غیر از فرد منتخب مردم، می باشد. پس در اینجا فرد برگزیده، انتخاب و خواسته‌ی مردم است و به خواسته رهبر کاری ندارد.

خلاصه آنکه؛ عقل منبع احکام دینی نمی باشد، بلکه عقل ابزار استخراج احکام دینی از قرآن و سنّت و منبع احکام عقلی در منطقه الفراغ می‌باشد.

امّا در پاسخ به ادّعای دوّم اشکال‌کننده که گفته بود: به جهت بزرگی شأن اولیای الهی و بزرگی شأن دین، توهین‌کننده به مقدّسات، به ویژه توهین‌کننده به اولیای الهی، باید به اشدّ مجازات، تنبیه شود، باید گفت: درست است؛ مقام اولیای الهی بسیار بالاست و باید حرمت آنها حفظ شود امّا حفظ حرمت آنها به این است که ما از آنها به درستی دفاع کنیم، دفاعی که موجب شود شأن آنها در نزد مردم بالا رفته و گرایش مردم به آنها زیادتر شود و این گونه دفاع تنها با همان روش هایی که قرآن و معصومین ارائه نمودند، ممکن می باشد، روش‌هایی که شرح آنها قبلاً گذشت .

سخن مشهوری است که می‌گوید: اگر می خواهید کسانی را تخریب کنید از آنها بد دفاع کنید. کشتن ناسزاگو به مقدّسات، دفاع از مقدّسات به بدترین شیوه ممکن است. قبلاً گذشت که حضرت علی(ع)

زدن یا کشتن ناسزاگو به مقدسات را، سبک مغزی و بی فکری دانستند. [۲۷۸]

ما باید به گونه ای عمل کنیم که موجب زینت اولیای الهی گردیم نه اینکه موجب بدنامی و رسوایی و سرزنش آنها شویم. [۲۷۹]

باید با عمل خود دشمنان را جذب و به دوستان تبدیل کنیم، نه اینکه با دست زدن به جنایات، دوستان را نیز از دست داده و به دشمن مبدّل نماییم.

بزرگترین ضربه ها را در طول تاریخ دوستان نادانی هم چون خوارج، اهل‌الحدیث، اخباری‌ها، داعش و... با ارائه چهره‌ای خشن از دین، به اسلام وارد نمودند، این ها ابزاری شدند که دشمنان بتوانند ضربه‌های خود را به اسلام وارد نمایند.

حضرت علی(ع) در مورد خوارج می فرمایند: « **ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ وَ مَنْ رَمَی بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَ ضَرَبَ بِهِ تِيهَهُ** [۲۸۰]» (نهج البلاغه ، خطبه ۱۲۷)

"پس شما بدترین مردم هستید و کسی که به واسطه او شیطان تیر های خود را می‌زند و به وسیله‌ی او حیرت و تردید و گمراهی می‌افکند ."

پس عقل حکم می کند به خاطر بزرگی شأن اولیا الهی ما از آنها به گونه‌ای شایسته دفاع نماییم ، نه اینکه با کارهای بی‌خردانه آبروی آنها و مکتب آنها را ببریم .و طُرُق شایسته دفاع از آنها را قرآن و خود معصومین بیان کرده‌اند. پس بهتر است یک بار دیگر این طرق را مرور کرده و از این طرق استفاده کنیم

---

[۲۷۸] همین فصل ، ص ۱۷۱ «اِنَّ الطَّیشَ لا یَقومُ به حُجَجُ الله و لا تُظهَرُ به بَراهینُ الله»یعنی: "بواسطه سبک مغزی و بی فکری حجت‌های الهی برپا نمی‌شوند و با بی فکری برهان‌ها و دلایل خدا آشکار نمی‌شوند. "

[۲۷۹] امام صادق (ع) فرمودند:«معاشر الشّیعة ، کونوا لنا زیناً و لا تکونوا علینا شیناً ، قولوا للنّاس حسناً و احفظوا السنتکم و کفوها عن الفضول و قبیح القول »(امالی صدوق ، مجلس ۶۲ ،ح ۱۷، ص ۴۸۴)
"ای شیعیان؛ زینت ما باشید ، نه اینکه موجب بدنامی و رسوایی ما گردید. با مردم نیکو سخن بگویید و زبانتان را حفظ کنید و آن را از زیاده گویی و زشت گویی باز دارید."

و :« یا معشر الشّیعة؛ اِنَّکم قد نُسِبتُم الینا ، کونوا لنا زیناً و لا تکونوا علینا شیناً »(مشکات الانوار ، ج ۱ ، الفصل الثالث : فی آداب الشّیعة ، ح ۳۱۰ ، ص ۱۴۵)

"ای گروه شیعه ؛ شما منسوب به ما هستید ، پس مایه ی زینت ما باشید ، و مایه ی بد نامی ما نباشید."

[۲۸۰] التِّیه : سرگردانی ، گمراهی ، دربدری ، خود ستایی ، لاف زدن ، تکبّر

فصل سوم

آیا ناسزاگویی به مقدّسات جایز است؟

بخش اول: دیدگاه قرآن

در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که ناسزاگویی و آزار های زبانی ، بویژه ناسزاگویی به مقدسات ، را محکوم می‌نماید و مسلمانان را از ورود به این امور نهی می‌نماید. از همه‌ی آیاتی که در فصل اول آورده شد ، به جز آیات مربوط به مقابله به مثل ، استنباط می‌شود که ؛ از دیدگاه قرآن ناسزاگویی به دیگران جایز نیست، مثلاً وقتی قرآن دستور می‌دهد؛ بدی را با خوبی پاسخ دهید، معلوم می شود اگر کسی ناسزا گفت، مسلمان نباید به ناسزاگو، دشنام دهد. یا وقتی قرآن دستور می‌دهد ؛ بد زبانی ها را ببخشید (آیات ذیل عنوان غفران، صفح و عفو) ،پس یعنی ؛ اگر کسی ناسزا گفت، مسلمان باید او را مورد بخشش قرار دهد و... در مورد آیات مربوط به« مقابله به مثل » نیز ملاحظات ذیل باید مدّ نظر قرار گیرد:

اولاً؛ از این آیات استنباط می‌شود که ؛ مسلمان حق ندارد ابتدا به ساکن به کسی ناسزا بگوید و اگر حقی هم در این زمینه برای مسلمان به وجود می‌آید ، در مقام مقابله به مثل است.

ثانیاً؛ با مرور آیات مربوط به مقابله به مثل مشخص می‌شود، اگرچه مقابله به مثل را قرآن جایز دانسته است امّا این راه را بهترین راه ندانسته و به عنوان آخرین راه‌حل دانسته است، مثلاً قرآن می‌فرماید: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»شوری ﴿۴۰﴾ یعنی ؛ می‌توانی مقابله به مثل نمایی اما بهترین راه آن است که راه بخشش و اصلاح در پیشگیری .

یا «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ»نحل ﴿۱۲۶﴾ یعنی ؛ اگر چه می توانی مقابله به مثل کنی امّا بهترین راه‌حل این است که راه شکیبایی در پیش گیری .

ثالثاً؛ با توجه به آیاتی مثل :«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ....»انعام﴿۱۰۸﴾ "به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید مبادا آنها از روی دشمنی و جهل خدا را دشنام دهند ."

و«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»حجرات ﴿۱۱﴾

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید گروهی از مردان گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از این ها بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بعد از ایمان آوردن، نام زشت برکسی نهید و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند ."[۲۸۱]

که مسلمانان را از ورود به دشنام و ناسزا گویی نهی می‌کنند، یا آیاتی مثل «ایه ۲۳ و ۲۵ و ۲۷ شعراء»[۲۸۲]که مسخره کردن و توهین را از ویژگی های فرعونیان می دانند، پس مسلمانان حق ورود به این امور را ندارند.

بنابراین مشخص می‌شود ؛ اگر آزار ها جسمی و فیزیکی باشند ، مسلمان حق دارد در اکثر موارد[۲۸۳] مشابه آن را در مورد آزار دهنده اعمال کند[۲۸۴]، اما اگر آزار ها زبانی باشند، با توجه به این که مسلمان حق بسیاری از بد زبانی‌ها را ندارد، پس باید به مجازات‌های جایگزین روی آورد، مثلاً اگر کسی به یک مسلمان بگوید: ولدالزنا؛ آن مسلمان حق ندارد مقابله به مثل کرده و او نیز به آن شخص ناسزاگو بگوید: ولدالزنا؛ بلکه در اینجا می‌تواند برای ناسزاگویِ تهمت زننده از قاضی تقاضای شلاق کند.

با توضیح فوق مشخص شد ؛ از دیدگاه قرآن ناسزاگویی و توهین به دیگران بویژه ناسزاگویی و توهین به مقدّسات دیگران جایز نیست.

توجیه بدزبانی‌های ظاهری قرآن

اگر ناسزاگویی و توهین به دیگران از دیدگاه قرآن جایز نیست، پس چرا قرآن در مواردی به دیگران توهین نموده است؟

در پاسخ به سؤال فوق لازم است تک تک آیاتی که در آنها شائبه بد زبانی و ناسزاگویی وجود دارد مورد بررسی و نقد قرار گرفته تا مشخص شود، آیا قرآن به دیگران ناسزا گفته یا نه؟

بحث را از آیات مربوطه در سوره بقره آغاز و تا پایان قرآن پی می‌گیریم .

---

[۲۸۱] این آیه در فصل اوّل،سوره حجرات ، صص ۱۰۳ و ۱۰۴مورد بررسی قرار گرفت .

[۲۸۲] این آیات در فصل اوّل ،سوره شعراء ، صص ۷۴ و ۷۵مورد بررسی قرار گرفتند .

[۲۸۳] اکثرموارد گفته شد زیرا ؛مثلاً اگر آزار دهنده مرتکب تجاوز جنسی شود ، از نگاه اسلام ، نمی توان با او مقابله به مثل کرد ، بلکه باید به مجازات های جایگزین روی آورد.

[۲۸۴] « وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ....»مائده﴿۴۵﴾

« وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۱۰﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ
مُصْلِحُونَ ﴿۱۱﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا
آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ
مُسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۴﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۵﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا
الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۶﴾ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
»بقره ﴿۱۸﴾

"برخی از مردم کسانی هستند که می‌گویند : به خدا و روز آخرت ایمان آوردیم اما ایمان نیاورده‌اند، در فکر فریب خدا و مومنان هستند در حالی که خود را فریب می‌دهند و نمی‌دانند (مانند بیماری که به پزشک می‌گوید: «دستورات تو را اجرا می‌کنم » ولی هیچ یک از دستورات پزشک را انجام نمی‌دهد، او ندانسته خود را فریب می‌دهد، ولی فکر می‌کند پزشک را فریب داده است.) در قلب‌های منافقان مرضی وجود دارد و خداوند بر مرض آنها می‌افزاید و برای آنها عذاب دردناکی است ،به خاطر آنچه دروغ می‌گویند. (هر مرضی اگر درمان نشود ،تشدید بیماری و بیماری‌های دیگری را به همراه می‌آورد، شرط اول درمان یک بیماری ،تشخیص بیماری است و شرط دیگر آن است که به فکر علاج بیفتد و مسیر درمان را پیدا کرده و آن مسیر را طی کند. امّا اگر مریضی نفهمد که مرض دارد، پس نه تنها بهبود نمی‌یابد بلکه هر روز بر شدّت بیماری او افزوده شده و بیماری‌های جدیدی نیز گریبان او را می‌گیرد و چون این روند را خداوند بر جهان حاکم نموده است، پس در واقع خداوند بر مرض او می‌افزاید، بنابراین هر چه می‌گذرد با تشدید بیماری و آمدن امراض دیگر مریض عذاب دردناکتری را تجربه می‌نماید.

نفاق؛ یعنی اینکه انسان یک باطن و نیّت بد دارد امّا در ظاهر خود را خوب و با نیّت خیر نشان می‌دهد تا بتواند مردم را فریب داده و به اهداف شیطانی خود برسد. پس نفاق یک بیماری است که اگر درمان نشود، شدّت یافته و بیماری‌های دیگری مثل دروغ، فریب مردم و... را به همراه خود می‌آورد و دروغ و فریب نیز هر یک بیماری‌های دیگری را به همراه می‌آورند که این تشدید بیماری و آمدن بیماری‌های جدید موجب گرفتاری به عذاب شدید می‌شوند.)

و هنگامی که به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما فقط اصلاح گر می‌باشیم ، آگاه باشید که آنها مفسد بوده ولی نمی‌دانند (هر مرضی در زمین فساد ایجاد می‌کند؛ اما اگر آن مرض واگیردار باشد،

فساد آن بسیار زیاد خواهد بود اما شخص مریض که خود نمی‌داند مرض دارد ممکن است فکر کند نه تنها فسادی ایجاد نمی‌کند بلکه در حال اصلاح است) و هنگامی که به آنها گفته شود: هم چنان که مردم دیگر ایمان آوردند شما هم ایمان آورید، می گویند: آیا مانند بی‌خردان ایمان آوردیم؟ آگاه باشید که اینها خودشان بی‌خرد هستند ولی نمی‌دانند. (گاهی انسان آن چنان گرفتار فریب کاری می‌شود که انسان‌های غیر فریبکار را «بی‌خرد» می‌داند و اگر به او بگویند: تو نیز مانند دیگران به راه درست بیا و از فریب دست بردار، می‌گوید: یعنی شما می گویید، من راه بی‌خردان را در پیش گیرم؟ در حالی که کسی که راه فریب در پیش گرفته است، خودش بی‌خرد است.) و هنگامی که با مؤمنان ملاقات نموده، می گویند: ایمان آوردیم و هنگامی که با شیطان صفتان (هم سنخ خود) خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم ما فقط (ایمان را) به تمسخر گرفته‌ایم. خداوند آنها را به مسخره می گیرد و آنها را در سرکشی و طغیان‌شان یاری می کند تا سرگردان شوند.

(شخص بیماری که به قصد تمسخر، به پزشک بگوید: دستورات شما را موبه‌مو اجرا می‌کنم امّا آن دستورات را اجرا نکند، مسلماً چنین بیماری خودش را به تمسخر گرفته است، نه اینکه پزشک را مسخره کرده باشد، انسانی نیز که به تمسخر بگوید: ایمان آوردم ولی ایمان نیاورده باشد، خود را مسخره کرده و چون خداوند به انسان اختیار داده تا راه خود را انتخاب نماید و در هر راهی حرکت کند، خداوند به او کمک نموده تا بتواند به مقصد برسد، پس در واقع کسی که قصد تمسخر خدا را دارد، با اراده و کمک خداوند، مشغول مسخره کردن خویش است و نتیجه این کار او، سرگردانی است .)

آنها کسانی هستند که گمراهی را در مقابل هدایت معامله نمودند (هدایت را فروخته و در عوض گمراهی را خریدند .)، و تجارت آنها سودی نداده و هدایت نیافته‌اند. آنها کران، گنگها و کورانند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی‌گردند. "

انسان منافق، با توجه به اینکه نیّت و هدف بد دارد امّا در ظاهر می‌خواهد خود را خوب و با نیّت خیر نشان دهد تا مردم را فریب دهد، پس مجبور است مرتّب دروغ بگوید و فریب کاری کند. ترس از لو رفتن این دروغ‌ها و فریبکاری‌ها تمام وجود او را به خود مشغول می کند و این امر موجب می‌شود که او، علیرغم داشتن گوش و چشم، نتواند حقایق را بشنود یا ببیند، پس او کر و کور بوده و کسی که کر و کور بوده و نتوانسته از طریق شنیدن و دیدن حقایق را درک کند، پس نمی‌تواند حقایق را بیان نماید و در نتیجه گنگ نیز می‌باشد.

سؤال: اینکه می‌فرماید: «در قلب‌های آنها مرض است »یا «آگاه باشید که آنها همان مفسدان هستند ولی نمی‌دانند» یا «کران، گنگان و نابینایان هستند »،آیا این جملات ناسزا محسوب نمی‌شود؟

جواب: در جملات فوق چند نکته باید مدّ نظر قرار گیرد؛

اولاً: در جملات بالا فرد یا گروه شناخته شده خاصّی مورد خطاب قرار نگرفته، بلکه به طور کلّی گفته؛ هر کس این گونه باشد در قلبش بیماری دارد یا مفسد است یا کر و کور و گنگ است.

ثانیاً: در جملات بالا از واقعیّاتی پرده‌برداری شده و بیان واقعیّت توهین به کسی نیست.

ثالثاً: در مسیر تربیت و هدایت، هنگامی که یک مربّی پیامدهای اعمال و اندیشه‌های بد را بیان می‌کند، قصد توهین به کسی را ندارد، بلکه به فکر رشد متربّی است، مثلاً وقتی معلّم به دانش آموزان می‌گوید: هرکس درس نخواند، بی‌سواد و نادان به بار می‌آید؛ در اینجا معلّم قصد توهین به کسی را ندارد.

رابعاً: در اینکه جمله‌ای ناسزا محسوب شود یا نه؛ شخص گوینده و نحوه‌ی بیان بسیار نقش دارد، مثلاً اگر یک پزشک بگوید :کسانی که این ویژگی‌ها را دارند؛ به بیماری کرونا مبتلا می‌باشند. اینجا این جمله ناسزا محسوب نمی‌شود، زیرا در این جمله، از ناحیه‌ی یک شخص عالم، به صورت کلّی و با بیان ویژگی‌ها پرده از واقعیّتی برداشته شده است امّا اگر یک انسان عادی غیر پزشک به دیگری بگوید: مگر مرض داری که این قدر عطسه و سرفه می‌کنی؟ اینجا ممکن است این جمله ناسزا محسوب گردد.

و باید توجه داشت در جملات بالا، به وسیله خداوند که عالم به همه جهان است، به طور کلّی و با بیان ویژگی‌ها، پرده از واقعیّاتی برداشته شده است ، پس این ها توهین محسوب نمی‌شوند .

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۶۵﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ»بقره ﴿۶۶﴾

"بطور قطع از حال کسانی از شما، که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده‌اید؛ ما به آنها

گفتیم: به صورت میمون های رانده شده درآیید! ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل‌های بعد از آنان و پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم."

در مورد آیات فوق دو نکته لازم به ذکر است؛ نکته اول: معنای این جمله که فرموده: «ما به آنها گفتیم: به صورت میمون‌های رانده شده در آیید »چیست؟

نکته دوم؛ آیا جمله فوق، توهین به آنها محسوب نمی‌شود؟

توضیح نکته اول: در قرآن غیر از مورد بالا دو مرتبه دیگر از «مسخ»[۲۸۵] سخن به میان آمده است که برای فهم بهتر معنا لازم است دو مورد دیگر نیز بیان شده و سپس به نتیجه گیری بپردازیم.

«قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿۶۰﴾ وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿۶۱﴾ وَتَرَى

[۲۸۵] تبدیل انسان به حیوان

كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»مائدة ﴿۶۲﴾

"بگو: آیا شما را از کسانی که موقعیّت و پاداش آنها نزد خدا بدتر از این است، با خبر کنم؟ کسانی که

خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و مورد خشم قرار داده و از آنها میمون‌ها و خوک‌ها قرار داده و پرستش بت و طاغوت کرده‌اند؛ موقعیّت و محلّ آنها بدتر است و از راه راست گمراه ترند. هنگامی که نزد تو آیند، می گویند: ایمان آورده‌ایم امّا با کفر وارد می‌شوند و با کفر خارج می گردند؛ و خداوند از آنچه کتمان می کردند، آگاه تر است. بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و تجاوز و خوردن مال حرام شتاب می کنند، چه زشت است کاری که انجام می‌دادند.

«فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۱۶۶﴾ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۶۷﴾ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا ....»اعراف﴿۱۶۸﴾

"و هنگامی که در برابر آنچه از آن نهی شده بودند سرکشی کردند، به آنها گفتیم :« به شکل میمون

های رانده شده در آیید .»و هنگامی که پروردگارت اعلام کرد: تا دامنه‌ی قیامت، کسی را بر آنها مسلط خواهد ساخت که همواره آنها را در عذابِ سختی قرار دهد، پروردگارت مجازاتش سریع و بخشنده و آمرزنده و مهربان است و آنها را در زمین به صورت گروه‌هایی، پراکنده ساختیم. "

آیات ذکر شده بالا از سوره بقره و سوره اعراف در مورد بنی اسرائیل می‌باشند و آیات سوره مائده در مورد مردم زمان پیامبر خاتم هستند.

آیات فوق را دو جور می‌توان معنا کرد؛ ۱ -برخی از انسانها واقعاً به شکل میمون و خوک در آمدند (بحث مسخ)[۲۸۶]

۲-برخی انسانها میمون صفت و خوک صفت شدند و اگر مانند قیامت که تجسّم اعمال پیدا می‌شود، در اینجا نیز همان اتّفاق بیفتد، تو چهره واقعی آنها که مانند میمون و خوک شده‌اند را می‌بینی، اگرچه در ظاهر در این دنیا مانند انسانها هستند.

---

۲۸۶ پس خدا آن قوم را بوذینه کرد   چونک عهد حق شکستند از نَبرد

(مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ۲۵۹۳)

نقد: به نظر می‌آید معنای دوم بهتر است زیرا ؛در ادامه آیات سوره مائده می‌فرماید:« و اینها طاغوت پرستیدند .»پرستش طاغوت برای انسان معنا دارد.

و نیز :« اینها از نظر جایگاه بدتر و از راه راست گمراه ترند.» این امور برای کسی که حداقل ظاهراً شکل و شمایل انسانی دارد، معنا پیدا می کند و برای حیوانات معنا ندارد.

و:«هنگامی که نزد شما می‌آیند، می گویند: "ایمان آوردیم "در حالی که با کفر وارد می‌شوند و با کفر خارج می گردند[۲۸۷]؛... بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تجاوز و خوردن مال حرام شتاب می کنند.[۲۸۸]»

این دو آیه کاملاً مشخص می‌کند که میمون صفتی و خوک صفتی منظور است، زیرا ؛ اگر واقعاً میمون و خوک می‌شدند ،که دیگر آمدن نزد مسلمین و ادّعای دروغ ایمان آوردن معنا نداشت، ضمن اینکه برای میمون و خوک گناه و تجاوز و خوردن مال حرام معنا ندارد.

آیات فوق در اواخر زندگی پیامبر نازل شده، زیرا سوره مائده سوره ۱۱۳ قران در ترتیب نزول است و این آیات نیز مربوط به برخی از مردمی است که در آن زمان در اطراف مسلمین می‌زیستند و در تاریخ آن دوره نداریم که کسانی از مردم واقعا به شکل میمون و خوک درآمده باشند، اگر چنین اتّفاق مهمّی رخ داده بود حتماً باید در تواریخ ذکری از آن به میان می‌آمد و خود این مسئله دلالت می کند که میمون و خوک صفتی مورد نظر است نه اینکه واقعاً کسانی به شکل میمون و خوک در آمده باشند.

امّا آیه ذکر شده از سوره اعراف، مربوط به بخشی از قوم یهود می‌باشد که پیمان شکنی کردند و به خاطر این پیمان شکنی، آنهایی که توبه نکردند، مانند میمون‌های رانده شده، که به صورت پراکنده در اطراف زندگی می کنند، قرار گرفتند، در ادامه آیه می‌فرماید: خداوند کسی را بر آنها مسلط می‌کند که تا دامنه‌ی قیامت آنها را در عذاب سختی قرار می‌دهد، خداوند مجازاتش سریع امّا در عین حال آمرزنده و مهربان است، (یعنی اگر کسی توبه کند او را می‌بخشد.) و آنها را به صورت امت‌ها و گروه‌هایی پراکنده ساختیم.

عذاب الهی یا غفران الهی برای انسانها معنا دارد ،پس معلوم می‌شود ؛ این آیات می‌خواهند اوضاع و احوال اجتماعی یهودیان، که شباهت به میمون‌های رانده شده پیدا کرده است، را نشان دهد، نه اینکه واقعاً قیافه آنها مانند میمون شده باشد.

با توضیحات بالا مشخص می‌شود آیه ۶۵ سوره بقره نیز اشاره به اوضاع و احوال یهودیان متمرّدی دارد که به خاطر سرکشی و قانون شکنی، مانند میمون‌های رانده شده، آواره کوه و بیابان شدند، و این معنا با تاریخ یهود کاملاً سازگاری دارد، زیرا اگرچه پس از مدّتی آوارگی[۲۸۹]، با پادشاهی طالوت، داود(ع) و سلیمان(ع) یهودیان قدرت یافته و از آوارگی خارج شدند امّا این دوران قدرت کوتاه بود و تا امروز همیشه یهودیان در پراکندگی و آوارگی و تحت فشار دیگران زندگی کرده‌اند.

---

[۲۸۷] میمون صفتی و حقه بازی
[۲۸۸] خوک صفتی و پیروی از خواسته نفس و شهوت

[۲۸۹] منظور عصر داوران ، از زمان موسی(ع) تا زمان سموئیل (ع)

توضیح نکته دوم: در پاسخ به این موضوع که «آیا این که قرآن کسانی را به میمون و یا خوک تشبیه کرده، توهین به آنها محسوب نمی‌شود؟ »لازم است چند مطلب مورد توجّه قرار گیرد.

اولاً؛ قرآن از واقعیّتی خبر داده و خبر از واقعیّت توهین به حساب نمی‌آید ،مثلا اگر به یک بچه ی سگ بگوییم: توله سگ، آیا به او توهین کرده‌ایم؟ نه، بلکه از واقعیّتی خبر داده‌ایم.

ثانیاً؛ در آیات مذکور به فرد خاصّی خطاب نشده، بلکه به طور کلّی فرموده؛ اگر کسی طاغوت بپرستد و نفاق در پیش گیرد، ظاهراً بگوید: (ایمان آوردم) ولی باطناً ایمان نداشته باشد و با شتاب به سوی گناه و تجاوز و خوردن مال حرام برود، چنین شخصی مانند میمون و خوک می‌باشد.

مثل اینکه معلّم به طور کلّی بگوید: اگر دانش آموزی در سر کلاس حاضر نشود و درس نخواند، بی سواد و نادان به بار می‌آید، آیا این معلّم به کسی توهین کرده است؟ نه، او نتیجه عمل را بیان نموده است و از واقعیّتی خبر داده است.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿۱۵۹﴾إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۰﴾إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ »بقره﴿۱۶۱﴾

"کسانی که دلایل روشن و هدایتی که نازل کرده‌ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم آشکار و روشن ساختیم، را کتمان کنند، خدا آنها را از رحمت خویش دور می‌کند؛ و رحمت همه‌ی ارکان وجود را از دست می‌دهند، مگر آنها که توبه کردند و اصلاح نمودند (و آنچه را کتمان کرده بودند) آشکار و روشن ساختند؛ من توبه آن‌ها را می‌پذیرم؛ که من توبه پذیر و مهربانم، کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، دوری از رحمت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود. "

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۰﴾وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ[۲۹۰] بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ »بقره﴿۱۷۱﴾

"و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید»، می‌گویند:« بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم .»آیا هرچند پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نشده بودند؟ مَثَل کسانی که کافر شدند مانند موجوداتی هستند که وقتی صدایشان زنند جز صدایی و

[۲۹۰] نَعِقَ : صدا کرد ، صدا زد

ندایی نمی‌شنوند (مانند چوپانی که وقتی به گوسفندان بگوید: «تند بروید» گوسفندان جز صدایی نمی‌شنوند و مفهوم حرف چوپان برایشان قابل درک نیست.) چنین موجوداتی کر و گنگ و کور هستند، پس آنها تعقل و فکر نمی‌کنند. "

برخی آدم‌ها این طور هستند که وقتی سخنی به انها گفته می‌شود حاضر نیستند آنرا شنیده و بررسی نمایند و در صورت درست بودن آن را بپذیرند، بلکه آنها می‌گویند: ما فقط می‌خواهیم به راهی که پدران (حقیقی یا معنوی) ما رفتند برویم، قرآن می‌فرماید: راه پدر دلیل درستی آن نیست، چون ممکن است پدر بدون فکر راه را پذیرفته و متفکّری نیز او را هدایت نکرده باشد. این ها که این گونه بر اندیشه و راه پدر تعصّب می‌ورزند مانند موجودی هستند که کسی او را صدا می زند امّا او جز صدایی نمی‌شنود و معنای سخن او را نمی‌فهمد، گویی او کر و گنگ و نابینا است و بنابراین تعقّل نمی‌کنند، زیرا تعقّل فرع بر فهم سمانتیکی[۲۹۱] سخن یا رویداد است.

سؤال: آیا جمله‌های «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» و «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» و «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» توهین و ناسزا محسوب نمی‌شوند؟

جواب: در پاسخ به سؤال فوق ابتدا باید به دو مطلب توجه شود.

مطلب اول: معنای کفر چیست و به چه کسی کافر می گویند؟

کفر به معنای «پوشاندن» یا «در پوشش قرار دادن» می‌باشد ،مثلاً قران می‌فرماید: «يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» انفال﴿۲۹﴾ "بدی های شما را می‌پوشاند ." یا « كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»محمّد ﴿۲﴾ "بدی‌های آنها را پوشاند." یا « ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ » مائده ﴿۸۹﴾ " این کفاره شکستن قسم‌های شماست ." یا « أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ» مائده ﴿۹۵﴾ "کفاره (صید در هنگام احرام) غذا دادن به مساکین می‌باشد. "

«کفّاره » اموری را گویند که موجب می‌شود روی گناه پوشیده شود.

یا «فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ»نحل ﴿۱۱۲﴾ "پس نعمت‌های خداوند را کفران نمودند. "

«کفران نعمت »پوشاندن و نادیده گرفتن نعمت می‌باشد.

[۲۹۱] فهم سمانتیکی یعنی : فهم اینکه این کلمه یا عبارت یا رویداد نشان و علامت چیست؟

پس کافر کسی است که سعی می‌کند برای رسیدن به منافع مادی و دنیوی روی واقعیّات را بپوشاند و واقعیّات را نادیده بگیرد یا کافر کسی است که خود را به گونه‌ای در پوشش قرار داده که درهای فهم را بر روی خود بسته است.

انسان از راه حواس ، بویژه شنیدن و دیدن، موادّ اولیّه‌ای را بدست می‌آورد و از طریق عقل این موادّ اولیّه را بررسی و تحلیل می‌نماید تا به فهم امور جهان دست یابد و کافر کسی است که حاضر نیست سخنان را بشنود و مورد بررسی قرار دهد تا به سخن درست برسد و چشم خویش بر واقعیّات جهان می بندد ، پس کافر به منزله کر و کور بوده و چنین شخصی نمی‌تواند بیندیشد، زیرا اندیشه و تفکّر کمک گرفتن از اندوخته‌های ذهنی است تا بتوانیم مجهولی را به معلومی مبدّل نماییم و کر و کور اندوخته‌ای ندارد که بخواهد به کمک آن اندیشه نماید، پس او اهل تعقّل هم نخواهد بود، عواملی که موجب می‌شوند انسان علیرغم داشتن چشم و گوش و عقل، امّا نتواند از آنها استفاده نماید عبارتند از: اعتقاد به خرافات، تقلید کورکورانه، تعصّب جاهلانه، گناه، پیروی از خواسته نفس و...

نقطه مقابل کافر، مؤمن است، پس مؤمن کسی است که درهای فهم را به روی خود باز نموده و می‌تواند به حقایق دست یابد و به این حقایق ایمان پیدا کند، مومنان کسانی هستند که حاضر هستند سخنان مختلف را بشنوند و آن سخنان را بررسی کنند و در صورت درست بودن، آنها را بپذیرند.

«.....فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ »زمر﴿۱۸﴾ "پس به بندگان من بشارت بده، کسانی که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌کنند آنها همان کسانی هستند که خداوند آنها را هدایت می‌کند و آنها همان صاحبان عقل می‌باشند."[۲۹۲]

و همچنین مؤمن کسی است که چشم بر واقعیّات جهان نبسته و امور و رویدادهایی که در جهان رخ می‌دهد را می‌بیند و آنها را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد تا بتواند امور واقعی را از امور غیر واقعی تشخیص داده و بنابراین می‌تواند تحلیل درستی از امور و رویدادها ارائه دهد.

با توضیح فوق مشخص می‌شود که وقتی قرآن می‌فرماید:« بدترین جنبندگان در نزد خدا کسانی هستند که کر و گنگ بوده و تعقّل و اندیشه نمی‌کنند .»(انفال ۲۲) یا «بدترین جنبندگان در نزد خدا کسانی هستند که کافر شدند پس آنها ایمان نمی‌آورند .»(انفال ۵۵) یا «کسانی که کافر شدند هم چون چهارپایان (از متاع دنیا) بهره گرفته و می‌خورند.»(محمّد ۱۲) و همین طور آیات ۱۵۹، ۱۶۱ و ۱۷۱ بقره که قبلاً بیان شد، در این موارد قرآن از واقعیّتی پرده برمی‌دارد نه اینکه بخواهد به کسی توهین کند ، زیرا تفاوت انسان با سایر جنبندگان در این است که انسان قدرت فهم دارد امّا سایر جنبندگان از این توان بی‌بهره هستند و ابزار فهم در اختیار انسان قرار گرفته اما این ابزار در اختیار سایر جنبندگان قرار نگرفته است .پس وقتی انسان از این ابزار استفاده نمی‌کند و این ابزارها را نادیده می‌گیرد به جهت این کفران نعمت، پست‌ترین جنبندگان قرار می‌گیرد. چنین موجودی درهای رحمت الهی را بر روی خود

[۲۹۲] برای توضیح این آیه رجوع شود به کتاب :«واکاوی ارتداد» ، ص ۱۸ تا ۲۳

بسته است پس از رحمت الهی به دور خواهد بود اگرچه رحمت الهی همه جا را فرا گرفته است .
« وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»اعراف ﴿۱۵۶﴾

البته چنین انسانی، از جهتی هم سطح سایر چهارپایان قرار گرفته است ؛زیرا آنها هم از آنچه در این جهان وجود دارد در جهت خوردن و آشامیدن و لذت جنسی و غیره سود می برند.

نکته: با توضیحات فوق مشخص شد کفر و ایمان مفاهیمی نسبی و فازی و تشکیکی و ذو مراتب می‌باشند و هر انسانی ممکن است از درجاتی از کفر و ایمان برخوردار باشد یا در مسئله‌ای به خاطر تعصّبِ کورکورانه کافر بوده و در مسئله‌ای دیگر مؤمن باشد و همین طور مشخص شد هرکس، حتّی شخصی که نام مسلمان را یدک می‌کشد، اگر در امری درهای فهم را به روی خود ببندد، از دیدگاه قرآن آن شخص در آن امر کافر محسوب می‌گردد و واقعیّات ذکر شده در آیات فوق بر او صادق است.

مطلب دوم: معنای لعن و لعنت چیست؟

لعن فلاناً: یعنی؛ فلانی را (از خود) راند و دور کرد و طرد نمود.

لعن الله فلاناً: یعنی؛ خداوند فلانی را از رحمت خویش دور ساخت، خداوند او را طرد و رها نمود.

لعین: یعنی؛ رانده شده

لعنت: یعنی؛ دوری از رحمت، دوری از لطف و توجّه

با توجه به معانی لغوی بالا، پس وقتی خداوند کسی را مورد لعنت قرار دهد یعنی؛ او را از رحمت و مغفرت خویش دور ساخته است، اگرچه رحمت واسعه‌ی خداوند همه جا را فرا گرفته است امّا اگر کسی درهای رحمت را بر روی خویش ببندد و از آن رحمت استفاده نکند، چنین کسی از رحمت الهی دور شده است، درست مانند شخصی که هنگامی که نور خورشید همه جا را گرفته، با کندن حفره‌ای به درون حفره رفته و در های رسیدن نور را بر خود ببندد، و چون این کار را با اراده تکوینی الهی انجام می‌دهد، می توان این دور شدن از رحمت الهی را به خداوند نسبت داده و بگوییم: خدا او را از رحمت خویش دور ساخت.

ما انسان ها وقتی کسی را مورد لعنت الهی قرار می‌دهیم و می‌گوییم:« خدا فلانی را لعنت کند.» در واقع می‌خواهیم بگوییم: کسانی که تکویناً از رحمت خدا دور هستند مورد قبول ما نیستند و ما از آنها بیزار هستیم.

پس لعنت انسان بر ظالم و شخصی که از رحمت الهی دور شده، یک نوع ناسزاگویی به طرف مقابل نیست ، بلکه بیان یک امر تکوینی است، همان طور که اگر به کسی که قدّش کوتاه است،

بگوییم:«کوتاه قد »به او توهین نکرده‌ایم و با این توضیح،کسانی را حق داریم مورد لعن قرار دهیم که در نظام تکوین و بجهت ناپاکی‌هایی که آنها را فرا گرفته از رحمت خداوند دور شده باشند. [۲۹۳]

پس از بیان این دو مطلب به جواب سؤال فوق الذّکر می‌رسیم، در آیه ۱۵۹ بقره فرمود: ما دلایل روشن و راه هدایت را در کتاب آشکارا بیان نمودیم، حال اگر کسانی این دلایل روشن و راه هدایت، که راه وصول به رحمت الهی را در اختیار بشر قرار می دهند، را نادیده گرفته و سعی در کتمان آن نمایند و از آنها استفاده نکنند پس از رحمت الهی دور می‌شوند. یا در آیه ۱۶۱ بقره می‌فرماید: کسانی که کافر شدند و روی واقعیّات را پوشاندند، یا درهای فهم را روی خود بستند و این حالت را تا زمان مرگ ادامه دادند، خود را از رحمت الهی بی‌نصیب نمودند و چون خداوند این نظام را بر جهان قرار داده و همه‌ی امور این جهان به اراده اوست، پس کسی که از رحمت الهی دور بماند از رحمت ملائکه و انسانها نیز بی‌نصیب خواهد گردید. یا در آیات ۱۷۰و ۱۷۱ بقره فرمود: کسانی که کورکورانه راه پدران در پیش گرفتند و از قوه شنوایی و بینایی سود نبردند و در نتیجه خود را از تعقّل و تفکّر بی‌بهره نمودند مانند کسانی هستند که کر و کور و گنگ بوده و اندیشه و تعقّل نمی‌کنند.

با توضیحات فوق مشخص شد، اولاً: در آیات مذکور از واقعیّتی سخن به میان آمده و بیان واقعیّت توهین محسوب نمی‌شود. ثانیاً: این امر به طور کلّی بیان شده و افراد خاصّی را مورد خطاب قرار نداده، بلکه فرموده؛ هرکس این ویژگی‌ها را داشته باشد، این نتیجه و سرنوشت را خواهد داشت، پس در این آیات به کسی توهین نشده است.

« كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۶﴾ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ »آل عمران﴿۸۷﴾

"چگونه خداوند جمعیّتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیّت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها کافر شدند (و روی حقایق را پوشانده و آن حقایق را انکار کردند)؟ و خداوند قوم ستمکاران را هدایت نمی‌کند. کیفر آنها این است که دوری از رحمت خداوند و فرشتگان و همه‌ی مردم بر آنهاست. "

---

[۲۹۳] امام باقر (ع) می فرمایند:«اِنَّ اللَّعنَةَ اذا خَرَجَت مِن فی صاحِبِها تَرَدَّدَت بَینَهما فَاِن وَجَدَت مَساغاً-واِلّا رَجَعَت علی صاحبِها»

"براستی چون لعنت از دهان صاحب خود بیرون آید ، میان او و طرف لعن شده مردّد ماند ، اگر مجوّزی یابد(به ملعون تعلق گیرد)وگرنه به گوینده خود باز گردد ."

از حدیث فوق استنباط می شود که فقط بر کسانی می توانیم لعنت فرستیم که یقین داشته باشیم از رحمت خدا دور هستند وگرنه ناسزا محسوب شده و موجب می شود شخص لعنت کننده ،بخاطر ناسزایی که گفته ، از رحمت خدا دور شود .(اصول کافی ، ج ۴ ، باب السِّباب ،ح۷ ، ص ۱۱۰)

اگر انسان با دلایل محکم و کافی بفهمد سخن رسولی درست و مفید است امّا برای رسیدن به منافع مادّی شخصی یا پیروی از خواسته نفس و... سخن آن رسول را رد کند و از آن سخن سود نبرد، از آنجا که این سخن رحمت و هدایتی از جانب خداوند بر بشر است [۲۹۴] پس انسان با دست خود، خودش را در اینجا از رحمت و هدایت الهی محروم نموده و، با توجه به اینکه همه‌ی جهان پرتوی از وجود خداوند است پس، چنین شخصی در اینجا از رحمت کل کائنات نیز بی‌بهره می گردد.

سؤال: شخص کافر خودش جزء مردم است، بنابراین آیا شخص کافر از رحمت خودش هم دور می‌شود؟
جواب: بله، انسان می‌تواند به گونه‌ای بیندیشد و عمل کند که تمام وجود خودش را برای خود منشاء رحمت کند و بالعکس می‌تواند به گونه‌ای عمل کند که تمام وجود خودش را برای خود فاقد رحمت و بلکه منشاء دردسر کند. من اگر درست بیندیشم و درست عمل کنم بدن من ساخته شده و این بدن منشاء یکسری رحمت‌ها و کمک‌ها به من می‌شود و بالعکس اگر بد بیندیشم و بد عمل کنم بدن من بیمار شده و نمی‌تواند به من کمکی کرده بلکه منشاء دردسر برای من می‌گردد، همچنین اگر درست بیندیشم و درست عمل کنم عقل من پرورش یافته و این عقل پرورش یافته هدایتگر من می‌شود و از فیض وجود او بهره‌مند می‌شوم و در غیر این صورت از فیض وجود عقل بی‌بهره خواهم بود.

سؤال: آیا آیه ۸۷ سوره آل عمران متضمّن توهین به کفّار نیست؟

جواب: خیر، زیرا این آیه نتیجه عمل را بیان نموده و از واقعیّت خبر داده و بیان واقعیّت توهین محسوب نمی‌شود .مضافاً بر اینکه به طور کلّی فرموده است؛ کسانی که این گونه باشند از رحمت به دور خواهند بود.

«..... وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»آل عمران ﴿۱۱۰﴾

"و اگر اهل کتاب ایمان آورند، برای آنها بهتر است، برخی از آنها مؤمن هستند ولی اکثر آنها گمراه می‌باشند. "

از آیه فوق استنباط می‌شود از دیدگاه قرآن، این طور نیست که فقط بخشی از مسلمانان مؤمن باشند، بلکه بخشی از اهل کتاب نیز مؤمن می‌باشند ، همان طور که بخشی از مسلمانان و اهل کتاب صالح (۱۱۴ آل عمران) و متّقی (آل‌عمران ۱۱۵) می‌باشند و همین طور بخشی از مسلمانان و اهل کتاب فاسق و گمراه می باشند.

سؤال: اینکه فرموده؛ برخی از اهل کتاب گمراه می‌باشند آیا توهین به اهل کتاب نیست؟

---

[۲۹۴] « وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»نحل ﴿۸۹﴾
« فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ»انعام ﴿۱۵۷﴾

پاسخ: خیر، زیرا واقعیّت این است که برخی از انسان‌های دین دار چه مسلمان و چه غیر مسلمان در صراط مستقیم قرار ندارند و به طور نسبی تا حدی از صراط مستقیم فاصله گرفته‌اند و به همان نسبت گمراه گردیده‌اند، پس قرآن از واقعیّتی خبر می‌دهد و بیان واقعیّت توهین نیست مضافاً بر اینکه قرآن این واقعیّت را به طور کلی بیان کرده و فرموده کسی که در این مسیر مستقیم نباشد و از آن فاصله بگیرد به میزانی که از صراط مستقیم فاصله بگیرد دچار گمراهی شده است و این توهین به کسی نیست.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ.....»مائده ﴿۶۴﴾

"و یهود گفتند: دست خدا بسته است، دست‌هایشان بسته باد و بخاطر این سخن از رحمت الهی دور شدند، بلکه هر دو دست او گشاده و باز است، هر گونه بخواهد انفاق می‌کند. "

نکته: شاید چون در آیات قرآن آمده که :«کیست که به خداوند قرض نکویی دهد؟» (بقره ۲۴۵) یهود به تمسخر می‌گفتند: دست خدا بسته است و نمی‌تواند زندگی خود را بچرخاند و از مردم کمک خواسته که به او قرض دهند.

و شاید منشاء دست بسته بودن خداوند، این اعتقاد یهود می‌باشد که؛ خداوند در شش روز جهان را ایجاد نمود و در روز هفتم به استراحت مطلق [۲۹۵]یا با مختصری کار [۲۹۶] ، مانند بازنشستگان، پرداخت و جهان را به گونه‌ای خلق نمود که دیگر این جهان نیاز به خدا ندارد، یا طبق اعتقاد برخی از یهودیان، گاهی نیاز است خداوند کار مختصری انجام دهد که جهان از حرکت باز نایستد.

آیه می‌فرماید: انسان اگر می‌تواند کاری انجام دهد همه‌ی توان و نیرویش را از خداوند دریافت می‌کند، پس آن کس که بالذّات دست بسته است، خداوند نیست ، بلکه انسان است، و کسی که این گونه می‌اندیشد و این گونه سخن می‌گوید، از رحمت خداوند نیز دور می‌شود پس بالغیر نیز تا حدی دست بسته است اما خداوند دستانش باز است،زیرا همه‌ی جهان از آنِ اوست و او همیشه در کار است[۲۹۷]

[۲۹۵] پیروان مکتب دئیسم(Deism)مانند ولتر و رسو : خداوند جهان را مانند ساعتی ساخته است که نیاز به تعمیر و کوک ندارد .(نقل به مضمون از کتاب : فیلسوفان انگلیسی ،اثر کاپلستون ، ص ۱۸۰)

[۲۹۶] نیوتن و پیروان او : خداوند جهان را مانند ساعتی ساخته است که هر از چند گاهی لازم است آن را کوک کند . نیوتن خدای ولتر را خدای تبعیدی می نامید و ولتر خدای نیوتن را ساعت ساز ناشی می دانست . (نهاد نا آرام جهان ، صص۱۰۶ تا ۱۰۸)

[۲۹۷] « يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»الرّحمان ﴿۲۹﴾

"تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند (هر لحظه تمام وجود خود را) از او تقاضا می‌کنند و او هر لحظه و هر روز در کار است.»

و هر لحظه همان گونه که می‌خواهد به کل جهان تمام وجودش را می‌بخشد، در واقع خرجی همه‌ی جهان از جیب خداوند هر لحظه پرداخت می‌شود.

سؤال: آیا در آیه فوق به یهودیان توهین نشده است؟

جواب: خیر، بلکه از این واقعیّت خبر داده است که ؛ همه ی جهانِ ما سوی الله پرتوی از وجود اوست که هر لحظه از او وجود می‌گیرد و همین طور از این واقعیّت خبر داده شده که ؛ هرکس این گونه می‌اندیشد و این گونه به تمسخر سخن می‌گوید که ؛ خداوند دست بسته است، با اختیار خویش درهای رحمت الهی را بر خود بسته است، و بیان واقعیّت توهین محسوب نمی‌شود.

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»مائده ﴿۷۸﴾

"کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند، بر زبان داود(ع) و عیسی بن مریم(ع) مورد لعن قرار گرفتند، این امر به خاطر آن بود که نافرمانی نموده و به حقوق دیگران تجاوز می‌کردند. "

آیا در آیه فوق به بخشی از بنی‌اسرائیل توهین نشده است؟

پاسخ: خیر، زیرا اولاً: این افراد (از بنی اسرائیل) که کافر شدند فقط مورد لعن و طرد و بی‌توجهی قرار گرفتند .

ثانیاً: این لعن بخاطر آن بود که آنها حدّ خود نشناخته و به حدود دیگران تجاوز نمودند.

ثالثاً: « و کانوا یعتدون »توضیح «عصوا » می‌باشد .«عصوا » یعنی : نافرمانی کردند، امّا برخی از نافرمانی‌ها فقط جنبه شخصی دارد ،یعنی شخص خودش ضرر می‌کند امّا برخی از نافرمانی‌ها جنبه عمومی دارد، مثلاً دزدی یا تجاوز به جان و ناموس دیگری، که در این موارد، ضمن اینکه شخص خودش ضرر می‌کند، به دیگران نیز آسیب می‌رساند. پس این لعن به خاطر تجاوزهایی بوده که آنها انجام داده بودند، نه اینکه صرفاً نافرمانی خدا کرده باشند. البته نافرمانی‌هایی که جنبه شخصی دارد تجاوز به حدود الهی است امّا مجازات آن فقط با خداوند است.

رابعاً: قبلاً بیان گردید، لعن یعنی دوری از رحمت و توجّه و لطف، و کسی که نافرمانی خدا و تجاوز به حقوق دیگران در کارش باشد، خود به خود از رحمت خداوند دور می‌شود و سخن این انبیاء خبر از واقعیّت می‌باشد ،نه اینکه خواسته باشند به کسی توهین کنند، زیرا «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ »مائده ﴿۸۷﴾ " خداوند تجاوزگران را دوست ندارد."

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ

يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»اعراف ﴿۱۷۶﴾

"و بر آنها سرگذشت آن کس را بخوان که آیات خود را به او دادیم، پس خود را از آن آیات تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم او را به وسیله این آیات بالا می‌بردیم ولی او به زمین چسبید (یعنی به امور دنیوی بی ارزش چسبید) و از خواسته دل خود پیروی کرد، وصف حال او هم چون سگ است که اگر به او حمله کنی، زبانش را بیرون می‌آورد. و اگر او را به حال خود واگذاری، زبانش را بیرون می‌آورد. این وصف حال گروهی است که (بی دلیل) آیات و نشانه‌های روشن ما را دروغ دانسته و رد کردند. این داستان‌ها را بازگو کن، شاید بیندیشند. "

برخی آدم‌ها این طور هستند که بی‌دلیل هر سخن منصوب به دین را رد می‌کنند، برای اینها تفاوت نمی‌کند دلایل روشن و آشکار برای این سخن دینی آورده شود یا بدون دلیل آن سخن بیان شود، در هر صورت آنها دهان گشوده آن سخن را دروغ دانسته و رد می‌کنند. مانند سگی که چه به او حمله کنی یا او را به حال خود واگذاری، در هر صورت، آن سگ زبان از دهان بیرون می‌آورد و پارس می‌کند .

سؤال: آیا آیه فوق توهین محسوب نمی‌شود؟

جواب: خیر، زیرا از صفتی که برخی از مردم دارند سخن به میان آورده و برای فهم این صفت از تشبیهی استفاده نموده است و بیان صفت توهین محسوب نمی‌شود.

ثانیاً: مطلب را به طور کلّی بیان نموده است و شخص و گروه خاصّی را مورد خطاب قرار نداده بلکه فرمود؛ هرکس این گونه باشد که فقط به فکر ردّ و انکار بی‌دلیل باشد، مانند سگی است که دائم و در هر شرایطی زبان از کام خارج می‌کند و پارس می‌کند. البته ممکن است کسی بگوید، چرا در اینجا از مثال سگ استفاده شده است؟

در پاسخ باید گفت: «در مثال مناقشه نیست»، مهم این است که منظور متکلّم با این مثال برای مخاطب روشن شود، مثلاً وقتی می‌گوییم: «حسن مثل شیر است »قصد ما این نیست که بخواهیم حسن را به حیوانی تشبیه کرده یا به او توهین نماییم، بلکه می‌خواهیم با این مثال شجاعت حسن را برای مخاطب روشن و آشکار سازیم.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»اعراف ﴿۱۷۹﴾

"گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلها و عقل‌هایی دارند که با آن اندیشه نکرده و نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنها مانند چهارپایان ، بلکه گمراه‌تر! هستند، آنان همان غافلانند."

سؤال: اینکه قرآن کسانی را که از عقل و چشم و گوش استفاده نمی‌کنند، پست‌تر از چهارپایان دانسته است، آیا این سخن توهین به آنها نمی‌باشد؟

جواب: خیر، زیرا قرآن فرموده: اگر کسی عقل و چشم و گوش داشته باشد امّا از آنها استفاده نکند و سرنوشت‌ها را نبیند و سخنان را نشنود و با عقل آنچه را دیده و شنیده بررسی نکند، چنین شخصی از چهارپایان پست‌تر است، به این جهت که تفاوت انسان با سایر جانداران در این است که انسان از موهبت عقل برخوردار است امّا سایر جانداران از این موهبت بی‌بهره‌اند، حال اگر انسان از این موهبت استفاده نکند هم ردیف و بلکه پست‌تر از سایر جانداران قرار می‌گیرد .

پس آیه فوق اولاً: از واقعیّتی خبر داده و خبر از واقعیّت توهین محسوب نمی‌شود .

ثانیاً: به شخص یا گروه خاصّی اشاره نکرده است، بلکه به طور کلی فرموده؛ هر انسانی از عقل سود نبرد از چهارپایان پست‌تر است.

« إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»انفال ﴿۲۲﴾

"بدترین جنبندگان نزد خداوند کر و لال‌هایی هستند که نمی‌اندیشند .»

سؤال: آیا آیه فوق توهین نیست؟

جواب: خیر، زیرا از واقعیّتی خبر داده و به شخص یا گروه خاصّی اشاره نکرده بلکه به طور کلّی فرموده: هرکس نیندیشد و از عقل استفاده نکند در زمره بدترین جنبندگان قرار می‌گیرد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»توبه ﴿۲۸﴾"

ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ مشرکان نا پاکند[۲۹۸]، پس نباید بعد از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند."

در مسیر تربیت، مربّی مجبور است پیامدهای اندیشه‌های غلط و اعمال نادرست را بیان نماید تا بتواند مردم را در مقابل آن اندیشه‌ها و اعمال واکسینه نماید و پلیدی و آلودگیِ آن اندیشه‌ها و اعمال گریبان مردم را نگیرد.

مثال: هنگامی که پزشک می‌گوید: «کرونا یک بیماری مسری است که ممکن است ریه انسان را از کار بیندازد و موجب مرگ انسان شود، پس خودتان را از کسانی که به این بیماری آلوده‌اند دور نگه دارید و اجازه ورود این گونه بیماران را به مجالس ندهید. »

---

۲۹۸ چون نجس خواندست کافر را خدا　　آن نجاست نیست بر ظاهر روا
(مثنوی ، دفتر سوم ،بیت ۲۰۹۴)

این پزشک در فکر توهین به بیماران کرونایی نیست، بلکه از یک واقعیّت خبر می‌دهد و در فکر پاک نگه داشتن جامعه از این بیماری است.

اینکه کسی گمان کند ؛مجسمه‌ای یا انسانی یا... دارای اثری در عرض آثار خداوند می‌باشد ،اعتقاد به یک نوع خرافه دارد و اعتقاد به خرافات نوعی آلودگی در انسان ایجاد می‌کند که این آلودگی موجب می شود انسان نتواند درست فکر و اندیشه کند، حال کسی که از این آلودگی خبر می‌دهد، نمی‌خواهد به کسی توهین کند، بلکه در فکر اصلاح جامعه است.

پس در آیه فوق از یک پلیدی که افراد مشرک را در بر گرفته سخن به میان آمده و هدف از بیان این امر اصلاح جامعه و جلوگیری از سرایت این پلیدی به دیگران می باشد، نه اینکه خداوند با بیان این امر خواسته باشد به مشرکان توهین کند.

« إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»توبه ﴿۶۷﴾ "منافقان همان فاسقانند ."

« وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ »توبه﴿۶۸﴾ "و خداوند منافقان را از رحمت خویش دور ساخت ."

سؤال: آیا جملات فوق توهین محسوب نمی‌شوند؟

پاسخ: فاسق یعنی ؛کسی که راه را درست انتخاب نکرده و به بیراهه می‌رود، کسی می‌خواهد به اصفهان برود امّا مسیر ترکستان در پیش گرفته است، به او بگوییم: در حال بی راه رفتن می‌باشی، این سخن توهین محسوب نمی‌شود و اگر آن شخص عقل داشته باشد ، نه تنها نباید از این سخن ناراحت شود ، بلکه باید تشکّر نماید که مورد راهنمایی قرار گرفته و از بی‌راهه به راه راست هدایت گردیده است.

همین طور قبلاً بیان گردید که لعنت خدا یعنی؛ دوری از رحمت خدا، و این امر بیان یک واقعیّت است و بیان واقعیّت توهین محسوب نمی‌شود.

خداوند دارای رحمت واسعه است که همه چیز را این رحمت فرا گرفته است امّا گاهی ما با اراده خود در جایی قرار می‌گیریم که رحمت او کمتر شامل حال ما می‌شود و به نسبتی که از رحمت او دور می‌شویم، مشمول لعنت او شده‌ایم و چون خداوند این اراده و اختیار را به ما داد، پس این دورشدن از رحمت را به خداوند نسبت می‌دهیم و می‌گوییم: خدا فلانی را از رحمت خویش دور ساخت.

نکته: دوری از رحمت خداوند نسبی است، همان گونه که اختیار نسبی است، یعنی تا آنجا که انسان اختیار دارد می‌تواند خود را از رحمت الهی دور سازد و مورد لعنت او قرار گیرد امّا خارج از حیطه اختیار هر چه هست رحمت اوست که هر لحظه به موجودات وجود می‌دهد و آنها را از رحمت خویش بهره‌مند می‌سازد .حتّی هنگامی که شخصی با اختیار خویش به بیراهه می‌رود و از رحمت الهی دور می شود، از امکاناتی که هر لحظه در اختیار او قرار می‌گیرد بهره جسته و به بیراهه می‌رود امّا چون با اختیار خویش این امکانات را در مسیر کج قرار می‌دهد ، پس مورد لعنت او قرار می‌گیرد، کج رفتن نیز نسبی است. کسی که مسیر مستقیم را انتخاب نمی‌کند از راه راست منحرف شده است اما این انحراف ممکن است از کسری از یک درجه شروع شده تا به ۱۸۰ درجه برسد و این ها با هم فرق می کنند.

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»هود ﴿۱۸﴾ "آگاه باشید که لعنت خدا بر ظالمان می باشد."

قبلاً بیان گردید که این گونه سخن توهین محسوب نمی‌شود .

«قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»انبیاء ﴿۵۴﴾ "ابراهیم(ع) گفت: شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید. »

سؤال: آیا آیه فوق توهین به بت پرستان محسوب نمی‌شود؟

پاسخ:خیر، این بیان واقعیّت است، او قصد توهین ندارد.

نکته: بنابراین هنگامی که کسانی ما را در مسیر انحراف می‌بینند و ما را گمراه خطاب می‌کنند، نباید این سخن آنها را توهین به خود تلقّی نماییم، بلکه باید بگوییم: از نظر آنها ما در مسیر انحراف هستیم و اگر این سخن آنها واقعیّت ندارد، باید با دلایل روشن آنها را متقاعد نماییم ، هر چند ظاهر سخن آنها با طنز و کنایه و ریشخند همراه باشد.

«فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» انبیاء ﴿۵۸﴾ "پس ابراهیم بت‌ها، مگر بت بزرگ، را شکست؛ شاید مشرکین به سوی او آیند."

سؤال: اگر توهین به مقدّسات دیگران بد است، چرا ابراهیم بت‌ها را شکست؟ و چرا بعد می گوید: «أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» انبیاء ﴿۶۷﴾ "اف بر شما و بر آنچه غیر خدا می‌پرستید آیا نمی‌اندیشید؟ "

جواب: ابراهیم قصد توهین به آنها را نداشت بلکه می‌خواست آنها را بیدار کند و به آنها عملاً بفهماند که این بت‌ها هیچ نفع و ضرری نمی‌توانند برای کسی داشته باشند، پس نمی‌توانند خدای جهان باشند، خدایی که نمی‌تواند از خود دفاع کند و در مقابل تَبَر یک انسان از پای در می‌آید که خدا نیست.

کلمه‌ی (اف) نیز ناسزا به حساب نمی‌آید (اف) یعنی آه، نشانی از حسرت و تاسّف، یعنی خیلی برای شما متأسّف هستم.

سؤال: پس مخالفینِ دین اسلام که قرآن پاره می کنند یا کاریکاتور بر علیه پیامبر می‌کشند و... شاید از نگاه خودشان قصد بیدار کردن ما را دارند، چرا اینها را توهین تلقی می کنیم؟

جواب: اصل این است که تا حدّ ممکن سخن و عمل دیگران را مثبت معنا کنیم و از زدن مارک توهین و ناسزا به سخنان و اعمال آنها اجتناب کنیم.

نکته: ما بت‌شکنی ابراهیم را بیدار کردن مخاطبان تفسیر می‌کنیم (انبیا ۵۸) یا آیات سوره اعراف ۱۶۶، ۱۷۶ و ۱۷۹ بقره ۶۵، ۱۷۱ و مائده ۶۰ و صافات ۹۱ الی ۹۳و... را بیان واقعیّت و تلنگری برای بیدار کردن مخاطب تفسیر می‌کنیم. بنابراین خود را بجای مخالفین قرار داده و سخن آن‌ها را تا حدّ

ممکن مثبت معنا کنیم، نگوییم: آنها می‌خواهند ما را مسخره کنند، آنها می‌خواهند به ما توهین کنند، آنها می‌خواهند ما را تحقیر کنند و........ بلکه بگوییم: شاید آنها می‌خواهند ما را بیدار کنند، شاید آنها می خواهند واقعیّتی را به ما نشان دهند یا ....پس به خود برگردیم و اندیشه و عمل و باور خود را بررسی نماییم و اگر مشکلی در خود می‌بینیم آن را اصلاح کنیم.

اگر این کار را کردیم، زمینه های اینکه کسی بخواهد ما را مسخره کند یا به ما توهین کند یا ما را تحقیر نماید را تا حد زیادی از بین برده‌ایم و امکان ادامه تمسخر و توهین و تحقیر را از طرف مقابل سلب نموده‌ایم، ضمن اینکه موجب رشد خود شده و تهدید را به فرصت تبدیل نموده‌ایم.

به عبارت دیگر، تمام همّ خود را برای از بین بردن باطل صرف نکنیم ، بلکه به دنبال حق باشیم، به جای اینکه فکر کنیم چگونه می شود باطل را از بین برد، به فکر این باشیم که چگونه می شود حق را تقویت نمود، به جای تدبیر برای پایین کشیدن مخالف، در اندیشه بالا کشیدن خود باشیم، حق بیاید خود به خود باطل از بین می‌رود.« وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»اسراء ﴿۸۱﴾

« أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ[۲۹۹].... ﴿۴۳﴾ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»فرقان ﴿۴۴﴾

"آیا دیدی کسی را که خواسته‌ی دل خود را معبود خود برگزید ؟ یا گمان می‌کنی اکثر آنها می‌شنوند یا تعقّل می‌کنند؟ آنها فقط همچون چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند. "

هرگونه تبعیّت تقلیدی و بی چون و چرا از خواسته دل یا دیگری ، موجب می‌شود که انسان نتواند سخنان مختلف را بشنود و آنها را بررسی کند و درست از نادرست را تشخیص دهد و چنین فردی اگرچه استعداد آن را دارد که از عقل برخوردار شود اما تبعیّت تقلیدی موجب می شود که عقل او شکوفا نشود و با توجّه به اینکه تفاوت انسان با سایر چهارپایان در داشتن عقل می‌باشد ،پس اگر عقل انسانی شکوفا نشود در ردیف چهارپایان قرار گرفته بلکه از آن جهت که انسان می‌توانست عقل دار شود و سایر چهارپایان نمی‌توانند، پس انسانی که اجازه شکوفایی عقل را به خود نمی‌دهد از چهارپایان گمراه تر است.

با توضیح فوق مشخص می‌شود که اولاً؛ در اینجا قرآن از واقعیّتی خبر داده و خبر از واقعیّت توهین به حساب نمی‌آید.

---

[۲۹۹] الهوی : دوست داشتن ، عشق ، دلباخته ، هوای نفس

ثانیاً؛ شخص یا گروه خاصّی مورد خطاب قرار نگرفته، بلکه به طور کلّی فرموده: هرکس به طور کورکورانه از خواسته‌ی دل تبعیّت کند و سخنان مختلف را نشنیده و تعقّل نکند، عقل او شکوفا نمی‌شود و هم ردیف یا گمراه‌تر از چهارپایان قرار می‌گیرد ، بنابراین به کسی توهین نشده است.

« إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا»احزاب ﴿۶۴﴾

"خداوند کافران را از رحمت خود دور ساخت و برای آنها آتش سوزان فراهم نمود. "

قبلا توضیح داده شد که این گونه سخن توهین به حساب نمی‌آید .[۳۰۰]

« فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۹۱﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿۹۲﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿۹۳﴾ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ﴿۹۴﴾ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿۹۵﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ»صافّات ﴿۹۷﴾

"ابراهیم به سوی معبودهایشان رفت، پس گفت: چرا غذا نمی‌خورید؟ چرا سخن نمی‌گویید؟ سپس بر آنها ضربه‌ای با دست راست فرود آورد، مشرکین شتابان به سوی ابراهیم روی آوردند، ابراهیم گفت: آیا چیزی را که با دست خود می‌تراشید، می‌پرستید؟ در حالی که خدا شما و آنچه عمل می کنید (منظور بت هایی که می‌سازید) را آفریده است. مشرکان گفتند: بنایی برای او بسازید پس او را در جهنمی از آتش بیندازید."

سؤال: آیا سخن و عمل ابراهیم توهین به مقدّسات مشرکان محسوب نمی‌شود؟

پاسخ: ابراهیم قصد توهین به مقدّسات مشرکان را نداشت بلکه او قصد بیدار کردن آنها را داشت، اگرچه این بیدار کردن را در قالبی طنز آمیز بیان نمود، او می خواست با سخن و عمل خود این واقعیّت که این بت‌ها سنگ و چوبی بیش نیستند را برای آنها آشکار سازد امّا بت پرستان به فکر نابودی ابراهیم افتادند و قرآن عمل ابراهیم را مورد ستایش و عمل بت‌پرستان را مورد نکوهش قرار می‌دهد.

نکته: اگر کسی برای بیدار کردن مخاطب حقّ با سخن یا عملی طنز آمیز مقدّسات دیگری را به چالش بکشد، از دیدگاه قرآن، کشتن چنین شخصی شیوه ی نمرودیان است، با چنین شخصی تنها می‌توان با دلیل‌های منطقی و محترمانه به مقابله برخاست. و اصل آن است که همه حسن نیت دارند و قصد توهین یا تمسخر ما را ندارند، البتّه مگر اینکه خلاف آن اثبات شود.

« مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»جمعه ﴿۵﴾

---

[۳۰۰] رجوع شود به : ص ۲۰۱ و ۲۰۲

"وصف حال کسانی که تورات را حفظ نمودند امّا آن را نفهمیده و به دستورات آن عمل نکردند ، مانند الاغی است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند (اما چیزی از آن کتابها نمی‌فهمد .) [۳۰۱] گروهی که نشانه‌های روشن خدا را انکار کردند وصف حال بدی دارند و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند."

در آیه فوق واقعیّتی به طور کلّی در قالب مثال بیان گردیده است و بیان واقعیّت به طور کلّی و بدون اشاره به شخص و گروه خاص توهین محسوب نمی‌شود. ممکن است گفته شود: این آیه خطاب آن به بخشی از یهود می‌باشد که تورات را نگه داری نموده امّا آن را نفهمیده و به آن عمل نکردند، این سخن درست است امّا اولاً؛ در این آیه از گروه خاصّی از یهود نام برده نشده است و ثانیاً؛ در همه‌ی موارد این گونه ما از قرآن یا هر کتاب تربیتی دیگر قاعده کلّی استنباط می کنیم، اگر چه ممکن است شأن نزول افراد خاصّی باشند، یعنی هرکس کتابی را حمل کند امّا آن را نفهمد و به آن عمل نکند مانند الاغی است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند.

ممکن است گفته شود؛ چرا در این آیه از مثال الاغ استفاده شده است؟ در پاسخ باید گفت: «در مثال مناقشه نیست»، مهم این است که منظور متکلّم با این مثال برای مخاطب روشن شود.

« وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ﴿۱۰﴾ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ ﴿۱۱﴾ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ»قلم ﴿۱۳﴾

"و از کسی که بسیار سوگند یاد می‌کند و پست است اطاعت مکن، کسی که بسیار عیب جوست و به سخن چینی آمد و رفت می‌کند و بسیار مانع کار خیر و متجاوز و گناهکار است، علاوه بر اینها بد رفتار و خشن و فرومایه است."

در آیات فوق به پیامبر و به تبع او به انسان‌های دیگر دستور می‌دهد؛ از افرادی که دارای این گونه صفات و ویژگی‌ها هستند اطاعت نکنید؛ به این معنا که شما سعی کنید این صفات و ویژگی‌ها را از وجود خود دور کنید یا به این معنا که صاحبان این صفات را سرپرست خود قرار ندهید.

و توصیه به عدم اطاعت از افرادی که دارای فلان صفات بد هستند، توهین و بدزبانی به کسی محسوب نمی‌شود.

« فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿۴۹﴾ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ﴿۵۰﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»مدّثّر ﴿۵۱﴾

«پس چرا از تذکّر رویگردان هستند؟ گویی گورخرانی رمیده‌اند که از شیری فرار کرده است .»

---

[۳۰۱] گفت ایزد یحمل اسفاره ... بار باشد علم کان نبود زِ هو
(مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ۳۴۴۸)

انسان عاقل به تذکّرات گوش داده و اگر آن تذکّرات را درست و به جا دید از آن پند گرفته و آن را در زندگی به کار می‌بندد و از منافع آن سود می‌برد و اگر آن تذکّر را نادرست دید با جوابی محترمانه و منطقی نادرستی آن را بیان می‌کند، و در هر صورت، از تذکّر دهنده بابت این تذکّر تشکر می‌کند.

امّا برخی از انسان‌ها حاضر نیستند به تذکّر کسی گوش دهند و این تذکّرات را توهین به خود تلقی می‌کنند و از تذکّرات ترسیده و فرار می‌کنند، مانند گورخرانی که از شیر ترسیده و پا به فرار می‌گذارند.

پس با توجه به اینکه اولاً؛ این مطالب به طور کلّی بیان شده و ثانیاً؛ در قالب تشبیهی کار برخی از افراد را غیر عاقلانه دانسته و نتیجه کارشان را بیان نموده است، پس به کسی توهین و بد زبانی صورت نگرفته است.

خاتمه بخش اول

در این بخش مشخص شد که از دیدگاه قرآن ناسزاگویی به دیگران، به ویژه ناسزاگویی به مقدّسات دیگران، جایز نیست.

بعد به این مطلب پرداخته شد که اگر ناسزاگویی به دیگران و به مقدّسات، جایز نیست، چرا قرآن در مواردی به دیگران ناسزا گفته است؟

در پاسخ به این سؤال با ذکر همه‌ی آیات مورد بحث، بیان گردید که :

اولاً؛ در این گونه موارد فرد یا گروه خاصّی با نام و نشان مورد خطاب قرار نگرفته ، بلکه مطلب به طور کلّی بیان شده است ،مثلاً فرمود: هر کسی از کتابی نگه داری کند امّا آن را نفهمد و از آن استفاده نکند ، مانند الاغی است که کتابی را حمل می‌کند و فقط سنگینی آن را تحمّل می‌کند امّا از محتویات کتاب چیزی نمی‌فهمد.

ثانیاً؛ در این آیات سعی شده از واقعیّات پرده‌برداری شود و قصد توهین در کار نیست.

ثالثاً: این آیات در مسیر تربیت و هدایت و بیدا کردن مردم مورد استفاده قرار گرفته‌اند و مربّی و هادی هنگامی که نتایج اندیشه‌ها و اعمال را بیان می‌کند قصد توهین و تحقیر کسی را ندارد.

رابعاً؛ در اینکه جمله‌ای ناسزا محسوب شود یا نه، شخص گوینده و نحوه ی بیان اهمیّت به سزایی دارد و گوینده آیاتِ قرآن خداوند ، و نحوه بیان به گونه‌ای است که توهین محسوب نمی‌شود.

خامساً؛ در فهم آیات قرآنی باید کلمات و عبارات متناسب با فرهنگ قرآنی مورد فهم قرار گیرند ، در غیر این صورت ممکن است عبارت توهین محسوب شود.

سادساً؛ تشبیهات و مثل‌ها برای فهم مطلب به کار رفته‌اند ، نه اینکه قرآن بخواهد از تشبیه کسی به حیوانی به او توهین کند .

با توجّه به نکات بالا مشخص می‌شود که در قرآن ناسزاگویی و توهین به دیگران وجود ندارد.

بخش دوم: دیدگاه معصومین

در بخش قبل گذشت که از دیدگاه قرآن ناسزاگویی به دیگران، به ویژه به مقدّسات آنها، مورد نکوهش قرآن قرار گرفت، و از آنجا که معصومین پیرو قرآن بوده و سخنی خلاف قرآن نمی‌گویند، پس از دیدگاه معصومین نیز ناسزاگویی باید مورد نکوهش باشد.

کتب سیره و حدیث و تاریخ معصومین مملوّ از سخنانی است که دلالت بر عدم جواز ناسزاگویی از دیدگاه معصومین دارد که به اختصار چند نمونه از این سخنان را بیان می‌کنیم.

نبی مکرّم اسلام(ص) می فرمایند: «ایّاکم و الفحش فَاِنَّ اللهَ تعالی لا یُحِبُّ الفحشَ و لا التَّفَحُّشَ»[۳۰۲]

"از فحش و دشنام بپرهیزید که خدای متّعال بدزبانی و هرزه گویی را دوست ندارد ."

و :«اِنَّ الفحشَ و التَّفاحشَ لیسا مِنَ الاسلام فی شیءٍ »[۳۰۳] "دشنام گویی و هرزه زبانی از اسلام نیست. "

و :«الجَنَّةُ حَرامٌ علی کُلِّ فاحِشٍ اَن یَدخُلَها »[۳۰۴] "ورود به بهشت بر هر دشنام گویی حرام است. "

و :«لا تَسُبّوا النّاسَ فَتَکسِبوا العداوةَ بینهم »[۳۰۵] "به مردم دشنام ندهید که بین مردم دشمنی به وجود می‌آورید."

از دیدگاه پیامبر(ص) حتّی به اشیا و زمان ها نیز نباید ناسزا گفت؛ «لا تسُبّوا الرّیاحَ فَاِنَّها مأمورةٌ و لا تَسبّوا الجبالَ و لا السّاعات ولا الایّامَ و لا اللیالی فَتَأثَموا و ترجع علیکم»[۳۰۶]

"به بادها ناسزا نگویید که آنها مأمورند و کوه‌ها و ساعات و روزها را ناسزا نگویید که گناهکار می‌شوید و به خودتان برمی گردد."

و : « لا تَسُبّوا الرّیحَ فَاِنَّها مِن روح الله »[۳۰۷] "باد را ناسزا نگویید، زیرا آن از رحمت خداست. "

و : « لا تسُبّوا الدَّهرَ ، فَاِنَّ الله یَقول : اَنا الدَّهرُ ، لِیَ اللَّیلُ اُجِدُّهُ و اُبلیه »[۳۰۸] "به روزگار ناسزا نگویید، که خداوند می‌فرماید: روزگار من هستم، شب از من است و من آن را نو می‌کنم و کهنه می‌گردانم. "

از دیدگاه پیامبر(ص) حتّی به شیطان نیز نباید ناسزا گفت: « لا تسُبّوا الشَّیطانَ و تَعَوَّذوا مِن شَرِّهِ »[۳۰۹]

---

[۳۰۲] احیاء العلوم ، ج۳ ،کتاب آفت‌های زبان، آفت هفتم: فحش و دشنام و پلید زبانی ، ص۲۵۴

[۳۰۳] همان ، ص۲۵۵

[۳۰۴] همان ، ص۲۵۴ - اصول کافی ، ج۴ ،باب البَذاء ، ص۲۲ «اِنَّ اللهَ حَرَّ مَ الجَنَّةَ علی کلِّ فحّاشٍ بَذیءٍ قلیلِ الحیاء» "خداوند بهشت را بر هر فحّاشِ ناسزا گویِ کم حیا حرام ساخته است ."

[۳۰۵] اصول کافی ، ج۴ ،باب السِّباب ، ص ۱۰۸ ، ح ۳

[۳۰۶] میزان الحکمة ، ج ۵ ، نهی از ناسزا گویی (۱۷۲۹) ، ص ۲۳۵۲

[۳۰۷] کنز العمّال ، ج ۳ ، ص ۶۰۱ ،۸۱۰۹ – میزان الحکمة ،ج ۵ ، نهی از ناسزا گویی (۱۷۲۹) ،ص۲۳۵۴

[۳۰۸] کنز العمّال ، ج ۳ ، ص ۶۰۷ ،۸۱۴۱ – میزان الحکمة ،ج ۵ ، نهی از ناسزا گویی (۱۷۲۹) ،ص۲۳۵۴

[۳۰۹] کنز العمّال ، ج ۱ ، ص ۴۸۴ ،۲۱۲۰ – میزان الحکمة ،ج ۵ ، نهی از ناسزا گویی (۱۷۲۹) ،ص۲۳۵۴

"به شیطان ناسزا مگویید بلکه از شرّ آن به خدا پناه برید."

و پیامبر فرمود:«المُتَسابّان ما قالا فَعَلَی البادی حتّی یَعتَدِیَ المظلوم »[۳۱۰] "هرگاه دو نفر به یکدیگر ناسزا گویند، گناه آن بر گردن آغاز کننده است، مگر آن که ستم دیده از حدِّ خود تجاوز کند."

عیاض بن حماد می گوید: به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا، مردی از قوم من، که از من دون پایه‌تر است، به من ناسزا می‌گوید، آیا اشکال دارد من هم به تلافی این کار، او را دشنام دهم؟

پیامبر فرمود: « المُتَسابّان شیطانان یَتَعاویان [۳۱۱]و یَتَهاتَران[۳۱۲]»[۳۱۳] "دو کس که به یکدیگر ناسزا می‌گویند، دو شیطان هستند که به یکدیگر پارس می‌کنند و به جان هم می‌افتند."

نکته: از دو حدیث فوق استنباط می‌شود:

اولاً: ناسزاگویی در هر صورت بد است چه انسان آغاز کننده باشد یا در مقام مقابله به مثل ناسزا گوید، البته در مقام مقابله، گرچه بد است امّا گناه آن بر گردن آغاز کننده است.

ثانیاً: در مقام مقابله نیز نباید ناسزاگویی را از حد گذراند یعنی؛ حداکثر به میزانی که به شخص توهین و ناسزا گفته می‌شود ، شخص حق دارد به طرف مقابل ناسزا گوید و در همین حد نیز نباید از حدودی که مشخص شده تجاوز نمود، مثلاً اگر یک یهودی به پیامبر اسلام ناسزا گفت، ما حق ناسزاگویی به حضرت موسی(ع) را نداریم یا اگر کسی به پدر من ناسزا گفت من حق ناسزاگویی به پدر او را ندارم یا اگر کسی به دروغ به من تهمت بزند من حق زدن آن تهمت را به او ندارم و...

امام علی(ع) در هنگام جنگ صفّین وقتی شنید یاران او به یاران معاویه دشمنام می‌دهند، آنها را جمع کرده و فرمود: « **إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنِهِمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَ يَرْعَوِيَ** [۳۱۴]**عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ** [۳۱۵] »[۳۱۶](نهج البلاغه خطبه ۲۰۶)

"من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید امّا اگر کردارشان را تعریف و حالات آنان را بازگو می کردید به سخن راست نزدیک تر و عذر پذیر تر بود، خوب بود به جای دشنام آنان می‌گفتید؛ خدایا، خون ما

---

[۳۱۰] محجَّةُ البَیضاء ، ج۵ ، ص۲۱۷
[۳۱۱] عَوِیَ ، یَعوِی ، عُواءً : زوزه کشید ، پارس کرد ، عوعو کرد
[۳۱۲] تَهاتَرَ (الرَّجلان) : آن دو مرد هر یک علیه دیگری چیزی گفتند یا ادّعایی کردند.
[۳۱۳] تنبیه الخواطر ، ج۱ ، ص ۱۱۱- و تقریباً با همین مضمون : جامع السَّعادات ، ج۱ ، ص ۴۲۹ - میزان الحکمة ،ج ۵ ، نهی از ناسزا گویی به یکدیگر (۱۷۳۰) ،ص۲۳۵۴
[۳۱۴] اِرعَوَی ،یَرعَوِی ،اِرعَواءً (مِن الجهل) : (از راه جهالت) برگشت
[۳۱۵] لَهِجَ بِهِ : به آن حریص شد ، فریفته آن شد
[۳۱۶] بخش آخر خطبه فوق در غرر الحکم ، ترجمه رسولی محلاتی ، ح ۲۷۶۷ چنین آمده است :« وَ انقِذهُمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَ يَرْعَوِيَ عَنِ الْغَيِّ وَ الْغَدرِ مَنْ لَهِجَ بِهِ »

و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن، تا آنان که جاهلاند حق را بشناسند و آنان که فریفته غیّ[۳۱۷] و عدوان [۳۱۸]شده‌اند از غیّ و عدوان باز گردند. "

و همین طور امام علی(ع) می‌فرماید: **« وَ لْيَخْزُنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ ۳۱۹بِصَاحِبِهِ وَ اللَّهِ مَا أَرَى عَبْداً يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ » (نهج البلاغه خطبه ۱۷۶)**

"مرد باید زبانش را حفظ کند زیرا این زبان، نسبت به صاحب خود سرکش است، به خدا سوگند بنده‌ی خود نگه داری را ندیدم که تقوا برای او سودمند باشد مگر آن که زبانش را حفظ کند. "

و :« الفحشُ و التَّفَحُّشُ لیسا مِنَ الاسلام »[۳۲۰] (غرر الحکم ۷۷۶۷) "دشنام و هرزه زبانی از اسلام نیست."

و :«ما تَسابُّ اثنانِ اِلّا غَلَبَ الأَمُهُما»(غرر الحکم۳۹۱۴)

"هیچ دو نفری یکدیگر را ناسزا نگفتند مگر آنکه پست‌ترینشان چیره گشت. "

امام کاظم(ع) آنگاه که دو مرد به هم ناسزا می‌گفتند، فرمود: «البادی اظلَمُ ، و وِزرُهُ و وِزرُ صاحِبِهِ علیه ما لم یعتدِ المظلوم »[۳۲۱]

"آغاز کننده ستمکارتر است و گناه دشنام او و گناه ناسزاگویی طرف مقابل به گردن اوست، تا زمانی که ستمدیده زیاده‌روی نکند."[۳۲۲]

با دعایی از امام سجاد(ع) به عنوان حسن ختام، این قسمت را به پایان می‌بریم.«(اللَّهُمَّ اجْعَلْ) مَا أَجْرَى عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةِ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ۳۲۳ أَوْ شَتْمِ عِرْضٍ أَوْ شَهَادَةِ بَاطِلٍ أَوِ اغْتِيابِ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِک نُطْقاً بِالْحَمْدِ لَک» ۳۲٤ " الهی، آنچه بر زبانم جاری می‌کنم که عبارت باشد از

---

[۳۱۷] غَوَی ، یَغوِی ، غَیّاً : گمراه شد ، سرگردان شد
[۳۱۸] عدوان :تعدّی ، ستم ، تجاوز
[۳۱۹] جَمَحَ ، یَجمَحُ ، جَموحاً : سرکشی و چموشی کرد
[۳۲۰] در مورد آثار و نتایج بدِ فحش و ناسزا گویی ، رجوع شود به :غرر الحکم ترجمه رسولی محلّاتی ، حدیث ۷۷۶۷ تا ۷۷۷۴
–و اصول کافی ، ج ۴ ، باب البَذاء ، صص۲۰تا ۲۹ و باب السِّباب صص ۱۰۸ تا ۱۱۲
[۳۲۱] تحف العقول ، ص ۴۱۲
[۳۲۲] این حدیث در اصول کافی ، ج ۴ ، باب السِّباب ، ص ۱۰۸ ،ح ۴ ،این گونه آمده است : «البادی مِنهما اظلَمُ و وِزرُهُ و وِزرُ صاحِبِهِ علیه ما لم یعتَذِر الی المظلوم »"آغاز کننده ستمکارتر است و گناه دشنام او و گناه ناسزاگویی طرف مقابل به گردن اوست، تا زمانی که از ستمدیده پوزش نخواسته است."

(همین طور وسائل الشّیعه ج ۸ ، کتاب الحج ، باب تحریم سبّ المؤمن و عرضه و ماله و دمه ، ص۶۱۰ ، ح ۱)

[۳۲۳] الهُجر : کلام زشت ، سخن ناسزا گفتن
[۳۲٤] صحیفه سجّادیه ، دعای مکارم الاخلاق (دعای بیستم) ، فراز سیزدهم ، ص ۹۳

فحش و ناسزا یا کلام زشت یا آبرو ریزی یا شهادت باطل یا غیبت پشت سر مؤمنی یا دشنام به حاضری و آنچه شبیه به این هاست، را به نطق به حمد برای خودت قرار بده. "

به عبارت دیگر: خدایا کمک کن به جای اینکه زبان به ناسزا و لغو و آبرو ریزی و غیبت و... بگشایم، زبانم به حمد تو گشوده شود.

نکته: ناسزاگویی در ردیف شهادت باطل و غیبت و... قرار گرفته است پس معلوم می‌شود از نگاه امام(ع) ناسزاگویی باید کار بسیار بدی باشد.

نتیجه: با توجه به قطره‌ای از دریای سخنان معصومین که در اینجا آورده شد، کاملاً مشخّص است که ناسزاگویی و بدزبانی از نگاه اولیای الهی بسیار بد و زشت می باشد، وقتی بد زبانی حتّی به اشیا و زمان‌ها بد دانسته شده است ؛ پس به طریق اولیٰ بد زبانی به اولیای الهی و مقدّسات از قبح بیشتری برخوردار خواهد بود.

توجیه بد زبانی‌های ظاهری معصومین(ع)

سؤال: اگر دشنام و ناسزاگویی بد است، چرا گاهی در کلام معصومین ناسزاگویی به دیگران وجود دارد؟

در پاسخ به سؤال فوق لازم است تک تک گزارشاتی که در آنها شائبه بد زبانی و ناسزاگویی، از جانب معصومین به دیگران، وجود دارد، مورد بررسی و نقد قرار گرفته تا مشخص شود، آیا معصومین مرتکب بدزبانی به دیگران شده‌اند، یا همان طور که گذشت، آنها از هرگونه بدزبانی مبرا بوده‌اند؟

بحث را از سخنان مولا علی(ع) آغاز نموده و سپس به سخنان سایر ائمه در این زمینه می‌پردازیم .

توجیه بدزبانی‌های ظاهری در نهج البلاغه

حضرت علی(ع) می فرمایند: «**مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ حَائِكٌ ابْنُ حَائِكٍ مُنَافِقٌ ابْنُ كافِرٍ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَسَرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَ الْإِسْلَامُ أُخْرَى فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالُكَ وَ لَا حَسَبُكَ وَ إِنَّ امْرَأً دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ وَ سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ لَحَرِيٌّ أَنْ يَمْقُتَهُ الْأَقْرَبُ وَ لَا يَأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ »(خطبه ۱۹)**

"چه کسی تو را آگاهاند که چه چیزی به سود، یا به زیان من است؟ لعنت خدا و لعنتِ لعنت کنندگان بر تو باد، بافنده فرزند بافنده، منافق پسر کافر، به خدا قسم، تو یک بار در زمان کفر و یکبار در زمان اسلام اسیر شدی، و مال و خویشاوندی تو، هر دو بار نتوانست به فریادت برسد و کسی که خویشان خود را به دم شمشیر سپارد و مرگ و نابودی را به سوی آنها کشاند، سزاوار است که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند."

مخاطب در سخن فوق، اشعث‌بن‌قیس‌کندی است، اشعث در رأس منافقان در زمان امام علی(ع) قرار داشت و در اکثر فتنه‌ها بر علیه حضرت علی(ع) نقش اساسی داشت و حتیٰ بعداً نیز دختر او جعده امام

حسن(ع) را به شهادت رساند و پسرش محمد بن اشعث، فرمانده گروهی بود که مسلم بن عقیل را دستگیر نمودند و همین طور جزء سران لشکر ابن زیاد بر علیه امام حسین(ع) بود و بالاخره در جنگ بین مختار و مصعب ابن زبیر یکی از فرماندهان مصعب بود و در این جنگ کشته شد.

گاهی از اوقات یک فرمانروا لازم است از کید دشمنان منافق پرده بردارد و گذشته دشمن منافق را بیان کند که مردم فریب منافق را نخورند، در این گونه موارد قصد توهین یا بد زبانی نسبت به دشمن نیست بلکه قصد، بیان واقعیت است .در سخنان بالا نیز امام علی(ع) برخی از واقعیّت ها در گذشته‌ی اشعث را بیان نمود تا مردم را نسبت به او آگاهی دهد. همان طور که امام(ع) بیان فرمودند؛ اشعث برای فریب مردم مطالبی را به هم می‌بافت و همین بافته‌های او چند بار موجب فریب مردم شده بود که از این راه ضربات مهلکی به مردم و جامعه اسلامی خورده بود. او حتّی به قوم خود هم رحم نکرد و با فریب قوم خویش موجب شد مسلمانان در زمان ابوبکر آنها را از دم تیغ بگذرانند، به همین دلیل در میان قوم خود به «عُرفُ النّار» به معنای ؛خیانتکار مشهور بود.

نتیجه آنکه سخنان فوق افشاگری به حق است تا جلوی ضربه ها و مشکلات در آینده گرفته شود، نه اینکه امام(ع) قصد توهین یا ناسزاگویی داشته باشد.

و :« **يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْأَبْتَرِ وَ الشَّجَرَةِ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَ لَا فَرْعَ ....» (خطبه ۱۳۵)** "ای فرزند لعنت شده دم بریده و درختی که نه ریشه و تنه‌ای دارد و نه شاخ و برگی دارد. "

سخن فوق خطاب به مغیرة ابن اخنس می‌باشد، این سخن وقتی ایراد شد که عثمان تصمیم به تبعید عمّار گرفت و حضرت علی(ع) به تصمیم عثمان اعتراض کرد، مغیرة ابن اخنس به جانبداری عثمان برخاست و گفت: من می‌توانم جلوی علی(ع) را بگیرم حضرت علی(ع) خطاب به مغیره فرمود :تو فرزند کسی هستی که از رحمت خدا بی‌بهره بود و عقبه‌ی ارزشمندی نداشت و مانند درخت بی‌ریشه و شاخ و برگ بود، یعنی تو کسی نیستی که بخواهی جلوی من بایستی.

پدر مغیره، یعنی اخنس‌بن‌شریق یکی از سران مشرکین مکه بود و یکی از فرزندانش به نام ابوالحکم، در جنگ بدر به دست حضرت علی(ع) کشته شد و به همین دلیل مغیره همیشه کینه‌ی حضرت علی(ع) را در دل داشت.

در سخن فوق امام علی(ع) واقعیّتی را به مغیره یادآوری می‌کند و به او می‌گوید؛ پدر و برادرت نیز در مقابل حق ایستادند و شکست خوردند، پس تو بی‌جهت از رفتار باطل عثمان طرفداری نکن و در مقابل حق ایستادگی مکن که شکست می‌خوری.

پس اینجا بحث توهین و بد زبانی مطرح نیست، بلکه خبر از واقعیّت است، تا افرادی مثل مغیره از ایستادگی جلو حق دست بردارند.

و:« أَ وَ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ إِنَّهَا كَفٌّ يَهُودِيَّةٌ لَوْ بَايَعَنِي بِكَفِّهِ لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعْقَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ وَ هُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ [325]الْأَرْبَعَةِ وَ سَتَلْقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَ مِنْ وَلَدِهِ يَوْماً أَحْمَرَ»(خطبه ۷۳)

"مگر پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست، دست او دست یهودی است، اگر با دست خود بیعت کند، در نهان بیعت را می شکند. آگاه باشید او حکومت کوتاه مدتی خواهد داشت، مانند فرصت کوتاه سگی که با زبان، بینی خود را پاک کند. او پدر چهار فرمانروا است و امّت از دست او و پسرانش روزگار خونینی خواهند داشت."

پس از آنکه مروان‌بن‌حکم در جنگ جمل اسیر شد، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) نزد پدر عذر او را خواستند و آزاد شد، سپس حسنین (علیهما السلام) فرمودند: پدر، مروان با شما بیعت می کند، امام علی(ع) سخن فوق را در جواب به حسنین (علیهما السلام) فرمود.

اینکه امام علی(ع) دست مروان را به دست یهودی تشبیه می‌کند، قصد توهین ندارد بلکه از آنجا که یهودیان مشهور به پیمان شکنی بودند، امام(ع) در اینجا خواست بفرماید: مروان نیز پیمان شکن است، پس پیمان چنین کسی ارزش ندارد. همین طور وقتی می‌فرماید: او به اندازه مدّت زمانی که یک سگ بینی خود را پاک می‌کند، حکومت پیدا می‌کند، می خواهد کوتاهی عمر خلافت او را با مثالی تبیین نماید و در مثال مناقشه نیست.

و : «إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً [326]حِضْنَيْهِ [327]بَيْنَ نَثِيلِهِ[328] وَ مُعْتَلَفِهِ [329]وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ [330]مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَى أَنِ انْتَكَثَ [331]عَلَيْهِ فَتْلُهُ [332]وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ [333]بِهِ بِطْنَتُهُ[334]. »(خطبه ۳)

"تا اینکه سومی به خلافت برخاست، درحالی که دو پهلویش را بزرگ نمود و در میان توالت و آشپزخانه در رفت و آمد بود. و با او خویشاوندان پدریش (یعنی بنی امیه) به حکومت برخاستند و اموال الهی را خوردند، چون شتری که گیاه بهاری را می خورد، تا اینکه طنابی که بافته بود از هم شکافت و عملش او را نابود کرد و پرخوری‌اش او را بر زمین زد. "

سخن فوق در مورد نحوه‌ی عمل عثمان بن عفان هنگامی که قدرت را در دست داشت، می‌باشد .

---

[325] الاَکبُش : پیشوای قوم ، قوچ
[326] نَفَجَ الشَّئ : چیزی را بزرگ یا بلند نمود
[327] الحِضن : طرف ، جانب ، کناره هر چیز
[328] نَثَلَ : مدفوع انداخت .- النَّثیل : سرگین ، تاپاله ، مدفوع
[329] اِعتَلَفَت الدّابّة : چهار پا علف خورد .-مُعتَلَف : مکان نگه داری علف ، علف دان ، کاهدان
[330] خَضَمَ الطَّعام : غذا را با دندان های اسیابی جوید .
[331] اِنتَکَثَ الحبل : طناب از هم باز شد و ریش ریش گردید.
[332] فَتَلَ ، یَفتِلُ ،فتلاً :بافت و تاب داد
[333] کبا :بر زمین افتاد
[334] البِطنَة : پرخوری

دقّت و بررسی و سپس بیان عملکرد دیگران به ما کمک می کند که بتوانیم از آن عملکردها درس گرفته و رفتار خود را اصلاح کنیم. پس اگر کسی بگوید علت نابودی فرعون فلان عمل بد او بود، اینجا بحث بد زبانی و توهین مطرح نیست، بلکه اینجا بحث بیان اشکالات به جهت درس گرفتن و اصلاح خودی هاست.

نکته: در خطبه سوم نهج البلاغه سه مشکل از مشکلات بشری که این مشکلات در خلافت سه خلیفه قبل نیز وجود داشت، مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

اوّلین مشکل نحوه ی روی کار آمدن حاکمان می‌باشد اگر در طول تاریخ بشر توانمندترین و عالم‌ترین انسان‌ها قدرت را در دست می گرفتند و نحوه‌ی انتخاب نیز تا حد ممکن به مردم واگذار می‌شد خیلی از مشکلات بشر حل می شد و جلو ظلم‌ها و فسادها تا حد زیادی گرفته می‌شد.[۳۳۵]

دوّمین مشکل بشر تجاوزگری‌ها و سلب حقوق اولیه و کشور گشایی‌های بشر بوده که انسان‌های بی گناه بسیاری در اثر این تجاوزگری‌ها آزادی‌های خود را از دست داده و کشته و ناقص الخلقه شده‌اند و اموال زیادی از مردم از بین رفته است.

و سومین مشکل بشر این بوده که کسانی که در رأس قدرت بوده‌اند با تنگ‌نظری سعی کرده‌اند فقط از فامیل و دوستان خود برای مناسب حکومتی استفاده کنند و همین طور بیت‌المال را ملک شخصی خود دانسته و از آن تا توانسته‌اند بهره برداری شخصی نموده‌اند.

امام علی(ع) در این خطبه می‌فرمایند: هر سه مشکل فوق پس از وفات پیامبر در حکومت این سه خلیفه رخ نمود.

---

[۳۳۵] حضرت علی (ع) در خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه می فرمایند :« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ ....وَ لَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا»

"ای مردم ، سزاوار ترین مردم برای رهبری ، آن کسی است که بر اجرای آن توانمندتر و به فرامین الهی در زمینه حکومت و رهبری عالمتر باشد ....به جانم سوگند ، اگر شرط انتخاب رهبر ، حضور و رأی تمامی مردم باشد ، هرگز راهی برای تحقّق آن وجود نخواهد داشت ،لکن اهلش بر کسانی که از محل رأی گیری غایب هستند حکم می کنند ."

در کلام فوق ابتدا امام(ع) دو ویژگی اصلی رهبر ، که عبارت از :قدرت بر اداره و علم به دین می باشد ، را بیان نموده ،سپس در زمینه ی نحوه انتخاب می فرمایند :با توجّه به اینکه اگر بخواهیم رأی همه ی مردم را اخذ کنیم ، در عمل نمی توانیم رهبر را انتخاب نماییم و جامعه بی رهبر می ماند (البته با توجّه به شرایط آن زمان)پس اهلش یا به عبارتی خبرگان ملّت جمع شده و رهبر را انتخاب نمایند .پس اگر امام (ع) امروز حضور داشتند ،با توجّه به امکان اخذ رأی مستقیم همه ی مردم می فرمودند :هر کس بیشترین رأی مستقیم مردم را دارد ،او باید رهبر جامعه باشد .

در مورد نحوه‌ی روی کار آمدن، هر سه نفر می دانستند که هم از نظر توان اداره کشور و هم از نظر علم شایسته ترین فرد برای حکومت نیستند امّا در عین حال قدرت را در دست گرفتند .[۳۳۶]

انتخاب نیز مردمی نبود زیرا ابوبکر با رای فقط چند نفر از دوستانش قدرت را در دست گرفت، عمر با رای ابوبکر به قدرت رسید[۳۳۷] و عثمان در یک شورای شش نفره منصوبِ عمر به حکومت برگزیده شد و ترکیب این شورا به گونه‌ای چیده شده بود که فقط عثمان می‌توانست رای نصف به علاوه یک را از این شورا اخذ نماید.[۳۳۸]

در مورد مشکل دوم، در حالی که دین آمده تا جلوی تجاوزگری‌ها و سلب حقوق اولیّه انسانها را بگیرد امّا در زمان ابوبکر، به اسم جنگ با اهل ردّه، هر کس را که تفکّر حاکمیّت را قبول نداشت، مورد هجوم قرار دادند و جان انسان‌های بی گناه را گرفتند و سپس در زمان عمر به اسم گسترش اسلام دست به تجاوزگری و کشورگشایی زدند. [۳۳۹]غافل از اینکه این کار کمکی به گسترش اسلام نخواهد کرد، بلکه چهره‌ای خشن و متضادّ با چهره رحمانی دین را به نمایش می‌گذارد و انسان هایی به اسم مسلمان امّا با تفکّراتی فرعونی و چنگیزی به وجود می‌آورد که هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال وجود دارند و در طول تاریخ هر روز به اسمی همچون خوارج، اهل الحدیث، اخباری‌ها، داعش و... در گوشه‌ای از جهان اسلام سر در آورده و می آورند.

و مشکل سوّم نیز به ویژه در حکومت عثمان نمود زیادی پیدا کرد؛ زیرا عثمان همه کارگزاران خود را از خانواده خود، یعنی بنی‌امیه، برگزید و در دوره او بنی امیه تا توانستند به بیت المال دست درازی کردند. [۳۴۰]اگر چه در دوره ابوبکر و عمر نیز کارگزاران حکومتی اکثراً از میان مهاجران مکّه انتخاب می‌شدند. حکومت حضرت علی(ع) هیچ یک از مشکلات سه گانه فوق را نداشت، زیرا شایسته ترین فرد آن هم با رای اکثریّت قریب به اتّفاق بر سر کار آمده بود .[۳۴۱]

ثانیاً جلوی تجاوزگری‌ها گرفته شد و اگر جنگی در زمان حکومت او رخ داد، جنگ با کشورهای اطراف و کشور گشایی یا تحمیل عقیده بر مردم داخل نبود، بلکه جنگ با کسانی بود که در مقابل حکومت مردمی علی(ع) ایستاده و با پیمان شکنی در درون حکومت او دست به تجاوزگری زده بودند.[۳۴۲]

---

[۳۳۶] أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ

[۳۳۷] فَيَا عَجَباً بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ

[۳۳۸] جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُّوا وَ طِرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَ مَالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ مَعَ هَنٍ وَ هَنٍ

[۳۳۹] فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَ يَخْشُنُ مَسُّهَا

[۳۴۰] وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ

[۳۴۱] فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عِطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ

[۳۴۲] فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ

و ثالثاً ملاک حضرت علی(ع) برای انتخاب کارگزاران، شایسته‌سالاری بود به همین دلیل در میان کارگزاران او از همه طیفی، مهاجر، انصار، یمنی، عراقی و... دیده می‌شود و همین طور او جلو دست درازی به بیت المال را گرفت.

پس این که حضرت علی(ع) در خطبه فوق سه مشکل را در حاکمیّت سه خلیفه قبلی بیان نموده قصد ناسزاگویی به سه خلیفه قبلی را ندارد بلکه او این مشکلات را بیان می‌کند تا بتواند راه برون رفت از این مشکلات را ارائه دهد و مسلمانان در آینده با اتخاذ راه راست ،کمتر دچار این مشکلات شده و در نتیجه کمتر آسیب ببینند.

توجیه توهین ظاهری امام حسین(ع) نسبت به ابن زیاد

امام حسین(ع) می فرمایند:«اَلا و اِنَّ الدَّعی بنَ الدَّعی قد رَکَزَنی بینَ اثنَتَینِ بین السِّلَّةِ والذِّلَّةِ وهیهات مِنّا الذِّلَّةِ ، یأبَی اللهُ ذلک لَنا و رَسولُهُ و المؤمِنون و حُجورٌ طابَت و طَهُرَت »(تحف العقول ، ص ۲۴۱)

"آگاه باشید آن پسر خوانده (زنازاده)فرزند پسر خوانده (زنازاده)، مرا بین دو راه قرار داده، بین شمشیر و ذلّت، و چه دور است از ما ذلّت، خدا و رسولش و مؤمنان و دامن‌هایی که پاک و پاکیزه‌اند، ذلّت را برای ما نمی‌پذیرند. "

آیا سخن فوق بدزبانی نسبت به ابن زیاد محسوب نمی‌شود؟

جواب: برای پاسخ به سؤال فوق چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد .

نکته اول: الدَّعی، یعنی؛ پسرخوانده، کسی که نسبتش مشکوک است، کسی که شخص دیگری را پدر خود می‌داند، یا خود را از فامیل دیگری می‌خواند و جمع آن ادعیاء است .[۳۴۳]

در قرآن کلمه ادعیاء در دو جا به کار رفته است. «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ »احزاب﴿۴﴾

"و فرزند خوانده‌های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است. "

«لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا»احزاب ﴿۳۷﴾

"تا سختی و تنگنایی برای مومنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان- هنگامی که طلاق گیرند - نباشد."

این آیه مربوط به داستان ازدواج و جدا شدن زید بن حارثه و زینب بنت جحش و ازدواج پیامبر با زینب می‌باشد.

---

[۳۴۳] فرهنگ جدید عربی - فارسی، ترجمه منجد الطّلّاب، مترجم: محمد بندر ریگی

لازم به توجّه است که در دو آیه‌ی فوق ادعیاء به معنای فرزند خوانده‌ها به کار رفته است.

نکته دوم: در زمان جاهلیّت در بین عرب عدم مشخّص بودن پدر زشت و ناپسند نبود ، زیرا چند شوهری به گونه‌هایی مرسوم بود، استاد مطهری در این زمینه می‌فرماید: «در صحیح بخاری از عایشه نقل می کند که: "در جاهلیّت عرب چهار نوع زناشویی وجود داشت، یک نوع همان است که امروز معمول و جاری است که مردی به وسیله پدر دختر از دختر خواستگاری می کند و پس از تعیین مهر با او ازدواج می کند و فرزندی که از آن دختر پیدا می شود از لحاظ تعیین پدر تکلیف روشنی دارد.

نوع دیگر این بوده که مردی در خلال ایام زناشویی با زنی، خود وسیله‌ی زناشویی او را با مرد دیگری برای یک مدّت محدود فراهم می کرده است تا از او برای خود نسل بهتری به وجود آورد، به این ترتیب که آن مرد از زن خود کناره‌گیری می کرد و زن خود را توصیه می کرد که خود را در اختیار فلان شخص معین بگذارد و تا وقتی که از آن مرد آبستن نمی شد به کناره‌گیری خودش ادامه می داد. همین که روشن می شد آبستن شده، با او نزدیکی می‌کرد. این کار را در مورد کسانی می‌کردند که آنها را برای تولید فرزند از خود شایسته تر می‌دانستند. و در حقیقت این کار را برای بهبود نسل و اصلاح نژاد انجام می‌دادند. این نوع زناشویی را که در واقع زناشویی درخلال زناشویی دیگر بود «نکاح استبضاع »می‌نامیدند.

نوع دیگر زناشویی این بود: گروهی که عده‌شان کمتر از ۱۰ نفر می بود، با یک زن معین رابطه برقرار می کردند. آن زن آبستن می شد و فرزندی به دنیا می آورد. در این وقت آن زن همه آن گروه را نزد خود دعوت می‌کرد و طبق عادت و رسم آن زمان، آن مردان نمی توانستند از آمدن سرپیچی کنند؛ همه می‌آمدند در این هنگام آن زن هر کدام از مردان را که خود مایل بود به عنوان پدر برای فرزند خود انتخاب می‌کرد و آن مرد حق نداشت از قبول آن فرزند امتناع کند. به این ترتیب آن فرزند، فرزند رسمی و قانونی آن مرد محسوب می‌شد.

نوعی چهارم این بود که زنی رسماً عنوان "روسپی‌گری" داشت، هر مردی بدون استثنا می‌توانست با او رابطه داشته باشد. این گونه زنان معمولاً پرچمی بالای خانه خود می‌زدند و با آن علامت شناخته می‌شدند. این چنین زنان پس از اینکه فرزندانی به دنیا می‌آوردند، همه‌ی مردانی را که با آنها ارتباط داشتند جمع می کردند و آنگاه کاهن و قیافه شناس می‌آوردند، قیافه شناس از روی مشخّصات قیافه رای می داد که این فرزند از آنِ کیست و آن مرد هم مجبور بود نظر قیافه شناس را بپذیرد و آن فرزند را فرزند رسمی و قانونی خود بداند.

همه‌ی این زناشویی ها در جاهلیّت وجود داشت، تا خداوند محمد(ص) را به پیامبری برگزید و او همه آنها را جز آنچه اکنون معمول است از بین برد. "از اینجا معلوم می شود که رسم چند شوهری در جاهلیّت عرب وجود داشته است .»[۳۴۴]

نکته سوم: زیادبن‌ابیه، از کارگزاران امام علی(ع) بوده و به دلیل زیرکی زیاد، معاویه او را به سوی خود جلب کرد، ابوسفیان خود را پدر زیاد می‌دانست و می گفت: من با سمیّه زنا کردم و حاصل آن زیاد شد.

[۳۴۴] حقوق زن و مرد از دیدگاه اسلام ، استاد مطهری ،ج۳ ،صص۴۲ و ۴۳

برخی مثل استاد مطهری می‌فرمایند: «زیاد پدر عبیدالله استلحاقاً برادر معاویه شد، یعنی بعد از سالها که او را بی پدر می گفتند (زیادبن‌ابیه؛ یعنی کسی که اصلاً پدر ندارد) یک آدم مشروب فروش دوره جاهلیّت آمد شهادت داد که در فلان وقت مادر زیاد و ابوسفیان با هم زنا کردند و این زیاد پسر ابوسفیان است از زنا . معاویه هم به سیاست می‌خواست او را ملحق کند. گفتند بسیار خوب، پس زیاد شد پسر ابوسفیان.»[۳٤٥]

از مطالب بالا بدست می‌آید نامشخص بودن پدر و ارتباط یک زن با مردان متکثّر در نظر عرب زشت و بد نبوده است، معاویه مادر زیاد، یعنی سمیّه، را متّهم به ارتباط جنسی نامشروع با پدر خود می‌کند تا بتواند زیاد را به طرف خود جلب کند و زیاد از این سخن معاویه ناراحت نمی‌شود و به طرف معاویه می رود. همین طور از اینکه کسی به عبیدالله بگوید :«ابن مرجانه» و با این سخن بخواهد بگوید؛ پدر تو هم مشخص نیست، عبیدالله بدش نمی‌آید؛ اینها همه نشان می‌دهد، ارتباط جنسی نامشروع، به دلیل آنکه اسلام آن را حرام دانسته است کم کم در نگاه مسلمانان عرب زشت دانسته شده است و به مرور زمان بر زشتی آن افزوده شده است و حتّی پس از آمدن اسلام نیز به دلیل پیشینه فرهنگی عربها تا مدّتها عربها زنا و زنازادگی را زشت نمی‌دانسته‌اند و در نزد آنها زنازادگی بد نبوده است.

پس اینکه امام حسین(ع) فرموده‌اند: «آن دعی پسر دعی ....»

اولاً ؛حتماً به معنای زنازاده پسر زنازاده نیست ،بلکه می‌تواند به معنای پسر خوانده فرزند پسر خوانده باشد.

ثانیاً ؛حتّی اگر دعی را به معنای نامشخص بودن پدر بدانیم، بر حسب فرهنگ آن زمان این امر بد دانسته نمی‌شده و دشنام محسوب نمی‌شده است .

ثالثاً زیاد و عبیدالله در آن زمان مشهور به نامشخص بودن پدر بوده‌اند و خودشان نیز از این که کسی آنها را به گونه‌ای خطاب کند که دلالت بر نامشخص بودن پدر آنها کند، بدشان نمی‌آمده است.

اگرچه با توجّه به آمدن اسلام و حرمت ارتباطات نامشروع امروزه ما چنین سخنی را، اگر به معنای نامشخص بودن نسب بگیریم، توهین تلقی می کنیم.

توجیه استفاده زیاد از کلمه لعنت در زیارت عاشورا

سؤال: زیارت عاشورا طبق قول مشهور از امام معصوم صادر شده است و این زیارت مملو از لعنت و نفرین می‌باشد، آیا این گونه سخن گفتن بد زبانی و توهین به دیگران محسوب نمی‌شود؟

جواب: برای پاسخ به سؤال فوق باید این زیارت از نظر سند و از نظر محتوا مورد بررسی و نقد قرار گیرد تا بتوانیم به این سؤال پاسخ دهیم.

[۳٤٥] نهضت حسینی ، استاد مطهری ،صص۱۹۰ و ۱۹۱

بررسی زیارت عاشورا

الف: از نظر سند

اولین کتابی که زیارت عاشورا در آن به رشته تحریر در آمده است ،کتاب کامل الزّیارات منسوب به جعفر بن محمد ابن قولویه قمی می‌باشد [۳٤٦]که مشتمل برسند ذیل می‌باشد؛ «حدَّثَنی حُکیم بن داود بن حکیم و غیره عن محمّد بن موسی همدانی عن محمد بن خالد الطَّیالسی عن سیف بن عمیره و صالح بن عقبه جمیعاً عن علقمة بن محمد الحضرمی ؛ و محمد بن اسماعیل عن صالح بن عقبه عن مالک الجُهَنی عن ابی جعفر الباقر(ع)»[۳٤۷]

آن طور که از عبارت فوق استنباط می‌شود؛ ابن قولویه دو سند در اینجا ارائه می‌کند که این دو سند عبارتند از:

سند اول: ابن قولویه از حکیم بن داود بن حکیم از محمد بن موسی همدانی از محمد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه از علقمه بن محمد حضرمی از امام باقر(ع)

سند دوم: ابن قولویه از محمد بن اسماعیل بن بزیع از صالح بن عقبه بن قیس از مالک بن اعین جهنی از امام باقر(ع)

نقد اسناد فوق

سند اول به دلایل ذیل معتبر نمی‌باشد: اولاً ؛ محمد بن موسی بن عیسی سمان همدانی در این سلسله سند قرار گرفته است و به سخن اعتباری نیست.[۳٤۸]

ثانیاً: با توجه به فاصله‌ی وفات ، حدود یکصد و هشتاد و پنج ساله ، ابن قولویه با محمد بن خالد طیالسی[۳٤۹] حداقل باید چهار یا پنج واسطه بین این دو باشد، در حالی که ابن قولویه با دو واسطه این زیارت را از محمد بن خالد طیالسی نقل نموده‌اند.

---

[۳٤٦] صدور کامل الزّیارات از ابن قولویه مورد تردید می باشد.(نشریه صحیفه مبین ، ش۵۹ ،۱۳۹۵ ، مقاله:زیادات کامل الزیارات و مسأله انتساب اثر به ابن قولویه ، مژگان سرشار)

[۳٤۷] کامل الزیارات ، باب ۷۱ ،ص۱۹۳

[۳٤۸] رجال ابن غضائری ، ص ۱۳۶ :ضعیفٌ یَروِی عن الضُّعفاء
رجال نجاشی ، ج ۲ ، رقم ۹۰۵ ، ص ۲۲۷ :ضَعَّفَهُ القمیّون بالغلوّ
نتیجه تحقیق درایة النّور :ضعیفٌ علی التَّحقیق

اخبار الدخیله ، ص ۲۵۶ : وکیف کان فالخبر ضعیف السّند بمحمّد بن موسی الهمدانی فقد ضَعَّفَهُ ابن الولید و ابن بابویه و ابن نوح و ابن الغضائری و النّجاشی (و نیز معرفة الحدیث ، ص ۲۲۸)

[۳٤۹] محمد بن خالد طیالسی در زمان امام هفتم (ع) می زیسته است (رجال طوسی ، اصحاب الکاظم ، ص ۳۶۰)،یعنی حدود سال ۱۲۸ هـ ق تا ۱۸۳هـ ق ، در حالی که وفات ابن قولویه در سال ۳۶۸هـ ق رخ داده است.

در سند دوم ابن قولویه مستقیماً از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت نموده است که در اینجا این سؤال پیش می‌آید که با توجه به فاصله وفات یکصد و شصت و پنج ساله این دو نفر [۳۵۰] چگونه این روایت درست می‌باشد؟

در جواب به سؤال فوق دو احتمال داده شده است، احتمال اول: ابن قولویه این زیارت را از کتاب محمد بن اسماعیل نقل کرده است، در این صورت این سؤال پیش می‌آید که؛ چگونه ابن قولویه اعتماد کرد که این کتاب حتماً از محمد بن اسماعیل است، توضیح اینکه با توجّه به عدم وجود صنعت چاپ در آن زمان و با توجه به اینکه محمد بن اسماعیل از افراد سرشناس نبوده که کتب آنها در زمان خودشان نسخه‌برداری زیادی پیدا کند، پس اثبات اینکه واقعاً این کتاب به وسیله محمد بن اسماعیل نوشته شده کاری بسیار سخت بوده است ،پس در این صورت ابن قولویه از کتاب منسوب به محمد بن اسماعیل زیارت عاشورا را نقل نموده است.

احتمال دوم: افرادی واسطه ابن قولویه و محمد بن اسماعیل بوده‌اند که این افراد را ابن قولویه ذکر نکرده است و بنابراین با توجه به عدم ذکر آنها این حدیث مرسل بوده و در مورد افراد واسطه نمی‌توانیم قضاوت کنیم.

مشکل بعدی سند دوم ضعف صالح بن عقبه بن قیس می‌باشد.[۳۵۱] اگرچه این ضعف را برخی پاسخ داده‌اند. [۳۵۲]

نتیجه: هر دو سند ابن قولویه قابل اعتماد نیستند.

کتاب بعدی که زیارت عاشورا در آن به رشته‌ی تحریر در آمده است کتاب مصباحُ المُتَهَجِّد، شیخ طوسی می‌باشد که مشتمل بر سه سند ذیل می‌باشد؛

۱-رَوَی محمد بن اسماعیل بن بزیع عن صالح بن عقبه عن ابیه عن ابی جعفر (ع) قال....

۲-قال صالح بن عقبه و سیف بن عمیره قال علقمة بن محمد الحضرمی قلتُ لابی جعفر (ع) علِّمَنی دعاءً.....

۳-روَی محمد بن خالد الطیالسی عن سیف بن عمیره قال خرجتُ مع صفوان بن مهران الجمّال و عندنا جماعة مِن اصحابنا........[۳۵۳]

---

[۳۵۰] محمد بن اسماعیل بن بزیع از یاران امام هفتم و هشتم (علیهما السلام) بوده است (رجال کشّی ، شماره ۴۴۶ ، صص ۳۹۹ و ۴۰۰) ،یعنی در قرن دوم هجری می زیسته است ، پس فاصله وفات او با ابن قولویه بیش از صد و شصت و پنج سال می باشد

[۳۵۱] رجال ابن غضائری ، ص ۱۰۴ و رجال علّامه حلّی ، فصل ۱۳ ، ص ۲۳۰ : (صالح بن عقبه بن قیس)کذّابٌ غالٍ ، لایلتفت الیه
رجال ابن داود ، صص ۲۵۰ و ۳۰۴ :لیس حدیثه - صالح بن عقبه بن قیس-بشیءٍ کذّابٌ غالٍ کثیر المناکیر

[۳۵۲] بررسی و تحلیلی پیرامون زیارت عاشورا ،صص ۵۸ و ۵۹

[۳۵۳] مصباحُ المُتَهَجِّد، شیخ طوسی ،صص ۵۳۶ تا ۵۴۳

البته در سند اول، متن زیارت عاشورا نیامده و فقط ثواب زیارت امام حسین(ع) ذکر شده است. بنابراین شیخ طوسی دو سند در مورد زیارت عاشورا ارائه نموده‌اند .

سند شماره ۲ منتهی به امام باقر(ع) و سند شماره ۳ منتهی به امام صادق(ع) می‌باشند.

نقد دو سند فوق

در سند شماره ۲ شیخ طوسی می‌فرمایند: «قال صالح بن عقبه و سیف بن عمیره قال ....»این دو بزرگوار در زمان امام صادق(ع) می‌زیستند و در سند شماره۳ شیخ می‌فرماید: «روَی محمد بن خالد الطیالسی عن.....» محمد بن خالد در زمان امام کاظم(ع) می‌زیست ولی شیخ طوسی در قرن پنجم می‌زیست و در سال ۴۶۰ هـ ق وفات یافت و این سؤال مطرح می‌شود که؛ چگونه شیخ از افرادی که حدود ۳۰۰ سال قبل از او می زیسته‌اند روایت کرده است؟

در جواب به این سؤال دو احتمال بیان شده است: اول این که شیخ از کتاب آن بزرگواران این زیارت را روایت نموده است. و دوم اینکه شاید افرادی واسطه بوده‌اند که شیخ نام آنها را نیاورده است و در هر صورت همچنان که در بررسی سند زیارت عاشورا از ابن قولویه بیان گردید به این اسناد نمی‌توان اعتماد نمود.

اشکال: مگر می‌شود افرادی همچون ابن قولویه و شیخ طوسی بدون قطع و یقین به صدور روایت از افرادی، روایت را به آن افراد نسبت دهند؟ در حالی که قول و گفتار به غیر علم و نسبت دادن بی اطمینان، هم عقلاً و هم شرعاً مورد نهی و مطرود است .[۳۵۴]

جواب: بزرگانِ جمع آوری کننده احادیث مانند کلینی، صدوق، شیخ طوسی و مجلسی و غیرهم بیشتر به فکر جمع آوری احادیث منسوب به معصومین بوده‌اند، نه اینکه بخواهند فقط احادیثی که یقین به صدور آنها از معصوم را دارند جمع آوری کنند، زیرا در این صورت فقط باید احادیث متواتر از نظر سند و بدون اشکال از نظر محتوا را جمع آوری می کردند که تعداد این احادیث شاید به تعداد انگشتان دست هم نرسد.

محمد باقر بهبودی در کتاب صحیح الکافی فقط حدود یک چهارم از احادیث کافی - یعنی ۴۴۲۸ حدیث را - صحیح دانسته است، در حالی که وقتی می‌گویند حدیث صحیح است یعنی احتمال صدور آن از معصوم زیاد است نه اینکه به این معنا باشد که حدیث ۱۰۰% از معصوم صادر شده است.

همچنین بهبودی نسخه‌ی کنونی کامل الزیارات را متعلّق به شخصی ضعیف و سست مذهب، از شاگردان ابن قولویه، یعنی حسین بن احمد بن مغیره بوشنجی، می داند، که وی با اصل قرار دادن مجموعه روایات استاد خود ابن قولویه و با بهره گرفتن از روایات دیگر استادانش کامل الزّیارات را پس

[۳۵۴] از این صبح روشن ، صص ۱۰۰ تا ۱۰۲

از وفات ابن قولویه تألیف نموده است [۳۵۵] و در این اثر از تعدادی از راویان ضعیف یا مجهول نیز روایت نقل شده است؟ [۳۵۶]

سؤال: با توجّه به اینکه اسناد زیارت عاشورا قابل اعتماد نیست، پس یعنی این زیارات از معصوم صادر نشده است؟

جواب: اثبات صدور با این اسناد ممکن نیست امّا این امر به این معنا نیست که حتماً این زیارت از معصوم صادر نشده باشد.

نکته: در مورد زیارات و مستحبات و مکروهات و قصص و مواعظ و فضائل اعمال و... تا وقتی مشکلی رخ نداده، سند در نزد علما خیلی مهم نیست و دلیل آنها وجود روایاتی است که به «اخبار مَن بلغ» [۳۵۷] شهرت یافته‌اند. [۳۵۸]

البته وجود این روایات به این معنا نیست که هر چه جزء موارد فوق است، اگرچه سند ندارد یا سند آن ضعیف است امّا قطعاً از معصوم صادر شده است، یا «اخبار من بلغ »ضعف سندی را جبران می‌کنند، آن طور که برخی گمان کرده‌اند [۳۵۹]، بلکه به این معناست که چون این امور از اهمیّت چندانی برخوردار نیستند، تا وقتی سؤال و ابهام و اشکالی به وجود نیامده است، لازم نیست وقت صرف نموده و به کنکاش در مورد سند آنها بپردازیم.

توضیح اینکه گاهی به استناد حدیث می‌خواهیم امر بسیار مهمّی را به دین نسبت دهیم، مثلاً می‌خواهیم به استناد حدیث حکم به مهدورالدم بودن مرتد بدهیم، در این گونه موارد باید یقین به صدور حدیث از معصوم پیدا نماییم، یعنی نه تنها حدیث از نظر سند متواتر باشد، بلکه از نظر محتوا نیز هیچ اشکالی در کار نباشد.

امّا گاهی بحث از اهمیّت کمتری برخوردار است ،مثلاً می‌خواهیم به استناد حدیث یک حکم فقهی در مورد وجوب یا حرمت خوردن چیزی را به دین نسبت دهیم، در این گونه موارد به احادیث واحد صحیح و موثّق که از نظر محتوا مشکلی نداشته باشند نیز می‌توان تکیه کرد، به عبارت دیگر هم اینکه بدانیم احتمال صدور حدیث از معصوم بالا می‌باشد کفایت می‌کند.

---

[۳۵۵] حاشیه بر بحار الانوار ج ۲۸، ص ۵۵

[۳۵۶] نشریه صحیفه مبین ، ش۵۹ ،۱۳۹۵ ، صص ۱۵۵ و ۱۵۶ ،مقاله:زیادات کامل الزیارات و مسأله انتساب اثر به ابن قولویه ، مژگان سرشار

[۳۵۷] چون در این احادیث معمولاً از عبارت «مَن بَلَغَ.......» استفاده شده است ، این احادیث به «اخبار من بلغ »شهرت یافته‌اند. مانند حدیث ذیل :«مَن بَلَغَهُ شیءٌ مِن اعمال الخیر فعمل به اعطاه الله تعالَی ذلک و ان لم یکن الامر علی ما بَلَغَه »(الرّعایه لحال البدایه فی علم الدّرایه ،شهید ثانی ، ص ۳۴۶)

[۳۵۸] در مورد این احادیث ، رجوع شود به کتاب : از این صبح روشن ، صص ۷۶ تا ۸۰

[۳۵۹] از این صبح روشن ، ص ۸۰

گاهی بحث از موارد فوق هم کم اهمیّت تر است و مربوط به مستحبّات و مکروهات و فضایل اعمال مستحبّی و... می‌شود، در این موارد اگر اشکالی و سؤالی ایجاد نشود نیاز به کنکاش در سند نمی‌باشد، و برخی زیارت عاشورا را از همین قبیل دانسته اند ، یعنی این زیارت تا وقتی سؤالی در ذهن‌ها ایجاد نکرده و به عنوان یک عمل مستحبی که انجام آن می‌تواند ثواب داشته باشد، مطرح می‌باشد، جزء مصادیقِ « اخبارمن بلغ» محسوب شده و نیاز به اثبات صدور به لحاظ سند، از جانب معصوم ندارد.

امّا امروزه در مورد زیارت عاشورا سؤالات و ابهامات زیادی در اذهان و فضای جامعه وجود دارد ،پس لازم است به سند این زیارت نیز پرداخته شود، زیرا در صورتی که ثابت شود این زیارت از معصوم صادر شده است، لازم می‌آید به سؤالات و ابهامات پاسخ دهیم.

ب: از نظر محتوا و نتیجه گیری

در زمینه بررسی زیارت عاشورا از نظر محتوا چند مطلب وجود دارد که باید در مورد آنها بحث شود .

مطلب اول: وجود اشتباهات ادبی در این زیارت

اگر این زیارت از ناحیه معصوم صادر شده، چرا در آن اشتباهات ادبی وجود دارد، که این اشتباهات عبارتند از:

۱-«و العن عبیدَالله بنَ زیاد و بنَ مرجانه »اگر «ابن مرجانه» به عنوان توضیح و عطف بیان برای «عبیدالله بن زیاد» می‌باشد، دیگر نیازی به واو عطف نیست و اگر «عبیدالله بن زیاد »و «ابن مرجانه» را دو فرد مجزا دانسته که این هم غلط است و این دو نام یک مصداق بیشتر ندارند، زیاد و مرجانه پدر و مادر یک فرد به نام عبیدالله می‌باشند. در توضیح و توجیه اشتباه فوق برخی گفته‌اند: «نکته‌ای که در ذکر ابن مرجانه بعد از ذکر ابن زیاد است با آن که مقصود یکی است مزید تعییر[۳۶۰] و انتقاص[۳۶۱]اوست به نسب‌اش که از هر دو طرف آخذ لئامت و دنائت می‌باشد.»[۳۶۲]

این توجیه ، اشتباه موجود در زیارت را تصحیح نمی‌کند ، ضمن اینکه می‌شد این لئامت و دنائت دو طرفه را با عبارت صحیح بیان نمود.

۲-«اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین (ع)» اینجا باید از کلمه‌ی «قاتلت الحسین» یا «حاربت الحسین» یا...... استفاده می شد، زیرا در عرف مسلمینِ عرب کلمه‌ی «جهاد »برای سپاه حق، هنگامی که به جنگ با باطل می‌رود، استفاده می‌شود در حالی که آنهایی که با امام حسین(ع) می جنگیدند سپاه باطل بودند.

در توضیح و توجیه اشتباه فوق مرحوم تستری می‌فرماید: «آنچه در زیارت عاشورا است: " اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین (ع)" ظاهراً تحریف شده عبارت : " اللهم العن العصابة التی حاربت

---

[۳۶۰] تعییر : نکوهش و سرزنش کردن
[۳۶۱] انتقاص : عیب جویی کردن
[۳۶۲] بررسی و تحلیلی پیرامون زیارت عاشورا ،ص۲۶۹

الحسین (ع)" می‌باشد .و ما ندیده‌ایم که ماده‌ی جهاد در معنای جنگیدن با اهل حق استعمال شده باشد بلکه در معنای، جنگ با اهل باطل استعمال گردیده است. مانند سخن خداوند که می فرماید: «ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد کن »[۳٦۳]

و :«اِنَّ "جاهدت " مُحَرَّفُ "حاحدت" فَاِنَّهم عَرَفوه و جَحَدوه »[۳٦٤]یعنی "«جاهدت» تحریف شده «جاحدت »می باشد، پس آنها امام حسین(ع) را شناختند و او را انکار نمودند."

در زمینه این توجیه مرحوم تستری تنها نیستند و مرحوم شبستری نیز همین احتمال را داده‌اند .[۳٦٥]

اشکال: گاهی جهاد در معنای مبارزه اهل باطل با اهل حق استعمال شده است، مانند این آیه قرآن که می‌فرماید: « وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا »عنکبوت﴿۸﴾

"و اگر پدر و مادر کوشش نمایند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن "

پاسخ: جهاد دو معنا دارد: کوشش کردن، جنگیدن (در راه خدا) -جهاد به معنای جنگیدن همیشه برای اهل حق استفاده می‌شود، در حالی که در آیه فوق جهاد به معنای کوشش کردن آمده است که این معنا مورد بحث ما نیست .

مطلب دوم: وجود اختلافات زیاد بین نسخ این زیارت

در زیارت عاشورا بین نسخه کامل الزّیارات و نسخه مصباح المتهجّد و همین طور بین نسخه‌های قدیم و جدید این کتاب‌ها اختلافات زیادی وجود دارد و بالاخره مشخص نیست زیارت عاشورای اصلی کدام است. [۳٦٦]

مثلاً در کتاب مصباح المتهجّد، تحقیق شده به وسیله علی اصغر مروارید عبارت: « **اَللّٰهُمَّ خُصَّ اَنْتَ اَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنّی وَ ابْدَاءْ بِهِ اَوَّلاً ثُمَّ (الْعَنِ) الثَّانِیَ وَالثَّالِثَ وَ الرّابِعَ** » آمده است ،در حالی که این فقره از زیارت در کامل الزّیارت موجود نمی‌باشد[۳٦۷]، همچنین در قدیمی ترین نسخه مصباح که مربوط به سال ۵۰۲ هـ ق ،یعنی ۴۲ سال بعد از وفات شیخ ،می باشد ، این فقره موجود نمی‌باشد، نسخه ای که اصل آن در موزه‌ی آستان قدس رضوی بوده و مقابله شده آن در دست آیت الله شبیری زنجانی می‌باشد امّا

---

[۳٦۳] مستدرک الاخبار الدّخیلة ، ج ۲ ، ص ۲۵۴
[۳٦٤] مستدرک الاخبار الدّخیلة ، ج ۳ ، ص ۳۱۸
[۳٦٥] اللؤلؤ النَّضید ، ص ۱۸۲
[۳٦٦] رجوع شود به کتاب : بررسی و تحلیلی پیرامون زیارت عاشورا ، پاورقی صص ۲۵ تا ۳۱ ؛ در آنجا بیش از پنجاه مورد اختلاف بین نسخه کامل الزیارات و نسخه مصباح المتهجد را ذکر نموده است .
[۳٦۷] این فقره در کامل الزیارات ، ص ۱۹۶ ، این گونه آمده ست :« **اَللّٰهُمَّ خُصَّ اَنْتَ اَوَّلَ ظالِمٍ ظلم آل نبیّک باللّعن ، ثم العن اعداء آل محمد من الاوّلین والاخرین اللهم العن یزید و اباه والعن عبیدالله بن زیاد و آل مروان و بنی امیّة قاطبة الی یوم القیامة .»**

در نسخه چاپ سنگی که مأخذ شیخ عباس قمی در مفاتیح می‌باشد و نیز نسخه مربوط به ۱۰۸۲ هـ ق که مصباح‌های کنونی از آن می‌باشد این عبارت دیده می‌شود.

اختلاف نسخ نشان از آن دارد که زیارت عاشورا ابتدا برای عالمان دینی از اهمیّت چندانی برخوردار نبوده است و به همین دلیل در حفظ و نگه داری آن به صورت اولیّه و تلاش برای یافتن سندی محکم که صدور آن را از معصوم مسجّل نماید، تلاشی صورت نگرفته است امّا به تدریج و در گذر زمان بر توجّه به آن افزوده شده است، به طوری که امروزه در همه جای جهان تشیّع نسبت به خواندن آن اهتمام می ورزند و به موازات این افزایش توجّه، تلاش‌ها برای رفع ابهام و ساخت سند برای آن نیز افزایش یافته است.

مطلب سوم: استفاده بسیار زیاد از کلمه‌ی لعنت و مشتقات آن در این زیارت

با توجّه به اینکه دشنام و ناسزاگویی از نگاه قرآن و سنت معصومین بسیار ناپسند دانسته شده است، چرا در زیارت عاشورا که منسوب به معصوم است، این همه از کلمه لعنت و مشتقات آن استفاده شده است؟

پاسخ: اولاً: همان طور که قبلاً بیان گردید، لعنت در فرهنگ و زبان عربی و اسلامی یک دشنام به حساب نمی‌آید، لعنت از جانب خدای تعالی به معنای دوری از رحمت الهی است و از جانب خلق بیشتر به معنای تبرّی از شخص یا گروه مورد لعنت می‌باشد، اگرچه کثرت استفاده از این کلمه ناپسند می‌باشد، همین طور استفاده از کلمه لعنت در مورد انسان هایی که از رحمت الهی دور نمی‌باشند، قطعاً یک ناسزا محسوب می‌شود امّا کسانی که در زیارت عاشورا مورد لعن قرار گرفته‌اند از مصادیق انسان‌های ظالم و دور از رحمت الهی می باشند پس لعنت فرستادن بر آنها ناسزا محسوب نمی‌شود.

ثانیاً؛ با توجه به ضعف سند، همین طور مشکلات محتوایی یعنی اشتباهات ادبی و وجود اختلافات زیاد بین نسخ، معلوم نیست که این زیارت از ناحیه‌ی معصوم صادر شده باشد، پس به فرض که لعنت فرستادن بر دیگران ناسزا محسوب شود، یا کثرت استفاده از لفظ لعنت و مشتقات آن ناپسند بوده و بد زبانی به حساب آید این امر ربطی به معصوم ندارد.

معنای تبرّی از اهل باطل

سؤال: اگر ناسزاگویی به دیگران از دیدگاه قرآن و معصومین جایز نیست؟ چرا در تعالیم دینی اسلام، از مسلمانان خواسته شده است که از اهل باطل تَبَرّی بجویند؟

پاسخ: تبرّی در لغت به معنای دوری و جدا شدن از چیزی می‌باشد و در اصطلاح به معنای دور شدن و بیزاری از اهل باطل و دشمنان خدا می‌باشد.

تبرّی مراتبی دارد، اوّلین مرتبه آن، تبرّی قلبی است به این معنا که انسان در قلب و دل خود اهل باطل و اندیشه و عمل آنها را دوست نداشته باشد.

دومین مرتبه آن تبرّی گفتاری است ،یعنی انسان همه جا با گفتار خود از حق دفاع نموده و مخالفت خود را با اندیشه ها و اعمال باطل ابراز نماید، این ابراز مخالفت با باطل باید به دور از توهین، ناسزا، فحش، تهمت و افترا باشد.

سومین مرتبه تبرّی، تبرّی رفتاری است، یعنی انسان از کجی‌ها و انحرافات رفتاری اهل باطل خود را دور کند و به اعمال صالح و الهی بپردازد، به عبارت دیگر انسان اعمالش به رنگ و شکل اعمال انسان‌های باطل‌گرا در نیاید.

پس تبرّی به معنای ناسزا گفتن به دیگران نیست، بلکه به این معناست که همه جا انسان در دل تمایلی به باطل نداشته باشد، در زبان با باطل مخالفت کند، و در عمل به سوی اعمال باطل نرود.

درحالی که ناسزاگویی عمل باطل و زشت و ناپسند است، پس تبرّی اقتضا می‌کند که انسان در دل تمایلی به ناسزاگویی نداشته باشد و با زبان به مخالفت با ناسزاگویی بپردازد و در عمل به سوی ناسزاگویی نرود. با توجّه به مطالب گذشته، شعارهای مرگ بر..... که بعد از نماز ها یا در تظاهرات‌ها رایج شده، مشروعیّت دینی نداشته و مصداق عمل زشت و باطل می‌باشد، ناسزاگویی به دیگران شیوه انسان‌های فاسد همچون بنی‌امیه است که دستور می‌دادند همه جا مردم در منابر و خطبه‌ها و پس از نماز به مخالفان ناسزا و دشنام دهند.

نکته: اگرچه لعنت در فرهنگ عربی اسلامی یک توهین محسوب نمی‌شود و استفاده از این کلمه یک نوع اعلام برائت از اهل باطل به حساب می‌آید امّا با توجّه به اینکه در زبان فارسی کلمه‌ای که کاملاً همین بار معنایی را داشته باشد وجود ندارد و معمولاً کلمه ی لعنت به نفرین، بلا، شومی، دشنام، مایه‌ی نفرت و... ترجمه می‌شود و این ترجمه‌ها موجب شده در عرف فارسی زبانان از کلمه لعنت به عنوان یک توهین به دیگران استفاده شود، پس لعنت فرستادن به دیگران در میان فارسی زبانان مشروعیّت دینی ندارد و جایز نیست.

شبهه: در این فصل دیدگاه قرآن و معصومین در مورد ناسزاگویی مطرح گردید و مشخص شد که از دیدگاه این دو منبع ناسزاگویی و توهین به دیگران جایز نیست.

در اینجا این شبهه مطرح می‌شود که طبق آنچه بیان گردید، لازم می‌آید که مسلمانان زبان خویش را از ناسزای به دیگران حفظ نمایند امّا در مکاتب لیبرالیستی «آزادی بیان »وجود دارد و بنابراین هر کس حق دارد به دیگران ناسزا گفته و توهین نماید.

پس اگر آنها به مقدّسات دیگران توهین نمودند ما حقّ محکوم کردن آنها را نداریم، زیرا آنها، طبق مکتب خود، با توهین به دیگران مرتکب خلاف نشده‌اند.

در پاسخ به این شبهه باید گفت: البته طبق دیدگاه لیبرالیسم انسان آزاد است امّا این آزادی تا وقتی است که آزادی دیگران را به خطر نیندازد. به همین دلیل است که اگر در یک کشور لیبرالیستی مثل آمریکا، شخصی به مال یا جان یا ناموس دیگری تجاوز نمود مورد مجازات قرار می‌گیرد و این شخص نمی‌تواند بگوید: انسان آزاد است و من هم به عنوان یک انسان حق دارم به هرکاری که بخواهم دست یازم.

توهین و ناسزا گویی به دیگران تجاوز به شخصیت، روح و روان، عواطف و اعصاب دیگران است و بنابراین از نظر لیبرالیسم نیز جایز نبوده و محکوم است.

خاتمه‌ی بخش دوم

در این بخش مشخص شد که از دیدگاه معصومین آلوده کردن زبان به ناسزا و توهین به دیگران بسیار بد و زشت می‌باشد، آنها حتّی از ناسزا گفتن به اشیا و زمان‌ها و شیطان نهی نمودند.

پس در این تفکّر، ناسزا گفتن به مقدّسات دیگران به طریق اولی باید بسیار زشت و ناپسند باشد.

سپس به این سؤال پرداخته شد که؛ اگر ناسزاگویی به دیگران ناپسند است، چرا معصومین خودشان گاهی به دیگران ناسزا گفته‌اند؟

در پاسخ به این سؤال مواردی که در آنها شائبه ناسزاگویی به دیگران وجود داشت، یک به یک بیان گردیده و مورد نقد و بررسی قرار گرفتند و مشخص شد:

-برخی از این موارد افشاگری به حق و بیان واقعیّت هاست ،تا جلوی ضربه ها و مشکل آفرینی‌های دشمن و شیاطین گرفته شود.

بیان واقعیّات، گاهی به قصد آگاهی دادن به دوستان مطرح می‌شود تا دوستان فریب دشمن را نخورند و گاهی به قصد هشدار به دشمنان است تا آنها قدر و جایگاه خود را دانسته و به جای خود نشسته و از توطئه دست بردارند و گاهی به قصد درس گرفتن از پیامدهای اندیشه‌ها و اعمال نادرست می‌باشد.

پس در این موارد قصد توهین و ناسزا به دشمن‌ها و شیاطین در کار نیست.

-در برخی از این موارد، ترجمه بد و عدم توجّه به فرهنگ آن زمانِ اعراب موجب شده که کلام معصومین توهین به حساب آید و اگر ترجمه را درست و متناسب با فرهنگ آن زمان انجام دهیم، توهینی در کار نخواهد بود.

-در برخی از این موارد کلامی توهین‌آمیز به معصوم نسبت داده شده است امّا این کلام از نظر سند و محتوا، صدورش از معصوم قابل اثبات نیست.

بنابراین، با توجه به نکات فوق، کلام توهین‌آمیزی در سخنان معصومین وجود ندارد و همان گونه که آنها دیگران را از ناسزاگویی منع می‌کردند، خودشان نیز مراقب بودند که ناسزایی از جانب آنها نسبت به دیگران صادر نشود.

خاتمه کتاب : جمع بندی و نتیجه گیری از مطالب کتاب

در فصل اول این کتاب به بحث توهین به مقدّسات و نحوه مواجهه با توهین‌کنندگان در قرآن پرداخته شد و روشن گردید که؛

اولاً :قرآن این بحث را به طور مفصّل بیان نموده و روشهای مختلف رویارویی مشروع را متناسب با نوع و شرایط وقوع توهین و ناسزا ارائه داده است که ما این روش‌های مختلف را در بیست و دو روش خلاصه نمودیم.

ثانیاً: تمامی این روش‌ها در راستای برخورد نرم و منطقی قرار می‌گیرند. و در آنجا بیان گردید که، حداکثر مجازاتی که دیگر انسان‌ها می‌توانند در مورد ناسزاگو اعمال نمایند «مقابل به مثل »می‌باشد در مقابله به مثل نیز بیان گردید که باید ملاحظات ذیل مورد توجه قرار گیرد:

-مقابله به مثل به عنوان آخر الدواء می‌باشد، یعنی؛ اگر راه‌های دیگر مثل مثبت معنا کردن سخن مخالف، بدی را با خوبی پاسخ دادن، غفران، صفح، عفو، خود نگه داری، شکیبایی و... نتیجه نداد، باید از مقابله به مثل استفاده نمود.

-مقابله به مثل، بیشتر برای مواردی از آزار پیشنهاد شده که آزارها از حد آزار زبانی فراتر رفته و به آزار فیزیکی رسیده است.

-در مقابله به مثل باید پاسخ عادلانه و متناسب با جرمی که واقع شده، انجام شود.

-در مقابله به مثل باید خط قرمزهای دینی رعایت شود، یعنی باید از تهمت، دروغ، توهین به افراد بیگناه و... پرهیز نمود .

ثالثاً: قرآن از یک طرف، برخوردهای خشن و سخت، مانند زدن یا کشتن ناسزاگو را در حیطه روش‌های رویارویی مشروع قرار نداده است و از طرف دیگر، برخوردهای خشن با سخنِ مخالف را ،شیوه‌ی کفّار و مشرکین و ظالمانی همچون نمرود و فرعون و... دانسته است، پس مشخّص می شود برخوردهای خشن نه تنها مورد امضا نیستند، بلکه مورد نکوهش قرآن می‌باشند.

رابعاً: با توجّه به اینکه، نحوه‌ی مواجهه با ناسزا گویان به مقدّسات در قرآن به تفصیل بیان شده است، پس تکلیف روشن است و نوبت به سایر منابع نمی‌رسد که بخواهیم روش رویارویی با ناسزاگویان را از آنها استخراج کنیم، مگر اینکه بخواهیم از سایر منابعی که در راستای سخن قرآن نظر داده‌اند به عنوان دلیل کمکی یا توضیح و تفسیر و فهم بیشتر از قرآن استفاده کنیم و البته هر حکم و دیدگاه مخالف قرآن که از سایر منابع استخراج می‌شود را باید دور بیندازیم.[۳۶۸]

در فصل دوم کتاب «توهین به مقدسات و نحوه مواجهه با توهین‌کننده در سیره معصومین »مورد بحث قرار گرفته و روش‌های رویارویی با توهین‌کنندگان و ناسزا گویان به طور مختصر بیان گردید، که

[۳۶۸] واکاوی ارتداد ، ص ۱۸۴
اصول کافی ،ج ۱ ، باب اخذ به سنت و شواهد کتاب ، صص۱۷۴ تا ۱۷۶ ،ح ۱ تا ۶

ما این بحث را در دو بخش یعنی؛ «نحوه‌ی مواجهه با توهین‌کننده به مقدسات در سیره نبوی »و «نحوه مواجهه با توهین‌کننده در سیره سایر معصومین »ارائه نمودیم.

در بخش اول بیان گردید که پیامبر همه جا از برخورد نرم در مواجهه با توهین‌کنندگان به مقدسات استفاده نمودند که این برخوردهای نرم عبارت بودند از: گذشت، حلم، شکیبایی، بدی را با خوبی پاسخ دادن و... آن حضرت حتّی از مقابله به مثل نیز استفاده نکردند.

در بخش دوم، روش‌های مواجهه با ناسزاگویی به مقدّسات در سیره سایر معصومین مورد بررسی قرار گرفت که ما این روش ها را در دوازده روش خلاصه نمودیم که در اینجا نیز معصومین سخت‌ترین برخورد با ناسزاگو را مقابله به مثل دانستند و بیان گردید؛ از دیدگاه معصومین مقابله به مثل باید به عنوان آخرین دواء و همراه با انصاف و عدالت و مروّت و فتوّت و رعایت خطوط قرمز دینی و به عنوان

سوپاپ اطمینانی برای انسانهای کم ظرفیت، مورد استفاده قرار گیرد.

بنابراین، روشن گردید که، همه‌ی روش‌های پیشنهادی مواجهه با ناسزاگویان، در سنّت معصومین، در قالب برخورد نرم و منطقی قرار می‌گیرند و از برخورد سخت، به جز چند حدیث و روایت تاریخی نادر، سخنی به میان نیامده است که در مورد این چند حدیث و روایت نیز باید ملاحظات ذیل مورد توجه قرار گیرد:

-این روایات بر خلاف دیدگاه قرآن می‌باشند، پس نمی‌توان به آنها تکیه کرد و باید دور انداخته شوند .

-این روایات بر خلاف سنت قطعیّه و به رسمیّت شناخته شده معصومین می‌باشند پس قابل اعتنا نمی‌باشند، توضیح اینکه، در مورد برخورد نرم با ناسزاگو مثل؛ مثبت معنا کردن سخن مخالف، تغافل، بدی را با خوبی پاسخ دادن، بخشش، صفح، مغفرت، حلم، صبر و... هزاران صفحه مطلب در متون دینی روایی، تاریخی، اخلاقی و... وجود دارد که قطره‌ای از آنها در کتاب حاضر آورده شد امّا در مورد برخورد سخت، به جز چند روایت مختصر مطلبی نیامده است.

-در زمینه حکم قتل، حتماً باید حدیث متواتر و بدون مشکل محتوایی باشد تا بتوان به آن تکیه کرد و حال اینکه این احادیث، واحد و دارای مشکلات محتوایی می‌باشند.

همین طور در این فصل بیان گردید که منابع حکم در دین اسلام، قرآن و سنت می‌باشند و اجماع و عقل ابزارهایی برای استخراج حکم از قرآن و سنت می‌باشند.[۳٦۹]

در زمینه اجماع بیان گردید که؛ اجماع ساخته و پرداخته‌ی اهل سنّت می‌باشد و در نزد شیعه به خودی خود ارزش ندارد مگر اینکه بتوانیم به وسیله‌ی آن به حکم معصوم دسترسی پیدا کنیم .

---

[۳٦۹] امام صادق (ع) :«کُلُّ شیءٍ مردودٌ الَی الکتاب و السُّنَّة- و کُلُّ حدیثٍ لا یُوافقُ کتاب الله-فهو زُخرُفٌ»(اصول کافی ،ج ۱ ، باب اخذ به سنت و شواهد کتاب ، ص ۱۷۶ ، ح ۳)
"هر حکم دینی باید به قران و سنّت برگردد ، و هر حدیثی موافق قران نیست ، دروغی با ظاهر آراسته است ."

بنابراین شیعه وقتی به سراغ اجماع می‌رود که حکم مسئله‌ای را در قرآن و سنت نیابد، در اینجا اگر حکمی در زمینه‌ی آن مسئله، مورد اجماع باشد، از آنجا که علما بی دلیل سخن نمی‌گویند، حدس زده می‌شود که نظر معصوم نیز باید همان حکم مورد اجماع باشد. پس اینجا اجماع ابزاری برای رسیدن به قول معصوم می‌شود.

با توجّه به اینکه نحوه ی رویارویی با توهین‌کنندگان به مقدّسات، در قرآن و سنّت به طور صریح و مفصّل بیان شده است، پس نیازی به کشف حکم از طریق اجماع وجود ندارد، مضافاً بر اینکه اجماع در مورد مسائل غیر مصرح در قرآن و سنت، به ندرت ممکن است وقوع پیدا کند، در صورت امکان وقوع، امکان علم به آن وجود ندارد، پس وقتی امکان علم به اجماع برای کسی وجود نداشته باشد بحث از حجیّت آن بلا موضوع است.

در زمینه عقل نیز بیان گردید؛ عقل ابزاری برای استخراج حکم از قرآن و سنّت می‌باشد، ابزاری که بدون آن، استخراج حکم از قرآن و سنت ناممکن می‌گردد، پس عقل منبع حکم دینی نمی‌باشد.

البته دین در زمینه‌هایی که حکم وضع نکرده (منطقه الفراغ) از انسان‌ها خواسته است بر اساس حکم عقل عمل کنند و در اینجا احکامی که عقل صادر می‌کند احکام عقلی می‌باشند.

و بیان گردید که طبق حکم عقل، برخورد با ناسزاگو به مقدّسات، باید برخوردی عاقلانه و منطقی باشد و برخوردهای بی خردانه، مانند کشتن ناسزاگو، مورد تایید عقل نمی‌باشند.

در فصل سوّم کتاب در مورد جواز یا عدم جواز ناسزاگویی به مقدّسات سخن گفته شد. ابتدا دیدگاه قرآن در این زمینه مطرح گردید و مشخص شد که از دیدگاه قرآن توهین به دیگران به ویژه ناسزاگویی به مقدّسات جایز نیست.

سپس به این سؤال پاسخ داده شد که؛ اگر توهین به دیگران جایز نیست، پس چرا در مواردی قرآن به دیگران توهین نموده است؟

برای پاسخ به این سؤال همه‌ی آیاتی که شائبه‌ای از ناسزاگویی به دیگران در آنها وجود داشت یکی پس از دیگری مطرح و مورد نقد قرار گرفتند و مشخص شد:

-با توجه به اینکه در این آیات مطلب به طور کلی بیان شده و معمولاً از واقعیّتی پرده‌برداری شده و هدف تربیت و هدایت و بیدارکردن مردم بوده؛ پس هیچ کدام توهین محسوب نمی‌شوند و بنابراین ناسزاگویی به دیگران اصلاً در قران وجود ندارد.

سپس به دیدگاه معصومین در این زمینه پرداخته شد و مشخص گردید که ناسزاگویی از دیدگاه معصومین بسیار بد و زشت می‌باشد. سپس مواردی از کلام معصوم که در آنها شائبه‌ی بدزبانی مطرح بود را یکی پس از دیگری مطرح نموده و آنها را مورد نقد قرار دادیم و مشخص شد:

-برخی از این موارد افشاگری به حق و بیان واقعیّت با هدف آگاهی دادن به دوستان و هشدار به دشمنان و درس گرفتن از پیامدهای اندیشه ها و اعمال نادرست می باشند. و در این موارد قصد ناسزاگویی به دشمن و شیاطین در کار نیست.

-در برخی از این موارد، ترجمه بد و عدم توجّه به فرهنگ آن زمان موجب شده کلام معصوم ناسزا به حساب آید .

-و در برخی از این موارد، کلام توهین آمیز نسبت داده شده به معصوم، دارای مشکل سندی و محتوایی است، بنابراین صدور آن از جانب معصوم قابل اثبات نیست. بنابراین کلام توهین‌آمیزی در سخنان معصومین وجود ندارد

نتیجه

با توجه به مطالب گذشته مشخص شد؛ از دیدگاه اسلام برخورد با ناسزاگویان و توهین‌کنندگان به مقدسات، باید برخورد نرم و معقول و منطقی باشد و اسلام با برخورد سخت مانند کشتن ناسزاگو، به شدت مخالف است و این گونه برخوردها را بی‌خردی [۳۷۰]و نمرود صفتی [۳۷۱]و تجاوز به حقوق اولیّه انسانها و جنایت بر علیه بشریت [۳۷۲]دانسته و به شدّت با آن مخالفت نموده است.

و همین طور مشخص شد؛ از دیدگاه اسلام هر گونه توهین به ویژه توهین به مقدّسات دیگران امری غیر اخلاقی و زشت می‌باشد که باید انسان از آن دوری نموده و با برخوردی نرم و معقول با آن مبارزه نماید.

---

[۳۷۰] «طَیش»، فصل دوم، ص ۱۷۰
[۳۷۱] صافّات ، ۹۱ تل ۹۷
[۳۷۲] مائده ، ۳۲

فهرست منابع

«ا»

-احیاء علوم‌الدین، ابوحامد محمد بن محمد غزالی، ترجمه: مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیرجم، انتشارات علمی فرهنگی۱۳۶۸

-الاخبار الدّخیله ، محمد تقی تستری ،مکتبة الصّدوق تهران ، ۱۳۹۰ ق

-اخلاق‌اسلامی، مرتضی‌مطهری، انتشارات بینش‌مطهّر ، ۱۳۹۱ش

-الادب‌المفرد، ابی‌عبداله‌محمدبن‌اسماعیل البخاری، افیست بمدینة طشغند، ۱۳۹۰ق

-الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد ،محمد بن محمد نعمان عکبری بغدادی(شیخ مفید،ف۴۱۳ق)

ناشر: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید قم ۱۴۱۳ق

-آزادی انسان، مرتضی‌مطهری، انتشارات بینش‌مطهر ، ۱۳۹۲ش

-آزادی بندگی، هدف زندگی، مرتضی‌مطهری، انتشارات بینش‌مطهر ، ۱۳۹۱ش

-از این صبح روشن(اثبات سند زیارت عاشورا)، سید محمدحسن مؤمنی، انتشارات دلیل‌ما، ۱۳۸۴

-اصول فقه، محمدرضا مظفر، انتشارات اسماعیلیان، قم۱۳۸۵ش

-اصول کافی، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، ترجمه سید مهدی آیت‌اللهی، انتشارات جهان آرا ، ۱۳۸۷ ش

-الامالی، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (الصدوق)، مؤسّسه بعثت قم

-الامالی، ابو جعفر محمد بن الحسن الطّوسی(ف۴۶۰ق)، منشورات: مکتبة الدّاوری ، قم۱۴۱۷ق

-الامالی، محمد بن محمد نعمان عکبری بغدادی(مفید، ف۴۱۳)، تحقیق حسین استاد ولی، دارالتّیار الجدید

-الانتصار، علی بن حسین موسوی بغدادی(سیدمرتضی علم الهدیٰ، ف۴۳۶ق)، مؤسّسه النشرالاسلامی چاپ دوم۱۴۳۱ق

-انساب الاشراف، ابوالحسن احمد بن یحیی البلاذزی(ف۲۷۹ق)، حقَّقَه و علَّق‌علیه: الشیخ محمدباقر المحمودی، مؤسّسه الاعلمی للمطبوعات بیروت،۱۳۹۴ق

«ب»

-بحار الانوار الجامعة لِدُرَرِ اخبار الائمّة الاطهار ،محمدباقرمجلسی(ف۱۱۱۰ق)، دار احیاء التّراث العربی ، بیروت۱۴۰۳ق

-بررسی و تحلیلی پیرامون زیارت عاشورا، حسن اسدی، نشر آدینه سبز، ۱۳۸۵ش

-بوستان‌سعدی، ابومحمد مشرف الدّین مصلح بن عبداله سعدی، ناشر: سالار الموتی، چاپ‌سوم۱۳۹۸ش

-البیان والتّعریف فی اسباب ورود الحدیث الشّریف ، ابراهیم بن محمد بن کمال الدّین الحسینی الحنفی المعروف بابن حمزه (ف ۱۲۰ ق)،المکتبة العلمیّة بیروت

«ت»

-تاریخ اسلام، علی دوانی(جزوه موجود در دانشگاه امام‌صادق(ع))

-تاریخ بغداد او مدینة السّلام، ابوبکر احمد بن‌علی الخطیب البغدادی(ف۴۶۳ق)، دارالکتب العلمیّه بیروت

-تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشردانشگاهی، ۱۳۶۲ش

-تاریخ الرّسل و الملوک(تاریخ طبری)، ابو جعفر محمد بن جریر الطبری(ف۳۱۰ق) ، ترجمه ابولقاسم پاینده، انتشارات اساطیر۱۳۶۲

-تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی(ف۲۸۴ق)، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی فرهنگی۱۳۷۴ش

-تحف العقول عن آل الرسول، ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرّانی، صحّحه وعلّق علیه: علی اکبر الغفاری،مؤسّسه النشر الاسلامی، قم۱۳۶۳ش

-ترجمه تحریر الوسیله، امام خمینی، مؤسّسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام، ۱۳۹۲ش

-تفسیر روض الجنان و روح الجنان، جمال الدین حسین بن علی بن محمد شیخ ابوالفتوح رازی، تصحیح: ابوالحسن شعرانی، انتشارات کتابفروشی اسلامیه

-تفسیر قمی، علی‌بن‌ابراهیم قمی، مؤسّسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت۱۴۱۲ه ق

-تفسیر المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی

-تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامی

-تنبیه الخواطر و نزهة النّواظر ، ورّام بن ابی فراس المالکی الاشتری(ف۶۰۵ق) دارصعب، دارالتعارف بیروت

«ج»

-جامع السّعادات، مولی محمّد مهدی نراقی، ترجمه کریم فیضی، انتشارات قائم آل محمد(ع)

-الجامع الصغیر، فی احادیث البشیر النَّذیر، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السّیوطی(ف۹۱۱ق)، دار الفکر، بیروت، الطبعة الاولی۱۴۰۱ق

-جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمدحسن(بن باقر) نجفی(صاحب جواهر)، داراحیاء التّراث العربی، چاپ هفتم

«ح»

-حقوق زن و مرد از دیدگاه اسلام، مرتضیٰ مطهری، انتشارات بینش‌مطهر، ۱۳۹۱ش

-حاشیه بر بحار الانور مجلسی، محمدباقر بهبودی، دار الکتب الاسلامی بیروت۱۴۰۳

«د»

-دلائل النّبوّة، ابو نُعَیم احمد بن عبداله بن احمد اصفهانی(ف۴۳۰ق)، توزیع: دار الباز للنّشر و التّوزیع، مکه

-دلائل النّبوّة، ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی(ف۴۵۸ق)، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۱ش

-دیوان اشعار ناصرخسرو قبادیانی، تصحیح: مجتبی مینوی- مهدی محقّق، انتشارات دانشگاه تهران

-دیوان حافظ، شمس‌الدین محمد حافظ، انتشارات کوشش، چاپ سوم۱۳۸۷

-دیوان شمس تبریزی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی(مولوی)، تصحیح: استاد بدیع الزّمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران ،۱۳۴۵ش

-دیوان امیر المؤمنین امام علی(ع)، ترجمه مصطفیٰ زمانی، انتشارات پیام‌اسلام ، قم۱۳۶۱ش

«ر»

-رجال ابن داود، تقی الدین حسین بن علی بن داود الحلی، منشورات المطبعة الحیدریة نجف

-رجال ابن الغضائری، احمد بن الحسین بن عبیداله الغضائری ، تقویم و تحقیق: الشیخ ماجد الکاظمی، انتشارات دار الهدیٰ ، قم ۱۳۹۷ش

-رجال الطوسی، شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن الحسن الطّوسی(ف۴۶۰ق)،منشورات المکتبة الحیدریة ، نجف۱۳۸۱ق

-رجال العلامة الحلّی(خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال)، حسن بن یوسف بن علی بن المطهّر الحلی(ف۷۲۶ق)،مطبعة الحیدریة ،نجف ۱۳۸۱ق

-رجال کشی(اختیار معرفة الرجال)، محمدبن‌عمربن‌عبدالعزیز کشی(ف۳۴۰ق) ،منشورات: مؤسّسة الاعلمی للمطبوعات ، بیروت ۱۴۳۰ق

-رجال النّجاشی، الشیخ ابوالعباس احمد بن علی النّجاشی الکوفی الاسدی، تحقیق: محمد جواد النائینی ،دارالاضواء بیروت

-الرّعایة لحال البدایة فی علم الدّرایة، شیخ زین الدین بن علی العاملی، معروف به شهید ثانی، ترجمه: محمد حسن ربّانی، انتشارات دلیل‌ما، ۱۳۹۴ش

«ز»

-زندگانی محمد(ص) پیامبر اسلام، ترجمه‌ی سیرة النّبویّة ابن هشام، مترجم: سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ نهم، انتشارات کتابچی۱۳۸۵ش

«س»

-سیره امیرالمومنین، ، مرتضی‌مطهری، انتشارات بینش‌مطهر ، ۱۳۹۱ش

-السیرة الحلبیة(انسان العیون فی سیرة الامین المأمون)، ابی الفرج نور الدین علی بن ابراهیم(برهان الدین) بن احمد الحلبی الشّافعی(ف۱۰۴۴ق)، مطبعة محمد علی صبیح مصر،۱۳۵۳ق

-سیرة النّبی، ابومحمد عبدالملک بن هشام(ف۲۱۳ق)، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، دارالفکر، بیروت

«ش»

-شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقّق‌حلّی، ترجمه ابوالقاسم یزدی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم۱۳۹۲ش

-شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام روح اله موسوی خمینی(ف۱۳۶۸)، چاپ اوّل مؤسّسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷ش

-شرح غرر الحِکم و دُرَر الکلم، جمال‌الدین محمد خونساری(ف۱۱۲۵ق)، با مقدّمه و تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدّین حسینی ارموی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران۱۳۶۰ش

-شرح فصوص الحکم، داود بن محمود القیصری(ف۷۵۱ق)، به سعی و اهتمام اسداله محلّاتی، چاپ سنگی، مطعبة دار الفنون تهران، ۱۲۹۹ق

-شرح نهج البلاغه، لابی حامد عزالدّین بن هبة الله معروف به ابن ابی الحدید(ف۶۵۵ق) ، ضبطه و صَحَّحَهُ : محمّد عبد الکریم النَّمری ، دار الکتب العلمیة بیروت، ۱۹۷۱م

-الشفا بتعریف حقوق المصطفیٰ، ابوالفضل عیّاض بن موسیٰ بن عیّاض الیحصبی معروف به قاضی عیّاض (ف۵۴۴ق) دار الفکر بیروت۱۳۹۹ق

-شمائل الرسول، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی(ف۷۷۴ق)، شرح و تحقیق: مصطفی عبدالواحد، دار الرّائد العربی بیروت۱۴۰۷ق

«ص»

-صحیح الکافی، محمد باقر بهبودی، الدار الاسلامیه، ۱۴۰۱ق

-صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن الحجّاج القشیری(ف۲۶۱ق)، مترجم: خالد ایوبی‌نیا، انتشارات حسینی اصل، ۱۳۹۳

-صحیفه سجادیه، امام علی بن الحسین(ع)، انتشارات پیام عدالت، ۱۳۹۴ش

«ط»

-الطّبقات الکبریٰ، ابوعبداله محمد بن سعد(ف۲۳۰ق)،دار صادر بیروت ۱۳۸۰ق

«ع»

-علم اصول، مرحله اول و دوم، سید محمد باقر صدر، ترجمه‌ی نصراله حکمت، انتشارات امیر کبیر۱۳۶۴

-عیون اخبار الرضا، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بابویه القمی(الصدوق) (ف۳۸۱)، عَنَی بتصحیحه و تذییله مهدی الحسین اللاجوردی، انتشارات جهان

«غ»

-الغارات، ابواسحاق ابراهیم بن محمّد الکوفی المعروف بابن هلال(ف۲۸۳ق)، حَقَّقَهُ و عَلَّقَ علیه السیّد عبدالزّهرا الحسینی الخطیب، الطبعة الاولی، دار الاضواء، بیروت۱۴۰۷ق

-غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد التّمیمی الامدی(ف۵۵۰ق)، ترجمه سید هاشم محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم۱۳۸۲ش

-غزلیات سعدی، ابومحمد مشرف الدّین مصلح بن عبداله سعدی شیرازی، بر اساس نسخه محمدعلی فروغی، انتشارات ارمغان

-غنیة النُّزوع الی عِلمَی الاصول و الفروع، سید حمزة بن علی بن زهره حلبی مشهور به ابن زهره، مؤسّسه امام صادق(ع) قم، ۱۴۱۷ق

«ف»

-فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، مؤسّسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۱۶ق

-الفردوس بماثور الخطاب ، شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فنا خسرو ابو شجاع الدّیلمیّ الهمدانی(ف۵۰۹ ق)، محقّق : السعید بن بسیونی زغلول ، دار الکتب العلمیّة ، بیروت ۱۴۰۶ ق

-فقه الحدود و التّعزیرات، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، مؤسّسه النشر لجامعه المفید۱۴۳۰ق

-فلسفه اخلاق، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸ش

-فرهنگ جدید عربی - فارسی، ترجمه منجد الطّلاب، مترجم: محمد بندر ریگی، انتشارات اسلامی، چاپ پنجم۱۳۶۶ش

-فروع کافی، محمد بن یعقوب ابن اسحاق کلینی، انتشارات قدس،قم۱۳۸۸

-فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم، فردریک کاپلستون، ترجمه‌ی:امیرجلال الدین اعلم، انتشارات سروش ۱۳۶۲

«ق»

-قرآن حکیم، ترجمه آیت اله مکارم شیرازی به همراه شرح آیات منتخب، انتشارات نشتا قم،۱۳۸۹ش

-القرآن الکریم، آموزش ترجمه و مفاهیم، مهدی محمودیان، ناشر: معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سپاه

«ک»

-الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب الکلینی(ف۳۲۹ق)، صحَّحَهُ و علَّقَ علیه : علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، تهران۱۳۸۸ق

-کامل الزّیارات، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، مکتبة الصدوق۱۳۷۵ش

-الکامل فی التّاریخ، عزّ الدّین ابوالحسن علی بن ابی الکرم محمّد بن محمّد عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی، الشهیر بابن الاثیر، دار الکتاب العربی، بیروت۱۴۳۱ق

-کشف اللّثام و الابهام عن قواعد الاحکام، محمدبن‌حسن، مشهور به فاضل هندی، انتشارات فراهانی ۱۳۹۱ق

-کلیات اشعار فارسی، محمّد اقبال لاهوری(ف۱۳۱۷ش)، با مقدّمه‌ی احمد سروش، کتابخانه سنایی، تهران ۱۳۴۳ش

-کنز العمّال فی سنن الاقوال و الافعال، علاء الدّین علی المتّقی بن حسام الدّین المتّقی الهندی(ف۹۷۵ق)، مؤسّسة الرّسالة

«گ»

-گلستان سعدی، ابومحمد مشرف الدّین مصلح بن عبداله سعدی، انتشارات ققنوس۱۳۸۵ش

«ل»

-لمعة دمشقیّة ، شمس الدّین محمد بن جمال الدّین مکی العاملی «شهید اول»، ترجمه علی شیروانی، انتشارات دار الفکر قم، ۱۳۷۷ش

-اللؤلؤ النّضید فی شرح زیارت مولانا ابی عبداله الشّهید، نصراله شبستری، ناشر: مکتبة فدک لاحیاء التّراث ۱۴۳۳ق

«م»

-مبادی فقه و اصول، علیرضا فیض، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴ش

-مبانی تکلمة المنهاج، سید ابوالقاسم موسوی خویی، مطبعة الاداب، نجف

-متشابه القرآن و مختلفه، رشید الدّین محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی(ف۵۸۸ق)، تصحیح حسن مصطفوی،تهران ۱۳۶۹ش

-مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی مولوی(ف۶۷۲ق)، به کوشش توفیق- هـ .سبحانی، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،۱۳۷۴ش

-مجموعه آثار شهید مطهری، انتشارات صدرا، بهمن۱۳۸۴

-المحجّة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، محمد بن المرتضی المدعو بالمولی محسن الفیض الکاشانی(ف۱۰۹۱)، دفتر نشر انتشارات اسلامی

-مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، محمد بن مکرّم بن علی معروف بابن منظور(ف۷۱۱ق) دار الفکر، دمشق

-مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، زین الدین بن علی العاملی الشهیر بالشّهید الثّانی، مؤسّسة المعارف الاسلامیه۱۴۱۹ق

-مستدرک الاخبار الدّخیله، محمد تقی تستری (شوشتری)، مکتبة الصدوق تهران ۱۳۹۶ق

-مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری الطبرسیّ(ف۱۳۲۰ق)مؤسّسة آل البیت لاحیاء التراث ۱۴۰۷ق

-مشکات الانوار فی غرر الاخبار، علی بن حسن بن فضل طبرسی(دو جلدی) مؤسّسة آل البیت لاحیاء التّراث قم، ۱۴۲۳ق

-مستند سازی دیوان اشعار منسوب به امیر المومنین(ع)، کریم آشوری دارگانی، انتشارات: مارینا قم،۱۳۹۲ش

-مصباح الشریعه المنسوب الی الامام ابی عبدالله جعفر بن محمّد الصّادق(ف۱۴۸ق) ترجمه علّامه مصطفوی، مرکز نشر آثار علّامه مصطفوی ۱۳۸۲ش

-مصباح المتهجّد، شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تصحیح شیخ حسن اعلمی، انتشارات اعلمی ۱۴۲۵ق

-معالم الدّین و ملاذ المجتهدین، حسن بن زین الدّین(فرزند شهید ثانی)، منشورات مکتبة آیت اله العظمی المرعشی النجفی ۱۴۰۹ق

-معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرّواة، سید ابوالقاسم موسوی خویی مرکز نشر الثقافة الاسلامیه فی العالم قم، ۱۳۷۲ش

-معجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فواد عبدالباقی، انتشارات ژکان۱۳۸۹ش

-معرفة الحدیث و تاریخ نشره و تدوینه و ثقافته عند الشّیعة الامامیة، محمد باقر بهبودی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۲

-المغازی للواقدی، ابو عبداله محمد بن عمر بن واقد(ف۲۰۷ق)، نشر دانش اسلامی۱۴۰۵ق

-مکتب در فرایند تکامل، سید حسین مدرّسی طباطبایی، ترجمه هاشم ایزدپناه، انتشارات کویر ۱۳۸۹ش

-میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری، مترجم: حمید رضا شیخی، ناشر: دار الحدیث، چاپ پنجم ۱۳۸۴ش

«ن»

-نهاد نا آرام جهان، عبدالکریم سروش، دفتر نشر فرهنگ اسلامی

-النهایه فی مجرّد الفقه و الفتاوی، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی(شیخ طوسی)، دار الکتاب العربی، بیروت۱۳۹۰ق

-نهج البلاغه، ترجمه محمّد دشتی، مؤسّسه فرهنگی انتشاراتی زهد، چاپ سوم ۱۳۸۰ش

-نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان ۱۳۶۳ش

-نهضت حسینی، مرتضی مطهری، انتشارات بینش مطهر ۱۳۹۱ش

«ه»

-الهدایه، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی(شیخ صدوق ،۳۸۱ق)مؤسّسة الامام هادی(ع) قم، ۱۴۱۸ق

«و»

-واکاوی ارتداد یا برگشت از دین، سید حسین حسینی، منتشر شده در فضای مجازی۱۳۹۸ش

-وحی و نبوت، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا،۱۳۷۱

-وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشّریعة، محمد بن حسن حر عاملی(ف۱۱۰۴ق) دار احیاء التّراث العربی، بیروت

-وقعة صفین، نصر بن مزاحم منقری(ف۲۱۲ق)، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، انتشارات کتابفروشی بصیرتی قم۱۳۸۲ش

حکم فقهی «قتل توهین کننده به مقدسات »، به عنوان یک مجازات ناعادلانه و غیر متناسب با جرم و ضد حقوق بشر ،آسیب های بزرگی را برای دنیای اسلام بوجود آورده و چهره ای خشن از دین اسلام به نمایش گذاشته و سؤال ها و ابهام های زیادی را در اذهان ایجاد نموده است.هم چنین در مورد جواز یا عدم جواز«ناسزا گویی به مقدسات دیگران»ابهامات زیادی وجود دارد.

این امور موجب گردید تا یک بار دیگر این بحث مورد بررسی و بازنگری قرار گیرد.در این کتاب از زوایای مختلف به دو موضوع فوق پرداخته شده و سعی گردیده چالش های پیش رو رفع و به سؤالات و ابهامات اساسی در این زمینه پاسخ داده شود.